

Princeton University Library



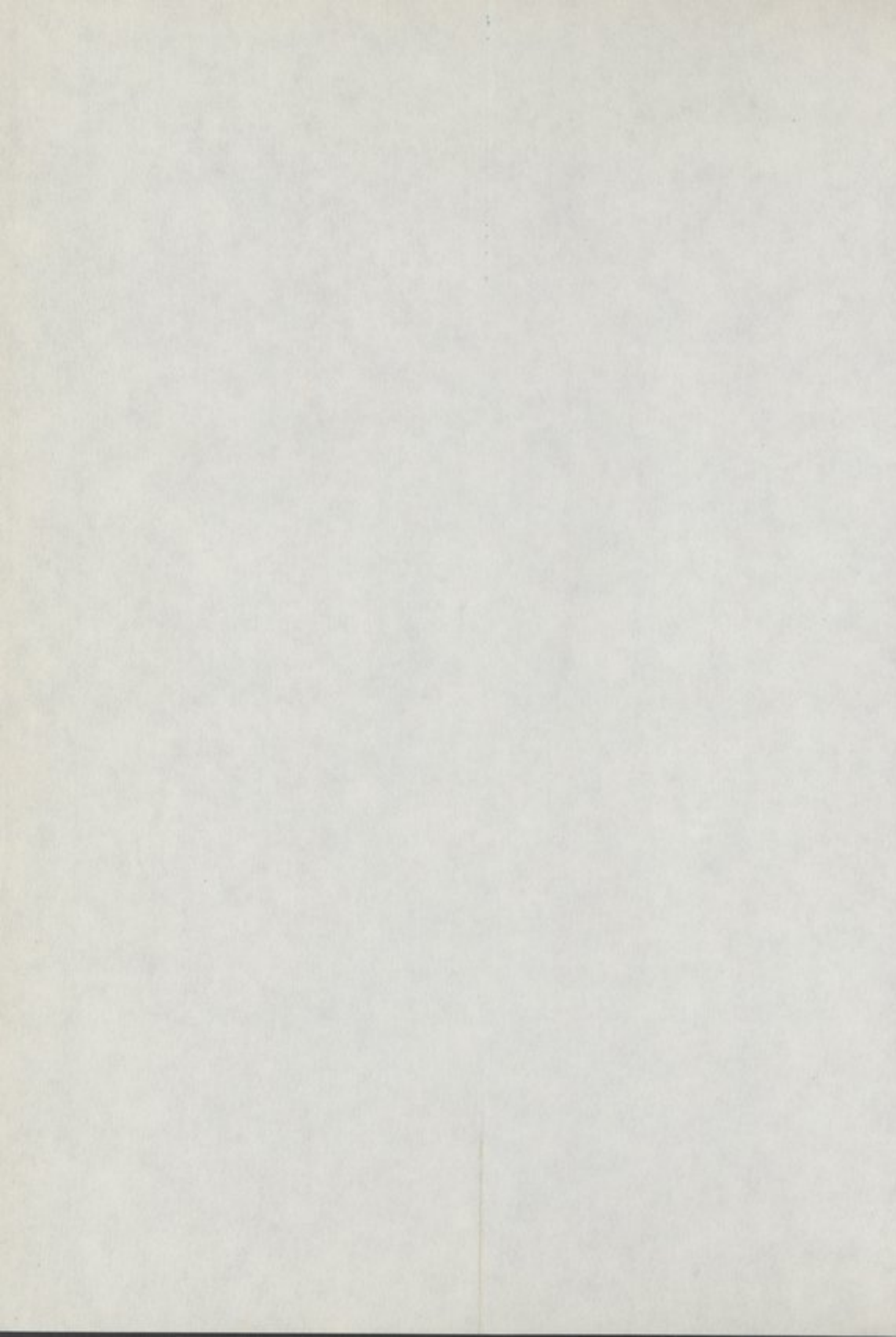
32101 075182632

خلاصه

تاریخ سیاسی، اجتماعی
و
فرهنگی ایران

از آغاز تا پایان عهد صفوی

دکتر ذبیح الله صفا



Ṣafā, Zabih Allāh.
...

خلاصه

تاریخ سیاسی و اجتماعی و فرهنگی ایران

تا پایان عهد صفوی

مجموعه مقالات

دکتر ذبیح‌الله صفا

۲



مؤسسه انتشارات امیرکبیر
تهران، ۲۵۳۶

(SY)
D5272
1534
1977
[جلد] 2



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

صفا، ذبیح الله

خلاصه تاریخ سیاسی و اجتماعی و فرهنگی ایران

تا پایان عهد صفوی

چاپ اول: ۲۵۲۵-۲۵۲۸ شاهنشاهی

چاپ دوم: ۲۵۴۶ شاهنشاهی

چاپ: چاپخانه سپهر-تهران

حق چاپ محفوظ است.

خواهشمند است

در صفحه اول مقدمه عدد ۲۵۲۵ - ۲۵۲۸ به
۲۵۰۸ - ۲۵۱۱ تغییر داده شود.

فهرست مطالب

۵-۹	مقدمه
۱-۲	نژاد هند و ایرانی
۲-۵	نژاد ایرانی و مهاجرت به ایران
۶-۷	تشکیل حکومت‌های شرقی ایران
۷-۸	دولت ماد
۸-۱۴	دوران هخامنشی
۱۴-۲۰	علل انحطاط و انقراض شاهنشاهی هخامنشی
۲۰-۲۱	دوران حکومت مقدونی
۲۱-۲۴	دوران اشکانی
۲۴-۲۷	خدمات اشکانیان
۲۷	زبان درعهداشکانی
۲۷-۲۸	علل ضعف و انحطاط دولت اشکانی
۲۸-۳۰	دوران ساسانی
۳۰-۳۲	دفاع مداوم ساسانیان در برابر رومیان
۳۲-۳۸	دفاع ساسانیان از مرزهای خاوری
۳۸	شماره شاهنشاهان ساسانی
۳۸-۴۱	طبقات اجتماع و تشکیلات اداری عهد ساسانی
۴۱-۴۵	ادیان و مذاهب درعهد ساسانی
۴۵-۴۷	علم و ادب در عهد ساسانیان
۴۷-۴۹	موسیقی عهد ساسانی
۴۹-۵۰	شعر درعهد ساسانی
۵۰-۵۱	هنرهای ظریف درعهد ساسانی
۵۱-۵۲	گاه شماری درعهد ساسانی
۵۲-۵۶	علل انقراض دولت ساسانی
۵۶-۶۰	حمله عرب و انقراض ساسانیان
۶۰-۶۵	از شکست نهاوند تا قیام یعقوب (سلسله صفاری)
۶۵-۶۸	دولت سامانی

۶۸-۷۱	حکومت‌های همزمان سامانیان در مشرق
۷۱-۷۴	حکومت‌های همزمان سامانیان در شمال ایران
۷۴-۷۵	زیاریان
۷۵-۷۸	آل بویه
۷۸-۸۰	حکومت‌های همزمانی سامانی در مغرب
۸۰-۸۳	تسلط غلامان و قبایل زردپوست
۸۳-۸۵	ترکان غزنوی
۸۵-۸۶	ایلك خانیه
۸۶-۸۸	حکومت‌های سلجوقی
۸۸-۹۰	حکومت‌ها و امرای معاصر سلجوقیان
۹۰-۹۱	خوارزمشاهان آل اتسز
۹۱-۹۷	اسلام و مذاهب اسلامی از حمله عرب تا حمله مغول
۹۷-۱۰۱	معتزله
۱۰۱-۱۰۶	وضع اجتماعی ایران تا پایان قرن چهارم، دوران آزادی عقاید و آراء
۱۰۶-۱۱۱	آغاز تعصبات مذهبی و اعتقادی در قرن پنجم و ششم
۱۱۱-۱۲۱	اشعریان و نتیجه غلبه آنان
۱۲۱-۱۲۶	فرقه‌های شیعه تا غلبه مغول
۱۲۶-۱۳۰	مدارس و مراکز تعلیم تا آغاز قرن هفتم
۱۳۰-۱۴۰	فلسفه و علوم تا آغاز قرن هفتم
۱۴۰-۱۴۴	مخالفت با علوم عقلی
۱۴۴-۱۷۱	ادبیات تا آغاز قرن هفتم
۱۷۱-۱۷۸	صنایع و هنرها تا قرن هفتم هجری
۱۷۸-۱۸۳	از حمله چنگیز تا حمله تیمور
۱۸۳-۱۸۴	ایلخانان مغول
۱۸۴-۱۸۵	سلسله‌های همزمان ایلخانان
۱۸۵-۱۹۰	وضع اجتماعی و دینی ایران در قرن هفتم و قرن هشتم هجری
۱۹۰-۱۹۱	عوامل حفظ فرهنگ ایران در عهد مغول
۱۹۱-۱۹۲	پناهگاه‌های فرهنگ ایرانی در عهد مغول
۱۹۲-۱۹۶	علوم در قرن هفتم و هشتم هجری
۱۹۶-۲۱۰	زبان و ادب فارسی در قرن هفتم و هشتم هجری
۲۱۰-۲۱۵	هنر و صنایع ظریف در قرن هفتم و هشتم
۲۱۵-۲۲۳	دوره تیموریان
۲۲۳	علوم عقلی و نقلی در دوره تیموری
۲۲۳-۲۲۶	زبان و شعر فارسی در دوره تیموری
۲۲۶-۲۳۱	نثر فارسی در عهد تیموری

۲۳۶-۲۳۱	صنایع و هنرهای زیبا در عهد تیموری
۲۳۷-۲۳۶	سیه گوسپندان و سپیدگوسپندان
۲۴۲-۲۳۷	شاه اسمعیل و تشکیل شاهنشاهی صفوی
۲۴۷-۲۴۲	بعد از شاه اسمعیل
۲۵۶-۲۴۷	شاه عباس صفوی
۲۶۰-۲۵۶	بعد از فوت شاه عباس کبیر و انقراض صفویه
۲۶۷-۲۶۰	وضع اجتماعی و دینی عهد صفوی
۲۷۰-۲۶۸	علوم در عهد صفویان
۲۷۲-۲۷۰	زبان و ادبیات فارسی در عهد صفوی
۲۷۹-۲۷۲	شعر فارسی در دوره صفویه
۲۸۳-۲۷۹	نثر فارسی در زمان صفویان
۲۹۰-۲۸۳	هنر و صنایع ظریف در دوران صفوی

این کتاب مجموعه‌یست از يك سلسله مقالات پیاپی که نویسنده این اوراق در سالهای ۱۳۲۸-۱۳۳۱ شمسی (۲۵۲۵-۲۵۲۸ شاهنشاهی) در مجله ارتش منتشر ساخته بود و مقصود از تهیه آنها آشنایی همه جانبه‌ی بود با گذشته ایران و روزهای تاریخ و روشن تاریخ ما، وسیر تمدن و فرهنگ در این سرزمین. شیوه کار درتحریر مقالات مذکور نوشتن تاریخ بروش عادی آن، که در کتابهای رایج زمان می‌بینید، نبود، یعنی نمی‌خواستیم از تاریخ‌نویسی بنویشتن شرح احوال طبقات حاکمه و شاهان و وزیران و سرداران و جنگها و جدالها و خوش و ناخوش زندگانی آنان اکتفاکنیم بلکه میخواستیم اشاره بتاریخ سلسله‌های سلاطین و حوادث سیاسی و نظامی رافقط وسیله‌ی برای تعیین و تشخیص عهدها و دورانها از یکدیگر قرار دهم و سپس تا آنجا که وقت و مقام و اطلاع اجازه می‌داد بیان احوال مردم و عقاید و افکار و آراء متداول در میان آنان، و دیگر جنبه‌ها و جلوه‌های تمدن و فرهنگشان در آن عهدها و دورانها مبادرت جویم.

پیدااست که مقالات پراکنده‌ی که هر يك از چند صفحه معدود بیشتر نبود، جای آن نداشت که بتفصیل وبا تحقیق کافی و بانشان دادن مأخذ و منابع لازم در این راه بکارپردازم، بویژه که اساس کار در تهیه آن گفتارها سادگی بیان و پایین آوردن سطح بیان در حد فهم و درک اکثر خوانندگان، خاصه طبقات جوان بود، پس سعی کردم در ذکر تاریخ هر دوره کمال اختصار و اکتفا بذکر رؤس مطالب را در نظر داشته باشم و بیشتر به پیدا کردن علل ترقی و انحطاط تمدن و فرهنگ ایرانی و همچنین بیان اسباب ظهور و نیرومندی دولتها و یا چگونگی ضعف و زوال آنها، و مطالعه کیفیت مهاجمات اقوام و ملل خارجی و نتایج غلبه آنها و کوششهایی که ایرانیان در بازگشت باستقلال کرده بودند... و همچنین بمعرفی مختصر وضع فرهنگی و نظایر این مطالب توجه کنم.

این نکته برخواننده آگاه روشن است که اگر روزی بتألیف و تدوین تاریخ عمومی ایران با این شیوه پرداخته‌آید، شناخت احوال مردم ایران آسانتر خواهد بود زیرا اکتفا بذکر حوادث سیاسی و نظامی در این مورد بمنزله اکتفا بذکر يك علت از میان چندین علتی است که بولادت مولودی، یا حدوث واقعه‌ی خواهد انجامید. بهمین سبب است که تاریخها و سرگذشتهای سلاطین و سرداران که تاکنون در ایران نوشته و نام آنها را تاریخ گذارده‌اند، فقط حکم «شرح حال نویسی» یا «سالنامه نویسی» داشت و معلوم نکرد که مردم ما بر روی این سرزمین چه می‌کرده و چه می‌اندیشیده‌اند، سبب پیشرفتها و جهانگشاییشان چه و علت شکستها و سرخوردگیهایشان کدام بود، چرا ایران در دورانهایی متفکران و شاعران بزرگ داشت و در دورانهای دیگر از پروردن چنین فرزندان بردامان خود محروم ماند؟ بدیهی است که کتابی با اینهمه اختصار بهمه این خواستها و پرسشها جواب کافی

نمی‌دهد، و فقط طرحی از يك تساریخ واقعی ایران می‌تواند بود (آنهم طرحی ناتمام از کاری بزرگ که نیازمند چند عمر طولانی است) و خواننده را در راهی جدید وارد خواهد کرد و شیوه‌ی نو در نگارش تاریخ ایران با و نشان خواهد داد.

اساس کار در نوشتن مقالاتی که یاد کرده‌ام، بر اختصار بود. نخست طرح سردبیر مجله ارتش تهیه چند مقاله کوتاه برای مرور در ذکر کامیابیها و ناکامیهای ایرانیان در گذشته بود ولی بزودی نظر خود را تغییر داد و از نویسنده خواست که تاریخ هر دوره را با تفصیل بیشتر و با توجه به همه جوانب موضوع (تا آنجا که مقدور باشد) بنویسد. بهمین سبب اولاً دوره پیش از ورود آریائی‌ان بایران در این مقالات مورد توجه قرار نگرفت و ثانیاً دوره ماد و هخامنشیان با اختصار تمام و فقط با توجه بعلل عظمت و انحطاط آن دوسلسله بزرگ شاهنشاهی خاصه هخامنشیان معرفی شد و ثالثاً هنگام بحث در دورانهای آغازی تاریخ ایرانیان به کیفیت ظهور زرتشت و بیان اعتقادات ایرانیان پیش از ظهور زرتشت (پیش از قرن دهم قبل از میلاد) و توضیح کافی درباره آیین زرتشتی و تحلیلی از اوستای قدیم و موجود، توجه نشد و امیداست اگر روزی چاپی دیگر از این مجموعه شود دو گفتار جدید بر این گفتارهای قدیم بقصد این توضیحات بیفزایم.

مطلب دیگر آنکه این سلسله مقالات دو نام داشت. نخست تحت عنوان چهار هزار سال در چند مقاله نوشته می‌شد و سپس بنام تاریخ سیاسی و مدنی ایران. و بعد از آن تاریخ دوران صفوی هم جداگانه بر این سلسله از گفتارها افزوده شد و این نوع تغییر سلیقه‌ها تا حدی از یکدست بودن مقالات کاست.

اما علت آنکه در این مجموعه فقط بذکر تاریخ ایران از آغاز تا پایان دوران صفوی اکتفا شده آنست که در آن روزگار از طرف مجله ارتش از استاد فقید عزیز سعید نفیسی خواسته شده بود که عهده دار تاریخ دوران بعد از صفوی شود و آن مرحوم هم چندین مقاله در این راه نوشت و منتشر کرد. بهمین سبب کار من در انتهای دوران صفوی پایان یافت. امید است که خواننده گرامی بر لغزشها و خطاهای من در این صحایف و اوراق بدیده اغماض بنگرد.

تهران - خردادماه ۲۵۳۶

ذبیح‌الله صفا

نژاد هندو ایرانی

هزاران سال پیش یکی از قبایل و دسته‌های بزرگ بشر در محل نامعلومی از اروپا و یا آسیای مرکزی زندگی میکرد. این قبیله سپیدپوست و شجاع و باهوش که بعدها بر اثر تکثیر نفوس و گذشت روزگار قسمت بزرگی از آسیا و تمام اروپا را تحت تسلط و اختیار خود درآورد و در آنها بصورت ملت‌های مختلف سکونت‌گزید، همانست که امروز در نزد علمای نژادشناس و مورخان بنژاد «هند و اروپایی» شهرت دارد.

دسته‌یی از این نژاد بزرگ در تاریخی نامعلوم از قبیله اصلی خود جدا گشت و در ناحیه‌یی از آسیای مرکزی سکونت‌گزید و چون دو ملت هندی و ایرانی از آن پدید آمد آنرا در اصطلاح مورخان نژاد «هند و ایرانی» میخوانند. تاریخ مهاجرت این قوم همچنانکه گفتیم بدرستی معلوم نیست ولی برخی از روی قرائن و حدسهایی زسان این واقعه را تا حدود ۳۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح بالا برده‌اند. این دسته پیش از انقسام و توطن در اراضی جداگانه جدید دیرگاهی باهم در آسیای وسطی میزیستند و پس از آنکه یک دسته بزرگ بنام «سکا»^۱ از آن جدا شد، خود چندگاهی باهم بسر بردند و سپس بدو شعبه جدید انقسام یافتند. نام آن قبیله اصلی که مدتی در آسیای وسطی بسر میبرد «آری»^۲ یعنی شریف بود. قبیله آری پس از چندی بعلل نامعلوم و شاید بر اثر کثرت نفوس و ناسازگاری محیط زندگی خود همچنانکه دیده‌ایم بدو دسته بزرگ منقسم گردید، دسته‌یی از جبال هندوکوش عبور کرد و بدره سند روی آور شد و دسته دیگر در بسیاری از نواحی خرم و حاصلخیز میان رودهای

سیحون و جیحون باقی ماند و در حدود دو هزار تا ۱۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح بر اثر حاجت باراضی جدید بنجدهای ایران روی آورد. دسته اول پس از عبور از هندوکوش و توتن در دره‌های پنجاب و سند نام اصلی قبیله خود یعنی آریا را بر سرزمین جدید نهاد و آنرا «آریاورت» نامید لیکن ایرانیان آنرا بنام رود هیندو (سند، در سانسکریت سیندهو) هیندو (هندو) نام دادند و بعداً این نام نه تنها مقبول همه ملل دیگر قرار گرفت بلکه بوسیله خود هندوان نیز پذیرفته شد. بنی‌اعمام هندی ایرانیان تا مدتی از حیث زبان و آداب و عادات و اساطیر و عقاید با آنان مشترک بودند یعنی آنچه را که قبیله اصلی آنان داشت بیش و کم حفظ کردند و ایرانیان نیز تا مدتی مخصوصاً پیش از ظهور زرتشت (حدود ۱۱ الی ۱۰ قرن قبل از میلاد) تقریباً بهمین وضع بسر میبردند. قدیمترین لهجه هندوان یعنی «سانسکریت» با لهجات قدیم ایرانی خاصه لهجه اوستایی و پارسی باستان بی‌نهایت نزدیک است چنانکه آموختن آن برای رفع بسیاری از مشکلات این دو لهجه سودمند می‌افتد.

نژاد ایرانی و مهاجرت بایران

اما دسته دوم یعنی قبایلی از نژاد «هند و ایرانی» که مدتی در اراضی میان سیحون و جیحون باقی ماندند و سپس بنفوذ در نجدهای ایران پرداختند، نیز نام قبیله خود را همواره بر نقاطی که در آن میزیستند می‌نهادند. نخستین محلی که بنابر اشارات اوستا موطن این قوم بود سرزمین «آئیرین و ئچه» (ایران ویچ) است که بنابر عقیده غالب محققین همان سرزمین خوارزم می‌باشد. این قبایل چنانکه دیده‌ایم پس از چندی از ایران ویچ شروع به مهاجرت کردند و بی‌آنکه میهن اصلی خود یعنی خوارزم را ترک کنند در نواحی حاصلخیز اطراف آمویه دریا (جیحون) و سیر دریا (سیحون) مستقر گشتند. اما دامنه جهانگیری این نژاد نیرومند بهمین حدود محدود نماند بدین معنی که بزودی از رود جیحون تجاوز کردند و بتدریج تمام نجدهای ایران را فروگرفتند و آنرا بنام قبیله خود «آئیرین» خواندند و این همان نامست که بتدریج به اراکان و ایران مبدل گشت.

تاریخ مهاجرت قوم آریا را بایران همچنانکه گفته‌ایم از حدود ۲۰۰۰

الی ۱۵۰۰ و ۱۴۰۰ سال قبل از میلاد مسیح میدانند و در بعضی از آثار «بغاز کوئی» پایتخت «هیتی‌ها» (یکی از دولتهای قدیم آسیای صغیر) نام آریائیان ایران در حدود ۱۳۰۰ سال قبل از میلاد مسیح برده شده است و چون وقت بسیاری برای مهاجرت تدریجی آریائیان ایرانی از مشرق بشمال غربی ایران لازم بود بنابراین باید تاریخ مهاجرت آریائیان را به ایران در همان حدودی که حدس زده‌ایم دانست.

دسته‌های مختلف قوم آریا پس از مهاجرت از ایران ویچ بتدریج در سغد، مرو و بلخ و هرات و کابل و هلمند (هیرمند) پراگندند و سپس در تمام مشرق ایران یعنی تمام خراسان کنونی و قسمت بزرگی از افغانستان و سراسر اراضی مابین خراسان فعلی و رود جیحون و ریگزار خوارزم توطن اختیار نمودند و این نواحی قدیمترین منزلگاه مهاجمان آریایی در ایران بوده است.

مرحله دوم مهاجرت قوم آریا بایران مهاجمات ایشان به دامنه‌های جنوبی البرز و اراضی خرم آذربایجان تا نزدیک جبال قفقاز است بوسیله قبیله بزرگی که بعدها بنام قبیله «ماد» تشکیل مملکت داد. بنابر آنچه مسلم شده است با قبیله ماد قبیله دیگری همراه بود بنام «پارس». قدیمترین اطلاع صریح ما از این دو قبیله از حدود قرن نهم قبل از میلاد شروع میشود زیرا در همین قرنست که شلم نصر (سالما نازار) سوم ضمن شرح سفر و جنگهای خود در حدود کردستان نامی از دو قبیله جدید میبرد و یکی را «آمادائی» (ماد) و دیگری را «پارسوا» (پارس) میخواند و میگوید که قبیله نخستین در جلگه‌های اطراف رود ذهاب و دیاله و قبیله ثانوی در کوهستانهای بین این دو رود زندگی میکردند. اشارات دیگری هم در دست است که ثابت می‌کند مادها و پارس‌ها چند قرن پیش از این تاریخ در نواحی شمال غربی و برخی از قسمتهای مغرب ایران سکونت داشتند.

اما از قوم پارس پس از چندی در اراضی جنوبی ایران نشانه‌هایی می‌یابیم و این قبایل پس از ورود به اراضی جنوبی ایران آن نواحی را بنام خود «پارس» خواندند، هرودت در حدود قرن چهارم قبل از میلاد نام دوازده قبیله

بزرگ آریایی را میبرد که در اراضی جنوبی ایران یعنی پارس و کرمان متوطن بودند. باین ترتیب ملاحظه میشود که قبیله آریا در مدت چند قرن از ایران ویج شروع بمهاجرت کرده و بتدریج در تمام نواحی ایران از اراضی آنسوی جیحون گرفته تا مجاورت دره دجله و کوههای شمال غربی ایران و نزدیک جبال قفقاز و اراضی جنوبی ریگزار خوارزم و تا حدود فلات پامیر و نزدیک دره سند توطن اختیار نموده است. مازندران و گیلان جدیدترین نقاطی است که قبایل آریایی توانستند تسخیر کنند.

مهاجرت آریائیان و سکونت ایشان در سرزمینی که بنام آنان «ایران» نامیده شد باسانی و سادگی صورت نپذیرفت. ایران در آن روزگار بوسیله اقوام و طوایفی که از نژاد آنها هنوز اطلاعات کامل و صریحی بدست نیاورده ایم مسکون بود. بعضی از این طوایف و اقوام که آثاری از آنان در جنوب و مرکز نجدهای ایران بدست آمده است تمدنی نسبتاً خوب داشته و از حیث قوت جسمانی و درستی اندام و قدرت در جنگ و مبارزه قابل توجه بوده اند. برخی اکتشافات نیز ثابت کرده است که دسته‌یی از این اقوام خاصه آنها که در جنوب نجدهای ایران میزیستند از نژادی تیره‌رنگ بوده اند. عده‌یی دیگر از بومیان ایران هم در اراضی حاصلخیز اطراف دریای خزر بسر میبردند که از آنها در اوستا بعنوان دیوان مازندران و دروغ پرستان ورن (گیلان) چندین بار یاد شده است.

نژاد آریایی ایرانی با بومیان مذکور قدم‌بقدم بمبارزات سخت پرداخت ولی چون از همه آن بومیان باهوش‌تر و نیرومندتر و جنگجوتر بود توانست در ظرف چند قرن تسلط خود را بر آنان میسر سازد و نجدهای ایران را تحت سیطره و نفوذ خویش در آورد. داستان جنگهای ایرانیان با این طوایف مانند عیلامیان، تپوران، کادوسیان، آساردان و قبایل سیاه‌پوست کره‌المنظر دیگر از خاطر آریائیان ایران نرفت و بصورت جنگهای بزرگ پهلوانان ما با دیوان در داستانهای ملی ما بر جای ماند. علت تسمیه این اقوام به «دیو» گویا آن بوده است که چون معتقد به مزدپرستی نبوده و به پرستش خدایان غیر ایرانی توجه

داشته‌اند آنانرا دیویسنا و تدریجاً دیوگفته‌اند.^۱ جنگ بادیوان یعنی با بومیان ایران برای آریائی‌ان با زحمت فراوان همراه بود زیرا آنان هم دارای سوابق مدنی و هم از نژادهای نیرومند و پرزور بودند. در داستانهای ملی ما جنگ با دیوان از عهدگیومرث تا اواسط دوره کیان ادامه یافته است و از آن پس تقریباً خبری از دیو در داستانهای ملی مانیت. این امر مدلل میدارد که نژاد ایرانی تا مدتی از دوره تسلط خود بر نچه‌های ایران با اقوام بومی مذکور در جدال و نزاع بود و از آن پس یا بکلی آنها را از میان برد و یا طوری مطیع خویش ساخت که دیگر تصور مزاحمتی از طرف آنان نمیرفته است.

اما نژاد آریایی ایرانی برای استقرار در اراضی جدید تنها بهمین زحمت دچار نبود بلکه رنج او بیشتر بر اثر مهاجماتی بوده است که بوسیله دسته‌های تازه‌یی از اقوام آریایی با ایران صورت میگرفت مانند اقوام داه^۲ و توری^۳ و سکا^۴. این اقوام و نظایر ایشان پیایی از آسیای مرکزی بمرزهای شمال شرق ایران حمله میکردند تا از سرزمینهای پر نعمت بنی اعمام خود بهره‌یی برند. ایرانیان برای ممانعت از ورود این دسته‌های مهاجم نیز رنجهای بسیار بردند و یسادهای جنگهایی که با ایشان کردند نیز دیرگاه در ایران باقی ماند و داستانهای بزرگ در آن باب پدید آمد. همه این اقوام در داستانهای ملی ما بنام «تورانیان» شهرت یافته‌اند و چنانکه تحقیقات دقیق برخی از محققان ثابت کرده است^۵ تورانیان برخلاف آنچه تصور شد اصلاً یک‌دسته از قبایل مهاجم آریایی بودند و بعد چون در روزگاران جدیدتر تاریخی اقوام زردپوست آسیای مرکزی جای مهاجمان آریایی را گرفتند مانند مهاجمان سلف تورانی خوانده شدند و اندک اندک کلمه تورانی با ترک مرادف گشت و داستانهای تازه‌یی از مهاجمات این ترکان بر داستانهای قدیم افزوده شد.

۱. دیو (دئو Daeva) اصلاً عنوان خدایان غیر ایرانی بوده است که پیش از پرستش اهورامزدا عموم قبایل آریایی می‌پرستیده‌اند. بعدها این نام حتی در اوستا بردسته معینی از آدمیان نیز اطلاق شد و در اینجا دیو تقریباً معنی دیو یسنا می‌دهد یعنی پرستنده دیو.
2. Dâha 3. Turya 4. Saka
۵. رجوع شود بعنوان «توران» در دائرةالمعارف اسلامی.

تشکیل حکومت‌های شرقی ایران

تاریخ تشکیل قدیمترین حکومت‌های آریایی در ایران روشن نیست. البته طبیعی است که قبایل چادرنشین آریایی که به نجردهای ایران هجوم آورده بودند هر جا قدرتی یافتند و مستقر شدند حکومتی در آنجا ترتیب دادند، اما تاریخ مدون و علمی یعنی تاریخی که فعلاً متداولست این مطلب را روشن نمی‌کند و در این مورد بهترین مرجع و سند ما باید اوستا باشد. چنانکه از مطالعه در اوستا بر می‌آید آریائی‌ان پس از ورود باراضی شرقی ایران حکومت‌هایی در آن نواحی ترتیب دادند و امرا و زورمندانی در میان ایشان پدید آمدند که برخی از آنان بر اثر فعالیت‌های دائم خود در برابر مهاجمان و سرکشان شهرت و اهمیتی یافتند. این امرای محلی مشرق که همه آنان پیش از ظهور زرتشت یعنی پیش از قرن دهم قبل از میلاد زندگی میکردند بدو دسته بزرگ شاهان و پهلوانان منقسم میگرددند. در اوستا این امرا و شاهان خود دو سلسله بزرگ را تشکیل میدهند. نخست عدیه‌بی که به پردات^۱ معروفند (یعنی پیشداد) و بعضی از آنان مانند جمشید^۲ و فریدون^۳ که نام ایشان در ادبیات ودایی نیز آمده است، از امرای قبیله «هندوایرانی» بوده و برخی دیگر نیز تنها بقبایل شرقی ایران اختصاص داشته‌اند مانند هوشنگ^۴ و تهمورث^۵ و ایرج^۶ و منوچهر^۷. دوم دسته‌بی که به کوی^۸ (یعنی کی) ملقبند مانند قباد^۹ و کاوس^{۱۰} و سیاوش^{۱۱} و خسرو^{۱۲} و لهراسپ^{۱۳} و گشتاسپ^{۱۴}، و این آخری واپسین کسی است که بالقب کی در اوستا از او

۱. Paradhâta: یعنی نخستین کسی که قانون آورد.
۲. در اوستا Yima-Xshaêta (یم خشثت) یعنی جم درخشنده.
۳. در اوستا Thraetaona (ثراتئون).
۴. در اوستا Haoshyangha (هوشینگه).
۵. در اوستا Taxma-urupa (تخم اروپه) یعنی روباه نیرومند.
۶. در پهلوی Erêthc (ارچ) و در اوستائی Airya ائیریه.
۷. در اوستا Manush-Tchithra (منوش چیث) یعنی دارنده نهاد مینوی.
۸. در اوستا Kavi (کوی) یعنی شاه. ۹. در اوستا Kavi-Kavâta (کوی کوات).
۱۰. در اوستا Kavi-Usan (کوی اوسن).
۱۱. در اوستا Kavi-Syâvarshan (کوی سیاورشن) یعنی دارنده اسب سیاه.
۱۲. در اوستا Kavi-Hausravah (کوی هئوسروه).
۱۳. در اوستا Kavi-Aurvataspa (کوی ائورواتسپ) یعنی دارنده اسب پیشرو.
۱۴. در اوستا Kavi-Vishtâspa (کوی ویشتاسپ) یعنی دارنده اسب رهنده.

یاد شده و در حدود قرن دهم قبل از میلاد میزیسته است. این دودسته از شاهان، که چنانکه خواهیم دید نام آنان در تاریخ دینی و داستانی ایرانیان با ترتیب و نظم معینی آمده است، در متون تواریخ یونانی و رومی یاد نشده‌اند زیرا ارتباط یونانیان با ایرانیان از هنگامی آغاز شد که دولت‌های غربی و جنوبی ما تشکیل گردید.

دولت ماد

کیفیت مهاجرت آریائی‌ان ایرانی به مرکز و مغرب و شمال غرب و جنوب نچه‌های ایران پیش از این ذکر شد. ایرانیان پس از مهاجرت باین نواحی تا مدتی حکومتی نداشتند و برخی از آنها تابع دولتهای مجاور بودند. مثلاً چنانکه از کتیبه‌های آشوری بر میآید قبایل ماد و پارس تا چندگاهی مطیع دولت آشور بوده‌اند و از قرن نهم تا اواسط نیمه دوم قرن هفتم قبل از میلاد همواره در کتیبه‌های سلاطین آشوری سخن از لشکر کشیهای آنان بداخله ایران است و از جمله در دوره سلطنت اسارهادون^۱ بسال ۶۷۴ قبل از میلاد سپاهیان آشور از دماوندگذشتند و تا اطراف دشتهای مرکزی ایران پیش رفتند. اما از اوایل قرن هفتم قبل از میلاد یکی از رؤسای قبایل ماد تدریجاً قدرتی در سرزمین ماد بدست آورد و او «دیا کو» (یا بقول نویسندگان یونانی دیوکس) است که سلسله سلاطین ماد را تشکیل داد و این سلسله اگر چه تا مدتی خراجگزار دولت آشور بود ولی در عهد سلطنت «هووخشتر»^۲ (یا بقول نویسندگان یونانی کوآکسارس) بسال ۶۰۵ قبل از میلاد آن دولت را منقرض ساخت و ایران را از خطر نیرومندترین دولتهای آن روزگار آسوده کرد.

اهمیت و شهرت جهانی ایران از همین هنگام آغاز شد زیرا فتح آشور دارای بزرگترین اثر بین‌المللی بود و دنیای متمدن آنروز را یکباره متوجه دولت جدید ماد و ملت آریایی ایرانی گردانید و از این هنگام دوره تازه‌یی در تاریخ ایران شروع شد.

فاتح آشور یعنی «هووخشتر» بزرگترین پادشاه ماد است که در طول

1. Essarhaddon

2. Huvakhshathra

مدت حکومت خویش سرزمین ماد را از دو مصیبت بزرگ، نخست حملات شدید قوم سکا^۱ و دوم دنباله خطری که همواره از جانب دولت آشور متوجه آن بود، رهانید.

فتح آشور در دنیای آنروز حائز مهمترین درجات اهمیت بود زیرا دولت آشور در آن هنگام قویترین دولتهای آسیای علیا و حائز مقام و مرتبه بلندی در میان دولتهای این سامان بود و غلبه ایران بر آن باعث شهرت ماد گردید و این دولت باسانی توانست ممالک جدیدی مانند ارمنستان و «کاپادوکیه»^۲ و قسمت علیای رود دجله رانیز در تصرف آورد و سپس بدولت لیدی حمله برد و حد دولت ماد را بکنار قزل ایرماق (هالیس) برساند.

دولت ماد پس از هورخشتر در عهد آستواگس^۳ (ایخ تووی گو)^۴ بر اثر ظهور یکی از بزرگترین مردان تاریخ جهان یعنی کوروش بزرگ^۵ در ۵۵۰ قبل از میلاد منقرض و جزء دولت پارس گردید.

دوران هخامنشی

تشکیل دولت پارس مهمترین واقعه تاریخ ایرانست زیرا با این امر دولت متحد نیرومندی پدید آمد که باسانی تمام قبایل و طوایف آریایی ایران را برگرد هم مجتمعت ساخت و ملت تازه نفس و مقتدر ایران را فرصت فتح ممالک و تشکیل شاهنشاهی وسیع بی سابقه بی بخشید.

این دولت که از سال ۵۵۰ تا ۳۳۰ قبل از میلاد بر قسمت بزرگی از دنیای متمدن قدیم یعنی از نواحی شرقی هندوستان و آسیای مرکزی تا ممالک شمالی افریقا و سواحل این قاره در بحر احمر و تمام بالکان تا داخله شبه جزیره یونان، فرمانروایی میکرد، بزرگترین شاهنشاهی است که در تمام دوره تاریخ ایران وجود یافته و ملل مختلفی را در امن و رفاه و آزادی زیر سایه لوای خود

۱. در دوره هورخشتر این قوم از جانب جبال قفقاز بر زمین ماد هجوم کرده و بقتل و غارت پرداخته بودند.
۲. از نواحی معروف آسیای صغیر.

3. Astyages 4. Ichtuvigu

۵. کوروش پسر کمبوجیه و او پسر کوروش و او پسر جشش پش و او پسر کوروش و او پسر کمبوجیه و او پسر جشش پش اول و او پسر هخامنش بود و دودمان وی از عهد هخامنش بر پارس و سپس بر عیلام حکومت داشتند.

داشته است.

نخستین موضوعی که در حین تشکیل این شاهنشاهی انظار محققان را بخود متوجه میسازد موضوع احترام با آزادی عقاید دینی و رسوم ملی است که نژاد ایرانی برای تمام ملل مغلوب رعایت میکرده است. پیش از این تاریخ تمام ملل کشورگشای آن روزگار مانند ساکنان مصر و بابل و عیلام و آشور و نظایر آنها چون بر کشوری دست می یافتند در نهایت شدت با مردم آن رفتار میکردند و خود را حاکم بر مال و جان آنان میدانستند و حتی ارباب انواع ایشان را نیز باسارت میبردند و اینگونه اعمال را موجب رضایت خدایان خود از خویشتن می پنداشتند. اما وقتی که عالمیان نخستین بار با اعمال جوانمردانه کوروش شاهنشاه بزرگ هخامنشی روبرو شدند، بحیرت افتادند و در برابر نژادی که برای آنان آزادی و رفاه بارمغان میآورد سر بارادت و فرمانبرداری خم کردند. کوروش پس از تسلط بر لیدی نه تنها کرزوس پادشاه آنجا را بجان زینهار داد بلکه او را با نهایت لطف و محبت در شمار درباریان و اطرافیان خویش در آورد و چنان مردانه با او رفتار کرد که دشمن قدیم در شمار دوستان فدایی شاهنشاه در آمد و در خدمت او و فرزندش کمبوجیه (کامبوزیا) از جمله مشاوران معتمدگشت. ارزش معنوی ایرانیان هنگام تسلط آنان در سال ۵۳۸ ه قبل از میلاد بر کشور بابل بیش از پیش آشکار شد. کوروش هنگام فتح بابل با ساکنان آن چنان بمهربانی رفتار کرد که گفתי فاتح پارسی یکی از فاتحان بابلی است که از سفر جنگی خود بشهر باز میگردد. وی در معبد بابل برسم پادشاهان بابلی تاج بر سر نهاد و دست بعل مردوک رب النوع بزرگ این شهر را در دست گرفت و تمام مراسم دینی و معتقدات بابلیان را محترم داشت و با اعمال خویش مایه تسکین دل‌های بابلیان و شگفتی و حیرت آنان گردید.

یک کار بزرگ دیگر شاهنشاه پارسی رفتار مردانه او با چهل و ننه هزار تن از اسیران قوم بنی اسرائیل است در بابل. این اسیران که از عهد بخت‌النصر ببابل آمده و در آنجا بعنف مستقر شده بودند، بفرمان کوروش همه اموال غارت شده خود را به بیت المقدس باز بردند و با کمک‌های مادی پادشاه هخامنشی به تجدید و تعمیر معابد خویش در آنجا همت گماشتند و بهمین سبب کوروش چون مردی نجات‌بخش و فرستاده خداوند در نزد بنی اسرائیل شمرده شد.

این اعمال که نظایر آن از دیگر شاهنشاهان هخامنشی خاصه داریوش کبیر نیز بکرات مشاهده شد، در دنیایی که آتش جهل و تعصب و خونریزی و قتل و غارت از آن زبانه می کشید بقدری بدیع و عجیب بود که برخی آنها را نمونه‌هایی از اعمال برگزیدگان خداوند و ارباب انواع میدانستند و این نخستین دلیل عظمت و علو روح نژاد ایرانیست که در صفحات تاریخ با خطوط جلی ثبت شده و مایه مباهات و سربلندی ماست.

وسعت ممالک هخامنشی در عهد داریوش بنهایت حد رسیده و حدود آن بشرح ذیل بوده است:

از سمت مغرب: قرطاجنه و تونس و مصر تا حبشه و سومالی در افریقا و حمیر یعنی یمن در عربستان و مقدونیه و سواحل دانوب و تمام شبه‌جزیره بالکان در اروپا.

از سمت شمال: تمام سواحل جنوبی دریای سیاه و کوه قفقاز و دریای خزر و اراضی میان دریای خزر و دریاچه آرال (دریاچه خوارزم) و اراضی شرقی آرال تا قسمتی از نواحی سیبری.

از سمت مشرق: نجدهای پامیر و دره پنجاب و آنسوی رودخانه سند تا ساحل بحر عمان.

از سمت جنوب: بحر عمان و خلیج فارس و نواحی شمالی جزیره العرب تا شبه‌جزیره سینا.

اداره این ممالک وسیع و شاهنشاهی بزرگ تنها با داشتن تشکیلات منظم و بی‌سابقه‌ی ممکن بود که ملت ایران مبتکر آن بوده است و همین تشکیلات منظم و نظم و ترتیب کم‌نظیر اداری است که توانست یکی از بزرگترین امپراطوریهای جهان کهن را در مدتی بیش از دوست سال در نهایت توانایی و قدرت نگاهبانی کند.

ارزشهای اخلاقی پارسیان

تشکیل چنین شاهنشاهی بزرگ و اداره آن در مدت درازی که به ۲۲۰ سال (از ۵۵۰ تا ۳۳۰ قبل از میلاد مسیح) بالغ میشد، و بر انداختن حکومت‌های مقتدر و مطیع کردن ملت‌های نیرومند جنگاور جز بحسن تدبیر و

داشتن خصائل عالی ملی و تشکیلات مهم اداری و مدنی غیر ممکن بود. اغلب در تاریخ دیده شده است که ملل فاتح پس از فتح ممالک جدید چون خود قبلاً نظم و ترتیب ملی خاصی برای اداره آنها نداشته‌اند از ملل مغلوب برای نگاهداری متصرفات خود استعانت کرده‌اند مانند قوم عرب که تنها در یک مدت کوتاه توانست با استغناء از ملتهای تابع خویش خاصه ایرانیان امپراطوری خود را نگاهدارد و باز مانند امپراطوری‌های وسیع قبایل ترک‌نژاد در دوره اسلامی که همواره با استعانت از ملل مغلوب چندگاهی بر سر پای ماند و زود دچار تجزیه گردیدند. بنابراین تنها فتح ممالک، مایه مباحث نیست بلکه بهره‌ی از آنست و فخر در آنست که قومی شاهنشاهی بزرگ خود را سالهای متمادی بدون استعانت از دیگران و بنیروی مغز و بازوی خویش نگاه دارد و اداره کند و چنین حالی جز با داشتن ملکات عالی و خصائل بی‌نظیر روحانی و اخلاقی محال است. ایرانیان و رومیان هر دو با چنین خصائل عالی توانستند امپراطوری‌های خود را سالیان دراز بر پای دارند. شاهنشاهی مادی و شاهنشاهی هخامنشی و شاهنشاهی اشکانی و شاهنشاهی ساسانی از جمله شاهنشاهی‌هایی هستند که دوره ممتد و وسعت کم‌نظیر آنها شاهد صادق مدعای ماست.

با توجه باین مقدمه روشن و آشکار میشود که در این گفتار ادای دو وظیفه عمده بر عهده ماست: نخست نشان دادن ملکات اخلاقی ایرانیان در دوره هخامنشی و دیگر توضیح مختصری درباب تشکیلات اداری ایرانیان در آن عهد که بر روی هم وسیله بقای دومین شاهنشاهی بزرگ ما در مدت دویست و بیست سال در برابر ملتهای شجاع و متمدن و نیرومندی گردیده بود. هرودوت می‌گوید که پارسیان خود را از جمیع ملل بهتر می‌شمردند و با این حال در نگاهداری همه آداب و رسوم خود تعصب نمی‌ورزیدند بلکه همواره بهترین چیزها را از ملل مختلف می‌پذیرفتند. پارسیان مردمی شجاع و جنگجو بودند، داشتن فرزندان بسیار فخری برای ایشان بود و شاهنشاه بکسانی

۱. این مطلب با آنچه از اوستا و روایات دینی و ملی ایرانیان برمیآید کاملاً منطبق است و از نیروی درمی‌یابیم که چرا ایرانیان پیش از اسلام و همچنین ایرانیان سه چهار قرن اول هجری همواره در فکر داشتن استقلال و سلطنت بر ملل و اقوام مختلف بودند.

که فرزندان بسیار داشتند همه ساله هدایایی میفرستاد. این قوم بفرزندان خویش تا بیست سالگی راستگویی، سواری و تیراندازی میآموختند. احترام پدیر و مادر در میان آنان از واجبات بود. دروغگویی بدترین عیب بود و گفتار و کردار می‌بایست برابر هم باشد و اگر ارتکاب عملی زشت بود گفتن آن نیز بهمان درجه زشتی داشت. جذامیان و مبروصین میبایست دور از شهرها و اجتماعات بسر برند. آلودن آب از هر حیث در نظر آنان زشت بود و نه تنها خود از این کار زشت برحذر بودند بلکه دیگرانرا نیز از آن باز میداشتند. مجازات عدم اطاعت قتل بود.

بقول استرابون: تربیت جوانان پارسی بدین نحو بود که میبایست قبل از طلوع آفتاب برخیزند و سپس بدسته‌های پنجاه نفری تقسیم شوند و هر دسته‌یی را پسر پادشاه یا پسر یکی از والیان اداره کند. نخستین کار فرمانده جوان آن بود که دسته خود را در حدود یک فرسنگ بدواند. آنگاه جوانان درسی را که خوانده بودند بآوای بلند جواب میدادند. جوانان ایرانی میبایست درگرمای و سرما بردبار باشند و از رودخانه‌هایی آنکه سلاح و لباسشان تر شود عبور کنند، چشم را بچراگاه برند، با میوه‌های جنگلی تغذیه کنند و در شکارگاهها بشکار با زوبین یا تیر یا سنگ مبادرت ورزند. سربازان از بیست و پنج سالگی تا پنجاه سالگی بخدمات نظامی اشتغال داشتند و در این مدت نمیبایست در معاملات بازاری شرکت کنند.

بنابر آنچه از مطالعه در اوستا می‌فهمیم میهن‌دوستی برای هر ایرانی از لوازم اجتناب‌ناپذیر دین بود زیرا تمام اساطیر دینی و ملی ایرانیان با نهایت شدت بستگی بخاک ایران و قبایل «آریا» داشت. اهورامزدا در همان حال که خدایی واحد بود خدای ایران و ناظر بر سرزمین ایران شمرده میشد. همه ایزدان و امشاسپندان برای حفظ ایران و قبایل آریا در تلاش و مجاهدت بودند و از نیروی هر کس از اجانب که بایران می‌تاخت فرستاده اهریمن و دیوان تباهاکار پنداشته میشد. پس هر ایرانی پا کدین میبایست با فرستادگان اهریمن‌مردانه بکوشد و با آنان در جدال باشد. کار و عمل و فعالیت و راستگویی و دوستداری آنچه نیک و مایه سعادتست در آیین قدیم ایرانیان نه تنها از مشوباتست بلکه وسیله بیست برای تقویت اهورامزدا و امشاسپندان و

ایزدان در نبرد باهریمن و اداره عالم خیر. مبارزه با پلیدیها و زشتیها و بیماریها و رذائل اخلاقی و آنچه مایه آسیب و شقاوت آدمی است نه فقط باعث سعادت گیتی و جهان معنوی است بلکه طریقه بیست برای هزیمت اهریمن و دیوان و دروجان.^۱ اینست که ایرانی در آن روزگار هرگاه که برای تشکیل شاهنشاهی- های بزرگ برمیخواست موفق و کامیاب میشد و قسمت اعظم ملکات عالیّه اخلاقی و خصائل نیکوی اجتماعی از همه جهت برای او مهیا و مساعد او در پیشرفت و ترقی بود. آیین کهن وی او را بسرزمین ایران دوخته بود یعنی سعادت او در آبادی و رونق سرزمین اهورایی ایران بود و در غیر اینصورت او باهریمن یاوری کرده و فرستادگانش را نیروی قهر و غلبه بخشیده بود.

این خصائل و ملکات البته وسیله بی بود برای آنکه نژاد ایرانی در روزگار کوروش و داریوش جهانگیر باشد و بقول داریوش بزرگ نیزه های پارسیان بدور جای برسد، اما دلیل بقای شاهنشاهی ایران عقل و تدبیر و تشکیلات عالی اداری ایشان بود که ما بیشتر آنها را مدیون دو نابغه بزرگ ملت ایران و تاریخ جهان یعنی کوروش بزرگ و داریوش بزرگ هستیم. این دو شاهنشاه و مشاوران ایرانی ایشان بنحوی در اداره امور ممالک مفتوح دقت داشته و قوانینی با چنان مهارت و درایت تدوین کرده بودند که هر ملت در عین آنکه در کمال آسایش و رفاه بسر میبرد و آزادی عقیده و مذهب در میان آنان بعد اعلی رعایت میشد در همان حال نیز از اطاعت و رعایت نظم و انضباط چاره بی نداشت. سخت گیری در عمل، کم آزاری، مراقبت در کارهای کارکنان لشکری و کشوری، داوریهای صریح و بی گذشت، سیاستهای دقیق که متناسب با هر کشوری بود، تشکیل مجالس مشورت، در قسمت اعظم از دوره شاهنشاهی هخامنشی از جمله مسائلی است که همه مورخان قدیم و جدید بذکر آنها مبادرت جسته اند. راههایی که شاهنشاهان هخامنشی برای حفظ ارتباط قلمرو شاهنشاهی خویش ایجاد کرده بودند، چاپارخانه های منظم و سازمانهای دقیق کسب اطلاعات و رسانیدن آنها بمرکز، ادارات منظم که در تمام زوایای ممالک وسیع نافذ بود، ارتش نیرومند مطیع که هیچگاه حق غارت

۱. دروجان یکدسته از متابعان اهریمن و یاوری کنندگان بوی برای تخریب عالم خیر هستند.

و آزار نداشت، قوانین و مقرراتی که تکالیف ایرانیان و ملل تابع را بنیکی روشن میساخت، اجرای این مقررات و قوانین و سختگیری در صحت این امر، امانت و درستی در اجرای تمام تعهدات و کسب اعتماد ملل مختلف، مسائلی است که وسیله بقاء شاهنشاهی هخامنشی در مدتی بیش از دو قرن گشت.

علل انحطاط و انقراض شاهنشاهی هخامنشی

اکنون خواهید پرسید چگونه ملتی با این همه ملکات فاضله اخلاقی و این تشکیلات منظم اداری و نظامی از یک سردار نیمه-تابع امپراطوری خود شکست یافت؟

پاسخ این سؤال را قوانین مسلم و اجتناب‌ناپذیر تاریخ میدهد. مللی که تشکیل امپراطوریهای وسیع میدهند و بعد از یکدوره فقر یا سادگی زندگی بثروت و افتخار و قدرت بی‌منتهی میرسند، تدریجاً فاقد خصائل عالی خود میگرددند. ایرانیان که از آغاز تشکیل نخستین امپراطوری خود یعنی شاهنشاهی ماد تا زمان حمله اسکندر چند قرن رویکمال مادی و ثروت و قدرت میرفتند بتدریج دچار نقائصی گشتند و آن سادگی و قدرت اخلاقی را که در روزگار هووخشتر و کوروش و داریوش و خشایارشا و نظایر آنان داشتند اندک‌اندک از دست دادند.

گزنون نویسنده بزرگ یونانی که در جنگ میان کوروش کوچک با برادر خود اردشیر دوم حضور داشته و در حدود هفتاد سال پیش از غلبه اسکندر وضع داخلی ایران را از نزدیک مشاهده کرده بود، راجع بانحطاط اخلاقی و روحی ایرانیان در اواخر دوره هخامنشی مطالبی ذکر کرده است که نه تنها از روی تعصب ملی نیست بلکه قوانین تاریخی هم صحت آنها را تأیید می‌کند و ما مخصوصاً برای آنکه این صحایف آیینیه عبرت خوانندگان باشد مفصلاً بذکر آنها خواهیم پرداخت تا معلوم شود چگونه دولتی عظیم بدست جوانی حادثه‌جو و سپاهستانی مزدور باسانی نابود شد و قدرتی چنان حیرت‌آور در برابر حملاتی ناچیز راه فنا گرفت.

پیش از ذکر علل و اسباب مختلفی که برای این انحطاط میتوان بیان کرد، بهترین راه اثبات مدعای ما نقل قسمتی از اقوال گزنون مورخ و نویسنده

شهر یونانی است در اینجا.

گزنفون در جنگ میان کوروش کوچک با اردشیر دوم شاهنشاه هخامنشی که در حدود هفتاد سال پیش از غلبه اسکندر بر ایران صورت گرفته و به شکست و قتل کوروش کوچک پایان یافته بود، همراه سپاهیان این شاهزاده بایران آمده و وضع شاهنشاهی ایران را در آن روزگار از نزدیک مشاهده کرده بود و در کتاب مشهوری بنام تربیت کوروش (کوروپدیا) راجع بوضع تربیت و اخلاق و سجایای ملی ایرانیان مطالب مهمی نگاشته و اگر چه معتقد است که تمام علل انحطاط دولت هخامنشی بلافاصله بعد از کوروش بزرگ آغاز شده ولی ظاهراً عظمت مقام کوروش او را چنان مجذوب خود کرده بود که دیگر کسی را جز او و دوره‌ی او را جز دوره او قابل ستایش نمی‌دانست و ازین روی اگر او سخن از اخلاف کوروش گوید نباید مراد وی را از آنان اخلاف بلافصل مؤسس شاهنشاهی هخامنشی دانست و علی‌التحقیق سخنان این نویسنده یونانی منطبق است بر اوضاع قرن اخیر دوره هخامنشی و آن چنین است:

چون دوره کورش سپری شد میان اولاد او نفاق افتاد و ممالک و ملل از مملکت او جدا شدند و انحطاط آغازگشت و من برای اثبات صحت سخنان خود در باب مظاهر مختلف این انحطاط سخن می‌گویم و نخست از دین آغاز می‌کنم: سابقاً اگر شاه یا کسان او سوگند یاد میکردند بهیچ‌روی آنرا نمی‌شکستند حتی نسبت بکسانی که مرتکب بزرگترین جنایات شده بودند، و همچنین اگر بکسی دست میدادند (علامت قول و تعهد) بعهد خود وفا میکردند و اگر چنین نبود مردم بسخنان آنان آنهمه اعتماد نمی‌داشتند چنانکه اکنون هیچکس بقول و عهد ایشان اعتمادی ندارد و از بدسگالی آنان بر حذر است. سابقاً سرانی که بکورش یاوری میکردند بحسن عهد و درستی قول او اعتماد داشتند اما اکنون بسی از سران مملکت فریب شهرت قدیم پارسیان را در نیک اندیشی خوردند و تسلیم شدند و چون ایشان را نزد شاه بردند فرمان قتل آنان صادر شد، و بسی از خارجیان که در سفر جنگی کوروش (مراد کوروش صغیر است) همراه وی بودند بدام این بدسگالیها افتادند.

سابق برای این اگر کسی در مقام فداکاری نسبت بشاه برمیآمد و شهر و کشوری را مطیع او میکرد پاداش نیک می‌یافت و جز نیکان کسی از این نعمت برخوردار نبود اما اینک غداران و پیمان شکنانی مانند «مهرداد» که پیدرش آریو برزن^۱ خیانت کرد و رامیترس^۲ که در مصر زنان و کودکان دوستان خویش را بگروگان داد و با اینحال از سر پیمان و سوگند خودگذشت، تنها از آن بابت که اعمالی بنفع شاه میکنند مورد عنایت او قرار میگیرند و این اعمال مایه سلب اعتقاد و ایمان و عدالت از ملل آسیایی میگردد زیرا همواره زیردستان برای میروند که زبردستان رفته باشند.

پارسیان کنونی از حیث ثروت هم مانند پارسیان پیشین نیستند. اکنون تنها مردم گناهکار را بزدان نمی‌افکنند و مجبور نمیسازند که جان خود را با طلا بخرند و پرده‌یی از پول و رشوه بر روی جنایات خویش بکشند بلکه با مردم بی‌گناه نیز چنین رفتار میکنند و از اینرو متمولین همواره بر جان خویش لرزان و از دست عمال دولت بیمناکند. امروز کسی از پارسیان نمیخواهد با دشمنان از در جنگ درآید و هیچکس از ایشان حاضر نیست بسپاهیان شاهنشاه پیوندد و بهمین سبب هر قوم که بخواید با پارسیان ستیزه آغاز کند باسانی میتواند در خاک ایشان بتاخت و تاز و قتل و غارت پردازد و این امر خود دلیل دیگری است بر آنکه پارسیان امروزی مانند پارسیان پیشین نیستند.

از لحاظ جسمانی نیز پارسیان کنونی از پیشینیان خود عقب مانده‌اند زیرا سابقاً کسی مجاز نبود بدن را جز بکار و ورزش قوی سازد اما اکنون از عشق بکار و ورزش برکنار شده‌اند، و همچنین سابقاً کسی نمیتوانست در روز جز یکبار غذا بخورد و مابقی را می‌بایست صرف کار و ورزش کند و اکنون اگر چه رسم یکبار غذا خوردن را حفظ کرده‌اند لیکن زودتر از همه بر سر خوان می‌نشینند و با کسی که دیرتر از همه میخوابد، از سفره برمیخیزند. سابقاً کسی مجاز نبود هنگام شب بشراب سرگرم شود و اکنون بنحوی در این کار افراط میکنند که حتی نمیتوانند بر سر پا ایستند و نیز سابقاً در عرض راه چیزی نمیخوردند و نمی‌آشامیدند ولی اکنون درعین آنکه این رسم را حفظ کرده‌اند فواصل منزل‌ها را

بقدری کوتاه کرده‌اند که تقریباً میتوان گفت در تمام مدت راه پیمایی و سفرهای خود مشغول آشامیدن و غذا خوردنند. سابقاً پارسیان بشکار توجه بسیار میکردند و فواصل مدت شکارهای ایشان بقدری کوتاه بود که مرد و اسب همواره ورزیده و آماده کار بودند اما اکنون جای شکار و ورزش را باده‌گساری گرفته است و اگر کسی از ایشان بشکار مبادرت ورزد مورد حسد و کینه دیگران واقع میشود زیرا از دیگران قویتر و چالا کتر خواهد بود! در تربیت اولاد سلاطین نیز سواری را از نظر انداخته‌اند.

سابقاً اطفال را در محاکمات حاضر میکردند تا از کیفیت اجراء قوانین مطلع شوند ولی اکنون این رسم را متروک گذاشته‌اند و اگر هم آنرا مجری دارند نتیجه‌بی از این کار عایدشان نخواهد شد زیرا اکنون در محاکمات همواره غلبه با کسانی است که پول بیشتر بدهند!

امروز تن‌پروری و خوشگذرانی در میان پارسیان از مآدها بیشتر است و از تقوا و عفاف قدیم اثری نیست و جای آنرا تن‌آسانی و لهو و لعب گرفته است. اکنون دیگر پارسیان قانع نیستند که تنها بر بستر نرم بخوابند بلکه می‌خواهند پایه‌های تخت‌های آنان بر فرشهای نرم باشد تا سختی و خشونت زمین را کمتر احساس کنند. برای اسباب‌میز و انواع غذا همواره در تکاپو هستند و کارشناسانی باین منظور در اختیار خود دارند. زمستانها تنها بپوشانیدن بدن خود اکتفا نمیکنند بلکه دستهای خود را هم در دستکش فرو میبرند و تابستانها سایه‌های جنگل و تخته‌سنگها برای ایشان کافی نیست بلکه بوسایل مصنوع سایه‌نمایی برای خود ترتیب میدهند. هریک از پارسیان مقادیر بسیاری از جامها و گلدانها و تجملات گوناگون در اختیار خود دارد و این را یکی از دلایل مفاخرت خود بر دیگران میداند اما از این بابت که آلات مذکور را بوسایل پست و شرم‌انگیز بدست می‌آورد اصلاً تأثیری ندارد زیرا بیدادگری و حب منافع نامشروع در میان ایشان بسیار رایج شده است.

از عادات سابق پارسیان یکی این بود که در راه پیاده حرکت نکنند و این قانون را از آن جهت بکار می‌بستند که بسواری معتاد باشند. اکنون هم سواری عادت دارند لیکن بر روی چارپایان چندان قالی و فرشهای نرم می‌افکنند که پشت اسب آنان از روی بسترهای نرم نرمتر است و اصولاً پارسیان امروزین نشستن

بر جای نرم را بر نشستن روی اسب ترجیح می دهند.

پارسیان کنونی در جنگ نیز بسیار تنزل کرده اند بدین معنی که سابقاً هر مالکی موظف بود عده‌ی سپاهی تربیت کند و این سپاهیان و همچنین پادگانهای قلاع هنگام جنگ حقوقی دریافت میکردند و عازم میدان نبرد میشدند اما امروز دربان و نانوا و آشپز و آبدار و خادمی که باید غذا بر سر سفره حاضر کند و پیشخدمتهایی که باید ارباب خود را به بستر هدایت کنند و هنگام بیدار شدن ایشان را مشت و مال دهند و عطر بر آنان بپاشند، همه بعنوان «سوار» حقوق میگیرند و این گروه سواران همه بی مصرف و بیکاره اند زیرا اکنون دشمنان پارسیان در سرزمین آنان آسانتر از دوستانشان راه می پیمایند! کوروش برای تسهیل جنگهای تن‌بتن سربازان خود را بزره و زوبین و اسبان را با برگستوان مسلح ساخت ولی اکنون ایرانیان از دور می جنگند و از جنگ تن‌بتن هراسنا کند و پیادگان سپاه هم اگر چه مانند پیاده دوره کوروش سپر و شمشیر و تبرزین دارند ولی دل و جرأت ندارند!

اکنون پارسیان خود معترف به ناتوانی خویش در جنگها هستند و بهمین سبب از میان ایشان کمتر کسی بجنگ میرود خواه در جنگهای داخلی و خواه در جنگ با یونانیان و حتی این قاعده در میان پارسیان پیدا شده است که هیچگاه با یونانیان جنگ نکنند مگر آنکه عده‌ی از یونانیان را با خود داشته باشند... و بهر حال پارسیان امروز از حیث اعتقاد بخدایان و احترام بوالدین و انصاف و عدالت نسبت بخلق و شجاعت در جنگ بسیار عقب تر از پیشینیان خود هستند و اگر کسی قول مرا باور ندارد بمیان آنان برود و صدق گفتار مرا آشکارا ملاحظه کند، این سخنان و یا بهتر بگوییم این تازیانهای عبرت اگر در همان عهد اردشیر دوم مورد توجه خاندان هخامنشی و رجال عهد ایشان و عموم پارسیان قرار میگرفت محققاً شاهنشاهی هخامنشی سرنوشتی دیگر غیر از آنچه در عهد داریوش سوم یافت پیدا میکرد و دوره متمدن تسلط یونانیان بر ایران پیش نمیآمد.

پارسیان تا مدتی پس از تشکیل شاهنشاهی خود هنوز سادگی و انضباط

و وطن دوستی و درستی و شجاعت و امانت خود را محفوظ داشته بودند. در میان شاهزادگان و اشراف و رجال و عامه مردم جز اطاعت مطلق و پیروی محض از قانون و اتحاد و یگانگی، سخن از چیزی دیگر نبود و همه افراد این قوم جز برای اعتلاء نژاد و برتری قوم خود و بسط و حفظ اصول عالیه مدنیت آریایی بچیزی توجه نداشتند اما در اواخر این دوره درخشان وضعی کاملاً مغایر آنچه دیده‌ایم یعنی اوضاعی نظیر اوضاع آخر عهد ساسانی بمیان آمد.

بزرگترین خطری که شاهنشاهی هخامنشی را در پایان این دوره تهدید کرد آن بود که بر اثر طول مدت فرمانروایی و جمع شدن ثروتهای بی پایان در نزد بزرگان و رجال ایرانی، تجمل و تشریفات زائد و استفاده از لذائذ دنیوی و تن پروری و تن آسانی در میان آنان بحد اعلی رواج یافت و جای تحمل شدائد و فعالیت و آمادگی دائم برای هر اقدام را راحت طلبی و بیکارگی و خوشگذرانی و عیاشی گرفت و چون اینگونه زندگی حیوانی مستلزم مخارج گزاف است بر وسعت دایره حرص و آز آنان افزوده شده و بالنتیجه ظلم و آزار رواج گرفت و عدم رضایت طبقات اجتماع از آن نتیجه شد.

نتیجه خطرناک دیگری که از خوشگذرانی و عادت بتجمل برای ایرانیان حاصل شد آن بود که سرداران لایق و سربازان کار آزموده و متحمل سابق که حاضر بودند برای سربلندی میهن فرسنگهای بی‌شمار در صحاری سوزان طی طریق کنند و جهانی را از قرطاجنه تا داخله صحاری آسیای مرکزی تحت تسلط آرند، جای خود را بسربازان و حتی سرداران مزدوری که اغلب یونانی بوده‌اند، دادند.

همان فسادی را که در طبقات اشراف و رجال و سرداران و سربازان ایرانی دوره اخیر هخامنشی دیده‌ایم در دربار چندتن از شاهان این دوره بشدت مشاهده میکنیم. در این دربارها معمولاً زنان، مانند مادران و خواهران و همسران سلاطین سرنوشت شاهنشاهی وسیع هخامنشی را در دست داشتند و اغلب اغراض و احساسات خویش را بجای مصالح مملکت مناط اعتبار در اقدامات قرار میدادند. اختلاف و تزویر و دو دستی جای اتحاد و سادگی قدیم را گرفته بود و کار تجمل و خوشگذرانی و تشریفات زائد و خطرناک و انغمار در شهوات بجایی کشیده بود که برای پادشاهان کمتر فرصت رسیدگی

بامور کشوری باقی می‌نهاد.

فساد دربار، فساد ارتش، فساد اشراف و رجسال، فساد عقاید، فساد قانون، تشکیل دسته‌های بزرگ از سربازان و سرداران مزدور، نفع‌پرستی، رشوه خواری، بیعدالتی، نفاق و دویی در میان تمام بزرگان مملکت، و نظایر این عوامل وقتی باهم گرد آمدند غلبه یک جوان تازه کار مقدونی و سپاهیان معدود او را بر امپراطوری وسیعی که دارای قوای بحری و بری بیشمار بود در اندک مدت و در چند جنگ کوتاه میسر ساختند و درختی چنان تناور را بیک باد ضعیف باسانی از پای در آوردند.

دوران حکومت مقدونی

بعد از غلبه اسکندر بر سپاهیان هخامنشی ولایات مختلف و ممالک تابعه شاهنشاهی هخامنشی در مشرق بسرعت در تصرف مقدونیان درآمد و دولتی ییکانه در ایران تأسیس شد که از ۳۳۱ قبل از میلاد تا سال ۲۵۰ قبل از میلاد تقریباً بدون منازع حکومت کرد و از آن پس بتدریج ضعیف شد و از میان رفت. اسکندر پس از غلبه بر ایران آتش در پرسپولیس افکند و بقتل عام و غارت مهیبی در آن شهر فرمان داد و محققاً در این کار قصد اهانت بایرانیان و اعلام سقوط و اضمحلال حکومت آنان داشت. وی در ایران و همچنین در تمام ممالک مفتوحه خود در عین آنکه خویشتن را حامی افراد ملت نشان میداد میخواست آثار تمدن یونانی را بپراگند و بهمین سبب مخصوصاً در ایران فرمان داد که ده‌هزارتن از سربازان و سرداران او با زنان ایرانی وصلت کنند و خود نیز از میان شاهزادگان و نجیب‌زادگان ایرانی دو دختر را به‌مسری برگزید. در تشکیلات درباری و تقسیمات مملکتی، اسکندر رسم حکومت هخامنشی را پیروی کرد اما از تمام ساتراپها (خشروپاون‌ها = شهربانان) سابق امپراطوری هخامنشی تنها دو ایرانی را بر جای نهاد یکی آذرباد (آتروپات) نامی را که بر قسمتی از سرزمین ماد حکومت داد و آنقسمت همانست که بعداً بنام وی آتروپاتکان (آذربادگان = آذربایجان) نامیده شد و

پس از خاناندان وی هم مدت‌ها بر آن سرزمین حکومت کردند، و دیگر شهریان بابل که چون از طریق خیانت با اسکندر نجنگید همچنان در آن سرزمین بحکومت خویش باقی ماند. مابقی شهریان یونانی و مقدونی بودند. از جمله اعمال دیگر اسکندر آن بود که سی‌هزارتن از اطفال ایرانی را در میان سپاهیان خود قسمت کرد تا زیردست مقدونیان و یونانیان تربیت یابند و فنون جنگی و زبان یونانی را از آنان فراگیرند. یکی دیگر از اعمال وی بنای چند شهر بود بنام خود (اسکندریه) که مقصود وی از آن اختلاط تمدنها و نشر تمدن یونانی بوسیله آنها بوده است و حتی میان یادداشتهای اسکندر نقشه کوچاندن گروه بزرگی از مردم آسیا بیونان و مردم یونان بآسیا دیده شده است و مجموعه این مطالب ثابت میکند که اسکندر میخواست تمدن یونانی را در ممالک مفتوحه بپراگند و این نقشه خواه و ناخواه بوسیله جانشینان وی عملی گردید چنانکه در طول مدت غلبه و حکومت سلوکیان (جانشینان سلوکوس سردار بزرگ اسکندر که بر ایران و قسمتی از امپراطوری اسکندر در مشرق تسلط یافت) زبان و ادبیات و بسیاری از مراسم ملی و حتی برخی از آداب و عقاید دینی یونانیان در ایران رواج یافت و این نفوذ و رواج تا قسمتی از عهد اشکانی هم ادامه داشت.

در این ایام یعنی در دوره حکومت سلوکی‌ها بر قسمتی از آسیا بتدریج دولتهای نیمه مستقلی در نواحی مختلف ایران بوجود آمد که از آن میان مخصوصاً میتوان حکومت سلسله آتروپاتن را نام برد که قبلاً راجع بانان سخن گفته‌ایم و دیگر دولت باختر یعنی یک دولت یونانی که بوسیله دیودوت نامی از حکام محلی یونانی از سغد تا مرو و بلخ تشکیل شد و مدتی معارض حکومت سلوکی و اشکانی بود.

دوران اشکانی

سومین و مهمترین دولتی که در برابر دولت سلوکی از میان ایرانیان تشکیل شد وکشور ایران را از شر استیلای بیگانگان رهایی داد، دولت اشکانی است که بدست قوم «پارث» بوجود آمد.

قوم پارت (پارت) ^۱ یکی از شعب نژاد آریایی ایرانیست که در کتیبه داریوش اول سرزمین آنان پَرثَوَ نامیده شده است و این سرزمین عبارتست از شمال خراسان و همین نام بعدها به «پهلوی» مبدل شده و در ادبیات فارسی با الف و نون نسبت (پهلوان) و بدون آن استعمال گردیده است. لهجه‌یی را هم که بوسیله این قوم لهجه رسمی ایران در تمام مدت حکومت اشکانیان گردید و جزء لهجات میانه شمال ایرانست، لهجه پهلوی شمالی یا لهجه پهلوی اشکانی مینامند، از باب آنکه وجه تمایزی بین آن و لهجه رسمی ایران در دوره ساسانی که لهجه‌یی از لهجات متوسط جنوب ایران بوده و به «پهلوی جنوبی» مشهور است، موجود باشد.

قوم پارت ظاهراً با یکی از اقوام سکائی ^۲ بنام قوم داه ^۳ که محل سکونت آنان در شمال‌گرن و قسمتی از سواحل شرقی بحر خزر ^۴ بوده، و بهمین سبب ناحیه مذکور را در تمام ایام قبل از اسلام و دوره اسلامی «دهستان» میگفتند، اختلاطی حاصل کرده و از این روی بعضی از رسوم و عادات اقوام سکائی را پذیرفته بود. باین جهت و ببعضی جهات دیگر مردم «پرتو» سواران جنگاور و تیراندازان لایق و چیره دستی بودند و علاوه بر این چون در مهد ظهور اوستا و در سرزمین شرقی ایران که اولین و قدیم‌ترین مرکز ایجاد تمام عادات و رسوم و عقاید و دین و ملیت قوم آریایی ایران بوده است زندگی میکردند خصائص ایرانی خود را دیرگاه نگاه داشته و هیچگاه از دست نداده و با همان سادگی و درستی و سلامت قدیم باقی مانده بودند و بهمین سبب بعد از ساکنان آتروپاتکان (آذربادگان) اولین دسته‌یی از اقوام آریایی ایران هستند که در قبال بیگانگان قیام کردند. این قیام بوسیله یکی از سران قوم پارت بنام «ارشک» در ۲۰ سال قبل از میلاد یعنی هشتاد و یکسال بعد از سومین شکست بزرگ داریوش از اسکندر در اربل صورت گرفت. پادشاه سلوکی ایران در این هنگام آن تیوخوس دوم بود که علاوه بر مشکلات نظامی خود در

1. Parth 2. Parthava

۳. قوم سکا یکدسته از اقوام هند و اروپایی بوده‌است.

4. Dâha

۵. بین گرگان و کراسنو و دسک کنونی.

آسیای صغیر گرفتار سرکشی اهالی آذربایجان شد و نتوانست بقیام ارشک در سرزمین پارت رسیدگی کند و اگر چه ارشک بیش از سه سال پس از قیام و اعلام حکومت مستقل خویش نزیست ولی قیام او باعث تشکیل دولت مستقل ایرانی اشکانی شد که ظهور آن موجب رهانیدن ایران از یک خطر موجود یعنی تسلط یونانیان و یک خطر آینده یعنی تسلط قریب الوقوع رومیان گردید.

دولت اشکانی از دولتهای زورمند و مقتدر ایرانی است که با خصائل و عادات کهن ایرانی و با سلامت و سادگی و راستی و درستی که از خصائص ایرانیان قدیم بود مدت درازی یعنی ۴۷۶ سال (۲۵۰ ق. م — ۲۲۶ میلادی) بر ایران حکومت کرد و اگر چه حدود شاهنشاهی ایران را هیچگاه بدوره تسلط هخامنشیان نرسانید ولی باز اراضی وسیعی را تحت تسلط و اقتدار خود درآورد که حدود آن عبارت بود: از شمال رود سیحون (سیر دریا) و دریای خزر و آنسوی جبال قفقاز — از جنوب اقیانوس هند و بحر عمان و خلیج فارس — از مشرق کوههای هیمالایا و پنجاب و رودخانه سند — از مغرب رود فرات.

از خصائص مهم حکومت اشکانی آنست که هر یک از عشایر پارتی در این روزگار بر قسمتی از ایران حکومت داشتند و طرز حکومت این قبایل این بود که در داخله استقلال تام داشتند ولی از حیث امور خارجی بتمام معنی تابع شاهنشاه اشکانی بوده‌اند و در جنگها نیز میبایست هریک بقدر طاقت خود شاهنشاه را کمک نظامی کنند. شاهنشاه معمولاً از میان این ملوک الطوائف انتخاب میگردید. از میان تمام طوائف اشکانی دو طایفه یکی طایفه قارن و دیگری طایفه سورن بیش از دیگران نفوذ و قدرت داشتند.

یکی دیگر از مسائلی که از دوره اشکانی باید بخاطر داشت نفوذ شدید تاریخ و تشکیلات این عهد است در داستانهای ملی و قهرمانی ایرانیان چنانکه عده زیادی از پهلوانان حماسه ملی ما مانند قارن — فرود — گودرز — گیو — بیژن — رستم — میلاد — زراسب — پلاشان — فرهاد — اشکش — اصلا از شاهنشاهان یا از ملوک الطوائف اشکانی هستند، بنابراین با آنکه جانشینان حکومت اشکانی یعنی ساسانیان با شدت فراوان از احیاء ذکر و آثار شاهان اشکانی جلوگیری میکردند با اینحال یاد سلاطین جنگاور و میهن دوست اشکانی که در نگاهبانی ایران و رهانیدن آن از مخاطرات فراوان زحمات بسیاری

متحمل شدند، از خاطر ایرانیان محو نشد و بهترین نحوی در داستانهای ملی ما باقی ماند.

شاهان اشکانی بیست و نه تن بوده‌اند و در فهرستهایی که از روی تواریخ رومی و ارمنی و پهلوی و سکه‌های اشکانی ترتیب یافته تا کنون عدّه کامل این سلاطین و شرح حوادث دوره آنان روشن گردیده است اما چون جانشینان حکومت اشکانی یعنی ساسانیان نسبت باین سلسله کینه‌توز بودند حتی المقدور از ذکر نام آنان جلوگیری میکردند و بهمین سبب در فهرستهایی که از کتب پهلوی به کتب فارسی و عربی نقل شده تنها نام عدّه معدودی از سلاطین اشکانی باقی مانده است مثلاً طبری در یک فهرست نام یازده تن را آورده است و در فهرستی دیگر نام سیزده تن و در فهرستی دیگر نام ده تن، و فردوسی نام ده تن و مسعودی در مروج الذهب نام نه تن و در التنبیه و الاشراف نام یازده تن را آورده‌اند و ابوریحان بیرونی در الآثار الباقیه پنج فهرست ذکر کرده و در آنها سلاطین اشکانی را از یازده تا ۱۸ تن آورده و ثعالبی در کتاب غرر اخبار ملوک الفرس عدّه سلاطین اشکانی را ده تن دانسته است و این فهرستها همگی دلیل نقص تاریخ سلسله اشکانی در متون پهلوی دوره ساسانی است.

خدمات اشکانیان

پادشاهان اشکانی که نخستین آنان ارشک معروف به اشک اول و آخرین آنان اشک بیست و نهم (بنابر بعضی از فهرستها اشک بیست و هشتم) اردوان پنجم است، در طول سلطنت ممتد خود بر ایران خدمات بزرگی نسبت باین کشور انجام دادند. مهمترین و اولین خدمت این سلسله بزرگ بایران رهانیدن آن از شر استیلای مقدونیان و تجدید استقلال و عظمت ایران بوده است. در این باب باید از ذکر این نکته غفلت نورزید که اگر اشکانیان و قبایل «پارت» در آن روزگار باین امر خطیر اقدام نمیکردند تحصیل استقلال برای ایرانیان دشوار بود زیرا قبایل پارت در آن هنگام نیرومندترین و قویترین و تازه نفس‌ترین اقوام ایرانی بودند که هنوز بلای تن‌پروری و تجمل در میان آنان نفوذ و رخنه‌یی نیافته بود و قیام این قوم شجاع را در آن هنگام فی الحقیقه

باید بعنوان ادای یک فریضه بزرگ ملی و نژادی تعبیر کرد.

دومین خدمت اشکانیان مبارزه آنانست با رومیان و متوقف ساختن فتوحات ایشان در مشرق. چنانکه میدانیم امپراطوری روم پس از تحکیم موقع خود در اروپا و شمال افریقا با آسیا دست انداخت. نخستین مواجهه این امپراطوری قوی در آسیا با مهرداد ششم پادشاه زورمند و جنگاور پنت^۱ که از سال ۱۲۰ قبل از میلاد بر تخت سلطنت پنت نشسته بود، صورت گرفت و اگرچه این مرد شجاع و مدبر چندین سال چون سدی نیرومند در برابر سیل هجوم رومیان مقاومت کرد لیکن آخر کار بر اثر عصیان پسر خود و ایجاد اختلافات داخلی ناگزیر شد جمله حرم خویش را نابود کند و سپس بغلام خود فرمان دهد که ویرا بقتل رساند تا از ننگ تسلیم شدن برومیان برکنار ماند. پس از مرگ مهرداد ششم مانع بزرگی در برابر رومیان برای رسیدن بایران نبود زیرا دولت ارمنستان در این هنگام بر اثر حملاتی که از جانب فرهاد سوم اشکانی و پمپه سردار بزرگ رومی و مهرداد ششم بان شد ضعیف گردیده بود و قدرت مقاومت نداشت و اگر در ایران نیز دولتی قوی بر سر کار نبود تسلط سپاهیان شجاع و جنگجوی رومی بر این سرزمین مسلم و حتمی بنظر می رسید اما شهرت سپاهیان پارت و تدابیر آنان در جنگها دولت روم را مرعوب کرده بود چنانکه پومپه سردار دولت روم و فاتح آسیای صغیر و ارمنستان چون به سرحدات دولت اشکانی رسید اجازه حمله به امپراطوری پارت را نیافت و خود نیز جرأت چنین اقدام خطرناکی را نکرد اما جانشین پومپه یعنی «کراسوس» که بحکمرانی آسیای صغیر و شام و سایر متصرفات دولت روم در آسیا انتخاب شده بود برعکس پومپه فتح ایران و هند را جزء نقشه خویش قرار داد و بایران تاخت لیکن در جنگ بزرگی که میان او و سورن^۲ سردار بزرگ ارداول

۱. پنت مملکت کوچکی در آسیای صغیر بود بین طرابوزان و باطوم کنونی. منتهی حد وسعت مستملکات این دولت در عهد مهرداد ششم پادشاه شجاع آن بود. نسب این پادشاه از جانب پدر بسلاطین هخامنشی می رسید و از جانب مادر بسلاطین سلوکی.
۲. این اسم را عموم مورخان رومی که شرح جنگ کراسوس را بادولت اشکانی داده اند برای سردار ایرانی آورده اند، ولی حقیقت امر آنست که سورن نام کسی نیست بلکه عنوانی است برای رؤسای یکی از قبایل پارتی که مانند قبیله دیگر (کلان) در جزء بزرگترین و متنفذترین قبایل پارتی بود.

اشک سیزدهم (۵۷ - ۳۷ ق. م) در نزدیکی حران^۱ در گرفت او و پسرش فایوس بقتل رسیدند و بیست هزار تن از بهترین سربازان رومی کشته و قریب بیست هزار تن دیگر از آنان اسیر شدند و تنها در حدود دوهزار تن از این سپاه عظیم توانست از معرکه جان بدر برد و بدین ترتیب بزرگترین ضربه که تا آنوقت برای دولت فاتح روم نظیری نداشت بر آن وارد آمد و معلوم شد که حدود فتوحات روم در مشرق باید در سرحدات ممالک اشکانی متوقف ماند و اگرچه دولت روم از این پس تا پایان حکومت ساسانی همواره با دولت اشکانی و ساسانی در نبرد بود ولی هیچگاه توفیقی که بسقوط حکومت‌های ملی ایران منجر شود، حاصل نکرد و بدین ترتیب ایران از خطر بسیار بزرگی که از مغرب او را تهدید میکرد رهایی یافت.

سومین خدمت بزرگ اشکانیان بایران، دفاع سخت آنانست در برابر حملات سکاها و قبایل زردپوستی که جانشین سکاها شده و بجانب ایران تاخته بودند. چنانکه میدانیم سکاها یکی از اقوام هندواروپایی بودند که مدتها، از عهد سلطنت ماد تا قسمتی از دوره اشکانی، همواره بر ایران می‌تاختند لیکن هیچگاه جز در مدت کوتاهی از دوره حکومت ماد موفقیتی نداشتند و آخر کار نیز بر اثر دفاعهای سختی که در برابر مهاجمات آنان صورت میگرفت ناگزیر مسیر هجوم خود را تغییر دادند و از اراضی شمالی بحر خزر گذشته بشمال بحر سیاه و قسمتی از سواحل غربی آن توجه کردند.

گویا علت عمده تغییر جهت مهاجمات این قبایل فشار شدیدی بود که از جانب قبایل زردپوست آسیای مرکزی بآنان صورت گرفته بود. این قبایل زردپوست در قسمت بزرگی از دوره اشکانی و در تمام دوره ساسانی از مزاحمین بزرگ ایران بوده ولی هیچگاه در آرزوی خود بورود در سرزمینهای حاصلخیز ایرانی کامیابی نداشته‌اند و تنها پس از آنکه دولت اسلامی سد نژادی را از پیش پای قبایل زردپوست مذکور برداشت نفوذ آنان از راههای مختلف در داخله فلات ایران آغاز شد و بتدریج کار قدرت آنان بجایی کشید که از اواخر قرن

۱. حران از شهرهای مهم شمال بین‌النهرین میان اورفه (ادس) و رأس‌العین که اکنون نیز بصورت قریه بی‌اهمیتی باقیست.

چهارم هجری بعد یعنی پس از زوال دولت سامانی تا مدت مدیدی حکومت ایران در دست آنان بود.

بنابراین اشکانیان در تمام دوره ممتد فرمانروایی خویش عهده‌دار ادامه و دفاع استقلال و تمامیت ارضی و مدنیت ایران بوده‌اند و اگرچه تا مدتی از دوره تسلط آنان بعضی از آثار زبان و تمدن یونانی که بازمانده دوره تسلط یونانیان بود در ایران وجود داشت لیکن اندک‌اندک این آثار از میان رفت و تمدن خالص ایرانی برجای ماند.

زبان در عهد اشکانی

زبان رسمی ایران در این دوره بنا بر آنچه از مدارک و اسناد مختلف برمیآید لهجه عمومی پارت بود که اکنون در اصطلاح دانشمندان ایرانشناس به پهلوی شمالی معروف است و خطی که در این عهد متداول بود عبارتست از خط آرامی که بتدریج تغییراتی در آن راه یافت و آنرا نیز خط پهلوی مینامند. اما بنا بر آنچه از بقایای آثار معدود دوره اشکانی فهمیده میشود تمدن ایرانی در این دوره نه شکوه و جلال دوره هخامنشی را داشته است و نه کمال و پختگی عهد ساسانی را و اشکانیان از لحاظ خدمات تاریخی بمراتب بیش از خدمات مدنی اهمیت دارند.

علل ضعف و انحطاط دولت اشکانی

اما علل ضعف و انحطاط دولت اشکانی را باید از اواسط قرن اول میلادی جستجو کرد، بدین معنی که شاهان اشکانی بر اثر ارتباط با رومیان و مخصوصاً راه دادن کنیزکان و زنان متعیش رومی در دربار خویش باعث شدند که عادات و آداب رومیان و همان تجمل بی‌منتهای ایشان در دربارها راه یابد و از طرف دیگر از همین اوان بعد بسیاری از شاهزادگان اشکانی قسمتی از ایام جوانی خود را بجای آنکه مانند پارتیان قدیم بر پشت اسبان و در میدان‌های جنگ بگذرانند در مراکز عیش و عشرت روم گذرانیدند و مردمی تن‌پرور بیارآمدند.

از طرف دیگر اختلافات داخلی حتی در میان پدران و پسران و برادران

در اواخر دوره اشکانی شروع شده و کار این اختلاف بجایی کشیده بود که معمولاً سران حکومت اشکانی بجای تقویت یکدیگر و تحکیم بنیان حکومت بتحریک مخالفان برضد شاهنشاه مشغول بودند. دولت روم نیز همواره از این اختلافات استفاده میکرد و آنرا فوزی عظیم برای خود میدانست.

بی‌اعتنائی برخی از سلاطین اشکانی بدین عمومی ایرانیان و رعایت آزادی ادیان نیز معمولاً باعث عدم رضایت بعضی از طبقات از حکومت اشکانی گردید و همه این علل و اسباب علی‌الخصوص سرگرمی متمادی شاهنشاهان اشکانی برفع اختلافات داخلی و کشمکشهای خانوادگی باعث شد که برخی از دشمنان داخلی آنان که منتهز فرصت بودند زمینه را برای سقوط حکومت آنان و ایجاد قدرت خویش مهیا کنند و از این میان یک جوان شجاع و مدبر از یک خاندان فارسی که به‌خاندان «فراتا کار» معروفست، بنام اردشیر پاپکان ظهور کرد و بسرعت آخرین پادشاه اشکانی یعنی اردوان پنجم را در هرمزدگان فارس بسال ۲۲۴ میلادی شکست داد و بقتل رسانید و بساط حکومت اشکانی را در نوشت.

دوران ساسانی

بنابر آنچه از سکه‌های مکشوف در فارس و برخی اطلاعات مختصر برمیآید پس از تسلط مقدونیان بر ممالک تابعه هخامنشی تدریجاً در پارس حکومتی نیمه مذهبی از یک خاندان بنام فریت کارا^۱ یا فراتا کارا^۲ پدید آمد که حکام آن معمولاً عنوان آثرپت^۳ (آذربد) داشته‌اند. حکام این خاندان تا مدتی تابع حکومت مقدونی بودند ولی بعد بتحصیل استقلالی نایل شدند و برای خود عنوان «شاه» اختیار کردند و پس از تشکیل دولت اشکانی و غلبه قوم پارت بتابعیت آنان تن در دادند و بعبارت دیگر شاهان دست‌نشانده‌ی شدند. شاهان فراتا کارا در عین حکومت بر پارس ریاست دینی و اداره آتشکده را نیز عهده‌دار بودند و بهمین سبب هم بر پشت سکه‌های آنان غالباً نقش آتشکده مشهود است. اسامی این امرا ایرانی‌خالص و گاه مأخوذ از نامهای

سلاطین هخامنشی بوده است مانند «ارتخشتر» (اردشیر) و داریو (داریوش)، و اینان خود را حامی دین زرتشت و سنن و آداب ملی ایرانی میدانسته و در اینگونه موارد برعکس شاهنشاهان اشکانی محافظه کار بوده اند. شاهان این سلسله نسب خود را بنحو افسانه آمیزی بسلسله داستانی کیان میرسانیدند و میگفتند جد اعلاى آنان ساسان پسر بهمن (ملقب به کی اردشیر دراز دست که تا حدی منطبق است بر اردشیر دراز دست هخامنشی) بوده است و دور نیست که نسب آنان بنوعی بخاندان سلطنتی هخامنشی میرسیده است و سپس فراموش شدن تاریخ عهد هخامنشی و آمیزش قسمت اخیر آن با تاریخ داستانی کیانیان باعث مزج حقیقت با افسانه شده باشد.

از این خاندان در اوایل قرن سوم میلادی جوانی بنام اردشیر قدرتی داشت. وی در سال ۲۱۲ میلادی بسطنت رسید و در مدت کوتاهی در فارس قدرت یافت و سپس ملوک الطوائف کرمان و خوزستان و عمان و اصفهان را مطیع خویش ساخت و آنگاه با اردوان پنجم که بقصد اطفاء نایره طغیان او بفارس تاخته بود، در هرمزدگان فارس بسال ۲۲۴ میلادی جنگی کرد و او را کشت و بشاهنشاهی اشکانی پایان داد.

از این پس تا سال ۶۴۲ میلادی (تاریخ آخرین جنگ بزرگ ایران و عرب در نهاوند که بفتح الفتوح معروفست) فرزندان اردشیر بابکان بر کشور ایران سلطنت کردند. از میان این پادشاهان برخی را باید در شمار مقتدرترین و نام آورترین سلاطین این سرزمین یاد کرد مانند خود اردشیر پاپکان که از حیث جهانگیری و جهانداری و ایجاد رسوم و قواعد و قوانین از مردان کم نظیر بوده است، و پسرش شاپور که با شجاعت و جنگجویی بسیار خود توانست پایه های شاهنشاهی جوان ساسانی را مستحکم سازد. بعد از این دو شاهنشاه بزرگ باید نام شاهنشاهان عظیمی مانند شاپور دوم — بهرام پنجم ملقب به «گور» — قباد اول — خسرو انوشیروان و خسرو پرویز را ذکر کرد که از باب اعمال بزرگی که انجام داده اند در تاریخ ایران حائز اهمیت فراوانند.

حدود ممالک ساسانی که با حدود ممالک اشکانیان تفاوت عمده ای نداشته است چنین بود:

از جانب مغرب خط سرحدی بین ایران و روم که بر اثر جنگهای پیاپی

اغلب در حال تغییر بود و معمولاً از جبال قفقاز و ارمنستان تا خلیج فارس امتداد داشت، و در جنوب غربی با کشور عربستان و دشتهای آن مجاور بود. از طرف شمال جبال قفقاز و برخی از سواحل شمال شرقی بحر خزر و از طرف مشرق اراضی شرقی جیحون و تمام سبکستان (سیستان و افغانستان کنونی) تا بحر عمان و از طرف جنوب بحر عمان و خلیج فارس و مدتی سرزمین یمن در دست دولت ایران بود و در حقیقت نجدهای ایران بمعنی جغرافیایی کلمه بملت ایران تعلق داشت و نژاد ایرانی استقلال واقعی و قانونی خود را در عهد ساسانیان داشته و حفظ میکرده است.

دفاع مداوم ساسانیان در برابر رومیان

نخستین موضوع مهمی که در دوره ساسانیان جلب نظر می کند نبردهای شدید دولت ایرانست با مهاجمان زردپوست از طرف شمال شرقی و با رومیان از طرف مغرب و شمال غربی. این جنگها و مجاهدات ایرانیان عهد ساسانی را فی الحقیقه باید دنباله مبارزات آنان در عهد اشکانی دانست و همان کامیابیهای عهد اشکانی هم تقریباً در این دوره ملاحظه میشود.

اردشیر پاپکان بمحض اینکه وضع داخلی ایران را نظمی داد بقصد پیشرفت در ممالک غربی و شمال غربی ایران شروع به مجاهدت کرد. در این هنگام یکی از امپراتوران بزرگ روم بنام آلكساندرسورا در متصرفات روم واقع در آسیا بسر میبرد و برای فتح ایران ارتش نیرومندی در سه قسمت بزرگ تشکیل داده بود. اردشیر با نهایت مهارت و سرعت بهر یک از این اردوهای سه گانه حمله کرد و آنها را درهم شکست ولی عدم اعتماد بوضع داخلی ایران بدو فرصت پیشرفت بیشتری نداد و فقط بافزودن ارمنستان بر شاهنشاهی ایران اکتفا کرد و سپس بایجاد قوانین و نظامات خاصی در ایران پرداخت: آیین زرتشتی را آیین رسمی ایران کرد و آتشکدهها را دایر نمود و امتیازات طبقاتی را بوجود آورد و در مجازاتها تخفیفی قائل شد و بریدن دست را ممنوع ساخت و سربازان جاویدان دوره هخامنشی را مجدداً تشکیل داد، و همین اصلاحات است که او را از تعقیب

فتوحات خود در خارج از ایران باز داشت.

پسر اردشیر یعنی شاپور اول نیز اگر چه در جنگهای خود با امپراتور دیگر روم یعنی گردین^۱ توفیقی نیافت و حتی مواجه با شکست بزرگی گردید ولی در جنگی که چندی بعد (۲۵۸-۲۶۰ میلادی) با والرین^۲ امپراتور روم کرد او را اسیر نمود و کسی را بنام سیریادیس^۳ با امپراطوری روم منصوب کرد و سپس از فرات گذشت و انطاکیه را مسخر ساخت و آنگاه بجانب آسیای صغیر تاخت و اگرچه در همه جا فتح با او بود بدون آنکه تشکیلات منظمی در سرزمینهای مفتوحه ایجاد کند بایران بازگشت.

بعد از شاپور اول تا هنگام سلطنت شاپور دوم با آنکه ایرانیان در بعضی از جنگهای خود با رومیان کامیاب بودند ولی غالباً با شکست مواجه میگرددند و وضع آبرومندی نداشتند مخصوصاً در عهد نرسی که با وجود فتح در نخستین جنگ خود با گالریوس، در جنگ دوم خویش با او دچار شکست سختی شد و ناگزیر عهدنامه موهنی را برای صلح با دولت روم پذیرفت. اما در عهد شاپور دوم مجدداً دوره کامیابیهای ایرانیان آغازگشت و او در دوره اول جنگهای خود با رومیان چندین بار بر سپاهیان آنان غلبه یافت و یکبار کنستانتیوس^۴ امپراتور روم را مغلوب ساخت و در دوره دوم جنگهای خود با رومیان نیز که از ۳۵۹ میلادی تا ۳۶۳ میلادی بطول انجامید نخست ژولین^۵ امپراتور روم با وجود کامیابیهایی که در آغاز امر نصیب وی شده بود بدست یک سرباز ایرانی بقتل رسید و سپس ژوین^۶ بصلح با ایران رضا داد و نه تنها ایالات از دست رفته عهد نرسی را بایران بازگرداند بلکه اراضی جدیدی هم بایران تعلق گرفت و علاوه بر این دولت روم رسماً اعتراف کرد که در ارمنستان نفوذ و دخالتی نخواهد داشت. از این پس هم همواره جنگ با فواصل کوتاهی میان ایران و روم جریان داشت و گاه کامیابی با ایرانیان و زمانی غلبه با رومیان بوده است تا آنکه در عهد پادشاه مقتدر و بزرگ ساسانی انوشیروان (خسرو اول) غلبه ایران بر روم دوباره مسلم گردید و عهدنامه های سنگین بر رومیان و امپراتور ایشان یوستی -

1. Gordien 2. Valérien 3. Cyriadis
4. Constantius 5. Julien 6. Jovien

نین^۱ تحمیل شد. در عهد خسرو پرویز هم سپاهیان ایرانی در برابر امپراتوران و سرداران رومی چندین بار به پیشرفتهای عظیم نایل شدند و تا قسطنطنیه جلو رفتند ولی بعداً هرقل^۲ امپراتور جدید روم در حملات متقابلۀ شدید تا داخل مرزهای ایران پیش راند و بر بعضی از شهرهای آذربایجان دست یافت و تا مقابل شهر تیسفون پیشروی کرد. در همین اوان خسرو پرویز بدست بزرگان دربار خود اسیر و مقتول شد (۶۲۸ میلادی) و پسر او قباد دوم معروف به شیرویه بجای وی نشست. شاهنشاه جدید با رومیان صلح کرد و هر دو طرف متعهد شدند که سرحدات قدیم بین ایران و روم را قبول داشته باشند ولی تخلیه ممالکی که خسرو پرویز از رومیان گرفته بود یعنی آسیای صغیر و شام و فلسطین و مصر اندکی بعد در دوره سلطنت دو ماهه شهربراز^۳ صورت گرفت.

از این پس دیگر میان دولت ایران و روم جنگی رخ نداد زیرا اولاً دولت ساسانی گرفتار هرج و مرج شدیدی گردید و ثانیاً حملات عرب بر ایران و روم آغازگشت و هر دو را دچار شکست و انهزام گردانید، دولت ایران نابود شد و دولت روم متصرفات خود را در آسیا و شمال افریقا از دست داد.

دفاع ساسانیان از مرزهای خاوری

یکی از وجوه اهمیت ساسانیان دفاع مردانه آنانست از سرحدات شرقی و غربی ایران در طول مدتی متمادی. همچنانکه گفته ایم حملات طوایف مختلف آسیای مرکزی بمرزهای شمال شرق ایران از عهد اشکانی آغاز شد، بدین معنی که چون در دوره سلطنت خاندان تسین^۴ برای جلوگیری از حملات طوایف زرد-پوستی که همواره بر شمال آن کشور میتاختند، دیوار عظیمی در شمال چین ایجاد و از حملات قبایل هون بان کشور ممانعت شد، ناگزیر طوایف مذکور بجای پیشرفت بجنوب، حمله بمغرب را آغاز کردند و یکی از طوایف زردپوست که در نواحی غربی مساکن آنان سکونت داشتند و به «یوئه چی» معروف بودند، حمله ور شدند و

1. Justinien 2. Heraclius

۳. این مرد از سرداران شاهنشاهان ساسانی و از خاندان غیرسلطنتی بوده است که بفسب سلطنت را در دست گرفت ولی پس از دوماه گرفتار شورش سپاهیان گشت و کشته شد.

4. Ts'in

خود دولتی بزرگ که از دیوارهای چین تا سرحدات روسیه کنونی وسعت داشت، تشکیل دادند. قبایل هون همان طوایفند که در ادبیات پهلوی بنام «خیون»^۱ معروفند و در داستانهای ملی ما نیز چنانکه خواهیم دید آنانرا از آن جهت که بعدها جانشین طوایف سفیدپوست قدیم آریایی و هم‌نژاد ما معروف به «تورانیان»^۲ شدند، «تورانی» خواندند و حتی در داستانهای متأخر دوره اشکانی و ساسانی هم تصور کردند که قوم توری که در اوستا از آنان یاد شده است، از نژاد زرد و به ترکی متکلم بوده‌اند. بهر حال قوم خیون (هون) پس از فشار بر یوئه‌چیان آنان را بجانب مغرب راندند و مایه اشکال بزرگی برای ایرانیان شدند زیرا مهاجرت و هجوم طوایف «یوئه‌چی» بجانب مغرب باعث فشار آنان بر سکاها گشت. سکاها بنابر آنچه میدانیم از طوایف سفیدپوست آسیای مرکزی و از شعب نژاد هند و اروپایی بوده و بنابراین با ایرانیان نزدیکی نژادی داشته‌اند. از این اقوام، مورخان قدیم دسته‌هایی از قبیل ماساگت، داهی تخاری را ذکر می‌کنند و داریوش کبیر نیز دو طایفه بزرگ را از آنان یکی سک هئوم و رک^۳ و دیگری سک تیگر خئوده^۴ نام میبرد.

این اقوام در حدود قرن سوم و دوم قبل از میلاد در حوالی ایران و در دو طرف رودهای سیحون (سیر دریا) و جیحون (آمویه دریا) سکونت داشتند و بر اثر فشار طوایف یوئه‌چی ناگزیر از مساکن اصلی خود رانده شدند و قسمت بزرگی از آنان بطرف جنوب روی آوردند و در افغانستان و سیستان امروزی مسکن گزیدند و بهمین سبب نام سیستان که تا آن روزگار درنگیان (زرنگ) بود به سکستان (سجستان-سیستان) تبدیل شد. در اینمورد همچنانکه میدانیم خوشبختی بسیار بزرگی برای ایران وجود داشت و آن داشتن یک حکومت قوی مانند حکومت اشکانی و پادشاهی مقتدر چون اشک نهم مهرداد دوم بوده است. بر اثر

1. Khion

۲. تورانیان همان اقوامند که در اوستا بنام توری Turya از آنان سخن می‌رود و بنا به آخرین تحقیقات مسلم شده است که آریایی و هم‌نژاد با قوم ایرانی بوده و برای ورود باراضی بنی‌اعمام خود با آنان می‌جنگیده‌اند. رجوع شود بکتاب حماسه سرای در ایران تألیف نگارنده این‌سطور.

۳. Saka Haoma-Varka: یعنی سکا‌های برگ‌هوم.

۴. Saka Tigra-Khaoda: یعنی سکا‌هایی که کلاه خود تیز دارند.

مقاومت شدید دولت پارت طوایف سکا و یوئه چی نتوانستند بداخله ایران نفوذی یابند و بالتیجه تمدن عظیم ایرانی از خطر بزرگی رهایی یافت اما دولت یونانی باخترا که بلخ و افغانستان را در دست داشت نتوانست جلو هجوم این طوایف نیرومند را بگیرد و در نتیجه، همچنانکه دیده ایم، افغانستان و سیستان تحت سیطره آنان درآمد و بزودی تغییر نام داد، و در افغانستان نیز سکاها بسرعت کابل و قسمتی از دره سند را مسخر ساختند و دولتی که بدولت «هندوسکایی» معروفست بوجود آوردند.

از این تاریخ بلای بزرگی برای ملت ایران پیدا شد و آن همسایگی ایرانیان است با طوایف زردپوست و وحشی آسیای مرکزی که از بدبختی روزبروز در تزیاد بودند و نفوس آنان در اراضی گرم آسیای میانه بسرعت عجیبی فزونی میگرفت و بر اثر فزونی عدد روزبروز فشار طوایف جدید زردپوست بر قبایل زردپوستی که زودتر بسرحدات شمال شرق ایران رسیده بودند زیادتر میشد و آنان را بنوبه خود وادار میکرد که بر فشار خود بر سرحدات ایران بیفزایند لیکن وجود شاهنشاهی مقتدر پارت باعث جلوگیری شدید از آنان میگشت. تمام داستان های بزرگ پهلوانی ما که در شاهنامه بنام جنگ ایران و توران یاد شده عبارتست از جنگهایی که شاهان و ملوک الطوایف و یا قبایل پارت (پرتوی- پهلوی- پهلوان) با مهاجمان تخاری و داهی و سکایی (که همه سفیدپوست و از نژاد هند و اروپایی بودند) و بعد از آن با یوئه چیان و خیونان (هون) و هفتالان (هیاطله) و سایر طوایف زردپوست وحشی آسیای مرکزی کردند منتهی چون: اولاً- نام یکی از طوایفی که در دوره تمدن اوستایی در همین حدود میزیسته و با ایرانیان در حال جنگ بود، توری (توری- تورانی) بود سکاها و بعد از آن زردپوستان هم که جانشینان بعدی آنانند تورانی خوانده شدند و ثانیاً- چون شاهان ساسانی آثار شاهنشاهان اشکانی را حتی المقدور محو میکردند، تمام مجاهدات اشکانیان بدوره های کیانی و اوستایی نسبت داده شد و داستان جنگ - های ایرانیان عهد پهلوان (پارتی ها- مردم پرتو) با داستان جنگ ایرانیان عهد کیان و ایام ماقبل اوستایی که در برابر قبایل آریایی مهاجم با ایران می جنگیدند مخلوط شد و نام شاهنشاهان یا ملوک الطوایف اشکانی بصورت عده ای از پهلوانان دوره کیانی درآمد که در شاهنامه می بینیم و از آن جمله اند: میلاد

(میترداد—مهرداد)، فرهاد، قارن، زراسپ، فرود، گودرز، گیو، پلاشان، اشکش و جز آنان.

این مقدمه اگرچه بیشتر راجع است بعهد اشکانی لیکن چون تحقیق در آنرا لازم میدانستیم بذکر آن مبادرت ورزیدیم تا برای خوانندگان گرامی وسیله‌ی باشد که اولاً از کیفیت حملات طوایف زردپوست در عهد ساسانی بهتر آگاهی یابند و ثانیاً از بلای خان و مان برانداز این طوایف زردپوست وحشی در ادوار اسلامی در جای خود بتوانند با مقدمه ذهنی بیشتری مطلع شوند.

تا اواخر دوره اشکانی و اوایل عهد ساسانی هنوز خطر زردپوستان برای ایرانیان چندان زیاد نشده بود که مایه اضطراب شدید باشد ولی از حدود قرن چهارم میلادی این خطر فزونی گرفت تا بجایی که بیم تجاوز طوایف زردپوست بداخله ایران میرفت. از جمله اولین حملات بزرگ طوایف زردپوست آسیای مرکزی یعنی خیونان (هونها) بایران هجوم بزرگیست که آنان در نیمه قرن چهارم میلادی بجانب ایران کردند. از خوشبختی در این هنگام یکی از بزرگترین سلاطین ایران شاهنشاه مقتدر و مدبر ساسانی شاپور دوم بر ایران حکومت میکرد و او توانست در مدت هشت سال (۳۰۰ تا ۳۰۷ میلادی) با مهاجمان زردپوست مذکور بجنگد و آنرا منهزم سازد.

در عهد سلطنت بهرام پنجم ملقب به «گور» دسته جدیدی از طوایف وحشی آسیای مرکزی بنام هفتالان^۱ بر ایران تاختند. هفتالان از اقربای طوایف یوئه‌چی بودند که بر یکی دیگر از طوایف یوئه‌چی بنام «کوشان» که در سرحدات شرقی و شمال شرقی ایران قدرتی یافته بودند، تاختند و از جیحون گذشته قصد هجوم بایران کردند. بهرام بمحض اطلاع از این حادثه برای اغفال مهاجمان جدید باذربایجان رفت و سپس با سرعتی فراوان و مخفیانه بجانب مشرق روی آورد و بمحض ورود شباهنگام برهفتالان تاخت و پادشاه آنرا کشت و غنائم بیشمار از ایشان گرفت و سپس در تعقیب آنان از جیحون گذشت و آن قوم را بنحوی دچار شکست و وحشت کرد که مدتی از خیال هجوم بایران

۱. هفتالان Hephtâlân تلفظ پهلوی نام این قبیله است و درالسنه اروپایی این قوم را هفتالیت Hephtalites می‌گویند و اینان همانانند که در متون عربی و فارسی به هیاطله موسومند.

منصرف گردیدند (۴۲۵ میلادی). معروفست که بهرام تاج پادشاه هفتالان را که در جزو غنائم بدست آورده بود بآتشکده «آذرگشنسپ» واقع در «شیز» آذربایجان فرستاد و خاتون هفتالان را نیز که در جزو اسرای جنگ بود بخدمت در آتشکده مزبورگماشت. این فتح بهرام گور از پیروزیهای مهم ایرانیان در دوره ساسانی است زیرا ایران را از خطر یک قوم خطرناک وحشی که بسیار جنگجو و خونریز بودند نجات داد منتهی خطر این قوم طوری نبود که بزودی مرتفع گردد چه در عهد یزدگرد دوم پسر بهرام گور مجدداً آغاز تاخت و تاز بایران کردند و یزدگرد ناچار شد که از سال ۴۴۳ میلادی تا ۴۵۱ با آنان بجنگد. پس از یزدگرد فیروز هم با این طایفه و پادشاه آنان بنام آخ‌شنوار^۱ که در ادبیات فارسی به خشنوار مشهور است جنگید و کشته شد. فیروز سدی در شمال‌گراگان در قبال هجوم ترکان ایجاد کرد که بسد اسکندر شهرت یافته و بعید نیست که افسانه سد اسکندر در قبال یاجوج و ماجوج از این سدی چیزی نظیر آن نشأت کرده باشد. پس از این وقایع جنگ‌های بزرگ قباد اول پدر انوشیروان را با هفتالان باید بیاد آورد که از سال ۵۰۳ بعد تا ده سال بطول انجامید و اگرچه بسیار قطعی و سخت بود ولی خطر هفتالان را بکلی از ایران دور نکرد و این امر در عهد سلطنت پسر او یعنی خسرو انوشیروان میسر شد.

در اینجا باید گفت که یکی از قبایل خیون (هون) بنام آسنا^۲ در نیمه اول قرن پنجم میلادی بر اثر شکستی که از امپراطور چین دیدند بجانب مغرب تاختند و بعدها بدو قسمت شدند، قسمتی از آنان از حدود مغولستان تا جبال اورال سکونت‌گزیدند و دسته‌یی دیگر از کوه‌های آلتائی تا سیحون را تحت اختیار خود درآوردند. دسته اخیر از این قبایل را بنام کوهی که شکل کلام خود داشت و بزبان زردپوستان دورک^۳ خوانده میشد، (دورک = ترک) نامیدند. دورکان (ترکان) در ناحیه بین سیحون و جبال آلتائی سلطنتی تشکیل دادند و پادشاه خود خاقان میگفتند. خاقان ترک در عهد انوشیروان موکان^۴ نام داشت.

در میان متصرفات ترکان و شاهنشاهی ساسانی طوایف خیون (هون) زندگی

میکردند و خسرو اول انوشیروان که در تعقیب جنگهای پدر خود قصد نابود ساختن این قوم را داشت صلاح را در اتحاد با ترکان دانست و سپس بر هفتلان تاخت و آنها را از پای درآورد و قسمتی از اراضی تحت تابعیت آنان مانند تخارستان و زابلستان و باختر را بر ممالک تابعه ایران افزود. مابقی اراضی متعلق به خیونان به خاقان ترک یعنی «موکان» واگذار شد و جیحون و سواحل شرقی و غربی آن سرحد ایران گردید. انوشیروان برای دوام اتحاد ایران و خاقان ترک دختر او را بزنی گرفت ولی این امر نیز نتوانست مانع جنگهای ایرانیان با طوایف زردپوست جدید گردد بدین معنی که از حدود سال ۵۶۷ میلادی بعد زدو خورد ایرانیان و ترکان شروع شد و خاقان ترک علاوه بر مبارزه خود دولت روم را نیز بنقض معاهدات خویش و حمله بخاک ایران بر انگیخت ولی هیچیک از این دو دشمن، خواه رومیان و خواه ترکان در برابر پادشاه مقتدر و جنگجوی ایرانی نتیجه‌ی نگرفتند.

در عهد هرمز پسر انوشیروان نیز جنگ ایران و ترکان ادامه یافت زیرا ترکان از حدود سال ۵۸۸ میلادی مجدداً بایران تاختند ولی این بار سردار شجاع ایران یعنی «بهرام چوبین» آنانرا شکست‌های سخت داد و نخست خاقان ترک و سپس پسر او را کشت و غنائم فراوانی از آنان گرفت. از این پس روابط نیک و بد دولت ایران و ترکان همواره وجود داشت ولی هیچگاه از ترکان و قبایل زردپوست و مهاجمات آنان خطر قطعی برای ایران پیش نمی‌آمد. با توجه باین مقدمات ملاحظه میشود که حکومت‌های مقتدر اشکانی و ساسانی در طی چندین قرن مردانه جلو مهاجمات سخت قبایل وحشی و زردپوست آسیای مرکزی را گرفتند و ایران را از خطر استیلای آنان برکنار داشتند و اگر مهاجمات مردانه اشکانیان و ساسانیان نبود تمدن ایران مدتها پیش از انقراض حکومت ساسانی، بدست اقوام زردپوست از میان رفته بود. موضوع حکومت نژادی و اعتقاد دینی ایرانیان بدفاع از ایران فی الواقع چون سد محکمی از نفوذ طوایف زردپوست بداخله نچه‌های ایران پیش‌گیری کرد و چون دوره حکومت اسلامی فرا رسید این سد مستحکم رخنه‌های بسیار یافت و بتدریج طوایف زردپوست یکی پس از دیگری با قبول اسلام بصورت غلام و یا سپاهی و یا بشکل قبایل مهاجر وارد ایران شدند و از اواخر قرن چهارم و مخصوصاً

از اوایل قرن پنجم هجری بعد در ایران نفوذ بسیار بدست آوردند و حکومت‌هایی تشکیل دادند منتهی چون این قبایل و اقوام بر اثر قبول آیین اسلام و همچنین اعتیاد برسوم و قوانین و تمدن و فرهنگ ایرانیان از توحش و بربریت شدید بیرون آمده بودند خطر آبی و مخربی نداشتند و اغلب بسرعت در میان ایرانیان مستحیل و فانی گردیدند و جز از برخی اقوام از مابقی اثر نژادی بین و آشکاری برجای نمانده است اما دوره‌های ممتد تسلط آنان علل و اسباب انحطاط و بدبختی فراوانی برای ملت ایران ایجاد کرد.

شماره شاهنشاهان ساسانی

شماره شاهنشاهان ساسانی از آغاز سلطنت اردشیر پاپکان تا پایان کار یزدگرد سوم ۳۴ یا ۳۵ است. از این پادشاهان برخی مانند اردشیر پاپکان و پسر او شاپور اول و شاپور دوم و بهرام گور و خسرو انوشروان در زمره نامورترین پادشاهان ایران و از جمله مردان بزرگ نظامی و سیاسی جهانند و مابقی از افراد متوسط و گاه ضعیف بوده‌اند خاصه شاهنشاهانی که بعد از خسرو دوم اپرویز حکومت ایران را بدست گرفتند که عموماً افرادی ضعیف و عاجز بوده و بهیچ روی لیاقت اداره شاهنشاهی بزرگی را در عصر پرهیجان خود، عهدی که ایران از دو سوی یعنی از سمت جزیره العرب و از جانب شمال شرقی تهدید میشده است، نداشتند و سرانجام آخرین آنان یعنی یزدگرد سوم پس از شکستهای خود از سپاه عرب و سرگردانیها و نا کامیها در سال ۶۵۲ میلادی (۳۱ هجری) در خراسان بدست آسیابانی کشته شد. علل شکست ساسانیان و فتح عرب را با تحقیق در این نکته که آیا فتح عرب در برابر دولت ساسانی بوده است یا ملت ایران، بعد ازین بتفصیل خواهیم دید و اینک پیش از آنکه بشرح آن قسمت توجه کنیم مختصری در باب اوضاع مدنی و اجتماعی و تشکیلات اداری ایران در عهد ساسانیان سخن می‌گوییم:

طبقات اجتماع و تشکیلات اداری عهد ساسانی

در ایران دوره ساسانی چهار طبقه اصلی وجود داشت و بعبارت دیگر کلیه افراد مملکت بچهار طبقه تقسیم میشدند: نخست طبقه آثروان (روحانیون)،

دوم طبقه ارتش تاران (نظامیان)، سوم طبقه دبیران (اعضاء ادارات دولتی)، چهارم طبقه عامه که از واس‌تری‌یوشان (کشاورزان) و هوتخشان (پیشه‌وران) تشکیل میشد. در عین حال یک طبقه اشراف و خاندانهای بزرگ نیز که از دوره اشکانی باقی مانده بودند در این عهد وجود داشتند که فی‌الحقیقه طبقه ممتازی را بوجود می‌آوردند و این طبقه ممتاز خود بچند شعبه منقسم میگشت که عبارت بوده است از: شترتاران (شهرداران) یا امرای جزء و پادشاهان محلی ممالک تابعه ساسانی یا والیان بزرگ—ویس پوهرکان که تقریباً میتوان آنرا معادل «اهل بیوتات» دانست و این طبقه از هفت خاندان بزرگ پدید می‌آید—وژرکان (بزرگان) و آزاتان (آزادان—حران) که بزرگان مملکت و عمال و متنفذین کشوری از آنان بوده‌اند، و دیهکانان (دهقانان) که مالکان عمده و متصدی امور مالیاتی و کارشناسان مالیات بوده و نفوذ و قدرت بسیار داشته‌اند. طبقه نجبا همواره در سواری و تیراندازی و فنون رزم ماهر بوده و از حیث لباس و هیأت ظاهری نیز با مردمان عادی فرق داشته‌اند و ترقی از طبقه‌ی طبقه بالاتر بسیار دشوار و غالباً ممتنع بود. شجاعت و زیرکی و جنگاوری و اعتیاد بورزش و شکار و آموختن فنون حرب از خصائص اشراف بود و بهمین جهت همواره مورد تحسین مورخان و نویسندگان خارجی بوده‌اند ولی باید دانست که این صفات عالیه همواره در میان طبقات عالیه کشور باقی نماند و چنانکه خواهیم دید اندک‌اندک فساد در آنان راه یافت. طبقه پیشه‌وران در شهرها میزیستند و کشاورزان در روستاها مجبور به توقف در یک محل و زراعت در آن و پرداخت مالیات بوده‌اند.

تشکیلات اداری در عهد ساسانیان نظم و ترتیب خاصی داشت. نخستین کسی که بوضع ادارات دولتی نظم کامل بخشید اردشیر پاپکان است ولی بزرگترین کسی را که باید از این حیث نام برد خسرو اول انوشروان است که با تجدیدنظر دقیق در تشکیلات اداری و مملکتی وضع ثابتی برای آن پدید آورد و این تشکیلات بحدی دقیق بود که بعد از آن در عهد اسلامی و خاصه در دوران خلفای عباسی مورد استفاده و تقلید قرار گرفت.

قوای نظامی ایران در عهد ساسانی از دو قسمت سواره و پیاده تشکیل میشد. سواره‌نظام (اسپ وارگان) غالباً دائمی و برگزیده و مجهز بودند ولی

پایه‌نظام (پایگان) را اغلب از کشاورزان و طبقه چهارم می‌گرفتند و بیشتر آنان خوب نمی‌جنگیدند. سلاح سواره‌نظام کامل و برای تعرض و دفاع خوب بود و مخصوصاً تیراندازی سواران ایرانی شهرت داشت. ادوات محاصره هم در ارتش عهد ساسانی کامل بود و ایرانیان درگشودن قلاع شهرت داشتند.

روحانیون زرتشتی در عهد ساسانی بدو دسته بزرگ موبدان و هیربدان تقسیم می‌شدند. هیربدان مأمور رسیدگی بامور آتشکده‌ها بوده‌اند و موبدان بامور دینی مردم در اجتماعات تمثیت میدادند. رئیس موبدان را موبدان موبد و رئیس هیربدان را هیربدان هیربد می‌نامیدند.

دربار ایران در عهد ساسانی تجمل و شکوهی فراوان داشت و برای جمیع امور درباری افراد و دسته‌های خاصی انتخاب می‌شدند که میبایست در مواقع رسمی یعنی در «بار»ها و در سایر ایام بجزئیات امور رسیدگی کنند. نوازندگان و خنیاگران درباری هم اهمیت فراوان داشتند و در عهد بعضی از شاهنشاهان طبقاتی برای این دسته ترتیب می‌یافت و کسی بی‌اجازه شاهنشاه حق ارتقاء از طبقه بی‌طبقه دیگر نداشت. مشاغل مهم درباری عبارت بود از «در یک‌بذ» یعنی وزیر دربار، آخوسالار یعنی رئیس مهتران و میرآخوران شاهی، خوان‌سالار یعنی کسیکه تمام پذیراییها بر عهده او بود، پشتیبان‌سالار یعنی رئیس مستحفظین شاهی، می‌بذ یعنی رئیس آبدارخانه، پزش خوار یعنی مأمور چشیدن طعام پیش از تناول شاهنشاه، دربان، دراندربذ یعنی رئیس تشریفات و حاجب‌سالار. برای پذیرایی سفرا و مأموران خارجی رسوم و آداب خاصی در دربار وجود داشت و البته تشکیلات دولت از تشکیلات درباری متمایز و شامل چندین مقام بوده است.

در عهد ساسانیان ببازرگانی اهمیت بسیار داده میشد. ایران دو جنبه تجاری داشت یکی تهیه صادرات و دیگر تأمین راههای بازرگانی. صادرات ایران بیشتر پارچه‌های گوناگون پنبه‌یی و ابریشمین و پشمین و زری و قالیه‌های گرانبها و مروارید و اشیاء دیگری از این قبیل بوده است. از طریق ایران تجارت میان «هند» و «چین» با ایران و ممالک تابعه روم و همچنین تجارت ممالک تابعه روم و سایر ممالک غربی با کشورهای شرقی صورت می‌گرفت و ایرانیان در تأمین راههای تجاری مراقبت و دقت بسیار میکردند و این امر هم یکی از

وجوه اهمیت دولت ساسانی در اشاعه تمدن و فرهنگ تلقی میشود زیرا این دولت ارتباط ملل متمدنی از قبیل هندوان و چینیان را با ملل و اقوام متمدن آسیای صغیر و ممالک اطراف مدیترانه آسان میساخت و چون ملت ایران نیز خود از بزرگترین ملل متمدن این عهد بود بعبراین سرمایه‌های نافی از مدنیت میبخشید.

ادیان و مذاهب در عهد ساسانی

آیین عمومی ایرانیان در عهد ساسانیان کیش زرتشتی بود. چنانکه قبلاً گفته‌ایم خاندان ساسانی اصلاً در فارس دارای سمت دینی بود و از همین راه بتدریج قدرت سیاسی یافت و سرانجام اردشیر از میان آن قوم بشاهنشاهی ایران رسید. بهمین جهت شاهنشاهان ساسانی همواره و جز در چند مورد استثنائی نسبت بآیین زرتشتی وفادار مانده و آنرا آیین رسمی ایران ساخته‌اند. دین زرتشتی چنانکه میدانیم از ادیان قدیم ایران است که با ظهور زرتشت در حدود ده قرن قبل از میلاد پدید آمد و بتدریج تکامل یافت. کتاب دینی زرتشتیان «اوستا» است که قدیمترین قسمتهای آن «گاتاها» سروده شخص زرتشت است و مابقی قطعات و ابواب یعنی نسک‌های آن تا حدود چهار قرن قبل از میلاد تدوین شده است. آیین زرتشت مبنی بر اصل ثنویت است یعنی برای عالم خلقت بدو مبدأ خیر (اهورامزدا) و شر (اهریمن) قائل میباشند.

اهورامزدا موجودات خیر و نیکیهای عالم را از قبیل نور و راستی و درستی و مخلوقات مفید را خلق کرده است و اهریمن موجودات بدو مخرب و دروغ و دزدی و بداندیشی و ظلمت و بیماری و نظایر آنها را. همواره میان اهورامزدا و اهریمن که میخواهد جهان خیر را ویران سازد نزاع و کشمکش موجود است و زرتشتی پاک اعتقاد کسی است که اهورامزدا را در جنگ با اهریمن و غلبه بر او یآوری کند و این یآوری هم میسر نیست مگر از طریق مبارزه با بدیها و افکار و اعمال بد و ناپود ساختن موجودات پلید و زیان‌آور و توجه بنیکی و نیک‌اندیشی و نیکوکاری و پیروی از سه اصل (اندیشه نیک، کردار نیک و گفتار نیک).

آیین زرتشت در آغاز امر و تا آنوقت که موبدان نیرومند و مقتدر نشده

و بمطامع و شهوات دنیوی آلوده نگردیده بودند آیینی ساده و خوب و مشوق ایرانیان بفعالیت و عمل و وطن دوستی و سایر خصائل و ملکات عالیه بوده است ولی بتدریج آلودگیهایی در آن بوجود آمده و مایه تباهی آن گردیده و مخصوصاً نفوذ خرافات آنرا از رونق و سادگی و سودمندی اصلی دور کرده بود. بهمین سبب راه نفوذ و انتشار ادیان جدید از اواسط عهد ساسانی باز شد و از میان ملت ایران گروهی شروع بترک آیین ملی خود و قبول ادیانی جدید کردند.

نخستین آواز مخالفی که نسبت بآیین زرتشتی در عهد ساسانیان برخاست از حلقوم مانی بود که در عهد شاپور پسر اردشیر پاپکان ظهور کرده بود، اما از آن پس تا مدتی ظهور مذاهب و ادیان جدید در ایران متروک ماند. لیکن اندک اندک اختلافات دینی و مذهبی، خواه بر اثر نفوذ ادیان خارجی و خواه بر اثر پدید آمدن تفرقه در میان علمای دینی ایرانی، شدت گرفت چنانکه در اواخر ایام ساسانی ایرانیان غیر از آیین رسمی زرتشتی دارای ادیان و مذاهب مانوی و عیسوی و مزدکی و بودایی و گیومرثی و زروانی بودند و در بین النهرین و ممالک تابعه ساسانیان در مغرب نیز ادیان دیگری متداول بود که ایرانیان بنا بر سابقه دیرین خود در احترام به عقاید و ادیان از مبارزه با آنها خودداری میکردند.

از میان ادیان و مذاهب مذکور مخصوصاً آیین مسیحی در اواخر عهد ساسانی مایه زحمت و نگرانی خاصی شده بود چه کسانی که باین دین گرویده بودند طبعاً نسبت برومیان که بر آیین مسیح بودند تمایل و علاقه‌ی داشتند. شماره عیسویان نیز در اواخر عهد ساسانی در ایران بدرجه‌ی رسیده بود که رئیس روحانیان عیسوی در ایران از مرتبه «جائلیق»^۱ به مرتبه «بطریق»^۲ ارتقاء یافته بود. مرکز دینی مسیحیان ایرانی هم مانند زرتشتیان شهر مداین یعنی پایتخت ساسانیان بود و این امر درجه اهمیت و رواج دین مسیح را در ایران نشان میدهد.

اثر سوء این ادیان و مذاهب مخصوصاً ایجاد تفرقه در میان ایرانیان بود و این تفرقه سربار خطرناکی بر سایر مشکلات ایران در اواخر عهد ساسانی

گردیده بود و محققاً در تسریع شکست ایرانیان از تازیان بی اثر نبوده است. چون مختصری راجع به آیین زرتشت در صحایف پیشین سخن گفته ایم بی مناسبت نمیدانیم که اشارات کوتاهی نیز بادیان و مذاهب مانوی و مزدکی و گیومرثی و زروانی کنیم:

آیین مانوی منسوب است بمانی پسر فاتک که اصلاً از اهل همدان بود و در نزدیکی بابل از مادری اشکانی بدنیا آمد و در دوره سلطنت شاپور اول دینی جدید آورد که مخلوطی از ادیان عیسوی و زرتشتی و صابئی^۱ بوده است. مانی هم مانند زرتشت به «ثنویت»^۲ قائل بود و اصل جهان را «روشنی» و «تاریکی» میدانست که اولی را خدای خیر و ثانوی را موجد شر ایجاد کرده است، و میگفت صاحب خیر پدر عظمت و موسوم به «سروشاو»^۳ است و گاه او را «زروان»^۴ می نامید و میگفت وی در سرزمین نور بسر میبرد و بیاری پنج دستیار یعنی هوش و عقل و وجدان و فکر و اراده بر جهان خویها حکومت می کند و خالق شر نیز بیاری دستیارانی بآفرینش زشتیها و مبارزه با خیر مشتغل است، در انسان هم این دویی و تأثیر عناصر خیر و شر مؤثر گردیده است چنانکه روح نیک و روح زشت هر دو در اوست که نخستین محرک وی بکردارها و اندیشه های نیک است و ثانوی محرک او بکردارها و اندیشه های زشت مانند خشم و شهوت و کینه و نادانی، و البته مانویان باید با اندیشه و کردار نیک «پدر عظمت» را یاری دهند و او را در برابر خالق شر تقویت کنند. در آیین مانی از دین مسیح هم آثار روشن و آشکاری وجود داشت. مانی آثار خود را هم بزبان ملی خویش یعنی پهلوی شمالی و هم بزبان آرامی که از جمله السنه سامی بوده است مینگاشت. مهمترین کتاب او بزبان پهلوی کتابی بوده است بنام «شاپورگان» که برای شاپور اول نگاشته بود و چون مانی زیبایی را مخلوق «پدر عظمت» میدانست، چنانکه زشتی را مخلوق خالق شر، ناگزیر دین او متوجه جمال پرستی بود و مخصوصاً تزین کتب و توجه بنقاشی میان پیروان او اهمیت داشت و بهمین سبب است که مانی در اخبار افسانه مانند

۱. آیین صابئی یکی از ادیان شمال بین النهرین است که معمولاً آنرا در کتب قدیم آیین ستاره پرستی می دانسته و می گفته اند.

2. Dualisme 3. Sroshâve 4. Zurvan

بعدی بنام نقاش بزرگی معروف گردیده و معجزه او نیز ترسیم تصاویر عالی بینظیر دانسته شده است در صورتیکه معلوم نیست از نقاشی خبری داشته بوده باشد. آیین مانی بسرعتی عجیب از ترکستان شرقی تا ممالک شمالی افریقا و اسپانیا و سرزمین گل (فرانسۀ کنونی) و ایتالیا انتشار یافت و تا حدود قرن هفتم میلادی از دشمنان بزرگ آیین زرتشتی و مسیحی و سپس معارض دین اسلام بوده است ولی بعد بتدریج از میان رفت.

فرقه زروانی معتقد بودند که اهورامزدا و اهریمن هر دو مخلوق «زروان بی کران»^۱ یعنی زمان لایتناهی هستند و باین ترتیب تاحدی از اصل ثنویت آیین زرتشتی دور شده بودند.

فرقه گیومرثی می گفتند که اهریمن زاده شک و تردید اهورامزداست و بدین طریق هم خالق جهان واحد بوده است و این دو مذهب اخیر را فی الحقیقه میتوان دو شعبه از دین زرتشتی شمرد.

اما مزدک پسر بامداد نیشابوری که در عهد سلطنت قباد پدر انوشروان ظهور کرده بود و در آغاز سلطنت انوشروان کشته شد، در بسیاری از اصول عقاید خود از مانی پیروی کرد و معتقد بود که روشنی و خالق خیر از روی عقل و اراده و اختیار عمل می کند و ظلمت یا خالق شر کور کورانه و جبراً، و این دو عنصر طبعاً غیر قابل اختلاط با یکدیگرند مگر بر حسب تصادف. وی معتقد بود که عالم از سه عنصر یعنی آب و آتش و خاک پدید آمده است و در هر یک از آنها هم خوب وجود دارد و هم بد. مزدک نیز مانند مانی خشم و جنگ و کینه را مخلوق خالق شر میدانست منتهی می گفت باید برای مبارزه با آنها منشأ هر یک را یافت و بنظر او منشأ این معایب عشق به «مال» و «زن» است و این دو تنها در صورتی که میان مردم مشترک باشند مایه بروز خشم و کینه و جنگ نخواهند بود. آیین مزدک نخست از طرف قباد پذیرفته شد و چون قباد مخلوع و محبوس گشت ناگزیر پادشاه هفتالان هیاطله پناه برد و دوباره حکومت را بچنگ آورد و از آن پس با مزدکیان از طریق دوستی در نیامد و این قوم در عهد سلطنت خسرو اول انوشروان بسختی سرکوب شدند و با اینحال همواره در ایران بودند و بدسته هایی منقسم گشتند که تا قرن سوم هجری باقی ماندند و از میان آنها

مهمتر از همه آیین خرم دینی بوده است که یکی از قهرمانان بزرگ تاریخ ایران یعنی «بابک خرم دینی» از رؤسای آن مذهب بود.

آیین بودایی از اوائل عهد اشکانیان بتدریج در مشرق ایران رائج شد و یکی از بزرگترین بتکده‌های بودائیان در بلخ و معروف به «نوبهار» بوده است. رؤسای این بتکده «پرمک» لقب داشتند و خاندان برمکیان که مدتی در دستگاه خلفای عباسی سمت وزارت داشتند پیش از آنکه قبول اسلام کنند در این بتکده ریاست داشته‌اند.

علم و ادب در عهد ساسانیان

از حیث علوم و ادبیات و صنایع ظریفه دوره ساسانی از ادوار مهم تاریخ ایران شمرده میشود. علوم و تحقیق و مطالعه در این دوره خاص روحانیان و خاندانهای بزرگ بود و چنانکه از مطالعات دقیق بر میآید در عهد ساسانیان از میان علوم مختلف نجوم و ریاضیات و طب و فلسفه و تاریخ رونق فراوان داشت. کتابخانه‌های ایران بیشتر در آتشکده‌ها بود و از میان آتشکده‌ها مخصوصاً سه آتشکده بزرگ «آذربزین» و «آذر فرنیغ» و «آذرگشنسپ» شهرت داشتند. از جمله مراکز مهم علمی عهد ساسانی دارالعلم گندی شاه پوهر (گندی شاپور—جندی سابور) است که بفلسفه و طب شهرت داشت و از شهرهای دوردست برای تحصیل در آن دارالعلم میآمدند. این دارالعلم بیمارستانی داشت که در قرون اولی هجرت نیز با اهمیت خود باقی ماند و رؤسا و اطباء آن بمهارت و حذاقت در طب مشهور بودند و از همین دارالعلم و بیمارستان است که «خاندان بختیشوع» در عهد بنی عباس بغداد منتقل شدند و مدتی ریاست اطباء بغداد با آنان بود و در تألیف و ترجمه کتب طبی بعربی زحمت بسیار کشیدند چنانکه آنانرا از قویترین ارکان طب اسلامی میتوان شمرد.

در فلسفه علاوه بر فلسفه ملی و قدیم ایران که به «فلسفه مغان» معروف است در عهد ساسانیان توجه بفلسفه یونانی نیز معمول شد و علت عمده این امر علاوه بر ارتباطی که میان ایرانیان و مدارس سریانیان در بلاد شمالی بین النهرین وجود داشت، استفاده خسرو اول انوشروان از فیلسوفانی بود که در عهد یوستینین از مدارس واقع در یونان و آسیای صغیر رانده و بایران پناهنده شده بودند و خسرو با بعضی از آنان مجالسی ترتیب داد و سؤالاتی در مسائل مختلف فلسفی

از آنان کرد و بعضی از ایشان نیز بفرمان انوشروان کتبی در فلسفه و منطق تألیف نمودند.

در ریاضیات و نجوم نیز ایرانیان عهد ساسانی پیشرفتهای بسیار کرده بودند. وجود زیجها (زیگ) و وسایل مختلف مهندسی و ستاره‌شناسی و تداول اصطلاحات مختلف ریاضی که اغلب آنها به زبان عربی و بتمدن اسلامی نقل شده است نشانه بزرگی از ترقی علوم ریاضی در ایران پیش از اسلام است و همچنین تبحر ایرانیان دوره اسلامی در علوم ریاضی و نجوم و ترتیب رصدخانه‌ها و تألیف زیجها دلیل بزرگی برای وجود سابقه ممتد این علم در ایرانست.

ادبیات پهلوی که در دوره ساسانیان متداول بوده چنان مشهور است که نمیتوانیم بدون ذکر مختصری از آن بگذریم. هنگام مطالعه در تمدن عهد اشکانی گفته‌ایم که در آن دوره لهجه متداول ایران در مشرق و علی‌الظاهر لهجه عمومی قبایل پارت (پرتو) لهجه رسمی در بار شد و چون کلمه پرتو طبق موازینی که زبان‌شناسان در دست دارند بکلمه پلهو و پهلوی تبدیل شد (از همینجاست کلمه پهلوان) لهجه رسمی مذکور را بعداً (نمیدانیم از چه وقت) «پهلوی» گفتند و فردوسی‌گاه این زبانرا پهلوی و گاهی هم «پهلوانی» مینامد:

اگر پهلوانی ندانی زبسان بتازی تسو «اروند» را دجله خوان
گوان خوان و گوان دیوش مخوان ابرپهلوانی بگردان زبان

و چون لهجه پهلوی دوره اشکانی از ناحیه شمال شرقی ایرانست آنرا در اصطلاح زبان‌شناسان پهلوی شمالی یا پهلوی اشکانی مینامند و بعدها که حکومت اشکانی بوسیله خاندان سلطنتی و نیمه روحانی پارس، چنانکه دیده‌ایم، از میان رفت و حکومت ساسانی تشکیل شد لهجه رسمی از شمال بجنوب و مرکز انتقال یافت و این لهجه رسمی جدید را که البته تفاوت بسیار با لهجه نخستین ندارد لهجه پهلوی جنوبی یا لهجه پهلوی ساسانی مینامند. لهجه پهلوی ساسانی که لهجه رسمی و علمی و دینی عهد ساسانی بود تا چند قرن اول هجری، خاصه تا قرن چهارم میان روحانیون زرتشتی و گروهی از دانشمندان ایرانی متداول بود و کتابهایی در این مدت از پهلوی بعربی ترجمه شده و یا به پهلوی تألیف گردیده است. از کتب معتبری که پیش از اسلام به پهلوی تألیف یا ترجمه و سپس بعضی از آنها بعربی نقل شده و اصل آنها از میان رفته و برخی نیز هنوز باقی

مانده است باید کتب ذیل را نام برد: زیگ شتاریار (زیج شهریار)، خوتای نامگ (خداینامه)، آیین نامگ (آئین نامه)، گاهنامگ (گاهنامه)، ایاتکارزریان (یادگار زریر - شاهنامه گشتاسب)، کارنامگ ارتخشیر پاپکان (کارنامه اردشیر بابکان)، درخت آسوریک (درخت آشوری)، خسرو کواتان اُریتک (خسرو پسر قباد و غلام)، و قسمتی از شترستانهای ایران (شهرستانهای ایران)، کلیمه و دمنه، هزارستان، بهرام و نرسی، رستم و اسفندیار، سکیسران، دارا و بت زرین، بهرام چوبین، سندبادنامه، کاروند، انوشروان، شهروراز و پرویژ، و عده بسیاری که نام غالب آنها بما رسیده و اغلب بدست عبدالله بن المقفع و جبلة بن سالم و مترجمان دیگر تا حدود قرن دوم هجری بعربی درآمده است و البته کتب پهلوی که در نخستین قرنهای اولیه هجری تألیف شده است در فهرست کتب مذکور ذکر نشد و از آنها که غالباً در دست است و شماره مجموع آنها از صد می گذرد بعد ازین سخن خواهیم گفت.

خطی که کتب و آثار پهلوی بدان نگاشته شده و به «خط پهلوی» موسوم است اصلاً آرامی بوده و بوسیله منشیان آرامی در ایران معمول گردیده و در دوره اشکانی و ساسانی با تغییرات جزئی وسیله کتابت قرار گرفته بود و از جمله خطوط الفبایی دشوار است و قرائت آن خالی از صعوبت نیست و نمونه‌یی از آن را در صفحه جداگانه می‌آوریم.

این خط از راست به چپ نوشته میشود و بعضی از حروف آن چند صوت دارد یعنی علامتی برای تلفظ چند صوت است و حروف متصله آن در نوشتن تغییر شکل مییابد. اشکال دیگر خط پهلوی وجود کلمات آرامی در آنست که باید هنگام قرائت بپهلوی خوانده شود (= هوزوارش).

موسیقی عهد ساسانی

موسیقی در عهد ساسانی بمراحل عمده‌یی از ترقی و تکامل نائل شد و بنابر آنچه از تحقیقات مختلف و قرائن متعدد معلوم میشود از جمله کاملترین موسیقی‌های جهان قدیم بوده است. در این دوره موسیقی دانان مخصوصاً در دربار شاهان اهمیت و اعتبار بسیار داشته و گاه بطبقاتی تقسیم می‌شده‌اند و ارتقاء از طبقه‌یی دیگر جز بفرمان شاهنشاه میسر نبود. از

نمونہ بی از خط پہلوی

۱۰۱۰ ۱۰۱۱ ۱۰۱۲ ۱۰۱۳ ۱۰۱۴
 ۱۰۱۵ ۱۰۱۶ ۱۰۱۷ ۱۰۱۸ ۱۰۱۹
 ۱۰۲۰ ۱۰۲۱ ۱۰۲۲ ۱۰۲۳ ۱۰۲۴
 ۱۰۲۵ ۱۰۲۶ ۱۰۲۷ ۱۰۲۸ ۱۰۲۹

فرار ستایم ہومت ا ہونخت ا ہون
 ورشت پت منشن ا کبیشن ا کنیشن
 اپاژ ستایم دوشمت ا دوشونخت ا
 دوشورشت آر منشن ا کبیشن ا کنیشن

جمله موسیقی‌دانان بزرگ ایران در اواخر عهد ساسانی میتوان نام: باربد (پهلپت، فهلپذ)، رامتین، نکیسا، سرکش (سرکیس)، سرکب، بامشاد را ذکر کرد. آلات موسیقی متعددی در این دوره موجود بود که محققان آنها را بدو دسته آلات رزمی و آلات بزمی تقسیم میکنند و از جمله این آلات که غالب آنها در دوره اسلامی نیز متداول بود و برخی هنوز هم موجودست، میتوان آلات ذیل را نام برد: تبیره، کوس، سنگ (سنج)، پرپت (بربط)، تنبور (طنبور)، نای، سورنای، چنگ، چغانه، ستخمک، رود، دف، دراگ (درای)... از الحان موسیقی عهد ساسانی هم مورخان و نویسندگان و شاعران قرنهای نخستین هجری در کتب عربی و فارسی فراوان نام برده‌اند مانند راههای خسروانی که از چند دستگاه کامل ترتیب مییافت، و راههای دیگری از قبیل: سوگ سیاوش، گنج بادآورد، گنج شایگان، نوروز بزرگ، راه جامه‌دران، سروستاه، نوش لبینا، سبزه در سبزه، سبزه بهار، تخت طاقدیسی و غیره که عدد مجموع آنها ببعضی اقوال از عدد ایام سال میگذشت و نام الحانی که اکنون از آن میان در دست است از صد تجاوز می کند. موسیقی عهد ساسانی و آلات آن در دوره اسلامی یعنی از دوره خلفای اموی ببعده بوسیله موسیقی‌دانان ایرانی نخست در میان تازیان و سپس در میان همه مسلمانان نفوذ آشکاری کرد و از مهمترین اعمال نقل و نشر موسیقی ایرانی در میان مسلمین «نشیط فارسی»، «ابراهیم ارگانی» (ارجانی) معروف بموصلی، «اسحق ارگانی» و «زریاب» را میتوان نام برد.

شعر در عهد ساسانی

وجود موسیقی و کمال آن همواره مستلزم وجود شعر است. شعر در ایران پیش از اسلام از روزگاران قدیم وجود داشت. کهنترین اثر منظوم ایران آن عهد «اوستا»ست. چنانکه آخرین تحقیقات ایرانشناسان مسلم داشته است اوستا در آغاز امر تماماً بشعر بود لیکن بعداً بر اثر هجوم اسکندر نسخ اصلی آن از میان رفت و از آنچه باقی ماند و بعدها در اواخر عهد اشکانی و اوایل دوره ساسانی جمع‌آوری شد تنها قسمتهایی بصورت منظوم اصلی بدست آمد و مابقی مغشوش و مخدوش گردید. از قسمتهای منظوم اوستای موجود یکی «گاتاها» است و دیگر قسمتهایی از «یسناها» و قطعاتی از «یشتها».

بعد از ادبیات اوستایی از ادبیات پهلوی دوره اشکانی، تنها دو اثر منظوم باقیمانده است یکی بنام «ایاتکار زیران» (یادگار زریر) که منظومه‌ی حماسی است^۱ و دیگر منظومه «درخت آسوریک» که مستشرق معروف فرانسوی «بنونیست»^۲ راجع بهردوی آنها تحقیقات و مطالعات دقیقی کرده است.

از دوره ساسانی نیز ابیات و قطعات منظومی باقی مانده است و بر روی هم مسلم است که در ایران پیش از اسلام شعر رواج و انتشاری داشته است اما نه مانند دوره اسلامی. موضوعی که باید بخاطر داشت آنست که اشعار پیش از اسلام معمولاً با آهنگهای موسیقی همراه بود و بهمین سبب نویسندگان دوره اسلامی تصور میکردند که در ایران پیش از اسلام سرودها و الحان موجود بود نه اشعار ادبی منظم.

مطلب دیگر که باید از ذکر آن غفلت نکرد آنست که اشعار ایران پیش از اسلام باوزان هجایی^۳ بوده است و اثر این اوزان هجایی هنوز هم در اشعار ایرانی خاصه در اشعار ولایتی و محلی نقاط مختلف ایران دیده میشود لیکن شعر ادبی ایران دوره اسلامی بر اثر تحولی که از اواخر عهد ساسانی آغاز شده بود و نیز در نتیجه تأثر از شعر عرب تا حدی باوزان عروضی نزدیک شد اما نه بدرجیهی که بسیاری از ادبای دوره اسلامی تصور کرده‌اند.

هنرهای ظریف در عهد ساسانی

نقاشی در دوره ساسانی مانند سایر صنایع و فنون ظریف در حال ترقی و تکامل بود. مهمترین مکتب نقاشی پیش از اسلام مکتب پیروان مانی است که در اکتشافات «تورفان» از بلاد ترکستان شرقی آثاری از آن دیده شده است. از روی این تصاویر ثابت گردیده است که نقاشی ایرانی توسط مانویان در سبک نقاشی چینی اثر کرد و مکتبی جدید بوجود آورد که بعد از حمله مغول در ایران نفوذ یافت و مکتب‌های نقاشی دوره مغول و تیموری و صفوی را متعاقباً پدید آورد. آثار دیگری که از نقاشی ایرانی در عهد ساسانی بدست آمده است خاصه

۱. صورت منشور این کتاب را آقای ملک الشعراء بهار در مجله آموزش و پرورش و صورت منظوم آنرا نگارنده در سال اول مجله سخن ترجمه کرده است.

2. Beneveniste 3. Syllabique

نقاشیهایی که در حجاری‌های دوره ساسانی و درکنده کاریها (مانند ظروف سیمین و زرین) و پارچه‌های این عهد می‌بینیم یک نکته را روشن می‌سازد و آن توجه به طبیعت و مناظر طبیعی و شبیه‌سازی است که با سبک مینیاتورسازان دوره‌های اخیر کاملاً اختلاف دارد.

حجاری و معماری ایران در دوره ساسانی هم حائز کمال اهمیت است. در این دوره از سبکهای معماری پیشین و اختلاط آنها با سبک معماری یونانی روش جدیدی بدست آمده که باید آنرا کاملاً ایرانی و نافذ در سبک معماری دوره اسلامی دانست که همراه سپاهیان اسلام تا نقاط دور دستی پیش رفت. از آثار معروف معماری و حجاری این دوره یکی آثار طاق‌بستان است که فعلاً مرکب است از چند سرستون و چند تصویر از اسیران رومی و نقش خسرو پرویز در حال شکار و مجالسی حاکی از شکار شاه. دیگر خرابه‌های قصر شیرین که گویا بفرمان خسرو دوم پرویز برای شیرین کنیزک ارمنی یا سریانی او ساخته شد، و دیگر ایوان مداین یا طاق کسری نزدیک دجله و در پایتخت ساسانیان که اکنون متأسفانه رو بویرانی کامل می‌رود و تالاری داشت که خسرو اول انوشروان بنا نهاده بود و یکصد ذراع طول و هفتاد ذراع عرض داشته و قالی معروف به «بهارستان» در آن گسترده بود و در داخل آن الواح سیمین و زرین منقش وجود داشت، دیگر خرابه‌های معروف به طاق ایوان در کنار کرخه نزدیک شوش، و دیگر حجاریهای نقش «رستم» نزدیک تخت جمشید، خاصه حجاری حاکی از فتح شاپور و اسارت والرین امپراطور روم، و دیگر حجاری «نقش رجب» نزدیک تخت جمشید، و شاپور (نزدیک کازرون) و خرابه‌های کاخ فیروزآباد و خرابه‌های سروستان و چندین عمارت و حجاری دیگر که در سایر نقاط موجود و حاکی از پیشرفت‌های حیرت‌انگیز در حجاری و معماری این دوره پر افتخار تمدن ایرانی است.

گاه‌شماری در عهد ساسانی

«گاه‌شماری» و تقویم در ایران عهد ساسانی دنباله نظامی بود که از دوران هخامنشی رواج داشت و بقرائنی که در دست است از همان دوره «شمسی» بود یعنی حساب ماهها و روزها را از روی حرکت خورشید نگاه میداشتند. سال به ۳۶۰ روز و

شش ساعت و دوازده ماه سی روزه (۳۶ روز) باضافه پنج روز بنام «اندرگاه» تقسیم میشد و از کسور زائده یعنی شش ساعت اضافی سال هر صد و بیست سال یکبار ماهی سی روزه ترتیب می یافت که بترتیب از فروردین بعد باخر هر ماه اضافه میشد و آنرا «بهیزک» مینامیدند. هر یک از ایام ماه نامی داشت مانند هرمزد، سروش، رام، رشن، اشتاد، خرداد، فروردین، آذر، بهرام، دیاذر، دیادین و امثال آنها و هر ماه را نیز نامی بوده است که امروز هم معمول است. مهمترین اعیاد هر سال: نوروز، مهرگان، سده و چندین جشن دیگر بود که غالباً جنبه دینی داشت.

بنابر آنچه دیده شده است ایران در دوره ساسانی بکمال تمدن رسیده بود چنانکه از هر حیث میتوان دوره ساسانی را از سایر ادوار مدنیت های ایرانی ممتاز و مشخص شمرد و امری که در این دوره بیش از هر دوره دیگر اهمیت دارد ترقی علوم و ادبیات است که قبلاً بنحو اختصار راجع بآن سخن گفتیم. عبارت ساده تر ایران دوره ساسانی یکی از دو امپراطوری بزرگ و متمدن دنیای آن عهد است که از هر حیث در ممالک مجاور خود نفوذ داشت و این نفوذ مدنی بعدی شدید بود که با زوال حکومت ساسانی و غلبه عرب بر ایران نه تنها از میان نرفت بلکه محیط تازه تر و مساعدتری برای توسعه و تکامل خودیافت و دولت غالب را از همه حیث مغلوب خود ساخت و تحت تأثیر خویشتن قرار داد.

علل انقراض دولت ساسانی

اکنون باید دید چنین ملت بزرگ با دولت مقتدر و قاهر خویش چگونه مغلوب ملتی کوچک گشت؟ علل این شکست چه بود و نتایج آن چه شد؟
 ظهور اسلام و بعثت پیغامبر اکرم (در حدود ۶۱۴ میلادی) و هجرت آن حضرت از مکه بمدینه مصادف بوده است با دوران پادشاهی خسرو دوم ابرویژ (۵۹۰ - ۶۲۸ م) و جنگهای وی با هرا کلیوس امپراطور معروف روم. در این ایام دو دولت نیرومند بیزانس (روم شرقی) و ساسانی بر جهان حکمرایی داشته و از دیرباز برای تسلط بر عالم با یکدیگر در جنگ بوده اند. جنگهای ممتدی که از عهد سلطنت خسرو اول انوشروان میان رومیان و ایرانیان آغاز شد و جز در فواصل کوتاهی از حدود سال ۵۳۹ تا آغاز سلطنت قباد دوم

پسر خسرو پرویز یعنی سال ۶۲۸ میلادی امتداد داشت، هر دو دولت بزرگ دنیای آنروز را خسته و فرسوده کرد. قتل عامها، نهبها و غارت‌های بلاد رومی و ایرانی و مخارج هنگفتی که از این طریق بر دو دولت مذکور تحمیل میشد و تلفات سپاهیان و نظایر این امور نیروی جنگی هر دو طرف را بنهایت خستگی افکند و بضعفی عظیم دچار کرد. برای آنکه اوضاع ایران را از حیث نیروی جنگی و آشفتنگی دربار بخوبی بدانیم بهتر آنست که از زمان سلطنت خسرو پرویز تا آغاز حملهٔ عرب را باختصار مورد مطالعه قرار دهیم:

هنگامیکه خسرو پرویز بر تخت شاهنشاهی ساسانی جلوس کرد ایران دچار اغتشاش و طغیان بهرام چوبین سردار معروف هرمزد پدر خسرو بود. خسرو با التجاء به موریس^۱ امپراطور روم توانست سلطنت از دست رفته را دوباره بچنگ آرد و صلحی را با دولت روم پی افکند که تا سال ۶۰۳ بطول انجامید. از این سال بهانهٔ قتل موریس، جنگهایی میان ایران و روم درگرفت که بیست و چهار سال یعنی تا سال ۶۲۷ میلادی بدرازا کشید. در این جنگها نخست فتح با سپاهیان خسرو بود و تا سال ۶۲۲ لشکریان ایرانی از یک جانب بسرداری «شاهین» تا کال سدون^۲ در قرب قسطنطنیه و از جانب دیگر بفرماندهی «شهربراز» تا اسکندریه پیش رفته و وسعت شاهنشاهی ایراترا تقریباً بعهد هخامنشی نزدیک کرده بودند ولی از این سال هرقل امپراطور روم شرقی شروع بحملات متقابل خود کرد و در تمام آنها فاتح شد چندانکه جنگ را بداخلهٔ ایران کشانید و تا «نینوا» پیش آمد و تیسفون را مورد تهدید قرار داد و با آنکه سپاهیان خسرو در این جنگ ایستادگی شدید کردند خسرو بر اثر استیلاء بیم و هراس بیهوده از برابر سپاهیان هرقل گریخت و اگر مقاومت ایرانیان نمیبود تیسفون نیز بدست رومیان میافتاد ولی این مقاومت هرقل را بر آن داشت که از محاصرهٔ تیسفون صرفنظر کند و به آذربایجان بتازد. در این وقت خسرو که بر اثر فرار از برابر سپاهیان روم و کشتن عده‌یی از سرداران و قصد جان شهربراز سردار نامی خویش مورد نفرت درباریان شده بود، دستگیر و مقتول گشت (۶۲۸ میلادی) و پسرش قباد دوم (شیرویه) بجای او نشست.

با توجه بحوادث عهد خسرو پرویز معلوم میشود که جنگهای بیست و چهار ساله وی با رومیان نه تنها برای شاهنشاهی ساسانی نتیجه‌ی نداشت بلکه آنها دچار ضعف و انحطاطی عظیم نمود.

تجملات درباری در عهد خسرو پرویز از حدگذشت چنانکه جلال و شکوه بارگاه او نه سابقه‌ی داشت و نه بعدها نظیری در ایران پیدا کرد. عده زنان وی را محمد بن جریر الطبری مؤلف تاریخ الرسل والملوک سه هزار تن نوشته است و غیر از اینان چند هزار کنیزک نیز برای خواندن و نواختن داشت و برخی دیگر از مورخان عده زنان حرمسرای او را مجموعاً دوازده هزار تن نگاشته‌اند. با وجود چنین حرمسرای بزرگ و مخارج هنگفت دربار و هزینه لشکرکشی‌های متمادی، خسرو پرویز هنگام حبس خود مدعی بود که موجودی خزانه ایران را چهار برابر کرده است و این امر از ظلم و تحمیل او بر مردم ایران حکایت روشنی میکند. باین ترتیب میتوان گفت که خسرو پرویز چه از حیث ایجاد محیط فاسد در دربار و چه از جهت خودسری و ظلم و استبداد رأی و چه از باب جنگهای ممتد بیحاصل خود دولت ایرانرا بینهایت ضعیف کرد و بجانب انحطاط برد و حقاً و واقعاً باید او را مسبب انحطاط و انقراض شاهنشاهی ساسانی دانست.

پسر خسرو پرویز یعنی قباد دوم معروف به شیرویه با آنکه در آغاز کار با هرقل از در صلح در آمد و برخی اصلاحات داخلی نیز همت گماشت، بزودی تغییر روش داد و همه برادران خود را کشت و جانشین هفت ساله وی «اردشیر» نیز گرفتار طغیان یکی از سرداران بنام «شهربراز» شد و از میان رفت و شهربراز هم پس از دو ماه سلطنت بدست سپاهیان خود بقتل آمد و در همین اثناء طوایف «خزر» بر ارمنستان تسلط یافتند. بعد از قتل شهربراز هرج و مرج عجیبی در دربار ساسانی و سراسر شاهنشاهی ایران رخ داد و چندین تن از زن و مرد خاندان ساسانی بسلطنت رسیدند و هر یک مدتی کوتاه پادشاهی کردند که عده آنان را بعضی از مورخان تا یازده تن ذکر کرده‌اند و باین حساب از سال ۶۲۸ میلادی (سال ششم از هجرت) تاریخ قتل خسرو پرویز تا سال جلوس یزدگرد سوم (۶۳۴ میلادی مصادف با سال ۱۲ هجری) یعنی در مدت شش سال چهارده تن بر کشور ایران حکومت کردند و تاریخ سلطنت

آنان جز هرج و مرج و اغتشاش و ناامنی چیزی نبود و چون یزدگرد سوم آخرین فرد از خاندان ساسانی بسطنت رسید بر کشوری آشفته که ایجاد آرامش داخلی و رفع مشکلات سیاسی و اصلاح وضع درباری و اداری آن محتاج چندین سال کوشش و زحمت بود، حکومت یافت ولی نه تنها یزدگرد هم مانند دیگر شاهزادگان اخیر ساسانی لیاقت چنین کار بزرگی را نداشت بلکه شروع حملات مسلمین بسرحدات ایران و وقوع جنگهای بزرگ هرگونه فرصتی را از وی و همه ایرانیان برای اعاده قدرت از دست رفته سلب کرد.

اوضاع اجتماعی ایران نیز در این ایام بهیچ روی بهتر از وضع سیاست و دربار نبود. حکومت طبقاتی که از دیرباز در ایران وجود داشته و در دوره ساسانیان بشدیدترین صورتی درآمده بود، مایه افتراق طبقات اشراف و روحانیون از طبقه سوم یعنی پیشه‌وران و زارعان شده بود. تحمیلات دربار و اشراف بر مردم خاصه در اواخر عهد ساسانی بحدی رسیده بود که تحمل ناپذیر مینمود. تمامی مقامات منحصر بطبقات اشراف و روحانیان و آزادان و دهقانان و نظایر این طبقات عالیه بود و مابقی جز پرداخت مالیات و شرکت در جنگها وظیفه دیگری نداشتند. نفوذ طبقات اشرافی و روحانی نه تنها در میان طبقه سوم محسوس بود بلکه آنان در وضع دربار نیز بی‌نهایت مؤثر بودند و مخصوصاً بعد از خسرو پرویز میتوان وضع آشفته دولت ساسانی را بیش از هر چیز نتیجه دخالتها و تصرفات سوء این دو طبقه دانست. تحصیل دانش تقریباً منحصر بخاندانهای اشرافی و روحانیان و دهقانان بود و دیگران که از این نعمت استفاده‌ی نمیتوانستند کرد ناگزیر بتحصیل آن نیز رغبتی نداشتند. مشاغل و مناصب موروث بود و کسی حق نداشت از طبقات پست بطبقات عالی راه جوید. اشکال بزرگتری که در اواخر عهد ساسانی نباید از ذکر آن غافل گشت تشتت و اختلاف آراء دینی است. در باره وضع دینی عهد ساسانی قبلاً سخن گفته‌ایم منتهی باید بدانیم که رسمیت آیین زرتشتی و آزاری که گاه نسبت باهل سایر ادیان صورت میگرفت البته اهل ادیان دیگر را ناراضی نگاه میداشت و طبعاً آنان را در دفاع از آب و خاک ایران دلسرد و سست میساخت.

با ذکر این مقدمات ملاحظه کرده‌ایم که در اواخر عهد ساسانی: فساد اخلاق رجال و روحانیان، تن‌پرووری و راحت‌طلبی که همواره در دوره‌های اخیر

هر امپراطوری برای زمامداران آن حاصل میشود، کشمکشها و اختلافات داخلی، هرج و مرج دینی و اجتماعی و درباری و سیاسی، فقر مردم و عدم رضایت طبقات متوسط و دانی اجتماع، خرابی وضع ارتش و فرسودگی آن و خراب بودن روحیه پیاده نظام که عادتاً از پیشه‌وران و زارعان بودند و از هیچگونه مزیتی برخوردار نبودند، ظلم و جور زبردستان بر زبردستان، انحطاط زراعت و تجارت بر اثر اختلافات داخلی، و نظایر این امور بکلی وضع ایران را آشفته و دولت ساسانی را مستعد شکست کرده و شاهنشاهی بزرگ ایران را بکنار پرتگاه انقراض کشانیده بود.

حملة عرب و انقراض ساسانیان

در چنین حال و با مواجهه با چنین شرائطی حمله عرب بایران آغاز شد. ملت عرب چنانکه میدانیم در ایام پیش از اسلام از قبایل پراکنده‌ی پدید می‌آمد که هیچگاه با یکدیگر اتحادی نداشتند و بیشتر ایام حیات آنان به زدو-خورد با یکدیگر میگذشت. در میان این قبایل پراکنده مراکزی مانند حکومت «آل حمیر» در یمن و آل غسان در جانب شام و مناظره در «حیره» وجود داشت و میانه قلمرو این حکومت‌ها نیز قبایلی بسر میبردند که مهمتر از همه آنها قبیله قریش در حجاز بود. از میان این قبیله در اواسط قرن پنجم میلادی مردی زیرک بنام «قصی بن کلاب بن مره» مقام سدانت (پرده‌داری) کعبه را که از بزرگترین مقامات بود بحیلی بدست آورد (البته میدانیم که کعبه در آن ایام بزرگترین بتکده و معبد عمومی عرب بوده است) و از این پس سدانت کعبه و فی الواقع حکومت مکه در دست قریش افتاد و منزلت آنان در میان تمام قبایل عرب بنهایت رسید چنانکه تقدیم بر قبایل عرب را بدست آوردند. در میان عرب پیش از اسلام سه دین عمده شهرت داشت که عبارت بود از دین صابئی و یهودی و نصرانی، و بیشتر قبایل رب النوعها و اصنامی را میپرستیدند که نام برخی از آنها مانند «لات» و «منات» و «عزی» زیاد شهرت داشت. این بتها در کعبه، معبد معروف مکه، گرد آمده بود. بر اثر نفوذ ایرانیان در یمن و حیره بعضی از رسوم و عقاید دینی آنان نیز میان برخی از اعرابیان نزدیک بمرکز مذکور نفوذ یافته بود.

پیغمبر اسلام در چنین محیطی بسال ۶۰۹ میلادی در چهل سالگی شروع بدعوت مردم بدین حنیف اسلام کرد و اهالی پراکنده و متشتت عربستان را بترک عبادت اصنام و توحید و وحدت کلمه و اتفاق و برادری و برابری خواند و دیرگاهی با تعصب قریش که خوداز آن قبیله بود، مبارزه کرد و اگر چه اندک اندک پیروانی می یافت ولی سرانجام مجبور شد با یاران خود به «یثرب» روی آورد و در محلی که بعد مدینه النبی خوانده شد مستقرگردد (۶۲۲ میلادی - نخستین سال هجری). از این پس کیش اسلام بسرعت در شبه جزیره عربستان رواج یافت چنانکه در سال یازدهم از هجرت که سال رحلت حضرت رسول است، اقداماتی برای نشر آیین اسلام در خارج از عربستان آغاز شده بود.

بعد از رحلت حضرت رسول اگر چه اختلافات داخلی شدیدی در عربستان شروع شد ولی بسرعت از میان رفت و حکومت اسلامی قدرت بسیار یافت چنانکه توانست نقشه بی را که از اواخر حیات حضرت رسول برای تسخیر نواحی غیر عربی طرح شده بود اجرا کند و دسته هایی از مجاهدان را بجانب ممالک روم و ایران گسیل دارد.

چنانکه قبلاً دیده ایم دو امپراطوری ایران و روم در این ایام بر اثر جنگ های طولانی و مشکلات داخلی دچار ضعف شدیدگردیده بودند و عوامل انحطاط و شکست و انقراض آنها از هر حیث فراهم بود اما برعکس عرب را عواملی چند در این حملات و فتوح یاری میکرد که مهمترین آنها عبارتند از:

- ۱ - وحدت کلمه که دین اسلام در میان اعرابیان پراکنده ایجاد کرده و آنها را تحت کلمه واحدگرد آورده بود. عرب با این مزیت بآسانی میتوانست بر ایران و روم که بنابر آنچه دیده ایم دچار تشتت آراء دینی و اجتماعی و سیاسی شده بودند، غلبه یابد.

- ۲ - تنگی معیشت. عرب در بیابانهای سوزان و بیحاصل عربستان در نهایت شدت و سختی بتهیه خوراک و پوشاک میپرداخت و تقریباً از تمام وسایل حیات مرفه بی بهره بود. برعکس ممالک مجاور عربستان یعنی ممالک آباد و پر ثروت ایران و روم آبادترین و پر ثروت ترین کشورهای آن عصر بودند و تمام وسایل رفاه و آسایش و استغناء در آنها فراهم بود و قوم عرب با مختصر

پیشرفت و فتوحات ناقص خود در قدمهای نخستین دریافت که از این بلاد و نواحی پر ثروت میتواند بخوبی برخوردار شود و حوائج خویش را مرتفع سازد و این امر یکی از مهمترین وسایل تشجیع و تحریض او در حملات خویش بداخله ممالک ایران و روم گردید.

۳ — تعلیم اسلامی و تأثیرات آن قوم عرب را بنحو عجیبی مجذوب خود کرده بود و آنان را بر آن میداشت که یا برای طلب غنیمت و ثواب آخرت فتح کنند و یا کشته شوند و ببهشت بروند. در این حملات عرب نکته قابل ملاحظه آنست که این قوم با ایمان و اعتقاد شدیدی بصحت مبانی اسلام و لزوم رواج آن و از میان بردن یا مطیع کردن کلیه امم غیراسلامی میجنگیدند و از این روی کشته شدن در راه اشاعه آن دین را موجب ثواب و فتح را مایه فخر و مباهات و در عین حال ثواب اخروی میدانستند.

۴ — عادت عرب بسختی و تحمل شدائد و مشقات. زیرا این قوم در صحراهای سوزان عربستان زندگی میکرد و برای او بسر بردن در میدانهای جنگ تفاوتی با زیستن در زیر چادرهایی که میان صحاری میزد نداشت و برعکس ملت ایران خاصه طبقات عالیه که سرداران سپاه از آنان بوده اند، بر اثر طول مدت تمدن و ثروت و آسایش بکلی این عادت بسختیها را از دست داده بود و نمیتوانست در برابر عرب واقعاً مقاومت کند.

۵ — انضباط و روحیه قوی که از امتیازات سپاهیان عرب بود، در صورتی که سپاهیان ایران بدلالی که قبلاً ذکر کرده ایم بکلی فاقد انضباط شدید بوده اند و روحیه آنان نیز بسیار بد بود و مخصوصاً پس از یکی دوشکست نه تنها سپاهیان بلکه غالب ایرانیان روحیه خود را از دست داده بودند چنانکه مشهور است در جنگ «ذات السلاسل» که بسال ۱۲ هجری بسرمداری خالد بن ولید و هرمز میان اعرابیان و ایرانیان نزدیک محل کویت امروزی در گرفت، پای گروهی از سربازان ایرانی را بزنجیر بسته بودند تا فرار نکنند و همچنین پس از جنگ قادسیه با آنکه سپاهیان عرب بر اثر فقدان کشتی برای عبور از دجله ممکن بود مدتها دچار حملات ایرانیان شوند و معطل گردند، همینکه یزدگرد و رجال دستگاه او از نزدیک شدن عرب آگهی یافتند فرار اختیار کردند و تیسفون را بحال خود گذاشتند.

علاوه بر اینها امور دیگری از قبیل سرعت عمل عرب در طی صحاری و راهها، کمی باروبنه آنان، مهارت در سواری، داشتن رجال قوی و نیرومندی که زیر دست یکی از بزرگترین مردان جهان تربیت یافته بودند، و نظایر این امور، وسیله‌های مؤثری برای فتح و غلبه عرب و شکست ایرانیان بوده است. البته نوید مساوات و برابری و برادری که اسلام مبشر و منادی آن بود و رفتار نیکویی که بعد از قبول اسلام یا قبول «جزیه» از طرف فاتحان نسبت بمغلوبین صورت میگرفت، نیز از عوامل بعدی این پیشرفت سریع شمرده میشود.

این اسباب و علل وقتی باهم گرد آمدند فتح مسلمین را در جنگهای مختلف و پیشرفتهای آنانرا در مدتی قلیل میسر ساختند چنانکه در مدت ده سال و اندی از خلافت عمر توانستند شام و فلسطین و مصر و عراق و قسمتی از ایران را فتح کنند و این فتوحات آنان در عهد خلافت عثمان و در عهد بنی امیه نیز همچنان ادامه یافت.

نکته‌یی که ذکر آنرا لازم میدانیم آنست که پیشرفت عرب و مسلمین بیشتر در میان طبقه سوم یعنی طبقه ناراضی ایرانیان بوده است والا طبقات عالیه ایرانی و روحانیان و آزادان و دهقانان و گروهی بزرگ از کسانی که در حفظ آیین زرتشتی تعصب میورزیدند نسبت باین پیشرفتهای بدیده بغض و با عدم رضایت شدید مینگریستند و همین گروه و بقایا و تبلیغات آنانست که دگر باره اسباب استقلال ملت ایران و شکست معنوی قوم عرب را یک قرن بعد میسر ساخت. پیشرفت مسلمین در ممالک بیزانس پیش از رسیدن به قسطنطنیه متوقف ماند ولی در ایران با جنگهای «ذات السلاسل» (سال ۱۲ هجری - ۶۳۴ میلادی) در حفیر «نزدیک کویت» بسرداری خالد بن ولید و هرمز مرزبان ایران - و جنگ قادسیه (نزدیک کربلا) در سال ۱۴ هجری (۶۳۶ میلادی) بسرداری سعد وقاص و رستم فرخزاد - و تصرف مدائن در سال ۱۶ هجری (۶۳۷ میلادی) - و جنگ جلولاء بسرداری هاشم بن عتبّه و قعقاع بن عمرو در سال ۱۶ هجری (۶۳۷ میلادی) - و جنگ نهاوند معروف بفتح الفتوح در سال ۲۱ هجری (۶۴۲ میلادی) بسرداری فیروزان و نعمان؛ و عده زیادی جنگهای کوچک دیگر برای فتح بلاد و نواحی مختلف ایران، کاخ عظیم شاهنشاهی ساسانی فرو ریخت و ملت ایران از سیادت بپندگی و اسارت افتاد. البته بعد از

جنگ نهاوند از طرف غالب شهرها و ولایات و قلاع ایرانی مقاومت‌هایی کوتاه یا طولانی صورت گرفت و سپاه عرب بدان آسانی که تصور می‌رود یفتح همه ایران موفق نشد و فتح تمام ایران تا آنسوی جیحون تا اواسط عهد خلافت بنی‌امیه بطول انجامید و در برخی از نواحی مانند مازندران و دیلمان و گیلان و دماوند و برخی از مواضع ماوراءالنهر نیز ایرانیان تا قسمتی از دوره خلافت بنی‌العباس مقاومت شدید کردند، لیکن هیچیک از این مقاومت‌های منفرد، هنگامیکه مرکز شاهنشاهی ایران سقوط کرده و دولت از میان رفته بود، سودی نداشت و یکی پس از دیگری از میان می‌رفت. در طی تمام جنگ‌هاییکه از طرف قوای محلی با عرب میشد یزدگرد سوم آخرین شاهنشاه ساسانی از شهری بشهری و از ولایتی بولایتی میگریخت، وی از سداین بهری و از آنجا باصفهان و از آنجا بکرمان و بلخ گریخت و از فغفور چین و خاقان ترک مددخواست اما آنان کمکی با وی نکردند و او بسال ۳۱ هجری (۶۵۲ میلادی) بعهد خلافت عثمان در مرو بدست آسیا - بانی کشته شد.

بعد از قتل یزدگرد پسر او فیروز سوم خود را شاهنشاه ایران خواند و مدتی در حال مبارزه با مهاجمان عرب بود ولی کاری از پیش نبرد و بچین گریخت و بعد از این نیز تا حدود سال ۷۳۲ میلادی (۱۱۴ هجری) از اعقاب یزدگرد سوم بنام پادشاهان ایران در تواریخ چین یاد شده است که در نزد امپراطوران چینی بعنوان پناهنده بسر میبردند.

از شکست نهاوند تا قیام یعقوب

اکنون بنحو اختصار بذکر احوال ایرانیان از شکست نهاوند بسال ۲۱ هجری می‌پردازیم. البته توضیحات مفصل در باب قسمتی از اوضاع ایران میان سال‌های ۲۱ و ۲۵ هجری (سال تسلط یعقوب بر طاهریان و فتح خراسان و مستقل ساختن مشرق ایران) بنا ذکر نهضت‌های ملی که ایرانیان در این مدت کرده و کوشش‌هایی که برای رهایی از حکومت و تسلط بیگانگان بکار برده بودند در «تاریخ نهضت‌های ملی ایرانیان»^۱ آمده است و تکرار مطالب آن در اینجا

۱. این گفتار طولانی در شمار اجزاء سه‌گانه کتاب «دلیران جاتباز» از محرر همین اوراق، طبع شده است، بدانجا مراجعه کنید.

امری زائد است، و بنابر این ما در این مورد با وضع عمومی ایران بعد از شکست نهاوند تا آغاز استقلال سیاسی ایران، با توجه مختصر بوضع حکومت عرب و دستگاه خلفای اسلامی میپردازیم و وقایعی را که با استقلال دولت صفاری و سامانی و زیاری و بویهی منجرگشت ذکر میکنیم.

بعد از شکست نهاوند، مجاهدات مسلمین برای فتح همه ایران آغازگشت. شهرهای ایران و ولایات آن یکی پس از دیگری در برابر سپاهیان عرب تسلیم شدند و اگرچه هر یک مدتی در حال مقاومت و ستیز با مهاجمان بودند لیکن مقاومت‌های آنها هنگامیکه یزدگرد همواره در فکر گریز از شهری بشهری و از ولایتی بسولایتی بود نتیجه‌یسی نمی‌بخشید و نواحی مختلفی از ایران پیاپی در طاعت خلفای اسلام و حکومت دینی مدینه در می‌آمد.

در این گیر و دارها گروه بیشماری از ایرانیان در جنگهای خود با سپاهیان عرب گرفتار ایشان شدند و دسته‌های بزرگی از آنان بمدینه روانه گردیدند. از جمله این اسیران مردی بود که بعداً به «ابولوءء» شهرت یافت. وی که از اسارت برادران خود و ورود دسته‌های اسرای ایرانی به مدینه همواره متأثر بود برای عمر خلیفه مقتدر و مدبر اسلامی «آسیابی ساخت که آوای آن از شرق تا غرب عالم را بگرفت» یعنی او را در سال ۲۳ هجری در مسجد کشت و پس از وی عثمان تا سال ۳۰ هجری خلافت داشت. همینکه خبر قتل عمر در ایران شایع شد در غالب نواحی مفتوحه این کشور طغیان و شورش آغازگردید و اگر یزگردگریزپای مردی لایق بود و یا سرداران لایقی در اختیار داشت باسانی میتوانست از این موقع دقیق استفاده کند و نواحی از دست رفته را از سپاه عرب بازگیرد لیکن بر اثر فقدان این مقدمات شورشها و طغیانهای ایرانیان نتیجه‌ی بی‌داد و تمام نقاطی که موقتاً از دست مسلمین بیرون رفته بود دوباره بدست آنان افتاد. تا این هنگام یعنی تا اوایل خلافت عثمان غیر از عراق و مداین و خوزستان که پیش از وقعه نهاوند بتصرف مسلمین در آمده بود، دینور و صیمره و اصفهان (۲۱ هجری) و همدان و قزوین و زنجان و ری و قومس و گرگان و قسمتی از طبرستان و آذربایجان و برخی از نواحی خراسان (۲۲ هجری) و اصطخر و جور و فسا و دارابگرد و کرمان و قسمتی از سیستان و مکران (۲۳ هجری) نیز ضمیمه متصرفات آنان گردید و همین بسط سریع دامنه متصرفات

عرب نشانه پیشرفت خارق العاده آنان در داخله یک امپراطوری بزرگ آنعهد است که قرنها در برابر مهاجمان شرقی و غربی ایستادگی کرده بود.

در سال ۲۹ هجری عبدالله بن عامر پسر دائی عثمان بحکومت بصره انتخاب شد و از جانب خلیفه مأموریت یافت که شورشهای داخلی ایران را از میان برد و کار فتح ایران را دنبال کند و او بسرعت شورش کردان و فارسین را از میان برد و شروع بفتح نواحی جدید کرد و سرداران او بتصرف اراضی دیگری از خراسان و سیستان و کرمان نایل شدند. در همین اوان یعنی در سال ۳۱ هجری خبر کشته شدن یزدگرد در مرو شایع گشت (۶۵۲ میلادی) و ایرانیان بیش از پیش مایوس و دل شکسته شدند و بالعکس بر جرأت سپاهیان عرب و سرعت آنان در پیشرفتهای خود افزود چنانکه سرداران عبدالله بن عامر تا جیحون پیش راندند و عده‌یی از سپاهیان وی نیز از هند و کش گذشتند و بکابل روی نهادند و از آنجا بفتح قسمت‌های باقیمانده سیستان و کرمان توجه کردند.

در سال ۳۵ هجری عثمان خلیفه سوم مسلمین بدست مخالفان خود کشته شد و با قتل او و آغاز خلافت علی بن ابیطالب علیه السلام اختلافات مسلمین آغاز گشت و بهمین سبب پیشرفت آنان در سایر نواحی شرقی ایران مدتی متوقف ماند و بعد از شهادت حضرت امیر المؤمنین (۴۰ هجری) نیز امام حسن علیه السلام پس از مدت کوتاهی خلافت را بمعاویة بن ابی سفیان واگذار کرد (۴۱ هجری). معاویه یکی از دهات عرب بنام زیاد بن ابیه را حاکم بصره و کوفه و همه نواحی ایران کرد و در دوره حکومت او متصرفات مسلمین از طرفی بسند و از جانبی بنواحی شرقی رود جیحون رسید و در سال ۵۴ بخارا بتصرف سپاهیان اسلام درآمد. در عهد خلافت ولید بن عبدالملک (۸۶ - ۹۶ هجری) یکی از سرداران سفاک عرب بنام قتیبة بن مسلم الباهلی در مشرق و ماوراءالنهر دست بمحاربات عظیمی زد و بلخ و طخارستان و فرغانه و بیکند و خیوه و سمرقند و بعضی از نواحی دیگر را گشود و تا کاشغر پیش رفت. این سردار پس از فوت ولید و جانشینی سلیمان بن ولید بن عبدالملک (۹۶ - ۹۹ ه) سر بطغیان برداشت ولی کشته شد (۹۶ هجری) و یزید بن مهلب که یکی دیگر از سرداران خونریز عرب است جای او را در حکومت خراسان گرفت و او همانست که بعد از بازگشت از سفر مازندران و جنگی با سرکشان گرگان فرمان داد تا از

خون‌گرایان آسیا بگردانند!

از این پس دیگر مسلمین به پیشرفتهای جدید و مهمی نائل نشدند. بلکه اندک اندک کار خلفای بنی‌امیه طریق سستی و انحطاط‌گرفت و ایرانیان نیز بنابراین در باره «نهضت‌های ملی ایرانیان» نوشته‌ایم بصورت‌های مختلف شروع بمخالفت و سرکشی نسبت بحکومت جائر اموی کردند و مخصوصاً در خراسان تحت قیادت و راهبری ابومسلم خراسانی گروه بزرگی از شیعیان بنی‌العباس سر بمخالفت و عصیان آشکار بر ضد بنی‌امیه برداشتند و عامل بنی‌امیه یعنی نصر بن سیار را از آن‌دیار بیرون راندند و بسرعت تا کوفه پیش رفتند و در آنجا بسال ۱۳۲ هجری ابوالعباس سفاح از اعقاب عباس بن- عبدالمطلب را بخلافت نشانند و در همانسال مروان بن محمد آخرین خلیفه اموی را از میان بردند.

از این سال یعنی از ۱۳۲ تا سال ۶۵۶ هجری خلفای عباسی چندی بر همه و مدتی بر قسمتی بزرگ از ممالک اسلامی حکومت کردند و دیرگاهی نیز تنها نامی از خلافت آنان در میان بود و سرانجام بر اثر حمله سپاهیان مغول بسرداری هولاکوخان از میان رفتند.

اگر چه خلافت عباسی مخلوق مجاهدات ایرانیان بود، و نیز اگر چه دیر- گاهی غالب رجال و وزراء و امرا و دبیران و عمال و سرداران و سپاهیان این حکومت از ایرانیان بوده‌اند، با اینحال میان ملت ایران و خلفای این سلسله هیچگاه صفای نیت و خلوص عقیدت و روابط خالی از شائبه کدورت وجود نداشت و بسیاری از رجال بزرگ سیاست و علم و ادب ایران بدست خلفای مکار و خیانتکار عباسی کشته شدند. معذک باید دانست که از آغاز تشکیل حکومت عباسی تا دوره خلافت معتصم (۲۱۸ - ۲۲۷) قدرت واقعی حکومت در دست ایرانیان بود و ایشان در این مدت که بیک قرن بالغ میشد از هر حیث حتی از باب فرهنگ و ادب و علم نیز بر جامعه اسلامی فرمانروایی کردند. در عین حال یعنی در عین آنکه قدرت و فرمانروایی با نژاد ایرانی بود، این ملت هیچگاه از فکر استقلال سیاسی و ادبی خویش غافل نمی‌نشست و مخصوصاً از وقتی که معتصم بجای سپاهیان و سرداران خراسانی غلامان ترک خویش راگماشت این فکر قویتر و شدیدتر شد و بقیامهای سختی منجرگشت.

قیامهای ایرانیان در دوره بنی عباس از اوایل این عهد تا آنوقت که یعقوب لیث حکومت مستقل خود را ایجاد کرد معمولاً بصورت‌های مختلف ادبی و اجتماعی و دینی و سیاسی و نظامی صورت گرفت و اگر چه نزدیک یک قرن برای این قیامهای مردانه و دلیرانه صرف شد لیکن در پایان این مدت ایرانیان بمنظور نهائی و غائی خود نائل گشتند. از جمله قیامهای مسلحانه مهم این مدت میتوان قیام اسپهبد فیروز معروف به سنبادگیر و «استادسیس» و المقنع هاشم یا هشام بن حکیم (یا حکیم بن هاشم) و مازیار بن قارن و بابک خرم دینی و قیامهای خوارج سیستان خصوصاً حمزه بن عبدالله خارجی و لشکرکشی بزرگ طاهر ذوالیمینین را برای سرکوبی امین (برادر مأمون و طرفدار تفوق عنصر عرب) ذکر کرد که متعاقب آنها قیام یعقوب بن لیث صفار سیستانی به همراهی عیاران سیستان و بهمگامی صادقانه مردم آن سامان صورت گرفت. وی بعد از آنکه سیستان را در حدود سال ۲۵۴ هجری مسخر و از وجود مخالفان پاک کرد بسرعت هرات و فارس و کرمان و بلخ و تخارستان و کابل و غزنین را متصرف شد و در سال ۲۵۹ هجری محمد بن طاهر آخرین حاکم طاهری خراسان را که اسماً تابع دربار خلفای عباسی بود، از حکومت معزول و محبوس ساخت و سپس گرگان و ری را بر متصرفات خویش افزود بدون آنکه اصلاً اعتنایی بدربار خلافت عباسی نماید و خود را تابع آن بشمرد و تقاضای منشور و فرمانی از آن کند، و نه تنها بهمین حد اکتفا نکرد بلکه از طریق فارس و اهواز بر بغداد حمله برد و قصد او از این حمله فتح بغداد و مطیع کردن دربار خلافت و یا از میان بردن آن بود لیکن بحیله و مکر خلیفه المعتمد و برادرش موفق لشکریان او دچار سیلاب پرخطر دجله گردیدند (زیرا سپاهیان خلیفه مسیر دجله را برگرداندند و آب در لشکرگاه یعقوب افگندند) و او ناگزیر بعقب نشینی شد تا مجدداً سپاهی فراهم آورد و بغداد را فتح کند ولی مرگ در رسید و او را بسال ۲۶۵ از چنگ ایرانیان آرزومند و امیدوار در ربود. یعقوب یکی از بزرگترین مردان ایران و از سرداران لایق و مدبر و از ایرانیان وطن دوست بوده است. قیام او دو فایده بزرگ برای ایرانیان داشت: نخست آنکه استقلال نظامی و سیاسی ایرانیان را از دربار خلافت آل عباس و حکومت اسلامی مسلم ساخت و دیگر آنکه او استقلال ادبی ایران را بنیان نهاد و شاعران و نویسندگان دربار خود را بسرودن اشعار

پارسی بجای اشعار تازی مجبور ساخت و رسمیت ادبی زبان عربی را در ایران از میان برد و این خدمت ثانوی او از حیث اهمیت بهیچ روی از خدمت نخستین کمتر نیست.

با قیام یعقوب سلسله امرای مستقل صفاری تشکیل شد. این سلسله تا سال شکست عمروبن لیث (۲۸۷) از اسمعیل بن احمد سامانی فرمانروای تمام ایالاتی بود که یعقوب بن لیث بدست آورد و بعد از آن فرمانروایی آن منحصر به سیستان گشت تا در سال ۳۹۸ آخرین پادشاه این سلسله یعنی خلف بن احمد بدست سلطان محمود غزنوی از میان رفت.

دولت سامانی

در همان حال که حکومت مستقل صفاری تشکیل می یافت یکی از بزرگترین سلسله های سلاطین ایرانی در ماوراءالنهر مشغول تحکیم بنیان قدرت خود بود و آن سلسله سامانیان است که دوره حکومت آن از ۲۶۱ هجری تا سال ۳۸۹ یعنی در مدتی بیش از یک قرن بطول انجامید.

سامانیان از اولاد سردی بنام سامان خدا از نجبای بلخ بودند که نسب خود را به بهرام چوین سردار معروف عهد ساسانی می کشانیده و بدین ترتیب از بقایای خاندانهای اشکانی بوده است. سامان خدا هنگام حکومت اسد بن عبدالله یکی از عمال خلفای اسلامی، با وی از در دوستی در آمد و کیش زرتشت را رها کرد و اسلام آورد. پسر او اسد و پسران اسد یعنی نوح و احمد و الیاس و یحیی نیز همه در نزد عمال حکومت اسلامی در خراسان ارزش و اعتباری حاصل کردند و پسران اسد در عهد حکومت مأمون در خراسان هر یک حکومت ناحیه یی از خراسان و ماوراءالنهر یافتند بدین ترتیب که الیاس بر هرات و احمد بر فرغانه و یحیی بر چاچ و نوح بر سمرقند حاکم شد و چون احمد بر دیگران تقدم داشت بزودی بر متصرفات برادران دیگر نیز دست یافت و کاشغر را نیز بر ممالک خود افزود و بعد از نوح سمرقند هم در جزء پادشاهی او در آمد. پسر احمد موسوم به نصر بعد از پدر صاحب همه ماوراءالنهر گشت و برادر او اسمعیل بر بخارا دست یافت و بعد از نصر جانشین او شد و اوست که در سال ۲۸۷ بر عمروبن لیث غلبه جست و علاوه بر ماوراءالنهر صاحب خراسان و

سپس گرگان و طبرستان و ری و برخی نواحی دیگر گردید و چون مقر حکومت او از آغاز امر بخارا بود همچنان در آنجا ماند و این شهر را مرکز حکومت بزرگ سامانی قرار داد. حکومت سامانی از بزرگترین حکومت‌های ملی ایران است زیرا در ایام سلطنت این خاندان در حفظ رسوم و عقاید و آداب و ادبیات ملی نهایت اهتمام و مراقبت و دقت صورت گرفت. دوره سامانی را باید دوره کمال و اهمیت ادبیات فارسی شمرد و در حقیقت اساس ادبیات فارسی در این عهد نهاده شد. علاوه بر این چون سامانیان از یک خاندان اصیل ایرانی بوده‌اند بی نهایت در حفظ آداب و رسوم ملی و دولتی عهد ساسانی کوشش میکردند چنانکه محققان این عهد را آخرین نمونه دوره ساسانی شمرده‌اند. موضوع دیگر آنکه چون سامانیان از خانواده شاهی ایران قدیم بوده و طبعاً بملیت ایرانیان علاقه داشته‌اند، تحکیم اصول و مبانی ملیت ایرانیان را در دوره قدرت خویش بسیار مورد توجه قرار دادند چنانکه مثلاً بترجمه تفسیر طبری (جامع البیان فی تفسیر القرآن) بزبان فارسی فرمان دادند تا مردم مسلمان برای فراگرفتن قرآن از زبان عربی بی نیاز باشند، و همچنین بترجمه کتاب تاریخ طبری (تاریخ الرسل والملوک) امر کردند تا ایرانیان از گذشته خود اطلاع یابند و نیز نگارش و تألیف شاهنامه‌های منثور از قبیل شاهنامه ابوالمؤید بلخی و شاهنامه ابوعلی بلخی و شاهنامه ابومنصور محمد بن عبدالرزاق طوسی از طرف آنان مورد تشویق قرار گرفت و همین قومند که بانی و مشوق نظم شاهنامه‌های مذکور بشعر فارسی شدند و نخستین بار دقیقی شاعر را بنظم شاهنامه ابومنصوری برانگیختند و همین امر محرک فردوسی در نظم اثر گرانبها و بی نظیر خود در اواخر عهد سامانی گردید.

مطلب دیگری که از ذکر آن در باره عهد سامانی چاره‌ی نیست موضوع رعایت آزادی عقاید و افکار است در این عهد. توضیح آنست که سامانیان و همچنین پیش از ایشان طاهریان و صفاریان از باب آنکه ایرانی خالص بوده و مانند همه ایرانیان پاک نژاد با آزادی و آزادگی خوی داشته‌اند، بهیچ روی جانب تعصب دینی را در رفتار خود با مردم نمی‌گرفتند و از این روی در دوره آنان طرفداران همه مذاهب و ادیان باسانی و در کمال آزادی زندگی میکردند و حتی گاه در دربار بعضی از پادشاهان سامانی ممکن بود شاه دارای

مذهب اسمعیلی (از مذاهب تشیع) باشد و اطرافیان او بعضی از شیعه امامیه و برخی از مانویان یا زرتشتیان یا عیسویان یا اهل سنت و جماعت یا یهود باشند و با این حال هیچکس را با دیگری کاری نبود و مزاحمتی نسبت بهقاید یکدیگر نداشتند در صورتیکه در دوره تسلط غلامان یا طوایف ترک مانند محمودبن سبکتکین و سلاجقه و جز آنان عکس این وضع بمیان آمد. این آزادی افکار و عقاید در آزادی افکار علمی نیز مؤثر بود و بهمین سبب است که در این عهد دانشمندان بزرگی از ایران برخاستند و در قرن چهارم هجری یعنی دوره تسلط سامانیان، ایران مخصوصاً خراسان و ماوراءالنهر یکی از بزرگترین مراکز ظهور نوایع علم و ادب در جهان شمرده میشد و عده زیادی از مفاخر حقیقی و واقعی ملت ایران منسوب بهمین دوره درخشان هستند.

حکومت سامانیان در دوره سلطنت احمدبن اسمعیل و نصربن احمد و نوحبن نصر شکوه و جلال و رونقی داشت و بعد بتدریج رو بضعف نهاد تا در پایان کار بر اثر ضعف آنان و تسلط زنان و غلامان ترک و اختلاف امرا با یکدیگر و جنگهای متمادی میان این سلسله و آل بویه و فشارهایی که از طرف قبایل زردپوست مشرق مخصوصاً ایلک خانیه بر آنان وارد شد از میان رفتند (۳۸۹) و ممالک ایشان میان ایلک خانیه و سلطان محمود غزنوی قسمت شد.

اهمیت سلسله سامانی از آنجهت است که چون شاهان آن از یک خاندان قدیم ایرانی بودند بملیت خود علاقه بسیار داشتند و بهمین سبب بسیاری از رسوم و آداب قدیم ایرانی را که در خراسان و ماوراءالنهر باقی مانده بود حفظ کردند و طبقات قدیم مانند دهقانان و آزادان و اهل بیوتات را همواره مورد اکرام خود قرار میدادند و این امر مایه حفظ بسیاری از رسوم قدیم گردید و چون غزنویان نیز تربیت یافته آنان بودند اغلب آن رسوم و قواعد را نگاه داشتند.

از وجوه دیگر اهمیت دولت سامانی توجه خاص پادشاهان و وزیران و امیران آن عهد و حتی حکام تابع سامانیانست بعلوم و تربیت دانشمندان چنانکه قرن چهارم یکی از بهترین دورههای اعتلاء علوم و ظهور علمای نامدار در ایران خاصه در خراسان و ماوراءالنهر بود.

توجه بزبان و ادب پارسی هم از خصائص مهم شاهان سامانی است.

شاهان سامانی و همه افراد این خاندان علاقه شدیدی بزبان فارسی و شعر و نثر آن داشته‌اند و از این‌روی شعرا را بی‌نهایت مورد تشویق و انعام قرار میدادند و با اغلب آنان بمهر و احترام رفتار میکردند. این توجه سامانیان بزبان و ادب ملی باعث شد که ادبیات پارسی که از عهد صفاریان بوجود آمده بود با سرعتی عجیب طریق کمال‌گیرد و شاعران و نویسندگان بزرگی پدید آیند و بنیاد ادب فارسی طوری نهاده شود که اسباب استقلال ادبی ما به‌بهترین وضعی فراهم آید.

بعضی از امرای سامانی خود نیز از جمله شاعران بوده‌اند مانند امیر ابوالحسن علی بن الیاس آغاچی که شاید پسر الیاس بن اسحق بن احمد سامانی باشد که در بخارا و بلخ میزیست؛ و امیر ابراهیم منتصر که پس از زوال حکومت سامانی مدتی در خراسان برای باز یافتن آن تکاپو میکرد.

حکومت‌های همزمان سامانیان در مشرق

در دوره‌یسی که سامانیان قسمت بزرگ ماوراءالنهر و خراسان و نواحی دیگر را در اختیار داشتند حکومتها و امرایی هم در ظل عنایات آنان و یا مستقلا در مشرق بسر میبردند مانند امرای چغانیان و خوارزمشاهان آل عراف و مأمونیه و فریغونیان و خاندان سیمجوری و نظایر ایشان که بهاس خدمات مهم آنان بعلم و ادب و زبان فارسی و تمدن ایرانی از ذکر نام ایشان خودداری نمیتوان کرد.

آل عراق یا شاهیه از سلسله‌های قدیم سلاطین خوارزم بوده‌اند که در قسمتی از دوره سامانیان نیز در آن سرزمین حکومت میکرده‌اند. سلطنت و قدرت این سلسله از ایام پیش از اسلام شروع شده بود و از آخرین افراد این سلسله یکی ابوسعید احمد بن محمد بن عراق است که تقویم خوارزم را اصلاح کرد و دیگر ابوعبدالله محمد بن احمد بن محمد بن عراق که بعد از قتل وی بدست مأمون بن محمد در سال ۳۸۵ هجری سلسله آل عراق به پایان رسید. پایتخت این سلسله شهر «کاث» از بلاد شرقی جیحون در خوارزم بوده است. از اطلاعات

محدودی که از این سلسله در دست است معلوم میشود که بعلم و ادب توجهی داشتند و ابوریحان بیرونی دانشمند بزرگ قرن چهارم و پنجم در ابتدای کار خود از آنان نیکی‌های بسیار دیده است و از افراد این خاندان یکی بنام ابونصر منصور بن علی بن عراق از ریاضی دانان و منجمان بزرگ عصر خود بوده و کتابهای متعددی تألیف کرده است.

بعد از خوارزمشاهان آل عراق از یک دسته دیگر خوارزمشاهان بنام مأمونیه اطلاع داریم که در عهد سامانیان و قسمتی از دوره غزنویان در خوارزم شبه استقلالی داشتند. از ابتدای کار این سلسله اطلاع کافی در دست نیست و از چند سال آخر قرن چهارم ببعده اسامی ایشان در تاریخ ایران دیده میشود. از جمله سلاطین این سلسله مأمون بن محمد خوارزمشاه است که در گرگانج حکومت داشت و در ۳۸۵ ابو عبدالله محمد خوارزمشاه را بقتل رسانید و ممالک او را بتصرف در آورد و «خوارزمشاه» شد. بعد از او علی بن مأمون بن محمد جانشین وی گشت و بر اثر مصاهرت با محمود غزنوی ارتباط گونه‌ی با غزنویان یافت و اوست که در دربار خود همواره عده‌ی از بزرگان علم و ادب را نگاه میداشت. دیگر ابوالعباس مأمون بن مأمون بن محمد که مانند برادر مشوق دانشمندانی از قبیل ابوریحان بیرونی و ابوعلی سینا و ابوسهل مسیحی بود. وی پس از آنکه بخواهش محمود غزنوی خطبه و سکه بنام او کرد بدست سران خوارزم کشته شد و برادرزاده‌اش ابوالحارث محمد بن علی بن مأمون بدست امرا بر تخت نشست ولی محمود لشکر بخوارزم کشید و مأمونیان را اسیر کرد و سلسله مأمونیه خوارزم را برانداخت (۴۰۸ هجری) و یکی از غلامان ترک و سپهسالاران خود را بنام «آلتون تاش حاجب» در آن دیار بحکومت گماشت و خوارزمشاهی داد و از این پس پادشاهی خوارزم مدتی در دست آلتون تاش و سپس در دست پسر او و بعد در دست ترکان سلجوقی بود و چنانکه میدانیم از سال ۴۷۰ هجری یکی از غلامان ترک سلجوقی بنام «انوشته‌کین طشت‌دار» حکومت خوارزم و لقب خوارزمشاه یافت و بعد از او قطب الدین محمد و پس از وی اتسز (۵۲۱ - ۵۵۱) بساین مقام رسیدند و در عهد اتسز خوارزم از حکومت سلجوقی منتزع گشت.

یکی دیگر از سلسله‌های امرای دوره سامانی سلسله «فریغونیان» است که

در «گوزگانان» از نواحی خراسان حکومت داشتند و در دوره تسلط سلطان محمود غزنوی از میان رفتند.

در همین مواقع در غرجستان^۱ و غور^۲ نیز سلسله‌یی با استقلال داخلی وجود داشت که پادشاهانش ملقب به «شار» بوده‌اند. شاران غرجستان در دوره سامانیان نسبت به آنان اظهار طاعت میکردند و برخی از ایشان مانند ابونصر محمدبن اسد خود بکار علم و ادب اشتغال میورزیدند و افاضل جهان بجانب ایشان روی میآوردند. پایتخت غرجستان غالباً «فیروزکوه» و گاه «افشین» بود. پس از استیلای محمود میان شار غرجستان (محمدشار شاه) و محمود خلاف افتاد و بفرمان محمود «ارسلان جاذب» و «آلتون‌تاش» غرجستان را فتح کردند و محمدشار شاه و پسرش ابونصر محمدبن اسد را که عزلت اختیار کرده بود بغزنین بردند و این خاندان ایرانی نیز بدست محمود برافتاد.

دیگر از سلسله‌های مهم امرای عهد سامانی امرای «آل محتاج» یا «امرای چغانیان» بوده‌اند. آل محتاج از اعقاب یکی از سرداران بزرگ سامانی بودند بنام ابوبکر محمدبن مظفر بن محتاج چغانی که در سال ۳۲۱ سپهسالاری^۳ خراسان از جانب امیر نصر بن احمد سامانی بدو مفوض گشت و او در سال ۳۲۹ درگذشت و پس از وی پسرش ابوعلی احمد منصب پدر یافت و ری و طبرستان و جبال و گرگان را برای سامانیان فتح کرد و بعد میان او و نوح بن نصر سامانی خلاف افتاد چنانکه ابوعلی چند بار نوح را شکست داد و مدتی بر خراسان مستولی بود تا در سال ۳۴۴ در شهر ری درگذشت. اکثر افراد این خاندان نیز مردمی دانشمند و فاضل پرور و شاعر دوست و میهن پرست بودند مانند ابوالمظفر طاهر بن فضل که مردی بغایت فاضل و هنرپرور بود و خود شعر میگفت و شاعران را دوست میداشت و منجیک ترمذی مداح او بود (وی در سال ۳۷۷ درگذشت) و فخرالدوله ابوالمظفر احمد بن محمد که ممدوح دقیقی و فرخی و در شاعر دوستی شهره عصر خویش بوده است. با استیلای محمود این سلسله ادب پرور و علم دوست

۱. یکی از نواحی خراسان قدیم واقع در مشرق هرات و شمال عزنین بود.

۲. از نواحی مهم خراسان قدیم واقع در مشرق غرجستان بود.

۳. در دوره سامانیان و غزنویان والی خراسان درعین حال سمت و لقب سپهسالاری داشت و باین سبب آنرا سپهسالار خراسان نیز می‌گفتند.

ایرانی هم برافتاد.

از خاندانهای بزرگ دوره سامانی که با استیلاء محمود برخراسان از میان رفت خاندان سیمجوری است. نخستین کسی از این خاندان که نام او را در تاریخ سامانیان می بینیم ابو عمران سیمجور دواتی از سرداران اسمعیل بن احمد و پسرش احمد و نواده اش امیرنصر است و بعد از او ابراهیم بن ابو عمران سیمجور است که پس از عزل ابوعلی محتاج از جانب امیر نوح بن نصر به سپهسالاری خراسان برگزیده شد. پسر ابراهیم ابوالحسن محمد و پسران محمد ابوعلی و ابوالقاسم و پسر ابوعلی ابوالحسن همه از بزرگان دولت سامانی بوده اند. رجال این خاندان بشعر و ادب توجه بسیار داشته اند و از جمله شعراء معروف آنان ابوالفرج سگزی است که برخی او را استاد عنصری دانسته اند. میان خاندان سیمجوری در اواخر دوره سامانیان با سلاطین سامانی اختلافاتی بروز کرد و همین اختلافات است که منجر باستعانت پادشاه سامانی از سبکتکین امیر غزنین و دخالت او و پسرش محمود در امور خراسان گردید.

حکومتهای همزمان سامانیان در شمال ایران

در این دوره که مورد مطالعه ماست در گرگان و طبرستان و رویان نیز حکومتهایی وجود داشته است. قبلاً باید بدانیم که سلاطین مازندران و رویان خاصه آنان که در قسمتهای کوهستانی این سرزمین حکومت داشتند غالباً از خاندانهای قدیم بوده اند و سابقه حکومت آنان به پیش از اسلام میرسید مانند آل باوند و آل قسارن در کوههای طبرستان و پادوسپانان در رویان و رستمدر. در همان حال که این حکومتها ادامه داشت یکی از اخلاف علی بن ابی طالب بنام حسن بن زید بن اسمعیل حالب الحجاره ملقب به «داعی» که در ری اقامت داشت در عهد خلافت المستعین (مخلوع بسال ۲۵۳) بدعوت اهل رویان بدانجا رفت و حکومتی تشکیل داد (۲۵۰ هجری) و چون هیچیک از ملوک و اسپهبدان طبرستان باحکام عرب برسر دوستی و مهر نبودند بزودی جانب او را گرفتند و ویرا تقویت کردند چنانکه حاکم خلیفه یعنی محمد بن اوس از او شکست یافت و بزودی همه مازندران و گرگان در قبضه طاعت او درآمد و او خود در سال ۲۷۰ درگذشت و بعد از او محمد بن زید (۲۷۰ - ۲۸۷) معروف به داعی کبیر هفده

سال و بقولی شانزده سال حکومت کرد و در جنگ با سپاهیان اسمعیل بن احمد سامانی کشته شد و گرگان و طبرستان در جزء متصرفات سامانیان درآمد و تا سال ۳۰۱ که سال غلبه یکی دیگر از سادات طالبیه موسوم به ابومحمد حسن بن علی - الاطروش ملقب به الناصر الکبیر است حکام و عمال سامانی در طبرستان و گرگان حکومت میکردند و ناصر الکبیر در این مدت در گیلان مشغول مجاهدت بود و در سال ۳۰۱ بطبرستان تاخت و پس از جنگ سختی با محمد بن صعلوک حاکم سامانی بر چالوس دست یافت و مدتی بر گیلان و طبرستان و قسمتی از گرگان حکومت راند تا در سال ۳۰۴ درگذشت و بعد از او الداعی الصغیر حسن بن القاسم جانشین وی شد و تا سال ۳۱۶ حکومت میکرد تا بدست سپاهیان اسفار پسر شیرویه کشته شد و در همان حال که او بر قسمتی از طبرستان فرمان میراند فرزندان و نوادگان ناصر کبیر یعنی ابوالحسین (متوفی بسال ۳۱۱) و ابوالقاسم (متوفی بسال ۳۱۲) پسران ناصر و ابوعلی الناصر محمد بن احمد بن حسن و ابوجعفر بن احمد بن حسن در قسمتهای دیگر طبرستان و گرگان حکومت میکردند.

از نتایج بزرگ حکومت سادات طالبیه در طبرستان و گرگان و رویان و گیلان انتشار سریع مذهب تشیع خاصه عقاید شیعه زیدیه در نواحی مذکور بود و از این پس مازندران همواره یکی از پناهگاههای شیعه شمرده میشد. دیگر از نتایج بسیار مهم وجود این حکومت در مواضع یاد شده آنست که عده‌یی از سرداران معروف و مهم طبرستان و دیلم در دستگاه سادات طالبیه تربیت یافته و در جنگهایی که میان سادات مذکور با یکدیگر یا میان سادات طالبیه و سامانیان رخ میداد ورزیده شده و برای کشورگشایی آماده گردیده بودند. از جمله این سران یکی اسفار پسر شیرویه و دیگر علی پسر خورشید و دیگر ماکان پسر کاکی و دیگر مرداوچ پسر زیار و دیگر پسران بویه دیلمی بودند.

ماکان از سران دیالمه بود که در آغاز امر نزد ابوالحسین ناصر در گرگان بسر میبرد و از جمله سرداران و متنفذان بزرگ دستگاه او بود و مدتی از جانب وی بر «تمیشه» حکومت میکرد و سپس در دوره ابوالقاسم جعفر بن ناصر والی گرگان شد و در عهد جانشینی برادرزاده وی ابوعلی الناصر او را اسیر و محبوس کرد و پسر ابوالقاسم را موسوم باسمعیل بسطنت نشانده و بر طبرستان و رویان مسلط شد و برادر او ابوالحسین بن کاکی نیز تا خراسان پیش رفت و سپس

ابوعلی ناصر برخی از سران دیلم و طبرستان را با خود یار کرد و ماکان را در ساری شکستی سخت داد و او مدتی پنهان بود و سپس لشکری گرد آورد و از «ناقل» خروج کرد و سیدابوجعفر را منهزم ساخت و داعی را ازگیلان بآمل باز آورد و بر طبرستان مستولی شد و از آن پس میان ماکان و اسفار نزاع درگرفت و اسفار از ماکان شکست یافت و بخراسان رفت و ماکان باتفاق داعی بری تاخت و آنرا فتح کرد و از این بعد بر اثر زد و خورد با اسفار و آل بویه و آل زیار و سامانیان گاه در ری و گاه در طبرستان و گاه در گرگان و گاه در خراسان بسر میبرد تا در سال ۳۲۹ که برگرگان مسلط بود، در عهد سلطنت نصرین احمد میان او و سپاه سامانی بسرمداری ابوعلی احمد بن محتاج جنگی سخت درگرفت و ماکان کشته شد.

غیر از «ماکان کاکمی» رجال متنفذ دیگری نیز در دستگاه سادات طالبیه بسر میبردند و از آن جمله است اسفار پسر شیرویه که در نزد فرزندان ناصر کبیر شهرت یافت. وی مردی شجاع و سخت گیر بود و بزودی در گرگان و طبرستان دستگاهی یافت و سپس گرگان را از مستملکات سیدابوجعفر منتزع ساخت و مازندران را نیز فتح کرد و مدتی میان او و ماکان بر سر مازندران و گرگان زد و خورد بود تا در سال ۳۱۵ شکست یافت و در نیشابور به پناه «بکرین محمد بن الیسع» صاحب جیش نصرین احمد رفت. در همان اوان بکر درگذشت و بسیاری از لشکریان خراسان به اسفار پیوستند و خراسان او را مسلم شد و چون قبول طاعت نصرین احمد کرد از جانب او عنوان سپهسالاری خراسان یافت و سپس به همراهی یکی از سرداران معروف خود «ابوالحجاج مرداویج بن زیار» بطبرستان تاخت و گرگان و طبرستان را بار دیگر بدست آورد و به ری حمله برد و ماکان را از آنجا بیرون راند و علاوه بر آن شهر بر قزوین و قم و زنجان نیز مسلط گشت و سپس چون قزوینیان عامل او را کشته بودند بدان شهر رفت و دست بغارت و قتل عام گشود. در همین هنگام میان اسفار و سردار مشهور او مرداویج نقار و کدورتی ایجاد شد چنانکه مرداویج از اسفار جدا گشت و بزنجان رفت و سپاهسانی گرد کرد و بر قزوین تساخت. اسفار از او بگریخت و به ری و کومش و طبرس رفت لیکن از ترس ماکان که در این وقت در خراسان بسر میبرد، از آن دیار بقصد

دیلمان بازگشت و چون به طالقان رسید گرفتار لشکریان مرداویج شد و در سال ۳۱۶ یا ۳۱۸ بقتل رسید^۱ و با این فتح دولت «آل زیار» تشکیل یافت.

زیاریان

مرداویج از این پس در مازندران و گرگان و ری و سایر متصرفات اسفار استقلال یافت و کار او بزرگ شد. وی مردی شجاع و مانند اسفار سخت گیر ولی در میهن دوستی و بر پا داشتن رسوم و آداب ملی متعصب بود و پس از آنکه بر متصرفات اسفار مستولی شد ما کان با او از در صلح در آمد و طبرستان را بدو بازگذاشت و مرداویج چون قوت گرفت شروع بتسخیر نواحی جدید کرد چنان که در سال ۳۱۹ بر همدان مستولی شد و آنرا از چنگ عمال خلیفه بیرون برد و سپس بجنگ «هارون بن الغریب» سردارالمقتدر عباسی که برای سرکوب او آمده بود رفت و ویرا بشکست و آنگاه باصفهان لشکر کشید و آنرا نیز فتح کرد و از آنجا سردارانی بفتح خوزستان فرستاد و آن دیار را بر متصرفات خویش افزود و خود در اصفهان توقف کرد تا پس از اجرای مراسم جشن سده سال ۳۲۳ بجانب بغداد لشکر کشد و کاری را که بر اثر مرگ یعقوب ناتمام مانده بود بپایان رساند و در مداین برسم سلاطین ساسانی بر تخت نشیند و بهمین قصد نیز بسرداران خود در خوزستان فرمان داد که مداین را آباد کنند و بوضع پیش بازگردانند لیکن در سال ۳۲۳ در حمام بخیانت غلامان ترک خویش کشته شد و نقشه مهم و ملی او ناتمام ماند.

پس از وی برادرش وشمگیر که از جانب وی حاکم ری بود بسطنت نشست ولی گرفتار زد و خورد با آل بویه که در عهد برادرش بر فارس مستولی شده بودند و سامانیان که ادعای حکومت ری و گرگان و طبرستان داشتند، گردید و ری و گرگان و اصفهان از دست او بیرون رفت و طبرستان برای او باقی ماند و اگر چه بعد از سامانیان یاری گرفت تا با آل بویه بجنگد ولی کاری از پیش نبرد و در سال ۳۵۶ درگذشت و پسرش بیستون (۳۵۶ - ۳۶۶) و پسر دیگرش شمس المعالی قابوس (۳۶۶ - ۴۰۳) نیز بر اثر زد و خورد با آل بویه

۱. ابن اثیر قتل اسفار را در سال ۳۱۶ و ابن اسفندیار در سال ۳۱۸ نوشته است.

همچنان دچار ضعف بودند و حتی قابوس در نتیجه شکست از مؤیدالدوله دیلمی از سال ۳۷۱ تا سال ۳۸۸ بخراسان پناه برد و با وجود مساعدت نوح بن منصور سامانی توفیقی حاصل نکرد تا مجدداً در سال ۳۸۸ برگران و طبرستان و گیلان دست یافت و تا سال ۴۰۳. ۴ حکومت کرد و در این سال بتوطئه بعضی از سرداران و فرزند خود اسیر و مقتول شد و پسرش فلک المعالی منوچهر جای او را گرفت (۴۰۳ - ۴۲۰) و پس از وی انوشیروان (دارا؟) (۴۲۰ - ۴۳۲) سلطنت راند و از این پس اگر چه چندگاه یعنی تا اواسط قرن پنجم نامی از حکومت آل زیار باقی بود ولی تسلط سلاجقه بر ایران مایه برچیدن بساط حکومت آنان گشت چنانکه ظاهراً بعد از عنصرالمعالی کیکاوس بن اسکندر صاحب قابوسنامه کسی از این خاندان حکومت نداشت.

غالب افراد آل زیار مردمی فاضل و دانش دوست و ادب پرور بودند و از میان آنان خصوصاً قابوس بن وشمگیر از جمله دانشمندان و نویسندگان و شاعران و خطنویسان بزرگ است. کتاب کمال البلاغه وی نشانه کمال اطلاع او از ادب و فلسفه و قدرت او در انشاء عرب است. اشعار تازی و پارسی هم که از او باقی مانده است مهارت ویرا در شعر میرساند. وی بعلم و شعرا نیز توجه بسیار داشت چنانکه مشهور است خسروی سرخسی در دستگاه او راتبه خاص داشت و ابوریحان بیرونی کتاب الآثار الباقیه را در ۳۹۱ بنام وی تألیف کرد. عنصرالمعالی کیکاوس صاحب قابوسنامه نیز از مردان دانشمند این سلسله است و کتاب قابوسنامه او از امهات کتب فارسی و نشانه احاطه این مرد بر فنون علم و ادب شمرده میشود و او علاوه بر این شعر پارسی و طبری نیز میساخت.

آل بویه

یکی از دولت‌های بسیار مهم ایرانی که پدید آمدن آنرا باید از نتایج قیام مرداویج دانست دولت آل بویه است که مؤسسان آن علی بن بویه دیلمی و برادران او بوده‌اند. در همان ایام که ما کان و اسفار در خدمت پسران ناصر کبیر در گرگان و طبرستان بسر میبردند یکی از اهالی دیلم بنام علی بن بویه نیز در جزء آنان بود. ابوالحسن علی یکی از فرزندان ابوشجاع بویه پسر فناخسرو

بود. بویه خود را از اعقاب سلاطین قدیم ایران می‌شمرد و غیر از علی دو پسر دیگر داشت بنام ابوعلی حسن و ابوالحسن احمد. بعد از آنکه کار این سه برادر بالاگرفت و احمد بر بغداد مستولی شد، علی لقب عمادالدوله و حسن لقب رکن‌الدوله و احمد لقب معزالدوله یافت.

علی و برادران او همچنانکه دیده‌ایم در آغاز امر در شمار اطرافیان سادات طالبیه و ماکان پسرکا کی بودند و سپس با عده‌ی دیگر از سران سپاه ماکان بخدمت مرداویج در آمدند و از جانب مرداویج، علی بحکومت کرج انتخاب شد و سپس باصفهان تاخت و آنرا فتح کرد. مرداویج که در آغاز امر بفرزندان بویه اعتمادی داشت اندک اندک از آنان هراسان شد و قصد ایشان کرد لیکن علی اصفهان را رها کرد و بر ارجان^۱ مستولی شد (۳۱۹) و از آن جا بشیراز رفت و عامل خلیفه را از آنجا بیرون راند (۳۲۲) و برخزائن او دست یافت و سپس بنا بر رسم اهل زمان از خلیفه منشور حکومت خواست و خلیفه نیز موافقت کرد.

مرداویج برای برانداختن این برادران باصفهان رفت و عده‌ی سپاهی به خوزستان فرستاد تا خود از اصفهان بشیراز حمله برد ولی علی با مرداویج از در صلح درآمد و حسن را بگروگان نزد مرداویج فرستاد. در این اثنا یعنی در سال ۳۲۳ چنانکه دیده‌ایم مرداویج کشته شد و حسن از اصفهان گریخت و آل‌بویه که از مرداویج رهایی یافته بودند ب فکر تسخیر بغداد افتادند و علی برادر خود احمد را بان شهر فرستاد و او پس از مدتی جنگ و فتح در خوزستان ببغداد تاخت و آنرا در ۳۳۴ متصرف شد و بعد از گرفتن لقب برای خود و برادران خویش عنوان «امیرالامراء» را نیز از خلیفه گرفت و از این پس تا سال ۴۴۷ که سال فتح بغداد بدست طغرل سلجوقی است آل‌بویه بر بغداد مسلط بودند و خلفا و دستگاه خلافت را اداره می‌کردند و بر خلفای عباسی نهایت تسلط را داشتند و عزل و نصب آنان بدست ایشان بود و در بغداد بیمارستانها و رصدخانه‌ها و ابنیه مهم دیگر بوجود آوردند. رفتار آل‌بویه با خلفا بحدی شدید بود که مثلاً معزالدوله المستکفی را کور کرد و المطیع را بجایش نشاند (۳۳۴) —

۱. معرب ارگان نام شهری بود نزدیک بهبهان کنونی که آثار خرابه آن باقیست.

(۳۶۳) و او چون بازیچه‌ی در دست معزالدوله بود و کار خلیفه بجایی کشید که جز کاتبی برای حساب اقطاعات^۱ و مخارج خود نداشت. علت اساسی این وضع آن بود که آل بویه شیعه و معتقد بغصب خلافت از طرف آل عباس بودند و میگفتند اطاعت از آنان لزوم دینی ندارد و بهمین سبب بمبلغین شیعه امامیه و اسمعیله اجازه داده بودند که در بلاد تابعه ایشان بتبلیغ تشیع مبادرت کنند و حتی اهل سنت را مجبور میکردند که در اجرای مراسم ایام مشهور با شیعه شرکت ورزند. معزالدوله بختیارجانشین معزالدوله هم المطیع را مجبور بخلع نفس خود کرد و پسر او الطائع را جانشین وی ساخت (۳۶۳) و چون پسر عم معزالدوله یعنی عضدالدوله بر بغداد مستولی شد الطائع قبول اطاعت او کرد و همچنان بهر یک از امراء دیلمی بامارت سلام میکرد تا در سال ۳۸۱ بفرمان بهاءالدوله دیلمی خلع شد و القادربالله را بجای وی نشانند و آخرین خلیفه عباسی که اسیر دست بویهیان بود و سپس با تسلط طغرل سلجوقی و غلبه او بر ابونصر خسروالملک الرحیم بویهی رهایی یافت القائم بامرالله است (۴۲۲ - ۴۶۷).

برادر دیگر علی یعنی رکنالدوله حسن نیز نخست اصفهان و سپس ری را از وشمگیرین زیارگرفت و بر کلیه بلاد جبل مستولی شد و گاه حدود متصرفات او و جانشینانش تا طبرستان و گرگان هم بسط می یافت و بر اثر هم-مرز بودن با دولت سامانی غالباً میان این دو سلسله کشاکش و اختلاف وجود داشت و این امر یکی از اسباب ضعف این هر دو دولت ایرانی گردید.

بعد از معزالدوله چنانکه اشاره‌ی کردیم پسرش معزالدوله بختیار از عهده اداره امور بر نیامد و پسر عمش عضدالدوله بر بغداد استیلا یافت و علاوه بر بأس و سیاست در تشویق علما و تأسیس مؤسسات علمی خاصه بیمارستان معروف عضدی در بغداد همت گماشت و بر کلیه ممالک بنی بویه استیلا یافت بدین ترتیب که چون عم او عمادالدوله فرزندی نداشت ویرا جانشین خویش کرد و او پس از وفات عم صاحب فارس گردید و بعد از مرگ پدرش رکنالدوله در سال ۳۶۶ مستملکات او را هم در اختیار خود در آورد

و چنانکه دیده‌ایم عزالدوله بختیار نیز مغلوب او گردید و او در حقیقت جانشین هر سه مؤسس سلسله بویه‌گشت لیکن بعد از مرگ عضدالدوله فناخسرو (۳۷۲) حکومت عراق و فارس بفرزندان عضدالدوله و حکومت ری و جبال به فخرالدوله برادر عضدالدوله و بعد از او باعقاب وی اختصاص یافت. اعقاب عضدالدوله تا سال ۴۴۷ و اعقاب فخرالدوله تا سال ۴۲۰ حکومت داشتند و طبقات دیگری از دیلمیان نیز در مستملکات این سلسله بعداً سلطنت یافته‌اند که از میان همه آنها مهمتر فرزندان علاءالدوله محمد بن دشمن‌زیار بن کا کویه حامی و دوستدار معروف ابوعلی سینا را در اصفهان و بلاد مجاور آن میتوان نام برد. علاءالدوله محمد از حدود سال ۳۹۸ بر اصفهان مستولی شد و در سال ۴۱۴ همدان را از سماءالدوله دیلمی گرفت و فرزندان وی در اصفهان و همدان و یزد و نهاوند و غیره حکومت میکردند و در سال ۴۴۳ بدست سلاجقه استقلال آنان از میان رفت ولی بر اثر مصاهرتهی که میان ایشان و سلاجقه اتفاق افتاده بود نفوذ آنان تا مدتی در دربار آل سلجوق برقرار بود.

حکومت‌های همزمان سامانی در مغرب

در همین اوان حکومت‌های دیگری نیز در سایر نواحی ایران یعنی در ولایات غربی وجود داشت و از آنجمله است:

بنی دلف که در کردستان حکومت داشتند و مؤسس این سلسله ابودلف عجلی از سرداران مأمون بود که در حدود سال ۲۱۰ هجری از جانب خلیفه بحکومت همدان منصوب گردید و این حکومت بارث باولادش انتقال یافت. این خاندان تا حدود سال ۲۸۵ بر کردستان و گاه تا حدود اصفهان و نهاوند نفوذ داشتند ولی هیچگاه از صورت حکام مطیع عباسی بیرون نیامدند.

بنی ساج که از ۲۷۶ تا ۳۱۹ حکومت آذربایجان و گاه ارمنستان و زمانی تا حدود ری در دست آنان بود و نخستین فرد از این خاندان که حکومت آذربایجان یافت یوسف بن ابی الساج دیوداد است.

خاندان حسنویه که از ۳۴۸ تا حدود سال ۴۰۶ در کردستان و دینور و همدان و نهاوند حکومت داشتند و بدست آل بویه منقرض گردیدند.

دوره‌ی راکه از تشکیل حکومت‌های طاهری و صفاری و سامانی آغاز و بانقراض سامانیان و آل‌بویه ختم میشود، در تاریخ اسلامی ایران باید «دوره حکومت‌های ایرانی» نامید. در این دوره ملت ایران بر اثر مجاهداتی که از اواخر قرن اول هجری آغاز کرده و در قرن‌های دوم و سوم بنهایت شدت رسانیده بود، توانست استقلال از دست رفته ایران را تجدید کند و زبان فارسی را چون زبانی مستقل و با ادبیاتی کم‌نظیر بشناساند و آداب و رسوم ایرانی را از خطر فراموشی‌های بختی بگذرد. این دوره عهد مفاخرت بنژاد و ملیت ایران و آزادی افکار و عقاید فرق مختلف و عدم تعصب و حفظ سیاست ملی و نژادی ایرانیان شمرده میشود و بهمین سبب خواهیم دید که پایه و بنیاد حماسه‌ها و داستان‌های ملی ما در این دوره نهاده شده است. قرن‌های سوم و چهارم را باید دوره کمال ترقی و تعالی تمدن اسلامی در ایران و عهد ظهور افکار و آراء مختلف علمی و فلسفی و دینی شمرد. خاصیت نژادی ایرانی در این عهد بحد کمال خود بود یعنی قوم ایرانی در این دوره همان روح متفکر و بحث و علم دوست و هنرپرور و آزادمنش خود را داشت و بهمین سبب در سیاست افرادی نظیر یعقوب و مرداویج و اسمعیل بن احمد و جیهانیان و بلعمیان و ابن‌العمید و صاحب‌بن‌عباد و نظایر آنان، و در علم مردان نامبردار چون علی بن‌رین و محمد بن جریر و محمد بن زکریا و ابونصر فارابی و ابوعلی سینا و ابونصر عراق و ابوریحان بیرونی و ابن مسکویه و امثال ایشان، و در ادب کسانی چون رودکی و فردوسی داشت که از طرفی بی‌شائبه تعصب دینی و با تحری حقیقت و طلب دانش برای نفس علم مشغول کار و کوشش بودند و از طرفی دیگر در طریق سربلندی نژاد ایرانی و تحکیم بنیاد افتخارات ملی مجاهدت میکردند و این احوال درست متناقض با اوضاعی است که از اواخر قرن چهارم و از اوایل قرن پنجم در ایران ایجاد شد و بر اثر آن تمسک بملیت و افتخارات قومی و توجه بحریت عقاید و آزادی آراء از قیود تعصب، متروک ماند و دوره‌ی که با تجدید دایره افکار و ابتکارات علمی و تعصب در مذاهب و عدم توجه بملیت و فراموش کردن گذشته‌های پرافتخار و احیاناً تحریم فلسفه توأم بود آغاز شد و آن دوره‌یست که با تسلط غلامان ترک و نفوذ قبایل زردپوست شروع گردید.

تسلط غلامان و قبایل زردپوست

از عهد فرمانروایی المعتصم بالله خلیفه عباسی بعد عنصر ترک^۱ در دستگاه خلافت و مرکز حکومت اسلامی تفوق یافت. علت این امر آن بود که چون معتصم بر اثر توجه بسیاری از سپاهیان خراسانی و ایرانی به عباس بن مأمون برادرزاده خویش و تقاضای خلافت او بایرانیان بدگمان شد، و نیز از آن جهت که مادر وی «ماردة» از کنیزکان ترک بود، و همچنین از بابت ترسی که از نژاد ایرانی در دل عباسیان جای گرفته بود، شروع به تشکیل سپاهی از غلامان ترک کرد و بقولی هشت و بقولی هجده هزار تن از آنان را خرید و بانواع دیبا و کمرهای زرین آراست و برای ازدواج آنان و عدم اختلاط ایشان با ایرانیان و عرب کنیزکان ترک فراهم آورد و ایشان را از مخالفت با سایر نژادها بازداشت. البته در دوره این خلیفه که مردی مقتدر و شجاع و سفاک بود زردپوستان ترک نژاد که بجنگاوری و قساوت قلب و سفاکی شهره آفاق بودند، باعث فتوحی برای خلیفه شدند.

از این تاریخ در مبارزه عناصر اسلامی عنصر جدیدی وارد شد یعنی بر دو عنصر عرب و ایرانی، عنصر ترک افزوده گردید و چون نژاد اخیر بزودی غلبه یافت تمدن اسلامی با سرعتی عجیب صبغه ترکی گرفت و بعد از مدتی که حوادث مهم تاریخی با رجال ایران مانند ابومسلم و برامکه و آل سهل و آل طاهر و نظایر آنان شروع میشد حادثات جدید تاریخی با افرادی از قبیل «اشناس» و «ایتاخ» و «بغالکبیر» و «بغالصغیر» و «ابن طولون» و امثال ایشان که همه از غلامان ترک بودند آغاز گردید.

چون ترکان از آغاز ورود خود بدستگاههای دولتی شروع بازار و ایذاء مردم و مخالفان مذهبی و سیاسی و نژادی خویش کردند عصبیت میان آنان و ایرانیان و عرب شروع شد و بر اثر همین دشمنی کشاکشهای سخت آغاز گردید و حتی کار بجایی کشید که احادیثی هم در ذم آنان جعل شد چنانکه از ابن

۱. مراد از ترک هر جا که بر قلم نگارنده جاری شود و بنا بر آنچه از متون تاریخی قدیم ایران برمیآید و نیز بحکم آنچه قبلا در همین کتاب بتفصیل گذشته است، قبایل زردپوست «اورال و آلتائی» آسیای مرکزی است که در کیفیت نزدیک شدن آنان بسرحداث ایران در دوره اشکانی و ساسانی و چگونگی نفوذ ایشان بایران در دوره اسلامی قبلا بحث کرده ایم.

عباس پسر عم پیغمبر اکرم روایت کردند که: «پادشاهی در خاندان من خواهد ماند تا بر آنان مردمی سرخ روی که چهره‌اشان به سپرهای کوییده و پهن میماند، غلبه یابند»^۱ و از ابی هریره روایت کردند که «قیامت‌آنگاه خواهد بود که قومی با صورتهای فراخ و چشمان خرد و بینیهای پهن بیایند.»^۲

این عصبیت در آثار ادبی آن عهد نیز منعکس گشت و گاه هم منجر بشورشها و انقلابهای کوچک و بزرگ میگردید و چون قدرت در دست عنصر ترک بود نخست در بغداد و عراق و سپس از اوائل قرن پنجم بعد در ایران بر سایر عناصر غلبه یافتند و تدریجاً کلیه امور مملکتی را تحت اختیار خویش در آوردند و چون از خصوصیات نژاد اورال و آلتائی سختگیری و خشونت است، مخالفین خود را از طریق عنف و آزار و قتل و نهب و غارت چنان مرعوب کردند که دیگر جز تسلیم در برابر آنان چاره‌ی نداشتند و حتی نویسندگان متفکری مانند جاحظ بصری هم مجبور بنگاشتن رسالاتی در مدح نژاد ترک و تفضیل آن بر سایر امم و قبایل گردیدند و از میان خلفا و امرا هر کس که قصد مخالفت و سختگیری نسبت بزیردستان و غلامان ترک خود کرد کشته و یا مخلوع گردید و اولین آنان المتوکل عباسی است که او را بر فراز مسند خلافت پاره پاره کردند (۲۴۷ هجری) و المستعین را که خواست در برابر آنان مقاومتی بخرج دهد از خلافت خلع نمودند (۲۵۲ هجری) و المعتز را بقتل رسانیدند (۲۵۵ هجری) و المهتدی را چندان آزار و شکنجه کردند که چشم از جهان فرو بست (۲۵۶ هجری) و از میان پادشاهان و امرای ایرانی هم کسانی را مانند احمد بن اسمعیل سامانی و مرداویج بن زیار دیلمی باید در شمار این گروه نام برد و بهر حال از این پس کشتن امرا و خلفا برای ترکان امری عادی گردید. از مسائل دیگر که با تسلط ترکان معمول شد مصادره اموال خلفا و امرا و وزرا و متمولان بوده است و این عادت نه تنها در بغداد متداول و معمول گشت بلکه بعداً بدست امرا و خلفا و سلاطین ترک نژاد نیز چنان عادی بود که مثلاً محمود یا مسعود غزنوی و یا امرای سلجوقی و نظایر ایشان اموال هر که را میخواستند بتهمت کفر و زندقه و الحاد تاراج میکردند. بدین ترتیب

۱. لیكون الملك في ولدي حتى يغلب علي عزم الحمر الوجوه الذي كان وجودهم المجان المطرقة.

۲. لا تقوم الساعة حتى يجيء قوم عراض الوجوه صفار الاعين فطس الانوف.

امنیت اجتماعی و عدالتی که اسلام آورده بود یکباره از میان رفت. اثر دیگر تسلط ترکان آن بوده است که بر خلاف دوره تسلط ایرانیان توجه بعلم و زهد و ورع در مشاغل دولتی متروک ماند و اثر دیگر رواج بازار فساد و زشتی اخلاق و امثال این امور و اثر دیگر رواج تعصب و خشونت و سختگیری در معتقدات بوده است که هنگام بحث راجع بوضع اجتماعی و مدنی و علمی و ادبی ایران از حمله عرب تا حمله مغول راجع بآن سخن خواهیم گفت. البته این نکته باید روشن باشد که تسلط ترکان یعنی غلامان زردپوست آسیای مرکزی بر ایران دیرتر از تسلط آنان بر بغداد و عراق صورت گرفت زیرا چنانکه قبلا دیده‌ایم در بغداد بوسیله معتصم از غلامان ترک سپاه منظم بزرگی تشکیل یافت که سرداران و رهبران آنان نیز ترک بودند و معتصم در نتیجه خبط بزرگ خود و برای آنکه خاصیت جنگجویی و سلحشوری ایشان را حفظ کند آنانرا از ازدواج با زنان غیر ترک باز داشت و باین ترتیب نژاد آنان تا مدتی اصلا با سایر نژادها مخلوط نشد.

اما در ایران نفوذ ترکان در امور لشکری از دوره سامانیان آغاز شد منتهی بنحوی نبوده است که اثر آن در قرن چهارم کاملا آشکار گردد. این ترکان عبارت بودند از افراد زردپوستی که مسلمین از آسیای مرکزی بغنیمت میگرفته و در بلاد اسلامی بغلامی میفروخته‌اند و سلاطین سامانی یا امرای ایرانی ایشان را میخریده و بکارهای لشکری میگماشته‌اند. رفتار سامانیان با غلامان ترک بدین نحو بود که معمولا آنانرا در آغاز امر بدسته‌های چند نفری تقسیم میکردند و هر دسته را یکی از غلامان ترک که سابقه بیشتری در امور نظامی داشت میسپردند و این غلام تازه کار پس از چند سال که پیاده خدمت میکرد اسبی بی‌ساز و برگ می‌یافت و پس از مدتی زین و سلاحهای مختلف بدو میدادند و میتوانست راهبری دسته جدیدی را بعهده‌گیرد و در مراتب ارتقاء یابد تا بجایی که بعضی از سپهسالاران سامانی از این غلامان ترک بودند مانند تاش حاجب و البتکین حاجب و نظایر آنان.

خریدن و نگاهداشتن غلامان ترک در دربارهای ایرانی دیگر مانند آل زیار و آل بویه هم معمول بود و همچنین خریدن کنیزکهای ترک. این امر باعث شد که بتدریج در اواخر قرن چهارم نفوذ ترکان در دستگاههای دولتی

مخصوصاً در امور نظامی آشکارگردد و اندکی بعد امور کشوری نیز مانند حکومت ایالات و ولایات بزرگ بدانان سپرده شود. ترکان همینکه قدرت را در دست گرفتند شروع بضعیف ساختن حکومتهای ایرانی و کشتن امرا و ایجاد تفرقه و نفاق بسائقه خوی جبلی خویش و هتک نوامیس و بردن اموال این و آن کردند و در حقیقت وضع بغداد در اواخر قرن چهارم و اوائل قرن پنجم در ایران مخصوصاً در خراسان و ماوراءالنهر آشکار شد. موضوع مهمی که در اینجا از ذکر آن نمیتوان خودداری کرد آنست که چون اسلام توجهی بملیت ندارد سرحدات ملی و نژادی را از میان اقوام مختلف برداشت و بالنتیجه سد نژادی بزرگی که اشکانیان و ساسانیان در برابر ترکان یعنی قبایل زردپوست مهاجم در مشرق ایجاد کرده بودند از میان رفت و دسته‌های متعدد قبایل اورال و آلتائی توانستند با سرعتی عجیب بداخله ماوراءالنهر و خراسان راه یابند و از آنجا بسایر نواحی روی آورند مانند طایفه بزرگ ایلک خانیه که تشکیل دولتی بهمین نام یا بنام آل افراسیاب در ماوراءالنهر دادند و سلاجقه و غزان و دسته‌های متعدد دیگری که آنانرا در کتب تواریخ و ادب معمولا «ترکمان» نوشته‌اند و تشخیص قبایل آنان از یکدیگر اندکی دشوار است.

ترکان غزنوی

پس از این نفوذ مقدماتی دوره تسلط سیاسی و نظامی ترکان و تشکیل دولتهای ترک در ایران و مسالک مجاور ایران تا سوریه و آسیای صغیر فرا میرسد. نخستین دولت ترک نژاد که در ایران تشکیل شد بوسیله غلامانی بود که بتدریج مرتبه سپهسالاری یافته بودند. یکی از این غلامان بنام البتکین که بمرتبه سپهسالاری خراسان رسیده بود در عهد منصور بن نوح سامانی (۳۵۰ - ۳۶۶) بر او عاصی شد (۳۵۱ هجری) و با عده‌ایی از غلامان خاص خود که همه ترک نژاد بودند از خراسان بغزنین رفت و حکومتی مستقل در آنجا تشکیل داد و پس از و پسر و دوتن از غلامان او (یعنی بترتیب: اسحق - بلکاتکین - پیری) و سپس یکی از غلامان و سپهسالاران شجاع وی بنام سبکتکین که سمت دامادی البتکین را نیز داشت، حکومت مستقل غزنین را در

دست‌گرفت (۳۶۶ هجری) و شروع بغزوه‌های خود در ولایت سند کرد و قبایل «رجپوت» را مغلوب و مطیع ساخت و پیشاور را متصرف شد. در همین حال بر اثر انقلاباتی که بوسیله آل سیمجور و فائق‌الخاصه یکی از غلامان و سپهسالاران بزرگ دولت سامانی در خراسان ایجاد شده و پادشاه سامانی از فرونشاندن آتش آن اغتشاشات عاجز مانده بود، بدرخواست حکومت سامانی بخراسان حمله‌ور شد. در این سفر پسر بزرگ سبکتکین یعنی محمود نیز با او بود و این امیر سیمجوریان را مغلوب ساخت و خود لقب ناصرالدین و پسرش محمود لقب سیف‌الدوله از سامانیان گرفتند و محمود مدتی بعنوان سپهسالار خراسان از جانب سامانیان بر این ایالت بزرگ حکومت داشت. آغاز حکومت سبکتکین در خراسان و نیابت پسرش محمود از وی در این شغل سال ۳۸۴ بوده است.

در این اوان حکومت سامانی بر اثر حملات ایلک خانیه یعنی ترکان مهاجم مقتدری که مرکز حکومتشان کاشغر بود، منقرض گشت (۳۸۹ هجری) و محمود که تا اندکی پیش از سقوط سامانیان مانند پدر اسماً از امرای سامانی اطاعت میکرد و خود را دست‌نشانده آنان می‌شمرد، در خراسان مطلق‌العنان گردید و کمی پیش از این تاریخ یعنی پس از فوت پدر خود در سال ۳۸۷ برادر خویش اسمعیل را از جانشینی پدر و حکومت غزنین منعزل ساخته و تمام متصرفات او را نیز در دست‌گرفته بود. وی بتدریج از یکطرف تاری و اصفهان و از طرفی دیگر تا ولایت گجرات و سواحل عمان در هند و از سمت شمال تا ماوراءالنهر و خوارزم پیش راند. محمود تمام حکومتها و امرای ایرانی را یکی بعد از دیگری از میان برد مانند صفاریان و فریغونیان و خوارزمشاهان و دیالمه عراق عجم و امثال آنان و در سال ۴۲۱ که درگذشته بود بر غالب این ولایات و ممالک غلامان ترک او که سمت حاجب و امیر یافته بودند حکومت میکردند مانند ارسلان جاذب و آلتون تاش و نظایر ایشان.

حکومت غزنوی تا سال ۴۳۱ که مسعود غزنوی از سلاجقه در نزدیک حصار دندانقان مرو شکست یافت همچنان بوسعت دوره محمود باقی بود ولی از این پس قسمت عظیم ممالک غزنوی بدست سلاجقه افتاد و غزنین و سیستان و سند و سایر ولایات هندی برای ایشان باقی ماند تا در سال ۵۸۲ بدست سلسله غوریه مغلوب و منقرض شدند.

این نکته را نباید فراموش کرد که اگر چه دولت غزنوی بدست غلامان ترک تشکیل شد لیکن در نتیجه تربیت مؤسسين این سلسله در دستگاه سامانیان و نیز در نتیجه آنکه این افراد منکی بقبایل ترک نژاد نبوده و با رجال و افراد ایرانی کار میکرده و با آداب و عادات و زبان و ادب ایرانی خو گرفته بودند، نباید آن را یک دولت ترک بمعنی اخص کلمه دانست منتهی چون در این حکومت مخصوصاً در دوره نفوذ و قدرت آن غلبه با سپهسالاران ترک نژاد بود آثار سوئی از آنان باقی ماند که هنگام تحقیق در اوضاع اجتماعی و دینی و علمی بحقیقت آن پی خواهیم برد.

ایلك خانیه

در همان حال که البتکین غلام و سپهسالار ترک سامانیان و غلامان او در غزنین مشغول تحکیم بنیان قدرت خود بودند یکی از طوایف ترک که در کاشغر حکومتی ترتیب داده بود بتوسعه دامنۀ نفوذ خود در ماوراءالنهر اشتغال داشت. این حکومت که در تاریخ ایران بنام دولت آل افراسیاب یا خانیه یا خاقانیه یا ایلك خانیه مشهور است از حدود سال ۳۲ هجری بدست امرایی از ترکان که قبول اسلام کرده بودند در کاشغر تشکیل شد. ایلك خانیه بزودی دامنۀ فتوحات خود را توسعه دادند و بداخلۀ ماوراءالنهر راه جستند. در این اوان دولت سامانی چنانکه دیده ایم دچار ضعف شده و خراسان عملاً از قلمرو تسلط آنان خارج گردیده و بدست سبکتکین و پسر او سیف الدوله محمود افتاده بود. خانات کاشغر نیز از فرصت استفاده کرده و بانتزاع متصرفات سامانی از ممالک آن حکومت مبادرت ورزیده بودند و از آنجمله بعد از فوت نوح بن منصور «شهاب الدوله هارون بغراخان بن سلیمان» بر سمرقند مستولی شد و سپس به عنوان کمک به عبدالملک بن نوح بن منصور پادشاه خردسال سامانی ببخارا تاخت و همه امراء و حتی عبدالملک و بزرگان آل سامان را گرفتار و محبوس ساخت و بساط دولت سامانی را درنوشت (۳۸۹).

ایلك بغراخان و پس از او ایلك خان نصر بزودی همه ماوراءالنهر را تسخیر کردند و حکومتهای ایرانی را در این نواحی برانداختند و بخارا را پایتخت خویش ساختند. البته چنانکه میدانیم در همان سال ۳۸۹ سیف الدوله

محمود بن سبکتکین نیز در نزدیکی مرو «فائق» و «بکتوزون» و سیمجوریان را شکست داده و خراسان را رسماً از دولت سامانی منتزع ساخته بود.

با این کیفیت ملاحظه میشود که دولت سامانی از طرفی بر اثر فشار دو حکومت ترک از دو جانب و از طرفی دیگر در نتیجه نفوذ امرا و سپهسالاران ترک در داخله ممالک و دستگاه حکومتی خویش دچار شکست و اضمحلال گردید.

با انهدام کاخ فرمانروایی آل سامان رود جیحون سرحد میان قلمرو تسلط غزنویان و ایلك خانیه شد و حکومت ایلك خانیه بر سرزمین وسیعی که از بحر خزر و رود جیحون تا مغولستان امتداد داشت تسلط یافت.

این دولت مقتدر ترک که با قبول اسلام و رسمیت دادن بان بر قسمت بزرگی از نواحی ایرانی نشین ماوراءالنهر تسلط یافته بود، خود وسیله‌ی برای نفوذ و مهاجرت قبایل جدید اورال و آلتائی بماوراءالنهر و سپس بداخله ایران گردید و از جمله این قبایل چنانکه خواهیم دید یکی ترکمانان سلجوقی بوده‌اند که با سرعتی حیرت‌انگیز ایران و سایر ممالک خاورمیانه و شرق ادنی را تحت تسلط خود در آوردند.

بعد از تسلط سلاجقه اگر چه ایلك خانیه در سمرقند و نواحی شرقی متصرفات قدیم خود باقی ماندند ولی قدرت سابق از دستشان رفت و مخصوصاً با غلبه خوارزمشاهان آل اتسز ضعف آنان شدت گرفت و در اوایل عهد سلطان محمد خوارزمشاه منقرض گردیدند.

بعضی از ایلك خانان مخصوصاً ابراهیم طفقاج خان و پسر او شمس‌الملوک نصرین طفقاج و پسر دیگرش خضرخان بن طفقاج نسبت بشعر و ادب فارسی توجه بسیار داشتند و شعرای بزرگی مانند شهاب‌الدین عمیق بخارایی و سید الشعراء رشیدی سمرقندی و سوزنی و نظایر آنان را با احترام در دربار خویش نگاه میداشتند و اصولاً چون این دسته از ترکان مانند ترکان سلجوقی اسلام را بوسیله ایرانیان پذیرفته و نیز با تمدن و آداب و رسوم ایرانی خوگرته بودند، جز بعضی مخاطرات کلی که بعداً خواهیم گفت خطر دیگری برای ایرانیان نداشتند مخصوصاً که دایره نفوذ ایشان بداخله ایران کشیده نشد و در حدود رود جیحون متوقف ماند.

حکومتهای سلجوقی

در اواسط دوره سامانی یکی از طوایف زردپوست اورال و آلتائی که اصلاً در دشت قرقیز سکونت داشت تحت ریاست مردی بنام سلجوق به ماوراء - النهر مهاجرت کرد و مدتی در ولایت جند و سپس در بخارا بسر برد و در ولایت اخیر قبول اسلام کرد. این طایفه که هنگام حمله بغزنویان در نزد مورخان بترکمانان سلجوقی معروف بوده‌اند هنگامی که ایلك خانیه با سامانیان از در نزاع در آمدند بدانان در انقراض حکومت سامانی کمک کردند و سپس در جنگهای میان ایلك خانیه و غزنویه شرکت ورزیدند. در دوره حکومت محمود غزنوی عده کثیری از این قوم بشمال خراسان روی آوردند و در دشتهای شمالی این ایالت پراگندند و اگر چه محمود آنان را مطیع خود ساخت ولی در دوره حکومت مسعود بجنگهای سخت خود با غزنویان پرداختند و در سال ۴۳۱ شکست بزرگی بر مسعود وارد کردند. در این هنگام ریاست سلاجقه با دو برادر بنام طغرل بیک و جغری بیک بود. مسعود بعد از آخرین شکست خود چون دید از عهده دفع سلاجقه بر نمیآید خراسان را رها کرد اما طوایف سلجوقی بجای توجه بغزنویان بعد از فتح خراسان متوجه ایالات شمالی و مرکزی و جنوبی و غربی ایران شدند و بسرعتی تمام علاوه بر خراسان و بلخ، گرگان و طبرستان و خوارزم و جبال و همدان و دینور و حلوان و ری و اصفهان و کرمان و نواحی دیگر را تا بین النهرین تحت اطاعت خود در آوردند و در سال ۴۴۷ طغرل سلجوقی بغداد را از آل بویه گرفت و پادشاه بویهی بین النهرین را نیز مانند سایر شعب آل بویه از میان برد.

بعد از این فتوحات سلاجقه که بر اثر پیوستن قبایل جدید ترک قوت بیشتری یافته بودند بادامه پیشرفت خود مبادرت ورزیدند و تا سال ۴۷۰ از طرفی بسرحدات ممالک روم شرقی در آسیای صغیر و از طرفی دیگر بسرحدات ممالک خلفای فاطمی مصر رسیدند و قسمت عظیمی از آسیا را تحت حکومت و سیطره خود در آوردند و امپراطوری بزرگی ترتیب دادند.

مؤسس این امپراطوری بزرگ چنانکه گفته‌ایم یک طایفه ترک بود منتهی این طایفه ترک برای اداره امور کشوری ناگزیر برجال خراسان که از دوره سامانی و غزنوی باقی مانده بودند متوسل شد مانند عمیدالملک کندی

و نظام الملک طوسی و نظایر ایشان، و در نتیجه زبان و عادات و رسوم ملی و اداری ما تا حدی از خطر رهایی یافت.

بعد از طغرل البارسلان (۴۵۵-۴۶۵ هجری) و بعد از او ملکشاه (۴۶۵ - ۴۸۵) مشغول توسعه امپراطوری سلجوقی بودند و این امپراطوری بر اثر وجود نظام الملک و وزیر مدبر و دانشمند دوره سلطنت این دو پادشاه رونق بسیار داشت اما بعد از برکناری و کشته شدن نظام الملک (۴۸۸) و مرگ ملکشاه (۴۸۸) میان پسران او محمود و محمد و برکیارق اختلاف افتاد و همین امر باعث التزاع بعضی از قسمتهای امپراطوری سلجوقی گردید مع هذا تا پایان سلطنت سنجر پسر ملکشاه (۵۱۱ - ۵۵۲) قبایل و حکومتهای مختلف سلجوقی بظاهر از سلطان سلجوقی اطاعت میکردند و او را رئیس و پیشوای قوم میشمردند اما با فوت این سلطان انقسام و تجزیه امپراطوری سلجوقی کامل شد.

ضمناً میدانیم که در سال ۵۴۸ یک طایفه جدید از ترکمانان بنام غز بر خراسان و ماوراءالنهر غلبه یافتند و قسمت اعظم شهرهای این ولایت را بباد غارت و قتل عام گرفتند و سنجر را مغلوب و محبوس ساختند و او بعد از چند سال اسارت در سال ۵۵۲ از حبس آنان گریخت و در همان سال درگذشت.

بعد از حوادث مذکور امپراطوری سلجوقی تجزیه و تقسیم شد و شعب ذیل از سلاجقه در نواحی مختلف استقلال یافتند:

سلاجقه کرمان از اولاد قاوردین جفری بیک که تا سال ۵۸۳ حکومت کردند.
سلاجقه عراق و کردستان یعنی اعقاب محمد بن ملکشاه که تا سال ۵۹۰ سلطنت داشتند.

سلاجقه روم از اولاد سلیمان بن قنلمش بن ارسلان بیغوبین سلجوق که تا سال ۷۰۰ سلطنت کردند.

سلاجقه ارزنة الروم منشعب از سلاجقه روم.

سلاجقه شام اولاد تنش بن البارسلان که تا سال ۵۱۱ حکومت کردند.

حکومتها و امرای معاصر سلجوقیان

در خلال همین اوضاع امرای دیگری نیز در ممالک سلجوقی بساط حکومت گسترده مانند امرای ترک دانشمندیه از اولاد گشتکین بن دانشمند که

در قسمتی از آسیای صغیر (سیواس - قیساریه - سلاطیه) حکومت داشتند و قدرت آنان تا سال ۵۶۰ ادامه یافت. غزان نیز چنانکه دیده‌ایم مدتی بر خراسان مسلط بودند و سپس بعضی از غلامان و امرای سنجری مانند طغرل تکین و مؤیدالدین آی‌ابه در خراسان سلطنت راندند.

در پایان دوره سلاجقه یعنی از ایامی که ضعف سیاسی و نظامی آنان شروع شد عده‌یی از غلامان قدیم ایشان که سمت اتابک یافته بودند در نواحی مختلف حائز قدرت و سلطنت شدند و اهم آنان عبارتند از:

اتابکان دمشق یا آل بوری از فرزندان طغتكین که تا سال ۵۴۹ حکومت می‌کردند - اتابکان الجزیره و شام از فرزندان عمادالدین زنگی پسر آقسنقر حاجب ملک‌شاه که تا حدود حمله مغول سلطنت می‌راندند و با اتابکان موصل و اتابکان شام و اتابکان سنجار و اتابکان الجزیره منشعب شدند.

اتابکان ارپل از اولاد زین‌الدین علی بن بگتکین که حکومت آنان تا سال ۶۳۰ ادامه داشت.

اتابکان ارتقی از اولاد ارتق بن اکسب که تا سال ۷۱۲ در دیار بکر فرمانروایی داشتند.

اتابکان آذربایجان از فرزندان شمس‌الدین ایلدگز که تا سال ۶۲۲ در آن سامان قدرت داشتند.

اتابکان سلغری فارس از اولاد سلغر که رئیس یک دسته از ترکمانان بود و بعدی خدمت طغرل اول سلجوقی در آمد و یکی از اعقابش بنام سنقر بن مودود از سال ۵۴۳ سلسله اتابکان فارس را تشکیل داد. این دسته تا سال ۶۸۳ حکومت داشتند. اتابکان لرستان یا امرای هزار اسپه از اولاد ابوطاهر محمد از سرداران سلغریان که تا سال ۸۲۷ سلطنت می‌کردند.

امرای هم غیر از آنها که گفته‌ایم نواحی دیگری از ایران را در این گیر و دار بتصرف داشته و از آنجمله اند:

شادادیان از اعقاب منوچهر بن شاوور بن فضلون که مدتی در ارمنستان حکومت می‌کردند.

شاهان ارمنیه از اولاد سکمان قطبی که تا سال ۶۰۴ پادشاهی داشتند. شیبانیان از اولاد ابودلف شیبانی که بر اران مسلط بودند.

صباحیه، جانشینان حسن صباح که تا سال ۶۵۴ عده‌یی از قلاع البرز و جنوب خراسان را در دست داشتند.

ولت غوریان

غوریه در افغانستان و هندوستان تا سال ۶۱۲ حکومت می‌کردند. این سلسله ایرانی‌نژاد از عهد سامانیان در غور و غرجستان بسر می‌بردند و بعد مطیع سلطان محمود شدند و پس از ضعف غزنویان قدرت بیشتری یافتند تا در عهد سلطنت بهرامشاه غزنوی یکی از آنان بنام علاءالدین جهانسوز غزنه را تسخیر کرد و آتش زد و پس از آنکه قتلۀ غزان در خراسان خاموش شد غیاث‌الدین سام غزنه را از غزان گرفت (۵۶۹) و برادرش محمد غوری قسمت بزرگی از هندوستان را تسخیر کرد و بقایای حکومت غزنوی را از میان برد و خراسان را نیز بتصرف در آورد. بعد از فوت غیاث‌الدین سام و برادرش محمد غوری سلسله غوریه ضعیف شد و بقایای این حکومت را سلطان محمد خوارزمشاه در سال ۶۱۲ از میان برد.

پس از ضعف و انقراض غوریه عده‌یی از ممالیک ترک آنان مانند ناصرالدین قباچه و شمس‌الدین التتمش و یلدز و امثال ایشان در متصرفات آنان قدرت یافتند و سلسله‌های ممالیک غوریه را تشکیل دادند.

خوارزمشاهان آل اتسز

بعد از ضعف سلاجقه مهمترین حکومتی که بوسیله غلامان آنان تشکیل شد حکومت خوارزمشاهان آل اتسز بود در خوارزم. این دسته از خوارزمشاهان از اولاد یکی از غلامان سلاجقه بنام انوشتکین طشت‌دار بودند که در سال ۴۷۰ بحکومت خوارزم منصوب شد و او و پسرش محمد نسبت بسلاطین سلجوقی راه اطاعت می‌پیمودند تا دوره حکومت به اتسز رسید و او که معاصر سنجر بود آغاز سرکشی و طغیان کرد و پس از اسارت آن سلطان بدست غزان استقلال تام و تمام یافت.

نواده وی علاءالدین تکش در سال ۵۹۰ طغرل سوم آخرین فرد از سلاجقه عراق را از میان برد و بر عراق مستولی شد و پس از او پسرش

علاءالدین محمد خوارزمشاه قدرت بسیار کسب کرد چنانکه از طرفی تا اترار پایتخت گورخان قراختایی و از جایی تا آذربایجان و همدان پیش رفت و حکومت مقتدر و امپراطوری وسیعی بوجود آورد و سپس چون میان او و خلیفه عباسی اختلاف افتاده بود بر آن شد که خلافت را بال علی علیه السلام انتقال دهد (۶۱۴) و در فکر تهیه مقدمات این کار بود که بسال ۶۱۶ گرفتار حمله چنگیز شد و ظاهراً بر اثر ابتلاء به جنون و وحشت مداوم بی اساس بی آنکه مقاومتی کند راه فرار پیش گرفت و بلاد آباد ماوراءالنهر و خراسان و عراق را تسلیم وحشیان تاتار کرد و خود بسال ۶۱۷ در جزیره آبسکون از جزایر دریای خزر درگذشت. پسرش جلال الدین منکبرنی اگر چه مدتی در عراق و آذربایجان و ارمنستان و شمال بین النهرین مشغول مقاومت در برابر مغول و کشاکش با امرای محلی بود ولی در سال ۶۲۸ از میان رفت و سلسله خوارزمشاهان آل اتسز بکلی منقرض گردید.

اسلام و مذاهب اسلامی از حمله عرب تا حمله مغول

در صحایف اخیر، تاریخ مختصر ایران را از آغاز حمله عرب تا آغاز حمله مغول در سال ۶۱۶ هجری نگاشتیم. اینک باید بذکر کلیاتی در باب تمدن ایران در این عهد ممتد که از مهمترین اعصار تاریخ ایرانست مبادرت ورزیم:

این نکته را باید دانست که ایران در این مدت مدید یعنی تا حمله هلاکوخان مغول در سال ۶۵۶ هجری بر بغداد و انقراض حکومت عباسی، مانند تمام ممالک اسلامی با مرکز مذهبی و سیاسی خلافت ارتباط معنوی و مادی و سیاسی داشت و ملت ایران چون سایر ملل اسلامی تحت شرایط عمومی تمدن اسلامی واقع بود و طبق همان شرایط زندگی وی دچار تحول و تغییر گردید. بنابراین برای آنکه در این مدت اوضاع عمومی مدنی ایران را مورد توجه قرار دهیم باید آنرا با نظر بروابط کلی ایرانیان با سایر ملت‌های مسلمان تحت مطالعه در آوریم و برای حصول این منظور نخست از اوضاع مذهبی که رکن اصلی و اساسی تمدن اسلامی و بنیان گذارنده همه اصول آنست شروع می کنیم.

اولین موضوع مهم که در دین اسلام مورد توجه است، قرآن کریم است. البته میدانیم که قرآن در عهد حضرت رسول (ص) بتدریج نازل و بوسیله کتاب وحی بر روی استخوانهای حیوانات یا الیاف خرما یا سنگهای سپید نوشته شد. جمع آوری قرآن بعد از پیامبر اسلام یکبار در عهد خلافت ابوبکر و بار دیگر در عهد خلافت عثمان صورت گرفت. در مرتبه دوم بعثت نسخ مختلف و متفاوتی که بوسیله عده‌ایی از صحابه گرد آمده بود از بیم ایجاد اختلاف نسخه واحدی باسر عثمان ترتیب یافت و این همان نسخه قرآن است که اکنون میان مسلمین متداول است.

قرآن مبدأ ایجاد علمی گردیده است که اول علم قرائت قرآن و دوم علم تفسیر میباشد. در این هر دو علم و تکمیل آنها ایرانیان دخالت داشته‌اند. عده‌ایی از قراء قرآن که دارای آراء خاصی میباشند از موالی ایرانی بوده‌اند و همچنین است در علم تفسیر قرآن که مبتنی است بر بیان مشکلات و توضیح مفاد آیات و احکام و ایضاً نکات لغوی و صرفی و نحوی آن، که مخصوصاً ایرانیان در آن شرکت عمده و اساسی داشتند. بزرگترین مفسر عالم اسلام و اولین کسی که توانست کتاب مهمی در تفسیر قرآن بنویسد محمد بن جریر طبری است که اثر او بنام «جامع البیان فی تفسیر القرآن» از کتب مهم دینی شمرده میشود. و بعد از او نیز مفسران بزرگ همه از ایرانیان بوده‌اند و مهمترین کتاب تفسیر قرآن را در قرن ششم جارالله زمخشری بنام «کشاف» نگاشت و چنانکه میدانیم زمخشر از بلاد ایران و این دانشمند که یکی از بزرگترین رجال علم و ادب در تمدن اسلامی است ایرانی بوده است.

بعد از علوم مربوط بقرآن، مهمترین علم دینی، علم حدیث است. حدیث عبارتست از سخنان مروی از حضرت رسول که پیامبر اسلام در موارد مختلف راجع بمسائل گوناگون دینی و احکام مذهبی یا اجتماعی بیان داشته است. بعد از قرآن این احادیث مهمترین مبنای استخراج احکام اسلامی شمرده میشود و بهمین سبب بجمع و تدوین آن توجه بسیار مبذول شد مخصوصاً که عده‌ایی در عالم اسلامی بویژه ایرانیانی که با حکومت عرب و آیین اسلام خلاف میوزیدند، و یا کسانی که قصد استفاده از دین برای مقاصد شخصی خود داشتند، بجعل احادیثی مبادرت ورزیده و عدد آنها را در اوایل قرن دوم هجری

از چند صد هزار گذرانیده بودند. برای اصلاح احادیث و تمیز صحیح از سقیم آنها و استخراج احکام و دستوره‌های مذهبی و اجتماعی و سیاسی، علمی بوجود آمد بنام علم‌الحديث که بانیان واقعی آن ایرانیان بوده‌اند و مهمترین کسی که توانست کتابی از احادیث صحیح و طرز تشخیص آنها تألیف کند امام محمدبن- اسمعیل بخارائی است و این علم در ایران، مخصوصاً در قرون پنجم و ششم که علوم دینی رواج بسیار یافته بود علمای بزرگی داشته است.

علم بسیار مهمی در اسلام که از لحاظ تأثیر در عالم اسلامی باید آنرا بسیار مورد توجه قرار داد «علم فقه» است. فقه علمی است که راجع باحکام و فروع دین اسلام سخن میگوید. مبنای این علم قرآن و احادیث نبوی است. در آغاز امر فقهای اسلامی صحابه حضرت رسول بودند که هنگام بروز اشکالاتی برای مسلمین از روی قرآن و سنت حضرت رسول برای آنها بیان احکام دینی میپرداختند ولی بعدها بر اثر پیدا شدن فرق و بروز اختلافات و توسعه ممالک اسلامی حاجت مسلمین باین علم شدت یافت و فقهای بزرگی پیدا شدند که هر یک نظرهای جدیدی آوردند و مهمترین آنان نخست مالک بن انس از نژاد عربست که فقه اخباری یعنی فقهی را که استخراج احکام آن از روی آیات قرآن و اخبار و احادیث و سنت نبوی صورت می‌گرفت بوجود آورد—دیگر ابوحنیفه نعمان بن ثابت از نژاد ایرانی است که فقه قیاسی یعنی فقهی را که مبنای آن بر قیاس و بدست دادن قوانین و قواعد مدون و منظمی است که با توجه به آیات قرآن و عقل و قیاس گرد آمده باشد و البته ایجاد چنین روشی در فقه نتیجه مستقیم اعتیاد ایرانیان به مسائل علمی و منطقی و عقلی است.

بعد از این روش مهم دو مذهب بزرگ دیگر بوسیله امام شافعی (بنام مذهب شافعی) و امام احمد بن حنبل (بنام مذهب حنبلی) بوجود آمد و علاوه بر این مذاهبی نیز مانند مذهب طبری (منسوب به محمد بن جریر الطبری) و مذهب سفیان ثوری و غیره پدید آمد که غالب آنها بوسیله ایرانیان ایجاد شد. این مذاهب که گفته‌ایم از روی اختلافات در فقه بوجود آمد، البته از مذاهب اهل تسنن است و به اهل تشیع ارتباطی ندارد.

اکنون ببینیم فرق و مذاهب دیگر اسلامی که وجود آنها در سرنوشت مسلمین و ایجاد تحولات بزرگ در عالم اسلام تأثیرات عمده داشت کدامند و

چگونه پدید آمدند.

اولین و مهمترین فرقه از فرق مذهبی اسلام اهل سنتند. بعد از رحلت حضرت رسول (ص) میان صحابه بر سر جانشینی او اختلاف افتاد. فرقه‌یی مدعی بودند که حضرت پیغامبر اسلام کسی را بجانشینی خود معلوم نکرد و باید جانشین او را از میان پرهیزگارترین و مقدم‌ترین افراد صحابه انتخاب کرد. این دسته بعد از مختصر مشاجره ابوبکر صدیق را که از طایفه قریش و پدرزن حضرت رسول و از صحابه ذی نفوذ آنحضرت بود بخلافت «انتخاب» کردند و بر او بیعت نمودند و بعد از او بانتخاب عمر بن الخطاب و سپس عثمان بن عفان و سپس حضرت علی بن ابیطالب مبادرت ورزیدند (خلفای راشدین). این گروه را اهل سنت و جماعت میگویند. که بعد از خلفای راشدین بخلافت بنی امیه و بنی عباس تن در دادند.

دسته‌یی دیگر معتقد بودند که انتخاب جانشین پیغامبر ربطی بمخلوق ندارد و باید از طرف خالق و بواسطه پیغامبر صورت گرفته باشد. اینان معتقد بودند که حضرت رسول در حیات خود امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب پسر عم و داماد خویش را بحکم خداوند بجانشینی انتخاب کرد و چندی از صحابه که باین امر اعتقاد داشتند بکسی جز باو بیعت ننمودند. اینان را شیعه گفته‌اند و اهل سنت آنانرا روافض (رافضی) نامیدند.

شیعه هم مانند اهل سنت بلکه بیشتر از آنها دچار تفرقه و تشتت گردیده و بفرق متعدد منشعب شده‌اند که مهمترین آنها عبارتند از: شیعه امامیه یا اثنا عشریه (معتقد بامامت دوازده امام که آخرین آنان حضرت محمد بن حسن (ع) امام غایب است و در آخرالزمان ظهور خواهد کرد) — فرقه کیسانیه (معتقدین بجانشینی محمد بن حنفیه بعد از شهادت حضرت حسین بن علی) — فرقه زیدیه (معتقدین به امامت زید بعد از وفات حضرت علی بن الحسین امام زین العابدین) — فرقه راوندیه یا شیعه بنی العباس (معتقدین بامامت محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بعد از وفات ابوهاشم بن محمد بن حنفیه) — فرق اسمعیلیه یا باطنیه یا فاطمیه (معتقدین بامامت محمد بن اسمعیل بن جعفر بعد از وفات حضرت امام جعفر الصادق) — فرقه غالیه (معتقدین به الوهیت امیرالمؤمنین علی (ع) که از عهد حیات آن حضرت پیدا شدند) ... این فرق

مخصوصاً در ایران دارای طرفداران بسیار بودند و یک دسته از آنها یعنی شیعه بنی‌العباس بفرماندهی ابومسلم خراسانی حکومت بنی‌امیه را از میان بردند. در ضمن ذکر فرق مهم و اصلی مسلمین نباید از ذکر «خوارج» که در تاریخ ایران اهمیت بسیار دارند غفلت کرد. خوارج دسته‌ای هستند که بعد از موضوع «حکمت» میان حضرت علی بن ابیطالب علیه‌السلام و معاویه بن ابی‌سفیان در جنگ صفین چون دیدند که این امر بر اثر غفلت ابوموسی اشعری بضرر حضرت امیرالمؤمنین تمام شد بیز او عصیان کردند و گفتند حکم راجع به خلافت و امامت مربوط به خلق نیست و تنها متعلق به خداوند است (لاحکم الاله) و هر کس بر خلاف این رفتار کند کافر است و بر روی همین منطقی نسبت به علی بن ابیطالب راه طغیان گرفتند و او و همچنین معاویه را کافر شمردند. اینان معتقد بودند که شرط اصلی خلافت کردار نیک و ایمان کامل است نه نسب و بهمین سبب هیچیک از خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس را بخلافت قبول نداشتند و همه آنانرا غاصب میدانستند و خود برای خویش خلفایی انتخاب میکردند. از مهمترین مراکز این فرقه خراسان و سیستان بوده است و در این نواحی عده‌ای از ایرانیان ناراضی گردیدند جمع میشده و یکی را از میان خود بخلافت انتخاب میکردند و با خلیفه مسلمین شروع به مخالفت مینموده‌اند. از مهمترین خلفای خوارج مشرق ایران یکی حمزه بن عبدالله است که از ایرانیان متعصب بر ضد خلفای عباسی بود و مدتها با عمال هارون الرشید جنگید.

دسته دیگری که تندرویهای خوارج را تعدیل میکردند و در دوره بنی‌امیه اهمیت داشتند فرقه «مرجئه» هستند که برخلاف شیعه و خوارج و طرفداران بنی‌امیه که یکدیگر را کافر و دوزخی میدانستند، میگفتند هیچکس با ارتکاب گناه کافر نمیشود و نیز نمیتوان پیش از روز قیامت بدوزخی بودن یا بهستی بودن کسی حکم کرد و باید این حکم را تا روز حشر به تأخیر انداخت (ارجاء).

بعد از این فرق باید بفرقی اشاره نمود که در اصول دین اسلام مانند توحید و عدل و همچنین راجع به بعضی از اصول فلسفی که در اسلام وجود داشته است مانند مسأله جبر و اختیار بحث و مشاجره میکردند. از مهمترین این فرق: فرقه مجبره (طرفداران جبر و اینکه انسان در کلیه اعمال خود مجبور آفریده شده

و از خود اختیاری ندارد و خداوند بمیل خودیکی را سعید و بهشتی و دیگری را شقی و دوزخی خلق کرده است)... و فرقه قدریه (معتقدین باختیار بشر در کلیه امور و انتخاب راه صواب یا خطا و پاداش یافتن در برابر اعمال خود)... میباشند. در جزو عقاید فرقه نخستین مسأله نفی صفات مادیه از خداوند و نفی رؤیت خداوند و خلق کلام الله بوده است و در جزء معتقدات دسته دوم موضوع تفویض و اختیار. در ایجاد هر دو فرقه اخیر ایرانیان نقش عمده‌یی ایفاء کرده‌اند زیرا از مهمترین پیشروان دسته اول مردی از اهل مرو بود بنام «جهم بن صفوان» و از راهبران دسته دوم مردی بنام «معبد» که عقاید خود را از یک ایرانی بنام «سنبویه» گرفت.

از مسائلی که در ایجاد این اختلافات تأثیر فراوان داشت ورود عده‌یی از علمای سابق سایر ادیان ایران و مجاور ایران در شمال الجزیره بدین مبین اسلام بوده است. و خصوصاً بسیاری از مویدان زرتشتی و روحانیون و وابستگان بمجامع روحانی مانوی بتدریج یا بقصد قبول خدمات سیاسی و یا برای حفظ موقع اجتماعی خویش قبول اسلام میکردند و چون اینان در دوره ساسانی بیحش‌های دینی و ورود در مباحث ماوراءالطبیعی و مشاجره در اصول ادیان و مذاهب معتاد بودند همان خصائص را در اسلام نیز تعقیب کردند. در این ضمن نباید اثر شعوبیه و مخالفان دین اسلام و حکومت عرب و القاء شبهات آنرا نیز فراموش کنیم که با مسلمانان از طریق مشاجره و مباحثه در می‌آمدند و آنرا غالباً دچار صعوبت و اشکال میکردند. در اسلام ساده‌اولی اگر چه تحریش و ترغیب مردم بتفکر و تعقل و استدلال و کسب علم وجود داشت اما در عین حال چون راهبران این دین در آغاز امر با مردمی بدوی و صحراگرد سروکار داشتند نمیتوانستند با آنان از در مباحثات عقلی و استدلالات منطقی در آیند و از اینرو زهن مسلمین قرن اول بسیار ساده و مستعد قبول شبهات و درمقابله با کسانی که از طریق استدلال وارد میشدند عاجز و ناتوان بود. از این گذشته مسلمانان در موارد مختلف تعبیرات ماوراءالطبیعی که در قرآن کریم و اخبار و احادیث آمده بود اجازه تفکر و تعبیراتی جدید بخود

نمیدادند و معتقد بودند که عدول از این حد مایه ضلالت و گمراهی است و بهمین سبب بود که چون طرفداران آزادی و اختیار بشر (قدریه) که پیش از این راجع بان سخن گفته‌ایم بحث‌های تازه خود آغاز کردند و انسان را در اختیار طریقی خیر یا شر آزاد دانستند و گفتند در غیر اینصورت ثواب و عقاب بی‌معنی و دور از عدل الهی است، گروهی از صحابه^۱ که باقی مانده بودند و تابعین^۲ آنانرا تکفیر و این خبر را روایت کردند که «القدریة مجوس هذہ الامة»^۳

در خلال این احوال میان شیعه و مرجئه^۴ و اهل سنت و خوارج (که خود بدسته‌های جدیدی منقسم شده بودند) بر سر تعیین حدود کفر و ایمان و ارتداد و فسق و نظایر این امور اختلاف و نزاع درگرفته و عقاید مختلفی در این ابواب بمیان آمده بود و در جزو این طبقات خوارج طریقی افراط و مرجئه راه تفریط میپیمودند.

معتزله

در این گیرودار در مجلس درس حسن بصری یکی از معاریف علما و متفکرین مذهبی اسلام در قرن اول و اوایل قرن دوم هجری، بر سر تعیین این امر که آیا مرتکب گناه کافر و مستوجب قتل است یا نه، بحثی درگرفته بود و اگر چه حسن عقیدت خود را در این باب اظهار داشته و مرتکب گناه را «مناقق» دانسته بود، یکی از شاگردانش بنام «واصل بن عطا» از قبول رأی او سر پیچیده و گفت مرتکب گناه نه کافر است و نه منافق بلکه در منزلتی بین این دو (المنزلة بین المنزلتین) قرار دارد و چون این نظر را اظهار کرد حسن او را از مجلس درس خود دور ساخت و گفت که او از مسا اعتزال جسته است. واصل با یکی از شاگردان معروف حسن بنام عمرو بن عبید که هر دو از افراد دانشمند و روشن بین و مشهور بزهد و ورع بودند شروع بنشر عقاید خود کردند و اساس

۱. صحابه، یاران حضرت رسول که معاصر و همراه او بوده و به «مهاجرین» و «انصار» تقسیم می‌شده‌اند.

۲. تابعین، کسانی که صحابه را درک کرده و از آنان کسب روایت و علم نموده‌اند.

۳. یعنی طرفداران اختیار بمنزله مجوس امت منند.

۴. درباب مرجئه رجوع شود بهمین کتاب، ص ۹۵.

نهضت معتزله را نهادند. در وجه تسمیه و اصل بن عطا و پیروان او «بمعتزله» اقوال متفاوتست که بعضی آنها مقرون بتعصب میباشد و اشهر آنها آنست که چون واصل از عقیده حسن پیروی نکرد و از مجلس درس و حلقه پیروان او کناره گرفت و اعتزال جست، او و یارانش را معتزله گفتند. این فرقه را «عدلی مذهب» نیز میگوئیم زیرا چنانکه خواهیم گفت از اصول عقاید آنان اعتقاد بعدل برای خداوند بوده است.

اهم اصول عقاید معتزله را میتوان بنحو ذیل تفسیر کرد:

۱- مرتکب گناه نه کافر است و نه منافق بلکه در منزلتی بین این دو

قرار دارد.

۲- انسان بهیچ روی چنانکه «مجره» میگفته اند مجبور خلق نشده و بر خلاف قول آنان در تمام اعمال خود مختار است، اگر مرتکب گناه شد بعقاب آن مبتلی خواهدگشت و اگر باعمال صواب توجه کرد ثواب آنرا خواهد یافت و اگر خلاف این باشد خداوند ظالم است زیرا خلق را مجبور بارتکاب گناه میآفریند و آنگاه در برابر ارتکاب گناه او را کیفر میدهد، و از این گذشته ظلم از علائم نقص است و وجود واجب عاری از نقص میباشد و با اعتقاد باین اصل است که معتزله را «عدلی مذهب» نیز میگفته اند.

۳- خداوند غیر قابل رؤیت است زیرا جسم نیست و اگر جسم باشد صفت خلاقیت و علیت اولی و ازلیت و ابدیت ازو مسلوب میشود و نیز صفات الهی جزو ذات اوست نه زائد بر ذات وی، و در مورد این «نفی رؤیت» معتزله مخالف عقاید مجسمه و مشبهه بوده اند که میگفتند خداوند قابل رؤیت است و در این باب دلایلی از احادیث و آیات نیز اقامه میکردند بدون آنکه قائل بتأویل آنها باشند.

۴- معتزله میگفتند تشخیص حسن و قبح اعمال تنها بوسیله احکام نیست. بلکه عقل بهترین میزان این تشخیص است. پس هر چه را عقل زشت دانست قبیح است و هر چه را خوب شمرد باید بان مبادرت ورزید. این اصل یعنی اعتقاد بحسن تشخیص قوه عاقله انسان و اعتماد بر آن برای تمیز صواب از خطافی الواقع از مهمترین اصول اعتقادات معتزله است زیرا از این راه توجه باهمیت عقل در حیات آدمی بمیان میآید و همین اصل مهم است که معتزله را

تا آنحد به علوم و مستندات عقلی و منطقی متوجه ساخت.

اهمیت معتزله در اسلام از ذکر همین اصول که جزو مهمترین اصول پنجگانه آنانست (اصل پنجم موضوع امر بمعروف و نهی از منکر میباشد)، آشکار میشود و از اینجا میتوان دریافت که ظهور این فرقه تا چه حد بروشنی اذهان مسلمین کمک کرد و آنانرا از سادگی نخستین بیرون آورد.

یکی از بارزترین وجوه اهمیت معتزله توجه آنان بفلسفه و منطق است. توضیح این مقال آنست که معتزله از طرفی برای اثبات عقاید خود که غالباً مسائل دقیق و محتاج باثبات عقلی بود، و از طرفی دیگر برای مبارزه با فرق مخالف خود در میان مسلمین که روز بروز فزونی میگرفتند، و از جانی دیگر برای مقابله با بسیاری از فرق غیر اسلامی مانند زرتشتیان و مانویان و عیسویان و یهودیان و صابئین و نظایر آنان که در اوایل دوره بنی عباس میان مسلمین نفوذ کرده و بر اثر آشنایی دیرین خود با فلسفه غالباً بر مباحثین غلبه می یافته اند، بعلوم عقلی توجه کرده و آنرا مبنای مطالعات خود قرار داده بودند.

البته حریت فکر و آزادگی معتزله نیز در این باب بانان کمک بسیار کرد و باعث شد که پیشوایان معتزله بفلسفه یونان خاصه فلسفه ارسطو و افلاطون و بمطالعه در عقاید و آراء سایر عقلا توجه کنند و حتی بعضی از آنان مانند «نظام معتزلی» از فلاسفه صاحب نظر اسلام گردند. همین توجه بفلسفه سبب شد که معتزله نخستین بنیان گذاران علم کلام در اسلام شوند.

علم کلام علمی است که در اثبات اصول معتقدات مسلمین و درباب حقیقت عالم و مبادی آن از مبدأ تا معاد و نظایر آن با استفاده از روش فلسفه و توجه بمبانی دینی بحث میکند. این علم در حقیقت و واقع از آنروی بوجود آمد که معتزله بتوانند اصول معتقدات خود را با استفاده از روش منطقی و فلسفی اثبات کنند و در برابر حملات سایر فرق مذهبی اسلام و همچنین اصحاب ادیان دیگر مجهز باشند و این روش بتدریج مقبول سایر فرق اسلامی نیز شده و توسعه و کمال یافته است.

معتزله در قرن دوم و سوم و قسمتی از قرن چهارم نفوذ و اهمیت بسیار در عالم اسلامی داشتند علی الخصوص که عده بی از خلفای بنی عباس مانند مأمون و معتصم نسبت بانان رعایت کمال احترام را مینموده و غالب قضات

را از میان ایشان انتخاب میکرده‌اند و این امر باعث شد که بعضی از ائمه معتزله باغواء و تحریک خلفا برخیزند و آنانرا وادار بازار کسانی کنند که باصول عقائد معتزله بی‌اعتنا بودند، و همین کار است که عکس‌العمل آن منجر بقیام اهل حدیث و سنت و ظهور فرقه اشعری و مبارزه شدید آنان با معتزلیان گردید بنحوی که میتوان گفت از اوایل قرن چهارم دوره ضعف معتزله آغاز شد منتهی این ضعف نخست در بغداد آشکارگشت و چون چنانکه میدانیم در همین اوان عنصر ترک در بغداد قدرت یافته بود بطرفداری از اهل سنت و حدیث و اشاعره و مجسمه و مشبهه و فرق متعصب مذهبی بر ضد دسته روشن‌بین معتزله برخاست و خلفای متعصب (از متوکسل ببعده) نیز در این امر با عنصر مذکور هم‌آوازگشتند و وضعی دشوار و زیان‌آور بوجود آوردند که اولین و خطرناکترین ضربت آن بر پیکر علم و فلسفه فرود آمد.

اما در ایران که تا آغاز قرن پنجم هنوز عنصر ایرانی حکومت و غلبه داشت معتزله پناهگاههای خوبی در قلمرو حکومت دیلمیان و سامانیان داشتند لیکن از آغاز قرن پنجم غلبه عنصر ترک مایه ابتلاء بزرگ این فرقه گشت و چنانکه میدانیم از مشاهیر طرفداران فرقه اعتزال در قرن چهارم استاد ابوالقاسم فردوسی است که یکی از علل بروز اختلاف میان محمود غزنوی و او بنا بر نقل مورخان و نیز بنا بر آنچه از بعضی اشعار او مستفاد میشود شیعی و معتزلی بودن استاد بوده است و از آنجمله این بیت از شاهنامه در وصف وجود واجب:

به بینندگان آفریننده را
نبینی مرنجان دو بیننده را

مسایه آن شد که مخالفان فردوسی آن آزاده‌سرد بزرگوار را در چشم محمود متعصب مردی معتزلی و منکر رؤیت خداوند در روز قیامت جلوه دهند و سلطان ترک غزنوی که از تعصب نژادی فردوسی بر ضد عنصر ترک (تورانیان) و مباحات و افتخار او بمفاخر ایرانی دلخوش نبود از این بابت نیز خشمناک‌گردد و او را بقتل تهدید کند.

از نکاتی که در اینجا ذکر آن را بی‌مناسبت نمیداندارتباط و علاقه‌یست که از اوایل ظهور معتزله میان شیعه و این فرقه پیدا شده بود و اگر چه بر اثر نهی ائمه این ارتباط بعداً از میان رفت ولی بهر حال مخصوصاً در موضوع «عدل» و «تنزیه» میان معتزله و شیعه قرابت بسیار موجود است و علاوه بر این چنانکه

میدانیم مؤسس یکی از فرق شیعه یعنی زید بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب که شیعه «زیدیه» از پیروان او و قائل بامامت وی بعد از علی بن حسین هستند خود از شاگردان واصل بن عطا و از پیروان او بوده است و بهمین سبب در اصول عقاید این دودسته قرابت بسیار موجود است.

علت آنکه در باب معتزله برخلاف روش عمومی خود در این کتاب بحث و توضیح مستقل همت گماشتیم آنست که معتزله در تمدن اسلامی اهمیت بسیار دارند و در حقیقت از ارکان عمده ایجاد حوزه مشهور علمی اسلام میباشند و نقطه مقابل آنان اشاعره و اهل حدیث و سنتند که غلبه ایشان مایه انحطاط علوم و افکار گشت. گذشته از این غالب بزرگان معتزله ایرانی و یا تربیت شده در محیط تعلیم و تهذیب ایرانی بوده و از این باب نیز در نظر ما شایسته توجه و احترام خاصند.

وضع اجتماعی ایران تا پایان قرن چهارم، دوران آزادی عقاید و آراء قدرت معتزله تا اوایل قرن پنجم در ایران برقرار و مقالات آنان میان ایرانیان شایع و با آزادمنشی پادشاهان و امیران ایرانی و بسیاری از روشن بینان و دانشمندان ما هم آهنگ و همعنان بود، اما از آن تاریخ بعد براه غلبه ترکان وضع دینی و اجتماعی ایران صورتی دیگر یافت. پس بهتر است که تا این تاریخ وضع اجتماعی را که البته با وضع دینی ارتباط مستقیم داشت روشن کنیم و سپس به بحث عمومی راجع بوضع دینی و اجتماعی ایران در قرن پنجم و ششم بپردازیم. پیش از غلبه ترکان بر امور سیاسی و نظامی حکومت مرکزی و سایر حکومتهای اسلامی، و بعد از ختم دوره خلفای راشدین، دو دوره ممتاز از یکدیگر در عالم اسلامی وجود داشت، یکی دوره اموی که از نیمه قرن اول هجری شروع و به ۱۳۲ هجری ختم شد و دیگری دوره اول خلافت عباسی که از ۱۳۲ آغاز و با اوایل قرن چهارم یعنی آغاز دوره استیلای ترکان پایان پذیرفت. در دوره خلافت امویان که حکومت در دست عرب و سیاست نژادی عرب دایر بود، در تمدن اسلامی و پیشرفت حوزه فکری مسلمین تحولی احساس نمیشد. در ایران تا مدتی مدید تعقیب فتوحات مسلمین ادامه داشت و بتدریج در مقابل آزارها و بی حرمتیهای عرب نسبت بایرانیان عکس العمل شدید در میان قوم ایرانی نسبت بعراب بصورتیهای مختلفی آغاز میگردد. از اوایل قرن دوم بر اثر اختلاط

مسلمین با ملل و اقوام و صاحبان ادیان بتدریج اظهار عقاید در باب مسائل مختلف حتی مسائل دینی شروع و معمول گردید و خشکی سابق بنسبت بسیار از میان رفت و طبقات مختلف شروع ببحث در مسائل گوناگون دینی و سیاسی و اجتماعی کردند. حکومت اموی هم دچار ضعف گردیده بود و نمیتوانست سیاست خشن پیشین را ادامه دهد و چون دوره خلافت عباسیان آغاز شد بکلی وضع دگرگونی در پیش آمد.

چنانکه میدانیم حکومت بنی عباس بدست ایرانیان ایجاد شد و غالب امور اداری از وزارت تا دبیری و همچنین امور لشکری در دست این قوم بود. بسیاری از ندما و متنفذین دستگاه خلافت از ایرانیان بودند و این قوم بسائقه آزادمنشی و دوستداری علوم که از دیرباز خوی آنان بود نه تنها خود آزادانه شروع باظهار عقاید مختلف حتی مسائل سیاسی ضد عرب و حکومت اسلامی کردند بلکه دیگران را نیز در این باب آزاد گذاشتند.

در دوره اول حکومت عباسی با آنکه خلفای این سلسله گاه نسبت ببعضی از فرق تعصب و خشونت نشان میدادند و مثلاً پیروان مانی (زنادقه) را گاه شکنجه و آزار میکردند، لیکن در مواردی که فرق دینی و سیاسی مزاحم حکومت و سیاست خلافت اسلامی نبودند شدتی بکار نمی بردند و حتی بعضی از آنان در حضور خود مجالس بحثی در مسائل دینی ترتیب میدادند. بهمین سبب صاحبان ادیان مختلف مانند یهود و نصاری و زرتشتیان و مانویان و مسلمین (فرق مختلف آنان) با یکدیگر آمیزش و ارتباط داشته و معمولاً بتبلیغ عقاید و آراء خود میپرداخته اند. بین این طبقات ظاهراً بر عکس آنچه بعد معمول گردید فرق بسیاری وجود نداشت.

اظهار عقیده نیز بنسبت بسیاری آزاد شده و خلاف دوره اموی که مثلاً اسمعیل بن یسار را بجرم اینکه بشرف نسب و باجداد بزرگ خود (ایرانیان) افتخار میکرد بآب می افکندند تا خفه شود، در این دوره ملاحظه میکنیم که شعرای عرب زبان ایرانی علناً بنسب خود مفاخرت می کنند و بزرگیهای قوم خویش را برمیشمرند و بعرب و نژاد عرب و حتی گاه بدین عرب (چنانکه در اشعار بشار بن برد می بینیم) میتازند و رسالات متعددی بوسیله مؤلفان عربی زبان ایرانی در باب اصول عقاید شعوبیه و مخالفت با حکومت عرب و برتری نژاد

ایرانی تألیف میشود. ظهور معتزله و نیرومندی آنان در دوره اول عباسی نیز باین آزادی عقاید و بحث در مسائل گوناگون کمک فراوانی کرد زیرا آنانکه طبقه متنفذ دینی را در اسلام تشکیل میدادند خود برای اثبات عقاید خویش محتاج به بحث آزاد عقلی بودند و طبیعی است که این حاجت ایشان بحث و ورود در مباحث دینی و فلسفی و عقلی با علمای فرق مختلف باعث آزادی دیگران و مقابله با آنان در این مسائل بود.

این اوضاع یعنی: آزادی فرق، عدم امتیاز میان طرفداران ادیان مختلف، نفوذ ایرانیان در امور، غلبه شعوبیه، موجب شد که مسلمین حاجت شدیدی بعلوم احساس کنند و خلاف امویان که معمولاً باین مسائل توجهی نمی کردند و یا اگر توجهی داشتند مانند عمر بن عبدالعزیز برای نشر کتابی در طب مدتها مردد میماندند و آخر کار باستشاره و استخاره متوسل میشدند، دولت عباسی خود حامی علما و مترجمان گردد. در این باب یعنی در کیفیت تدوین علوم در تمدن اسلامی بعد ازین سخن خواهیم گفت زیرا خود حاجت بفصلی جداگانه دارد.

این اوضاع تا اوایل قرن چهارم در بغداد حکمفرما بود ولی چنانکه می-دانیم از این ایام در نتیجه ظهور آثار غلبه ترکان دوره تعصب و خشونت در حکومت اسلامی آغاز گردید و بنحوی که خواهیم دید علی رغم معتزله و اهل رأی و نظر فتوی ها داده شد و کار بسوزانیدن کتب ریاضی و نجوم کشید.

اما در ایران آزادی افکار و عقاید و فرق بدین زودی از میان نرفت زیرا غلبه ترکان بر این کشور دیرتر صورت پذیرفت. در ایران نخستین حکومت نیمه-مستقل حکومت طاهری است که از سال ۲۰۵ در مشرق ایران تشکیل شد و شامل قسمت عظیم ایران پهناور آن روزی بود و بکیفیتی که دیده ایم در سال ۲۵۹ هجری بدست یعقوب پسر لیث صفار سیستانی منقرض گردید و ظهور یعقوب بن لیث در ایران و تشکیل حکومت صفاری که چند گاهی شامل قسمت بزرگی از نواحی مهم این سرزمین بود دوره تازه‌یی در سیاست دوره اسلامی ایران ایجاد کرد و آن دوره تشکیل حکومت‌های مستقل ایرانیست که اسماً از حیث احترام دینی ارتباطی با دربار خلافت داشتند.

حکومت صفاری که در سال ۳۹۳ بدست محمود پسر سبکتکین منقرض

گردید، و حکومت سامانی که در سال ۳۸۹ بدست غزنویان و آل افراسیاب از میان رفت، و حکومت زیاری و آل بویه که هر دو بر اثر تسلط ترکان سلجوقی در نیمه اول قرن پنجم راه زوال گرفتند، و حکومت‌های جزء دیگری که در طول قرن چهارم و اوایل قرن پنجم موجود بوده‌اند و تسلط ترکان بوجود همه آنها خاتمه داد، جملگی حکومت‌هایی بودند که بدست امرای ایرانی تشکیل یافته و از همه حیث حامی تمدن و زبان و آداب و عقاید ایرانی بوده‌اند و حتی بعضی از مورخان جدید حکومت سامانیان را آخرین نمونه و اثر کوچک از حکومت ساسانی دانسته‌اند که بعد از انقراض ساسانیان در ایران ظهور کرده بود. در این دوره که آنرا باید دوره حکومت‌های ایرانی نامید در سراسر ایران خاصه در مشرق این کشور (از ری تا آخرین سرحدات شرقی ایران) آزادی عقاید بحد اعلی وجود داشت. معتقدان بادیان مختلف مانند دین زرتشتی و عیسوی و یهود بدون مزاحمت به آزادی زندگی میکرده و حتی از مقامات اجتماعی و سیاسی نیز برخوردار بوده‌اند و مثلاً در دربار خوارزمشاهان آل مأمون ابوعلی سینا (شیعه) و ابوریحان (از اهل سنت) و ابوسهل (مسیحی) و ابوالخیر خمار (یهودی) بی آنکه امتیازی از حیث دین با یکدیگر داشته باشند و با نهایت حرمت و بسا راتبه خاص و تقرب در نزد خوارزمشاه بسر میبردند، و در دربار سامانیان غالباً شیعه اثنی عشری و شیعه اسمعیلی و طبقات مختلف اهل سنت و زرتشتیان و یا معتقدان به سایر ادیان زندگی میکرده و مناصب مختلف داشته‌اند بی آنکه از جانب پادشاه سامانی یا وزرا و امراء آنان از بابت بینونت دینی و مذهبی قصد آزار کسی شود.

بحث در مسائل دینی و سیاسی و علمی و مخصوصاً اظهار تعلق بمسائل نژادی در این عصر بسیار متداول بود و از طرف پادشاهان و امرای جزء و وزرا و سرداران و متنفذین استقبال بی نظیری نسبت بشعرا و دانشمندان و نگاهداری و تشویق و ترغیب آنان میشد.

این اسباب و جهات باعث بوده است که در قرن سوم و چهارم بدون آنکه هیچگونه مانعی برای علما و شعرا وجود داشته باشد عقاید خود را در باب مسائل مختلف بانهایت آزادی اظهار میکردند و بی آنکه قیدی نسبت بگذشتگان و یا حتی نسبت بدین داشته باشند در مسائل فلسفی و علمی وارد میشدند و با نهایت آزادی بانققاد مسائل و اظهار عقاید جدید میپرداختند و این حریت عقاید

و آراء است که مثلاً دقتی را جرأت میداد که در دربار یک پادشاه مسلمان شاهنامه خود را در وصف ظهور زرتشت آغاز کند و یا در قصاید خود بگوید:

یکی زردشت وارم آرزویست
بس کس که ز زرتشت بگردید و دگر بار
دقتی چار خصلت برگزیده است
لب یاقوت رنگ و ناله چنگک
که پیشت زند را برخوانم از بر...
ناچار کند رو بسوی قبله زردشت.
بگیتی از همه خوبی و زشتی
شراب لعل و کیش زرتهشتی.

و یا لیبی قصیده خود را بدین نحو آغاز کند:

گویند نخستین سخن از نامه پازند
و یا فردوسی علناً بیان عقاید شعوبی خود در شاهنامه به پردازد، و یا دانشمندان و دهقانان زرتشتی مانند «ماخ پیر خراسان» و «یزدان داد پسر شاپور سیستانی» و «ماهوی خورشید پسر بهرام نیشابوری» و «شادان پسر برزین طوسی» از جانب یک دهقانزاده مسلمان یعنی ابومنصور محمد بن عبدالرزاق که حکومت طوس و سپس سپهسالاری خراسان یافته بود، برای تألیف شاهنامه بی بدنه در تاریخ ایران پیش از اسلام مأمور شوند— و یا محمد بن زکریای رازی باتمسک بروش تجربی خود بسیاری از عقاید جالینوس را که مقبول علمای اسلامی بود در «کتاب الشکوک» رد کند و در عقاید فلسفی بنحو خاصی با اصول فلسفی متداول در ایران قدیم اظهار تمایل نماید.

قرن چهارم مهمترین و آخرین قرن است که نژاد ایرانی، علی الخصوص در مشرق ایران و تحت حکومت خاندان شریف و آزاده سامانی، بکمال ترقی علمی و ادبی خود رسید. در این دوره بزرگترین شاعر ایران و یکی از بزرگترین گویندگان جهان یعنی فردوسی تربیت شده و شاعری کسرد و جز چند سال آخر حیات خود که گرفتار تعصب ترکان و مدتی از دیار خود آواره گردیده بود، مابقی ایام باسودگی زیست. بزرگترین دانشمندان و متفکران ایرانی مانند علی بن ربین طبری صاحب کتاب فردوس الحکمه و محمد بن جریر الطبری صاحب تاریخ - الرسل والملوک و حمزه بن الحسن الاصفهانی صاحب تاریخ سنی ملوک الارض - والانبیاء و محمد بن زکریای رازی صاحب کشفهای شیمیائی و مؤلف الحاوی و سایر کتب در طب و رسالات معروف فلسفی و ابوریحان بیرونی ریاضی دان و محقق بزرگ و معروف جهان صاحب کتب مشهور مالهند و الاتار الباقیه و قانون

مسعودی و غیره و ابوعلی بن سینا صاحب قانون و شفا و علی بن عباس مجوسی صاحب کتاب کامل الصناعه... در این دوره پربروت و بی نظیر زندگی کرده و تربیت شده اند و آنانکه دوره تسلط ترکان غزنوی و خانیه را درک کردند غالباً آواره و بی خانمان گردیدند.

بسیاری از طبقات قدیم ایرانی در این دوره باقی بوده و زندگی آرام و آسوده بی داشته اند مانند طبقه معروف دهقانان و طبقه آزادان (حران) و موبدان، مخصوصاً زرتشتیان با سودگی و بی مزاحمت دیگران در آتشکده های مشرق بادای مراسم دینی خود سرگرم بودند.

این آزادی شدید در اظهار عقاید از لحاظ تشعب فرق اسلامی نیز بی اثر نبود چنانکه از اواخر قرن اول تا اوایل قرن چهارم فرق متعددی از لحاظ اصول و فروع احکام اسلامی و یا از جهت بحث در مسائل امامت و جانشینی ظهور کردند که بعضی از آنها از باب توجه با اصول فلسفه و مسائل عقلی برای اثبات عقاید خود اهمیت بسیار داشتند و ذکر همه آنها در این مختصر دشوار است و باید برای اطلاع بیشتر در باب آنها بکتاب ملل و نحل عربی و فارسی مراجعه کرد.

آغاز تعصبات مذهبی و اعتقادی در قرن پنجم و ششم

با این بحث مختصر وضع اجتماعی ایران تا اوایل قرن پنجم یعنی تا آغاز دوره تسلط ترکان تا حدی روشن شد و اکنون میتوانیم بی بحث در باب اوضاع مذهبی و اجتماعی و تأثیر آنها در اوضاع فکری قرن پنجم و ششم هجری یعنی دوره تسلط غلامان و قبایل ترک، و یا بهتر بگوییم دوره تعصبات دینی و سختگیریهای اعتقادی، شروع کنیم.

این دوره در بغداد از اواسط قرن سوم یعنی از عهد خلافت المتوکل علی الله (۲۳۲ - ۲۴۷) آغاز شد لیکن اواخر این قرن و علی الخصوص اوایل قرن چهارم را باید در حقیقت دوره واقعی شروع این دوره یا دوره بی دانست که عوامل انحطاط و تعصب و انحراف افکار با شدت تمام اثر خود را در تمدن اسلامی آشکار کرد و شروع بدادن نتایج زیان بخش نمود. بنابراین ما این دوره را در بغداد از اوایل قرن چهارم آغاز میکنیم ولیکن در ایران بتفصیلی که قبلاً

گفته‌ایم باید این دوره را از اواخر قرن چهارم و مخصوصاً از آغاز قرن پنجم هجری شروع کرد. این دوره با مبارزه شدید با معتزله شروع شد و بتحریم علوم عقلی و اثباتی منجر گردید و بترویج علوم مذهبی و حتی خرافات و اوهام و غلبه علمای دینی و متظاهران بمسائل مذهبی خاتمه یافت.

چنانکه قبلاً دیده‌ایم مذهب معتزله از آغاز عصر دوم عباسی راه ضعف پیش گرفت. متوکل نخستین خلیفه‌ی بود که مردم را از قول به «خلق قرآن» که یکی از مسائل مورد بحث معتزله بود، بازداشت و بحث و جدل را ممنوع ساخت و عامه را به «تسلیم» و «تقلید» فرمان داد و شیوخ اهل سنت را تقویت و به اظهار عقاید خود کمک نمود و نسبت بمعتزله سخت‌گیری‌هایی کرد و آنها را از کار برکنار ساخت. سخت‌گیری نسبت بمعتزله از این هنگام در کلیه ممالک اسلامی آغاز شد منتهی در ایران تا آل بویه قدرت داشتند از لحاظ اعتقاد به تشیع و نزدیکی با معتزله، و همچنین سامانیان از لحاظ احترامی که برای آزادی افکار قائل بودند، نسبت بمعتزله سخت‌گیری نمی‌کردند و همینکه حکومت ترکان زردپوست و غلامان ترک نژاد شروع شد سخت‌گیری و تعصب نسبت بمعتزله و شیعه در ایران نیز آغاز گشت. نمونه‌ی از این سخت‌گیری‌ها رفتاری است که محمود غزنوی پسر سبکتکین (غلام و داماد و جانشین البتکین غلام ترک سامانیان) نسبت بمتفکران و معتزله و اهل سایر مذاهب که با عقاید مذهبی او همراه نبودند، می‌کرد. وی پس از فتح ری و بیرون آوردن آن از دست آل بویه بخلیفه‌القائم چنین نگاشت: «سلام بر آقا و مولای ما امام‌القادر بالله امیر مؤمنان. نامه این بنده از لشکرگاه وی در بیرون شهر ری در آغاز جمادی‌الاولی سال ۴۲۰ صادر شده است. خداوند دست ستمکاران (یعنی آل بویه که شیعه بوده‌اند!) را از این ناحیه کوتاه کرده و آنرا از لوٹ وجود باطنیان^۱ سترده است. حقیقت سعی و مجاهدت بنده درگاه (یعنی سلطان یمین‌الدوله و امین‌الملة محمود!) در پیشگاه خلیفه از بابت غزو با اهل کفر و ضلالت و قمع دسته‌های باطنیه آشکار است. اینان ری را پناهگاهی برای خود ساخته و در آنجا کفر خود را آشکار کرده و با رافضیان و معتزله در آمیخته به بدگویی صحابه

۱. باطنیه یکی از عناوین شیعه اسمعیلیه است که بباطن احکام و آیات قائل بوده‌اند ولی مراد از باطنیه در اینجا مطلق شیعه است.

تجاهر کرده و کفر و مذهب اباحه^۱ را ظاهر ساخته بودند. پیشوای ایشان رستم پسر علی دیلمی بود و این بنده با سپاهیان بر سر او تاخت... و دیالمه در حالیکه بگناهان خود معترف و بکفر و رفض خود مقرر بودند، تسلیم شدند و من کار ایشان را بفقها بازگذاشتم و آن قوم چنین فتوی دادند که این طایفه از دایره طاعت احکام الهی قدم بیرون نهاده و بفساد روی آورده‌اند و قتل و قطع و نفی آنان بتناسب جنایاتشان واجب است مگر آنکه از اهل الحاد نبوده باشند و این چگونه ممکن است در صورتیکه عقاید این قوم از اصول تشیع و رفض و باطن خالی نیست. فقها گفته‌اند که این قوم نماز نمی‌گزارند و زکوة نمیدهند و بشرائط دین معترف نیستند و ببدگویی صحابه تجاهر میکنند و بهترین ایشان معتقدین به مذهب اعتزال و باطنیه‌اند که اینان نیز بخدا و روز شمار اعتقادی ندارند... چنین مکانی از دعاة باطنیه خالی شده و اهل سنت را نصرت یارگشته است.^۲

وصف آزارهایی را که محمود و حاجب او بفرمان وی در ری کرده بودند فرخی در قصیده‌یی که در آن مدح محمود گفته‌است، آورده و این اعمال را در شمار محاسن افعال او ذکر کرده است:

ملک ری از قمرمطیان بستدی	میل تو اکنون بمن و صفاست
دار فرو بردی باری دویست	گفتی کاین در خور خوی شماست
هر که ازیشان بهوی کار کرد	بر سر چوبی خشک اندر هواست
بسکه ببینند و بگویند کاین	دار فلان مهتر و بهمان کیاست...

نظام‌الملک طوسی هم در یکی از حکایات تاریخی خود در سیاستنامه^۳ در این باب و از قول محمود غزنوی میگوید: «مرا بعراق آمدن نه مقصود گرفتن عراق بود که من پیوسته بهندوستان بغزو مشغول بودم لیکن از بس که متواتر نبشته‌ها بمن میرسید که دیلمان در عراق فساد و ظلم و بدعت آشکارا کرده‌اند و بر راهگذرها سابطها کرده‌اند و زن و فرزند مسلمانان را بتغلب در سرای میبرند و با ایشان فساد می‌کنند... و عایشه صدیقه را زانیه میدانند

۱. مذهب اباحه یعنی مذهبی که در آن محرمات و ممنوعات شرعی مجاز شمرده شود.
 ۲. تاریخ الاسلام السیاسی و الثقافی، ج ۳، ص ۱۶۸-۱۶۹.
 ۳. چاپ عباس اقبال، ص ۷۷-۷۸.

و جمله یاران رسول خدایرا بد میدانند... و پادشاهی که او را مجدالدوله خوانند بدان قانع شده است که او را شاهنشاه گویند، نه زن دارد همه بنکاح و با زن رعیت هر جای در شهرها و نواحی مذهب زنادقه و بواطنه آشکارا می کند، خدای و رسول را ناسزاگویند و نفی صانع بر ملا کنند و نماز و روزه و حج و زکات را منکرند... چون این حال بدرستی مرا معلوم گشت این مهم را بر غزای هند اختیار کردم و روی بعراق آوردم و لشکر ترک را که مسلمان و پاکدین و حنفی اند بر دیلمان و زنادقه و بواطنه گماشتم تا تخم ایشان از بیخ برکنند و بعضی از ایشان بشمشیر کشته شدند و بعضی گرفتار بند و زندان گشتند و بعضی در جهان پراکنده شدند و شغل و عمل همه خواجگان خراسان را فرموده ام که پاکیزه مذهبند و یا حنفی و یا شافعی اند و هر دو طایفه دشمن خوارج و باطنی اند، و رضا ندادم که دبیر عراقی قلم بر کاغذ نهد از آنکه دانستم که دبیران عراق بیشتر از ایشانند و کار بر ترکان شوریده دارند تا باندک روزگار زمین عراق از بد مذهبان پاک کردم بتوفیق خدای عزوجل.» رفتار محمود با فردوسی از آن بابت که شیعی و معتزلی بود نیز مشهور و نماینده یی از رواج تعصب و سختگیری در مسائل اعتقادی در دربارهای ترکان است.

عین این رفتار در عهد ترکان سلجوقی هم معمول بود. سلاجقه نسبت بشیعه چندان تعصب و بدرفتاری میکردند که نظام الملک طوسی با همه نفوذ و قدرت خود در دربار آنان حتی از تهمت شیعی بودن نیز بیم داشت و مجبور باتخاذ تدابیر خاصی برای رفع این تهمت از خود بود.^۱ درجه عدم اعتماد سلاجقه نسبت بشیعه و ایرانیان و راندن آنان از مشاغل اداری و درباری، از سخنان نظام الملک بخوبی آشکار است^۲ و این سختگیری ترکان نسبت بشیعه و معتزله و اهل بحث و استدلال امری بود که از همان آغاز تسلط آنان بر بغداد آشکار شد و هر جا که تسلط یافتند این سیرت نکوهیده را معمول داشتند.

عین این تعصب و سختگیری نسبت بفرق و اهل ادیان خارجی مانند یهود و نصاری و مجوس که تا آن هنگام در آزادی و آسایش بسر میبردند، نیز معمول

گشت و انواع اهانتها نسبت بانان صورت گرفت. مثلاً همه اهل ذمه مجبور شدند روپوش عسلی داشته باشند و بر زینهای چوبی سوار شوند و کلاهی مخالف رنگ کلاه مسلمانان بر سر نهند و دوپاره غیار غیر از رنگ لباس خود یکی بر روی سینه و یکی بر پشت سر بدوزند که هر یک بقدر چهار انگشت و برنگ عسلی باشد (در صورتیکه لباس عسلی رنگ نمی پوشیدند) و هر کس هم که عمامه بر سر مینهاد میبایست رنگ عسلی را انتخاب کند...^۱

با توجه مختصری بآنچه گفته شد وضع معتزله از دوره‌یی که ترکان در بغداد و بعد در سایر نواحی بر سر کار آمدند بخوبی معلوم میشود و نیز معلوم است که چگونه اهل سنت و حدیث و مشبهه و افکار عامیانه آنان غلبه و رواج داشت. از این هنگام اهل سنت و حدیث شروع بگرفتن انتقام خود از معتزله کردند و در این امر مخصوصاً امام احمد بن حنبل مؤسس مذهب حنبلی پیشقدم بود که فتوی‌های سخت بر ضد معتزله میداد و قدرت او بحدی در بغداد زیاد شد که روش وی مدتها بعد از او باقی ماند. داستان تفتیش و بازرسی حنابله در خانه‌های مردم و شکستن خم‌های شراب و آلات طرب و ضرب و شتم کنیزکان و زنان آواز خوان و امثال این کارهای عامیانه مشهور است و هنگامیکه قدرت اهل سنت و حدیث و معتقدان بظواهر و اهل قشرباین درجه از شدت رسید معتزله دیگر قدرت تظاهر باعتزال را هم نداشتند مگر در قلمرو تسلط آل بویه. در خراسان و ماوراءالنهر نیز از عهد ترکان حال بر همین منوال بود چنانکه معتقدان باعتزال را سخت تحت تعقیب قرار میدادند و بانان انواع تهمت‌ها را وارد میکردند.

شکست معتزله برای تمدن اسلامی بسیار زیان‌آور بود زیرا چنانکه میدانیم معتزله پیشروان تفکر و تعقل و معتقد باختیار و تنزیه و طرفداران فلسفه و علوم نظری و اثباتی بودند و با حکومت و غلبه آنان علوم عقلی توسعه و کمال می‌یافت در صورتیکه شکست ایشان وسیله غلبه تعصب در میان مسلمانان و شکست عقل و استدلال و نظر و مقدمه انحطاط تمدن اسلامی گردید و از اینجاست که باید ریشه انحطاط تمدن اسلامی و مسلمین را از قرن چهارم هجری

جست و جو کرد.

از این وقت بعد بحث و نظر در علوم دینی و غیر دینی متروک شد و تسلیم و تقلید امری معتاد گشت، تسلیم بقضا و قدر و تقلید از اسلاف بدون آوردن نظر جدید. از این پس تمام کتب و آثار یا عبارتست از نقل اقوال و عقاید پیشینیان در صورتیکه مقبول عقاید متعصبانه باشد و یا عبارتست از اثبات اقوال آنان و لا غیر، و از بدبختی این فکر حتی بفلاسفه و علما هم سرایت کرد. ضربت عظیم اهل سنت و حدیث نسبت بتمدن و علوم در آن بود که تفکر را در اصول دین و عقاید و احکام و احادیث و آیات و تمیز خطا را از صواب بوسیله عقل و نظایر آنها... امری زائد و نزدیک بکفر و جسارت دانستند و در حقیقت آنرا تحریم کردند. مقدمه این مخاطرات را در ظهور «مذهب اشعری» باید جست و جو کرد.

اشعریان و نتیجه غلبه آنان

ابوالحسن علی بن اسمعیل اشعری از اعقاب ابوموسی اشعری است که بسال ۲۶۰ هجری، دوازده سال پس از فوت المتوکل علی الله ولادت یافت. وی شاگرد ابوعلی جبائی خوزستانی، از معاریف و ائمه معتزله بود و بدین ترتیب در میان معتزله تربیت یافت و مانند آنان بسلاح منطق و فلسفه مسلح گردید و در حدود چهل سالگی از این طریقه دست برداشت و مابقی حیات خود را در مبارزه با معتزله گذراند و کتب بسیار تألیف نمود و بحثهای متعددی در باب علم التوحید کرد که عدد آنها به دو بیست تا سیصد میرسید و از نیروی اهل سنت و جماعت علی الخصوص حنابله که هر نوع استفاده از فلسفه را ناپسند میدانستند در آغاز امر بوی با دیده تردید و شک مینگریستند ولی در آخر کار خدمات او باهل سنت و جماعت مسلم گشت.

ابن خلکان^۱ میگوید که اشعری در آغاز امر معتزلی بود. سپس در یک روز جمعه در مسجد جامع بصره علناً از قول به «عدل» و «خلق قرآن» توبه کرد و بر تختی رفت و ببانگ بلند چنین گفت: ... من فلان پسر فلانم، تا کنون

معتقد بخلق قرآن بوده‌ام و میگفتم که خداوند بچشم دیده نمیشود و فاعل افعال بد منم^۱. و اکنون توبه کردم و این اعتقاد را از خویش مسلوب ساختم و معتقد بهرد بر معتزله‌ام و از فصایح و معایب اعتقادات آنان دوری جستهم.

شهرستانی^۲ در ذکر عقائد اشعری چنین میگوید «مذهب او در وعدو وعید و اسماء و احکام و سمع و عقل از هر حیث مخالف معتزله است^۳ و او گفته است ایمان عبارتست از تصدیق بقلب و قول بزبان و عمل بارکان و فروع آن و کسی که بقلب تصدیق کرد یعنی بوحدانیت خدای تعالی اقرار آورد و به پیغمبران و آنچه از خداوند برسالت آورده‌اند اعتراف کرد، ایمان او درست است و اگر هم در همان حال بمیرد مؤمن و رستگار شمرده میشود و مؤمن جز بانکار ایمان و لوازم آن از ایمان خارج نمیشود و صاحب گناه کبیره اگر بدون توبه بمیرد حکم او با خداوند است، یا او را برحمت خود میآمرزد و یا بشفاعت پیغامبر میبخشد و یا بمقدار جرمش عذاب می‌کند... و اما اگر توبه کند آمرزش او بر خداوند واجب نیست زیرا خداوند موجب است و چیزی بر او واجب نمیشود لیکن بنا بر سمع توبه تائبین پذیرفته میگردد. خداوند مالک ملک خلق خود است، آنچه میخواهد میکند و بهر چه اراده کند فرمان میدهد، اگر همه خلق جهان را ببهشت برد مرتکب حیفی نشده است و اگر همه را بآتش افکند ظلمی نکرده است چه ظلم عبارتست از تصرف در آنچه مایملک متصرف نیست، یا عبارتست از وضع شیء در غیر موضع خود، در صورتیکه خداوند مالک مطلق است و ازینروی نه ظلمی بر او متصور است و نه جوری

۱. اشاره باختیار در اعمال است که از اصول عقاید معتزله بود. ۲. الملل والنحل. ۳. در اینجا بعضی از اصطلاحات معتزله و اشاعره ذکر شده است. معتزله میگفتند، خداوند در وعدو وعید خود صادق است یعنی آنچه را بوسیله پیغامبر و آیات و اشارات خود فرموده است بی‌کم و کاست انجام میدهد. اسماء وصفات الهی جزء ذات اوست نه زائد بر ذات و اگر جز این باشد بتعدد و تجسم معتقد خواهیم بود. در عمل باحکام علاده بر پیروی از اوامر الهی و سنت پیغامبر باید بتبعیت از عقل نیز معتقد بود یعنی بسیاری از اعمال است که عقل بحسن و قبح آنها حکم می‌کند و در مورد آنها باید از عقل پیروی کرد و درحقیقت ارزش عقل در نزد معتزله در حکم ارزش اوامر الهیه و سنن رسول اکرم است و این خود یکی از عوامل مهم احترام علم و علوم عقلی در نزد معتزله بود اما اشاعره در نقطه مقابل معتزله در این مورد واقفند.

بدو منسوب.»

از آنچه در باب عقائد اشعری گذشت معلوم میشود که معتقدات او با عقائد اهل سنت و حدیث نزدیک و از اصول معتقدات معتزله دور و تنها تأثر او از معتزله استفاده از منطق و روش اثباتی آنان بود. اصول عقائد اشاعره را میتوان در مواد ذیل خلاصه کرد:

۱- جبر در اعمال، بدین معنی که آدمی مجبور خلق شده و مقطور بعمل نیک یا کردار زشت است و آنکسی که نیکوکار و پاک اعتقاد خلق شده ثواب و جزای نیک اعمال خود را می یابد و آندیکر بسزای کردار خود میرسد و بعبارت دیگر آنکس که بدبخت و گمراه و زشتکار است از بدو خلقت و بنا بمشیت الهی چنین شده است نه باراده و میل خویش و عین این حال نیز برای روزبهان و مردمان سعید موجود است.

از این گذشته خداوند هم فاعل خیر است و هم فاعل شر و بندگانرا هیچ اختیاری نیست تا بتوانند مرتکب بدی شوند. در صورتیکه معتزله آدمی را مختار میدانستند و معتقد بودند بشر با اختیار خود باعمال نیک یابد مبادرت خواهد کرد و پاداش عمل او از طریق عدل و انصاف داده خواهد شد و خداوند جز فاعل اعمال خیر نیست یعنی از خداوند جز نیکی سر نمیزند و آنچه بد است از اعمال بشر منبث میباشد.

۲- رؤیت باری تعالی در روز قیامت و زیادت صفات ازلیه بر ذات واجب الوجود. توضیح آنکه معتزله و بعضی از فرق اسلامی از آنجمله شیعه معتقدند که خداوند بنابر دلایل عقلی منزّه از جسمیت است و صفاتی نیز مانند سمیع و بصیریا آمدن و قرار گرفتن بر عرش و نظایر اینها که در قرآن کریم برای او می بینیم همه جزو ذات هستند نه زائد بر آن و خارج از آن، و مثلاً میگفتند خداوند سمیع بالذات است نه بصفت سمع، و بصیر بالذات است نه بصفت بصر... اما اشاعره معتقدند که اولاً صفات مادی که برای وجود واجب می بینیم بدون تأویل همانست که در قرآن آمده و مثل صفات مخلوق غیر از ذات است مثلاً علم خدا، قدرت او، سمع و بصر او غیر ذات اوست و بنابراین به تعدد قدما قائل شدند زیرا هم ذات واجب الوجود را قدیم شمردند و هم صفات او را. بدیهی است که این اعتقاد شخص را به قبول جسمیت برای ذات واجب-

الوجود میکشاند و اشاعره از این اسر هم روگردان نبوده و ذات باری تعالی را در روز قیامت قابل رؤیت فرض می کرده و برای اثبات این نظر خود ببعضی از آیات و احادیث استدلال مینموده‌اند.

۳- ارکان ایمان سه است: اعتقاد بقلب، اقرار بزبان، عمل بارکان. در صورتیکه معتزله اعتقاد بقلب را کافی میدانستند.

۴- بطلان علیت. در عالم علیت نیست و رابطه علت و معلول یا سبب و مسبب فقط بر حسب عادت است یعنی هیچ لزومی ندارد که آتش بسوزاند ولی عادت بر این جاری شده است که بسوزاند و این نظر را برای رفع اشکال از معجزات اظهار میکردند و میخواستند بگویند که خوارق عادات و معجزات بر هم زنده نظام علت و معلول و سلسله علل و معالیل نیستند.

۵- بطلان عدالت. چنانکه در شرح عقاید معتزله و معتقدان باختیار دیده‌ایم، اگر خداوند بشر را محکوم و مجبور بخدلان یا توفیق خلق کرده باشد، و با اینحال یکی را جزای بد و دیگری را پاداش نیک دهد بر خلاف عدل رفتار کرده است و این خلاف عقل و تصور وجود واجب است که از هر نقص عاری است و بهمین سبب اعتقاد بعدل یکی از اصول عقاید آنان بوده است چنانکه در نزد شیعه نیز چنین است.

اما اشاعره میگویند ظلم یعنی تصرف در آنچه ملک متصرف نیست و یا نهادن و بکار بردن چیزی در غیر موضع و محل خویش. اما خداوند متصرف در جمیع عوالم امکان و مالک عالم و خلق عالم است بنابراین «آنچه بخواهد میکند و بدانچه اراده اوست حکم میدهد» و کسی را بر او بحثی نیست زیرا در مال و ملک خود بمیل خود تصرف کرده و آنها را چنانکه لازم و صلاح میدانست بکار برده است و مثلاً اگر کسی را با عبادت ثقلین بدوزخ و دیگری را با معصیت جن و انس بجهنم برد مرتکب ظلمی و حیفی نشده است و وقتی که ظلمی در میان نباشد تصور عدل برای خداوند و اینکه اگر چنین و چنان کند مرتکب جور شده و جور و ظلم نشانه نقص است معنایی ندارد.

۶- تعبد و تقلید. اشاعره میگویند عقل بشر را شایستگی تشخیص حسن و قبح اعمال نیست و باید در این باب بنص احکام شرع رجوع کرد و هر چه را از شارع رسید بدون چون و چرا پذیرفت و عمل کرد حتی اگر عقل

آدمی آن را موافق و ملائیم با خود نداند. زیرا آنچه را شارع حرام دانست حرام است و آنچه را حلال شمرد حلال، در صورتیکه معتزله خلاف این قوم بحسن و قبح عقلی معتقد بودند یعنی میگفتند عقل بدون معاونت شرع میتواند حسن و قبح امور را درک کند و از این جهت در مواردی که نص شرعی موجود نیست عقل میتواند استنباط احکام نماید و حتی در موارد منصوص میتواند بوسیله ملاک عقلی در احکام تصرف کند.

۷- کلام الله قدیم است، موضوع قدیم بودن یا حادث بودن قرآن از مسائل مورد نزاع مسلمانان در طول چند قرن بود. معتزله معتقد بحدوث و خلق آن بعد از بعثت حضرت رسول اکرم، و اهل سنت و حدیث و اشاعره معتقد بقدیم آن بوده‌اند.

اینها مهمترین اصول معتقدات اشاعره است و چنانکه ملاحظه میشود دعوت اشعری مخصوصاً در اصل اعتقاد بجبر و عدم اختیار برای انسان و تسلیم بقضا و نفی شایستگی عقل در تمیز صواب از خطا و اعتقاد به تقلید محض و کور-کورانه از سنت پیشینیان و نظایر این اصول بوده است. طرفداری سخت اشاعره از اهل سنت و حدیث در حقیقت همراه با تعصب آن قوم بر ضد عقلا بود و فی الواقع با ظهور اشاعره مخالفت با عقل و علم و علما و تأمل و تدبر آغاز شد زیرا چنانکه میدانیم طبیعت محدثین متوجه بسوقوف در برابر نصوص و التزام آنها و محدود کردن دایره عقل و احترام روایت بحد اعلی و منحصر ساختن بحثها در حدود الفاظ است. این امور سبب عمده ضعف تفکر و احترام نقل و رجحان آن بر عقل، و تقاید بدون اجتهاد و تمسک به نصوص بدون تعمق در مقاصد آن و بغض و کراهت نسبت بکلیات فلسفه و در آوردن متفکران در شمار ملحدان و زنادقه گردید. اینها نتایج و مسائلی بود که بعد از اختناق اعتزال بر عقلهای مسلمین چیره گشت و آنچه در کتب بود بر آنچه نزد عقل محترم است برتری یافت و بهمین سبب عالمی که از نصوص دینی و لغویه مطالب بسیار در حفظ داشت بر عالمی که قلیل الحفظ و کثیرالتفکر بود رجحان پیدا کرد و عالم مقلد از عالم مجتهد برتر شمرده شد و اکرام محدث و فقیه بر بزرگداشت فیلسوف و متفکر ناقد فزونی جست و در نتیجه فلسفه و سایر علوم عقلی روز بروز از رواج و رونق افتاد تا بجاییکه مردان بحث متفکر و ناقدی

مانند محمدبن زکریای رازی و ابونصر فارابی و ابوریحان بیرونی و ابوعلی بن-سینا حکم سیمرخ و کیمیا یافتند و جای شخصیت‌های بارز طب و طبیعیات و ریاضیات و منطق و الهیات را فقها و محدثین و مفسرین و متکلمینی مانند شیخ ابواسحق شیرازی، قفال مروزی، امام‌الحرمین جوینی و غزالی طوسی و نظایر آنان گرفتند.

از جمله مسائلی که قوت اهل سنت و حدیث و ظهور اشعری باعث تقویت آن گردید فکر تجسیم و تشبیه است نسبت بوجود واجب. این را باید دانست که فرق «مجسمه» یا «مشبهه» یعنی فرقه‌هایی که معتقد به تجسم واجب‌الوجود باشند مدتها پیش از قرنی که در آن مشغول مطالعه‌ایم در میان مسلمین پیدا شده بودند و افکار و عقاید آنان همه متکی بظاهر بعضی از آیات و احادیث بوده است. بعد از شکست معتزله و غلبه اهل حدیث و اشاعره، چون از اجزاء اعتقادات آنان یکی رؤیت و تجسم باری تعالی بود، طبعاً این دسته نیز قوت یافتند، و از آنجمله است غلبه حنابله یعنی پیروان امام احمدبن حنبل در بغداد و داستان مناقشه شدید آنان با طرفداران تنزیه و عدم رؤیت وجود خداوند، و از نظایر این اعمال یکی مزاحمتی بود که برای فقیه و مفسر و مورخ و ادیب بزرگ ایرانی ابوجعفر محمدبن جریرطبری ایجاد کردند. شرح واقعه چنین است که عوام حنابله عقیده داشتند امام احمدبن حنبل مؤسس طریقه آنان با خداوند بر عرش نشسته است و چون میدانستند محمدبن جریر با این سخن مخالف است قصد او کردند و روز جمعه در جامع بغداد عقیده طبری را راجع به امام احمدبن حنبل و موضوع جلوس او را با خداوند بر عرش خواستار شدند. طبری گفت: خلاف او چیزی نیست تا در شمار آید و من نه چیزی دیده‌ام که از او روایت شده باشد و نه پیروانی از وی دیده‌ام که مورد عنایت و اعتماد باشند، و اما موضوع جلوس او بر عرش با خداوند محال و ممتنع است و آنگاه این بیت را خواند:

سبحان من لیس له انیس و لاله فی عرشه جلیس^۱
و چون حنابله و اصحاب حدیث این سخن را از طبری شنیدند بر او جستند و

۱. منزّه است کسی که همدمی ندارد و بر عرش او همنشینی با وی نیست.

بادوات‌های خود بر او حمله کردند و گویند شماره آنان چند هزار تن بود. طبری برخاست و بخانه خود رفت لیکن متعصبین بر خانه او حمله ور شدند و چندان سنگ بر در خانه او زدند که چون تلی بزرگ گشت و «نازوک» صاحب شرطه بغداد ناگزیر با چند هزار تن از سپاهیان برای پراگندن مردم اقدام کرد و بیت مذکور را که طبری بر در خانه خود هم نگاشته بود پاک نمود و شب تا صبح بمحافظت خانه او مشغول بود و فرمان داد سنگها را از آنجا دور کنند. بعد یکی از اصحاب حدیث ایباتی را که حاکی از تأیید موضوع جلوس احمد بن حنبل با خداوند بر عرش است بر در خانه محمد بن جریر نگاشت. طبری بعد از این واقعه ناگزیر در خانه ماند و مجبور شد برای رهایی از شر متعصبین نامه‌ی مبنی بر اعتذار از ایشان بنگارد و احمد بن حنبل را به نیکی یاد کند و فضل و برتری او را تصدیق و مذهب و عقیده او را تصویب نماید.^۱ سایر فرق مشبهه نیز مانند کرامیه پیروان ابوعبدالله محمد بن کرام سیستانی (متوفی بسال ۲۵۵) و پیروان سفیان ثوری و اسحق بن راهویه و جز آنان در این گیرودارها شروع بتظاهرات کردند.

اصول عقاید این فرق در کتب ملل و نحل بتفصیل آمده است. ابن کرام میگفت خداوند جسم است و جسم او را حد و نهایت از تحت باشد و او تماس بعرش خود است و در اینکه بر همه عرش قرار گرفته یا بر جزئی از آن، پیروان او را اختلاف بود. بعقیده این قوم ذات واجب محل حوادث و اعراض و موصوف به سنگینی و جسمی از همه جسمها بزرگتر است و بهمین سبب او را «جسم اجسم» میگفته‌اند و راجع به کیفیت (چگونگی) و حیثیت (بودن در مکان) آن بحث‌ها داشتند. میگفتند خداوند بصورت‌های نیکو فرود می‌آید و همه اجسام را قدرت تماس با آنست. این فرقه تا آغاز دوره تسلط ترکان در مشرق چندان نفوذی نداشتند اما در قرن پنجم و ششم مذهب آنان در خراسان و سیستان رواج یافت و نخستین بار بنا بر برخی از قرائن تاریخی مقبول نظر سلطان محمود پسر سبکتکین قرار گرفتند و فقیه بزرگ این فرقه در نیشابور، خواجه ابوبکر بن اسحق کرامی در عهد آن سلطان بحدی قدرت داشت که

میخواست بقتل ابوسعید ابوالخیر صوفی بزرگ و متنفذ، با همه پیروانی که او را بود، فرمان دهد و داستان مشاجره او با ابوسعید در کتاب اسرارالتوحید آمده است. این دسته در تمام دوره سلاجقه در خراسان همچنان قدرت و اعتبار داشتند و در عصیتهای مذهبی خراسان شرکت میکردند.

نتیجه رواج مذهب کرامی در خراسان نیز عیناً نظیر تأثیر روش اشاعره در مسائل کلامی و اثر اهل سنت و حدیث است، زیرا کرامیه در اصول عقائد معتقد به پیروی از ظواهر احادیث و روایات و سنن و احکام بوده‌اند و در جبر هم بدرجه‌ی زیاده‌روی میکردند که حتی خداوند را نیز پیروی از صفات خود مجبور می‌شمردند و این دسته هم از عوامل بزرگ ترویج تعصب و خشکی در ایران و فراهم آوردن مقدمات انحطاط تمدن و افکارگردیدند.

قرن پنجم و ششم را فی الحقیقه باید دوره اختلاف و عصیته و مناقشه شدید فرق مختلف دانست. از مهمترین دسته‌هایی که با یکدیگر خلاف می‌ورزیدند اشعریه و معتزله‌اند که از کیفیت اختلاف آنان قبلاً اطلاع یافته‌ایم، و بین سایر فرق اسلامی خواه از لحاظ اختلاف فقهی یا اصولی و خواه از باب اختلاف در مسأله جانشینی هم در تمام مدت این دو قرن کشمکش‌هایی که غالباً بزدو خورد و سوختن و خراب کردن محلات و کتابخانه‌ها و مدارس یکدیگر منتهی میگشت ادامه داشت.

از همه این مجادلات سخت‌تر مناقشات مذهبی در بغداد بود که از هنگامی آغاز شد که حنابله و سپس شیعه در آن شهر قدرت یافتند و زد و خورد‌های سخت و اذیت‌ها و آزارهای شدید بین آنان ظهور کرد.

یکی از مشاجرات مهم مذهبی مناقشات حنابله با اشاعره بوده است. با آنکه امام اشعری شخصاً نسبت بامام احمد بن حنبل از جهت نزدیکی عقاید آندو با یکدیگر، رعایت احترام میکرد و او را امام فاضل و رئیس کاملی میدانست که خداوند بوسیله او حق را در حین ظهور باطل آشکارا ساخت، با این حال حنابله نسبت به پیروان اشعری عناد می‌ورزیدند و او را گمراه کننده خلق می‌شمردند و حتی ائمه و پیشروان مذهب اشعری را از ورود در مساجد منع میکردند و گاه این مناقشه‌ها بزدو خورد منجر میشد چنانکه یکوقت در نتیجه حمله حنبلیان بر امام قشیری (متوفی بسال ۵۱۴ هـ) از پیشروان اشاعره

زدو خورد شدیدی میان این دو فرقه در کوچه‌های بغداد در گرفت و قشیری ناگزیر بترک آن شهر شد. در اقصای مشرق ممالک اسلامی هم اشاعره با مقاومت فرقه متعصب دیگری بنام «ماتریدیه» برابر شدند. این هر دو فرقه در اصل مذهب با یکدیگر شبیه بودند و در عین حال هم با حنابله مشاجره داشتند و همچنین مجبور بمقاومت در برابر کرامیه بودند. کرامیه نیز اشاعره را آزار می‌کردند و حتی نزد سلطان محمود گفتند اشاعره معتقدند که پیغمبر اسلام اکنون دیگر سمت پیغامبری ندارد و رسالت او بمرگش انقطاع پذیرفت، ولی در مغرب ممالک اسلامی مذهب اشعری بسرعت انتشار می‌یافت و در مشرق هم عاقبت بر سایر عقاید اصولی غلبه جست.

در اوایل قرن پنجم هجری خلیفه عباسی القادر بالله (۳۸۱ - ۴۲۲ هجری) حکمی بنام «اعتقاد القادری» صادر کرد که تمام اصول اشعری را تثبیت و تمام اصول معتزله را تحریم مینمود. این حکم را فقها نیز تأیید کردند و مفاد آن چنین است که: همه خلق در برابر خالق عاجز و بی‌اراده‌اند، خداوند سمیع به‌سمع و بصیر به‌بصر است و هر صفتی که خود را در قرآن بدانها وصف کرده صفات حقیقی است نه مجازی، و کلام الله غیر مخلوق یعنی قدیم است که خداوند آنرا بزبان جبرائیل بر پیغامبر نازل کرد و جبرائیل آنرا از خداوند شنیده و بر پیغامبر خوانده و پیغامبر آنرا بر صحابه و صحابه بر است تلاوت کرده‌اند و هر که آنرا مخلوق بداند کافر و مهدورالدم است، ایمان بقول و عمل و نیت است که بطاعت زیاد و بمعصیت کم میشود.

این امر یعنی تعیین حدود ایمان و تکالیف کلی مسلمین که در اعتقاد قادری بتفصیل آمده است اولین حکم رسمی بود که بوسیله خلقا صادر شد و چنانکه می‌بینیم بر روش اهل سنت و حدیث بوده و بنحو قاطعی جلو مقالات معتزله و شیعه را می‌گرفته است.

از سایر خلفای این دو قرن نیز نظیر این اعمال دیده میشد و این توجه خلفا و امرا به عقاید اهل سنت و حدیث و اشاعره وسیله بزرگی برای نفوذ آنان و توجه کلی بامور دینی و حتی تعصب در آن گردید چنانکه باید قرن پنجم و ششم را دوره نفوذ شدید فقها نامید. فقها در این ایام نه تنها مرجع امور شرعی بودند بلکه در امور سیاسی و اجتماعی نیز دخالت می‌کردند و سخن آنان در نزد

شاهان و وزیران و حاکمان و امیران تأثیر بسیار داشت. هنگامیکه ابواسحق شیرازی فقیه معروف (۳۹۳ - ۴۷۶) از طرف خلیفه المقتدی بامرالله (۴۶۷-۴۸۷) بوسالت از بغداد بخراسان رفت مردم هر ناحیه باستقبال او میشتافتند و خاک پای استر او را بتیمن و تبرک بر میگرفتند^۱، و اثر این نفوذ در بعضی از نامه‌های فقها و ائمه که بسلاطین و امرا مینوشته‌اند آشکار است و از آنجمله در نامه‌های غزالی بوزرا و سلاطین معاصر خود مانند فرزندان نظام‌الملک و سنجر.

معروف است که ابوبکر عبدالله بن احمد مروزی معروف به قفال (۳۲۷-۴۱۷) از فقهای بزرگ شافعی در نزد محمود غزنوی راجع به تفاوت‌های دو مذهب شافعی و حنفی سخنانی گفت و نماز را بنا بر هر دو مذهب در خدمت او گذاشت لیکن نماز حنفیان را بنحو مضحکی خواند.^۲ ابن خلکان در این باب گوید: امام الحرمین ابوالمعالی جوینی گفته است که سلطان محمود بر آیین حنفی بود و بعلم حدیث و لعی داشت و در حضور او بحث در احادیث و علم حدیث معمول بود و خود از احادیث استفسار میکرد و چون اغلب آن احادیث را موافق مذهب شافعی یافت فقهاء فریقین را در مروگرد آورد و از آنان دلیل رجحان یکی از این دو مذهب را بر دیگری خواستار شد و قرار بر آن نهادند که در خدمت او دو رکعت نماز بر سنت شافعی و دو رکعت دیگر بر سنت حنفی بگزارند تا سلطان بنگرد و تفکر کند و هر یک از آندو را که بهتر دانست برگزیند. امام قفال مروزی شافعی عهده دار این امر شد و سلطان بعد از این واقعه بمذهب شافعی گروید.

نتیجه این نفوذ کلمه شدید آن شد که علمای دینی در تمام طبقات طوری قدرت یابند که سخنان آنان بی کم و کاست اجرا شود و در میان عامه حکم حجت قاطع یابد و شاهان و وزرا نیز آنان را بدیده احترام بنگرند و ایشان را مورد تشویق و بزرگداشت قرار دهند.

بر اثر این نفوذ و حرمت و تشویق در قرنهای پنجم و ششم تحصیل علوم دینی بی نهایت رواج یافت و در تمام مدارس متعدد این عصر که در بلاد

۱. طبقات الشافعیه سبکی، ج ۳، ۳. ۲. وفيات الاعیان، چاپ مصر، ۲۳، ص ۲۰۳.

مختلف ایران بنیان نهاده شده بود طلاب علوم دینی و ادبیه و سایر علوم منقول با استفاده از موقوفات و وسایل مختلف تحصیل مشغول طلب علم دین شدند و تحصیل سایر علوم خاصه علوم معقول تحت الشعاع آن قرارگرفت و حتی در غالب مدارس این عصر مانند مدارس نظامیه تحصیل علوم عقلی ممنوع گردید.

فرقه‌های شیعه تا غلبه مغول

ضمن بحث در اوضاع دینی و اجتماعی این عصر لازم است بوضع شیعه و فرق مهم آن در تمام این سه قرن نظر افکنیم. از قرن چهارم بعد در عالم تشیع دو جریان بسیار مهم پیش آمد که در عالم اسلام اثر بزرگی داشت نخست مسأله غیبت در مذهب شیعه اثنی عشری، دوم موضوع قوت مذهب اسمعیلی و تشکیل دولت فاطمی در مصر و پدید آمدن شعب این مذهب.

در اوایل قرن چهارم هجری (حدود سال ۳۲۸ هجری) بعقیده شیعه اثنی عشریه امام دوازدهم محمدبن الحسن علیه السلام غیبت کرد. غیبت صغری امام در اواخر قرن سوم اتفاق افتاده بود و از تاریخ ۳۲۸ بعد دوره غیبت کبری آغاز شد.

غیبت در میان شیعه اثنی عشریه اهمیت بسیار دارد یعنی مبدأ تحول بزرگی در این مذهب گردیده است. در مدت حیات ائمه البته برای رجال شیعه همواره فرصت مراجعه بامام و کسب یقین موجود بود در صورتیکه بعد از غیبت در تمام موارد و هنگام بروز اشکالات موضوع توسل بحدس و ظن و تحقیق در مسائل بمیان آمد و ناگزیر عده‌ی برای هدایت شیعه و حفظ سنت و روش ائمه شروع بمطالعات و کسب اطلاعات کردند و ازینروی جمع اخبار و احادیث شیعه آغازگشت و تفقه و استنباط احکام بوسیله رجال مذهبی شیعه معمول شد و در نتیجه آن موضوع اجتهاد و سعی در کسب اطلاعات مختلف مورد توجه قرار گرفت و این عمل یعنی سعی و اجتهاد در کسب اطلاعات و تفقه در مسائل شرعی و بحث در کلام شیعه و نظایر این امور باعث توسعه فکر شیعیان گردید. در احادیث مروی از امام دوازدهم علیه السلام آمده است که بعد از من در حل مشکلات و حوادث باهل علم مراجعه کنید. این مراجعه باهل علم باعث آن شد که بین علمای مختلف مذهب تشیع برای کسب اعلیت و احراز مقام

مرجعیت مسابقه آغاز شود و در نتیجه شخص اعلم و اتقی بر دیگران رجحان یابد و سمت حکومت مذهبی بر شیعه بدست او افتد بی آنکه شرط نژادی در میان باشد. در غیبت امام اطاعت از مرجع معینی بعنوان امام و پیشوای دینی و جانشین پیغمبر برای شیعه در میان نیست و همین امر باعث آزادی سیاسی و انفکاک شیعه از سایر فرق اسلامی در اطاعت از خلیفه مسلمین گردید. علاوه بر این غیبت امام باعث شد که شیعه برای اطلاع از احکام دینی و رفع مشکلات مذهبی بجمع آوری علوم و اطلاعات مذهبی مبادرت کند و بهمین سبب است که ملاحظه می کنیم نخستین کتاب بزرگ فقهی شیعه که از ارکان چهارگانه فقه شیعه است یعنی اصول کافی تألیف شیخ ابویعقوب کلینی اندکی بعد از غیبت کبری منتشرگشت و سایر کتب از ارکان اربعه فقه شیعه یعنی من لایحضره الفقیه و تهذیب و استبصار هم در قرن چهارم و پنجم ایجاد شد. البته غیبت امام از علل مهم تقویت اعتقاد شیعه نسبت بائمه و رسوخ این مذهب در میان طرفداران آن و بالنتیجه کاستن از تشعب کم نظیر شیعه گشت چنانکه از این پس از فرق متعدد شیعه که سابقاً وجود داشت بتدریج کاسته شد و چند فرقه معدود باقی ماند. اما مذهب اسمعیلیه در قرن سوم بوسیله یک ایرانی بنام میمون بن دیصان اهوازی معروف به القداح و همدست او محمد بن حسن چهاربختان از کبار شعوبیه ایجاد شد و بسرعتی عجیب در ایران و شام و یمن و شمال آفریقا بوسیله مبلغین زبردست رواج یافت و در پایان قرن سوم (۲۹۷ هجری) به تشکیل حکومت فاطمی در شمال آفریقا و معرفی ابو محمد عبیدالله مهدی بنام مهدی منتظر از آل علی بن- ایطالبن منجر گردید. نسب عبیدالله بنا بر برخی از روایات به محمد بن اسمعیل بن جعفر- الصادق و بنا بر بعضی روایات به عبدالله بن میمون القداح اهوازی میرسد و دولتی که بوسیله او ایجاد شد بدولت فاطمیه معروف گردید و در برابر خلافت آل عباس که مختص اهل سنت بود قرار گرفت و در ترویج تشیع و ایجاد نفوذ کامل برای شیعه اسمعیلی نهایت تأثیر را کرد.

خلفای فاطمی بعد از فتح مصر در سال ۳۵۸ مرکز خلافت خود را در سال ۳۶۲ بقاهره منتقل ساختند (در عهد خلافت المعز لدین الله فاطمی ۳۴۱-۳۹۵). از مراکز مهم دعوت اسمعیلیه از قرن سوم بعد ایران بوده است و دعوت اسمعیلیه در ایران از نخستین ایام ایجاد این مذهب شروع شد.

عبدالله بن میمون القداح یکی از دعوات خود را بنام «خلف» بهری و قم و کاشان و طبرستان فرستاد و او با دعوت و تبلیغ فرقه‌یی از اسمعیلیه را بنام خلقیه ایجاد کرد و عده‌یی از رجال علم و سیاست را در دعوت خود وارد ساخت و یکی از پیروان او موسوم به «غیاث» مردی از امرای هرات و غور را بنام امیرحسین بن- علی مروودی و یکی از دانشمندانرا بنام ابوحاتم نیشابوری تبلیغ کرد و ابوحاتم را در نشر دعوت اسمعیلیه نایب خود در خراسان قرار داد.

موضوع قابل ملاحظه آنست که دعوت اسمعیلیه در ایران رنگ علمی و فلسفی گرفت و علت این امر آنست که در جانب ایران فرق مختلف و متعددی پیدا شده بودند که بنابر ذوق و اطلاعات علمی و فلسفی ایرانیان با روش فلسفی و منطقی آشنایی یافته و بنشر دعوت مشغول شده بودند و دعوت اسمعیلیه نیز ناگزیر می‌بایست با همین روش همراه گردد.

از مهمترین دعوات اسمعیلیه در ایران ابوحاتم رازی متوفی بسال ۳۲۲ بود که مخصوصاً در دیلم و طبرستان و اصفهان و ری مجاهدت میکرد و اسفار پسر شیرویه دیلمی و سردار او مرداویج پسر زیار دیلمی و بسی از رجال سیاسی و نظامی آن حدود را بمذهب اسمعیلی درآورد و یوسف بن ابی‌الساج عامل ری را چنان فریفته خلیفه فاطمی کرد که تصمیم داشت خلع طاعت عباسی و قبول طاعت فاطمیان کند. مرداویج پسر زیار دیلمی هم برای خلیفه فاطمی هدایا و اسوال بسیار فرستاد و رغبت خود را بدخول در طاعت او اظهار کرد. علت بزرگ قبول دعوت فاطمیه از طرف مرداویج پسر زیار دیلمی و تقویت خلفای فاطمی آن بود که این ایرانی شجاع میخواست حکومت عباسی را براندازد و دولت ایران را بنحوی که در عهد ساسانیان بود در مداین مستقر سازد و بهمین قصد هم چنانکه میدانیم کسانی برای تعمیر مداین فرستاده بود که ناگهان بدست غلامان ترک خویش کشته شد، و این قصد برانداختن بنی‌عباس طبعاً میبایست با تقویت رقیبان آنان یعنی فاطمیان همراه باشد.

یکی دیگر از دعوات بسیار مشهور اسمعیلیه در ایران محمد بن احمد النسفی (متوفی بسال ۳۳۱) است که مردی عالم و ادیب و مشهور بحریت فکر بود و توانست در جانب نصر بن احمد سامانی (۳۰۱ - ۳۳۱) و بعضی از رجال دربار او بمذهب اسمعیلی توفیق یابد. قبول دعوت اسمعیلی بوسیله نصر در اواخر دوره

سلطنت او اتفاق افتاد.

از این مبلغین بزرگ اسمعیلی در ایران قرن چهارم و پنجم و ششم بسیار بودند که دوتن از مشهورترین آنان در قرن پنجم و آغاز قرن ششم یکی ابومعین ناصر بن خسرو قبادیانی (متوفی بسال ۴۸۰) حجت مستنصر امام فاطمی در جزیرهٔ خراسان و دیگر حسن بن الصباح (متوفی بسال ۵۱۸) حجت مستنصر و نزار بود. ناصر بن خسرو قبادیانی شاعر مشهور و متکلم بزرگ اسمعیلیه صاحب کتابهای معروف سفرنامه، زادالمسافرین، وجه دین، مثنوی روشنائی نامه، مثنوی سعادت نامه، دیوان قصاید و غیره مبلغ عالیقدر و پیشوای اسمعیلیان خراسان در دورهٔ سلاجقه بزرگ بود که اثر او در نشر دعوت اسمعیلی غیر قابل انکار است و او از شر متعصبین خراسان و ترکان سلجوقی تمام دورهٔ دعوت خود را در مازندران و بدخشان بسر برد. اما حسن بن الصباح که مردی زیرک و جاه طلب و مدبر و دانشمند بود در قلاع البرز مراکز مقاومتی مانند گردکوه، لنبه سروالموت برای اسمعیلیه بوجود آورد و دستهٔ خاصی در این مذهب تشکیل داد که به «صباحیه» معروفند. حسن بن الصباح و جانشین او در قرن پنجم و ششم و قسمتی از قرن هفتم دردل امرا و وزراء و سلاطین مخالف ایجاد رعب و هراسی عظیم کرده بودند و تا سال ۶۵۴ که هلاکوا آخرین فرمانروا و پیشوای صباحیه یعنی «خورشاه» را مقید ساخته بود، همچنان در قدرت خود باقی بودند.

از بحث در کیفیت دعوت اسمعیلیه و اصول معتقدات آنان و مراتب اسمعیلیان چون محتاج به تفصیل است، صرف نظر میشود لیکن از ذکر بعضی مسائل در باب دعوت این فرقه و آثار آن در ایران گزیری نیست و آن اینست که چون دعوت این فرقه مبتنی بر تعقل و استدلال بود باعث توجه همهٔ پیروان مذهب مذکور به بحثهای عقلی و فلسفی میگردد، علی الخصوص که احترام فلسفه و فلاسفه یونان در مذهب اسمعیلی از اصول و مبانی عقاید آنان شمرده میشده است، و این امر در عهدی که فلسفه و علوم عقلی بر اثر غلبهٔ متعصبین تحریم شده بود بسیار اهمیت دارد. تمام پیروان طریقت اسمعیلی بر اثر آنکه برای

۱. جزیره در اصطلاح اسمعیلیه بر یکی از چند ناحیهٔ بزرگ ممالک اسلامی اطلاق می شد که در هر یک از آنها کسی از بزرگان مبلغین از جانب خلیفه معین می گشت و تبلیغات اسمعیلیه را در آن ناحیهٔ بزرگ اداره می کرد. سرزمین خراسان یکی از این جزایر بوده است.

اشاعهٔ مذهب خود به استدلال و بحث عادت داشتند همواره میان خود مجالسی ترتیب میدادند و در این مجالس ورزیده و آمادهٔ تعقل و تفکر در مسائل مختلف میشدند. وجود این مجالس در قرن چهارم و پنجم و ششم باعث آشنایی گروهی از مردم با فلسفهٔ یونانی و رهایی از افکار قشری فقها و متکلمین گردید و در همین مجالس است که در قرن چهارم یکی از نوایغ بزرگ فلسفهٔ ایران یعنی ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا که پدرش اسمعیلی مذهب بود، هنگام کودکی حاضر میشد و با بحث‌های فلسفی آشنایی می‌یافت و ذهن او با استدلال و منطق و فلسفه و علم متوجه میشد و همین امر باعث گشت که او به مطالعات فلسفی و تحصیل علوم رغبت کند. و باز در همین مراکز تبلیغاتی اسمعیلی است که در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم یعنی دورهٔ تحریم فلسفه و علوم عقلی یکی از بزرگترین عقلا و فلاسفهٔ ایران خواجه نصیرالدین طوسی تربیت شد. دیگر از وجوه اهمیت فکری دعوت اسمعیلی آن بود که معتقد بودند برای ظواهر دین باطنی هست که باید از امام عصر یا حجج او دریافت و از این راه ضمیر اسمعیلیان از قشر دین به لب آن متوجه میگشت و چون این بواطن احکام را از طریق تأویل‌های عقلی و فلسفی پیدا میکردند مردم را بتفکر و تعقل عادت میدادند و جمود در قبول احکام مذهبی و در نتیجهٔ آن جمود در قبول احکام علمی را از میان میبردند.

دیگر آنکه اسمعیلیه در دعوت خویش از همان مراحل نخستین شروع به سؤال در مسائل مختلف مذهبی میکردند و علل آنها را میپرسیدند و اگر مدعو دچار اشکال میشد خود اشکال او را مرتفع میساختند و این هم یکی از راههای آشنا کردن افکار مردم با تعقل و استدلال و سؤال از حقایق اشیاء بوده است.

در مذهب اسمعیلی استفاده از اصول فلسفهٔ یونان و احترام بفلاسفهی مانند ارسطو و افلاطون شرط بود و این امر در آنحال که فلسفه بوسیلهٔ جمعی از اهل حدیث تحریم میشد بسیار اهمیت دارد، و بر روی هم توسعهٔ دعوت اسمعیلی در قرن پنجم و ششم در عین آنکه مواجه با مقاومت سخت اهل سنت و حدیث و شیعهٔ اثنی عشری شده بود یکی از وسایل مهم تنویر اذهان و افکار گردیده و از شدت محدودیت محیط فکری لاقبل میان پیروان مذهب اسمعیلی کاسته بوده است.

از شعب مهم مذهب اسمعیلی که در قرنهای چهارم و پنجم دارای اثر

مهمی در اوضاع نواحی شرقی ممالک اسلامی بوده مذهب قرامطه است. این فرقه از شعب مذهب اسمعیلی است و بوسیله مردی بنام «حمدان الاشعث» معروف به «قرمط» تشکیل شد و بنای عقیده آنان چنین بود که جانشین امام جعفر الصادق محمد بن اسمعیل بن جعفر است (در صورتیکه اسمعیلیه جانشین امام را اسمعیل - بن جعفر می دانستند و شیعه اثنی عشریه موسی بن جعفر علیه السلام را) و او را صاحب الزمان می گفتند. از خصائص این فرقه آن بود که بمحض آنکه تشکیلات مختصری برای خود ایجاد کردند بجمع آوری اسلحه و ایجاد قلاع دست زدند و از آن نقاط حملات خود را بر مسلمین آغاز کردند و وحشتی عجیب در میان آنان افکندند. از مراکز مهم این فرقه عراق و یمن و لحسا و بعضی از نواحی ایران بود. پیروان این مذهب با برخی از ظواهر دین مخالف بوده و در باب بعضی از احکام عقاید خاص داشته اند. این فرقه با حج و بوسیدن حجرالاسود سخت مخالفت می کردند و چندین بار به قافله های حجاج حمله بردند و بسیاری از حاجیان را حتی در اطراف کعبه و در داخل مکه کشتند و یکبار حجرالاسود را به لحسا بردند و بعدها در برابر مبالغ کثیر بخلیفه عباسی باز دادند. قرامطه سخت مورد مخالفت دسته های مسلمین قرار گرفته بودند و وجود آنان بهانه خوبی بدست متعصبانی از قبیل محمود غزنوی و دیگر مخالفان شیعه داده بود که پیروان مذهب اخیر را بتهمت قرمطی بودن بر دار کنند و بکشند یا مورد آزار و شکنجه قرار دهند و حتی محمود غزنوی اگر نزد کسی مالی و ثروتی سراغ می کرد او را بجرم قرمطی بودن میکشت و اموال او را تصاحب می نمود.

با این مختصر، بحث کوتاه ما در باب اوضاع مذهبی قرن پنجم و ششم پایان رسید و اگرچه از ذکر غالب مطالب خودداری نشد لیکن بهر حال طریق اجمال سپرده ایم تا خوانندگان عزیز بر مجملی از آن مفصل آگاهی یابند.

مدارس و مراکز تعلیم تا آغاز قرن هفتم

در صحایف اخیر اوضاع سیاسی و دینی و اجتماعی ایران را از غلبه عرب تا آغاز حمله مغول (۶۱۶ هجری) بیان کردیم. اینک باید بذکر وضع علوم و بعد از آن ادبیات در همان دوره مبادرت کنیم، ولی پیش از آنکه بوضع علوم در قرنهای چهارم و پنجم و ششم توجه کنیم باید مختصری راجع بوضع مدارس

و مراکز تعلیم در این دوره سخن گوئیم:

در میان مسلمین صدر اسلام مهمترین مرکز تحقیق در مسائل مختلف مسجد بوده است. علت این امر روشن است یعنی مسجد در هر شهر و هر دیار مرکز تجمع مسلمین و تصادم افکار و عقاید آنان بود و بهمین سبب نیز بود که تعلیمات پیغامبر اسلام و خلفای راشدین غالباً در مسجد مدینه صورت میگرفت و همین سنت تا چند قرن باقی ماند، بدین ترتیب که علماء هر صنف و معلمان و استادان علوم مختلف خاصه علوم دینی و ادبی در مساجد با علماء اطلاعات خود میپرداختند. معمولاً در این موارد حلقه‌یی برگرد هر استاد تشکیل میشد و بهمین سبب مجلس درس را «حلقه» می‌نامیدند و هر یک از این «حلقه»ها بنام استادی که آنها اداره میکرد موسوم بود. طبعاً محصلان برای تکمیل اطلاعات خود از حلقه‌یی بحلقه‌یی دیگر مراجعه میکردند و گاه از شهری بشهر دیگر «رحلت» مینمودند و از نیروی ممکن بود کسی مثلاً از بخارا تا بلاد مغرب در طلب علم «رحلت» کند و از استادان مختلف مطالب بسیار گرد آورد. پس تا اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم مرکزی برای مطالعه وجود نداشت مگر مساجد و حلقه‌های درس که در آنها تشکیل می‌یافت، و احياناً بیمارستانها و مجالس خصوصی که برخی از دانشمندان در خانه‌های خود ترتیب میدادند، یا مجالسی که در خزانه‌های کتب و نظایر آنها بوجود می‌آمد. در این مدت برای متعلمان و معلمان راتبه و وظیفه‌یی در کار نبود، نه کسی برای طلب علم چیزی میپرداخت و نه کسی برای تعلیم مزدی میخواست.

از اواخر قرن چهارم و علی‌الخصوص از اوائل قرن پنجم نخستین بار در خراسان ایجاد مراکز خاصی برای تعلیم بنام مدرسه شروع شد. البته اشارات مورخان در این باب مختصر تشتتی دارد چنانکه بعضی ایجاد مدارس را در اواخر قرن چهارم در گرگان و طبرستان و سیستان هم ذکر کرده‌اند.

قدیمترین مدرسی که ذکر آنها در تاریخ اسلام آمده در نیشابور ایجاد شده است مانند مدرسه صابونیه نیشابور و مدرسه بیهقیه نیشابور و مدرسه سعدیه نیشابور، اما در این مدارس برای هیچیک از طلاب علوم مشاخره و راتبه‌یی نمی‌پرداختند و نخستین مدارس که با توجه کامل بمسائل مختلف از قبیل پرداخت وظیفه مدرسان و طالبان علوم و ایجاد کتابخانه و در نظر گرفتن

حقوق مستخدمان و داشتن دارالشفای و طبیب و دارو و نظایر این امور ایجاد شد مدارس نظامیه است که بامر نظام الملک وزیر معروف سلاجقه بوجود آمد و مهمترین آنها در بغداد و نیشابور و بلخ و هرات و بصره و اصفهان و آمل و طبرستان بوده است. بعد از نظام الملک ایجاد مدارس مانند نظامیه معمول گشت و از آن جمله است مدرسه بزرگ مستنصریه در بغداد که تا دوره خود بزرگترین مدارس بوده است. مقارن ایجاد مدارس نظامیه، در مصر مدرسه الازهر بوسیله خلفای فاطمی بوجود آمده و توسعه و تکامل یافته بود و آن نیز از مدارس معتبر اسلامی است که در علوم اسلامی تأثیرات بسیاری بر جای نهاد.

چون نظام الملک بر مذهب شافعی، و قرن پنجم و ششم چنانکه دیده ایم دوره تعصبات مذهبی بود، مدارس خود را بر مدرسان و طلاب شافعی وقف کرد و همین امر باعث شد که عده‌یی از حنفیه نیز مدارس خاص فرقه و مذهب خویش بوجود آورند و حتی مستنصر خلیفه عباسی که خواست این تبعیض را از میان ببرد و در مدرسه خود برای هر چهار فرقه حق تعلیم و تعلم قائل شود برای هر یک از آنها جداگانه محلی ترتیب داد. باین ترتیب ملاحظه میکنیم که وجود مدارس در قرن پنجم و ششم در عین تکامل باعث تشدید تفرقه مذهبی شد. مطلب دیگری که قابل ذکر است آنست که در مدارس قرن پنجم و ششم یکی از شرایط عمده تعلیم و تحصیل عدم توجه به علوم عقلی بود یعنی در این مدارس تنها علوم دینی و ادبی و کلام و نظایر آنها آموخته میشد و این امر باعث شکست علوم عقلی و ترویج علوم دینی در این عهد گردید و علتی برای شکست علوم عقلی و پیشرفت علوم دینی بر سایر علل افزود. بنابراین باید مدارس قرن پنجم و ششم را حربه و وسیله‌یی برای ایجاد توقف در علوم عقلی شمرد و بهمین سبب است که ملاحظه می‌کنیم فارغ التحصیلان این مدارس عموماً یا از اطلاع بر علوم عقلی و اثباتی بی‌بهره بودند و یا اصولاً آنرا تحریم و تکذیب میکردند.

مطلبی که باید در مدارس این عهد و همچنین در روش تعلیم و تربیت این دوره در نظر داشت آنست که در قرن پنجم و ششم بنا بر مقدماتی که دیده‌ایم تقلید و تسلیم در برابر اقوال گذشتگان امری معتاد شد بنحوی که غالب عقائد و آراء و تألیفات علمای این دو قرن را میتوان تکراری از عقائد

و آراء گذشتگان شمرد و بعبارت دیگر بحث علمای این دوره در ظواهر و الفاظ است نه در حقایق موضوعات و بهمین سبب هم ملاحظه می کنیم بمحض آنکه مبتکرانی بمیان آیند و مانند شهاب الدین سهروردی سخنان تازه بی گویند دچار مخالفت عامه میشوند. میدانیم که سهروردی در راهی مخالف با فلسفه ارسطو و ابوعلی وبا توجه تام بعقاید فلسفی ایرانیان و افلاطونیون جدید وبا اصطلاحاتی که غالباً از ایران پیش از اسلام انتخاب شده بود، شروع بنشر عقاید خود کرد و بر اثر این ابتکار بتهمت گمراه کردن خلق بفجیع ترین وضعی کشته شد، و همچنین بعضی از آثار غزالی را مخالفان او پس از مرگ وی سوزانیدند. در علوم ادبی و سایر علوم منقول نیز همین روش وجود داشت زیرا در قرن دوم و سوم و چهارم چنانکه میدانیم کتب و تحقیقات علمی غالباً از طریق استقراء و تحقیق در جزئیات مسائل بوجود آمده بود. مثلاً برای استخراج قواعد صرف و نحو عربی به رفتن ببادیه و استفاده از وافدین ببصره و کوفه میپرداختند. باین سبب کتب ادبی و لسانی قرن دوم و سوم و چهارم غالباً جنبه بیان موارد جزئی و استفاده از آنها برای ذکر قواعد کلی دارد، اما از قرن پنجم ببعد این احتیاج از میان رفت و نیز چون روش تحقیق و استقراء با روش کلی تمدن و محیط و افکار سازگار نبود تقلید از عقاید و اصول پیشینیان و بحث در چگونگی آنها و مشاجره در صحت یا عدم صحت آنها و تفضیل یکی از نظرها بر دیگری از طریق استدلال معمول گشت و این روش مدتها در علوم ادبی عربی ادامه یافت و باین ترتیب می توان گفت که از قرن پنجم و ششم ببعد بحث علمای عقلی و نقلی مبتنی است بر قبول اصول گذشتگان و مناقشات لفظی و ظاهری درباب آنها نه دنبال کردن روش خاصی برای ابتکار و رسیدن بیک حقیقت علمی تازه.

علاوه بر مساجد و مدارس در قرن پنجم و ششم مراکز تعلیم دیگری نیز موجود بود که مهمتر از همه آنها خانقاهها را باید دانست. در خانقاهها البته روش تعلیمی متصوفه معمول بود که عبارتست از تربیت سالک از طریق ریاضتهای نفسانی و جسمانی و توجه بجنبه عملی عقائد و افکار صوفیه، و چون این طبقه با روش اهل مذاهب و همچنین با روش علمای اثباتی هر دو مخالف بودند، و نیز از آن جهت که بر اثر ادعای کشف و کرامت در میان عامه نفوذ

بی‌نهایت داشتند باید معترف بود که وجود آنان از لحاظ وارد کردن ضربت تازه بر پیکر علوم اثباتی و نظری بی‌تأثیر نبود در حالیکه برای ادبیات فارسی و نظم و نثر این زبان بسیار فایده داشت.

فلسفه و علوم تا آغاز قرن هفتم

دوره مورد مطالعه و تحقیق ما از لحاظ علوم و افکار بدو بخش قسمت می‌شود: دوره اول تا میانه قرن پنجم و آغاز تسلط غلامان و قبایل ترک؛ و قسمت دوم از اواسط قرن پنجم به بعد. باین ترتیب باید نخست راجع باوضاع علوم و افکار در قسمت اول مطالعه کنیم و سپس قسمت دوم را مورد دقت و ملاحظه قرار دهیم. قرن چهارم از حیث علوم و ادبیات یکی از درخشانترین ادوار تمدن اسلامی است. چنانکه دیده‌ایم در این قرن خاندانهای بزرگ ایرانی از خوارزم تا بغداد تسلط داشتند و این خاندانها پیروی از سیرت ملی و اجدادی خود بازادی افکار مذهبی و علمی علاقه بسیار داشتند و بهمین سبب چنانکه در شرح اوضاع اجتماعی و دینی و سیاسی آن دوره دیده‌ایم افکار مختلف مذهبی و اجتماعی بی‌آنکه تزاممی با یکدیگر داشته باشد در این عصر متداول بود. البته این روش عیناً در علوم هم تأثیر کرد و بالنتیجه ملاحظه میکنیم که در آغاز این قرن فیلسوف و طبیب بزرگی مانند محمدبن زکریا با نهایت آزادی فکر بسیاری از عقاید گذشته‌گان را انکار و اصلاح می‌کرد یا ابوریحان بیرونی بر فلسفه ارسطو و عقاید او درباب مسائل فیزیک و ریاضی ایراداتی وارد می‌آورد و خود در ریاضیات و نجوم ابتکارات و نظرهای تازه و صحیح داشت. در ادبیات فارسی، این عصر یعنی قرن چهارم برودکی شروع و بفرودمی ختم میشود و در علوم به محمدبن زکریا آغاز و بابوریحان انجام می‌یابد و در فلسفه در مقدمه این عهد ابونصر فارابی و در پایان آن ابوعلی سیناست.

باین ترتیب مسلم میشود که قرن چهارم بارورترین قرنهای تمدن ایران است و در حقیقت بزرگترین دانشمندان ایران یا در این قرن میزیسته و یا در این قرن ترویج شده‌اند. در تحقیق فلسفه و علوم عقلی قرن چهارم خلاف آنچه در قرن پنجم و ششم خواهیم دید علما و دانشمندان بیشتر به بحثهای دقیق در صحت یا عدم صحت اصول عقاید مشغول بوده‌اند و برای آنکه میزان صحت گفتار پیشینیان را دریابند غالباً بتجربه و تحقیق متوسل میشدند و حتی

برخی از آنان مانند محمدبن زکریا با شک و تردید شروع به تحقیق در گفتار پیشینیان میکردند و اگر تجربه و تحقیق آنانرا بقبول عقاید مذکور نمیکشاند از تخطئه آن خودداری نمی نمودند. محمدبن زکریا در سیره الفلسفیه خود میگوید باید در هر چیز تردید کرد و آنگاه از راه تجربه و تحقیق در صحت آن تأمل نمود و اگر درستی آن معلوم گشت آنرا پذیرفت.

مطلب دیگری که در مباحث فلسفی و علمی قرن چهارم شایان توجه است آنست که چون ترجمه های مترجمان قرن دوم و سوم از فیلسوفیان و طبیبان یونانی غالباً تحت اللفظ بود فهم مطالب از روی آنها باسانی صورت نمیگرفت و بهمین سبب محققان و دانشمندان این عهد مجبور بودند برای آنکه حقیقت عقاید علمای یونان یا اسکندریه یا ایران را دریابند معمولاً بچندین ترجمه و مقابله و مقایسه آنها متوسل شوند مثلاً ابوعلی برای آنکه الهیات ارسطو را دریابد چندین بار از ترجمه آن استفاده کرد و آن را خواند و آخر از روی تحقیقات ابونصر فارابی توانست بحقیقت مقاصد ارسطو پی برد. اینست که ملاحظه میکنیم در قرن چهارم بحث و مشاجره اصولی در میان علما و فلاسفه بر سر مسائل علمی فراوان است در صورتیکه بعدها چون کتابهای ابونصر فارابی و ابوعلی سینا و نظایر ایشان در علوم مختلف تدوین شده بود حاجتی باین بحثها احساس نمیشد و رکود در افکار عمومی بنحوی که دیده ایم بمیان آمد. عین این بحثها در باب ریاضیات و فلکیات و طبیعیات نیز معمول و متداول بوده است. مسأله دیگری که باید از ذکر آن غافل نماند تصرف علمای این دوره است در حکمت و علوم یونانیان بدین معنی که فلاسفه و علما آنچه را از یونان و یا از علمای سریانی و اسکندرانی گرفته بودند مجدداً مورد بحث و مطالعه قرار دادند و عقاید و اطلاعات و نظرهای خود را بر آنها افزودند و حتی افرادی مانند ابونصر فارابی در عقاید آنان حکومت میکردند و یکی را بر دیگری ترجیح میدادند و یا موارد موافقت و اختلاف فلاسفه یونان را مشخص میساختند و یا مانند محمدبن زکریا در روش طب یونانی و ایرانی با استفاده از تجربه از نو شروع بمطالعه و تحقیق می نمودند و اشتباهات پیشینیان را اصلاح میکردند و طریقه های جدیدی که خود می یافتند بر آنها میافزودند و باین ترتیب علوم مأخوذ از منابع یونانی و هندی و ایرانی در قرن

چهارم در حال تکامل و اختلاط بود نه در حال رکود و انحطاط. مطلب دیگری که در فلسفه و علوم قرن چهارم مورد توجه است آنست که در این قرن اندک اندک در فلسفه شیوه ارسطو و در طب عقاید بقراط و جالینوس غلبه می‌یافت. از مهمترین کسانی که درین قرن توانستند فلسفه ارسطو را تدوین و تکمیل کنند و مشکلات آنرا توضیح دهند و ترجمه‌های مختلف را مقابله نمایند و حقایق عقاید ارسطو و افلاطون و نوافلاطونیان را از آنها بیرون کشند در درجه اول ابونصر فارابی متوفی بسال ۳۳۹ است که با رسالات و کتب خود در باب مباحث مختلف فلسفه ارسطو بسیاری از مشکلات آن خصوصاً مابعدالطبیعه ارسطو را روشن ساخت و در یک کتاب بنام «الجمع بین الحکیمین» موارد توافق افلاطون و ارسطو را در مسائل فلسفی، چنانکه خود می‌پنداشت، توضیح داد.

بعد از ابونصر توجه بحکمت مشاء و اثبات آن قوت یافت و علما و فلاسفه بزرگ قرن چهارم غالباً بتحقیق و شرح و توضیح رسائل ارسطو که بعربی ترجمه شده بود مشغول بوده‌اند. البته معلوم است علت اساسی پیشرفت ارسطو در میان مسلمانان آن بوده است که وی با روش اثباتی در شرح عقاید خود وارد میشد و علاوه بر این روش پیروان او در مابعدالطبیعه بنحوی بود که قابل تطبیق با بسیاری از اصول مابعدالطبیعی اسلام بوده است و همین امر باعث شد که فلسفه ارسطو با کلام اسلامی نزدیک و بان آمیخته شود و این امر نخستین بار بوسیله معتزله صورت گرفت. در اصول مابعدالطبیعی افلاطون که مبتنی بر اعتقاد به «مُثل»^۲ و دو مثال اعلائی خیر و شر است، این سازش وجود ندارد و بهمین سبب است که می‌بینیم افلاطون در میان مسلمین چنانکه باید مورد توجه و استقبال قرار نگرفته و حتی در نظر ابوعلی سینا بضاعت وی در علم مزجات و ناچیز شمرده شده است.

از جهات دیگر نفوذ ارسطو و فلسفه او در عالم اسلامی آن بوده است که غالب شراح اسکندرانی و سریانی آثار و کتب این فیلسوف را مورد مطالعه و تحقیق و شرح و توضیح قرار داده بودند و بیشتر این شرح‌ها بعربی ترجمه شد.

۱. مقصود از عقاید ارسطو همه جا «حکمت‌مشاء» است.

و در میان مسلمانان رواج یافت و طبعاً آنانرا بجانب فلسفه ارسطو و قبول آن متمایل ساخت و هنگامی که فلاسفه و دانشمندان بزرگ قرن چهارم توانستند عقائد و نظرهای ارسطو را بخوبی درک کنند و بزبان روشن و فصیح توضیح دهند این نفوذ چند برابر شد تا بابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا متولد بسال ۳۷۰ و متوفی بسال ۴۲۸ هجری رسید. ابوعلی بزرگترین دانشمند عالم اسلام است که فلسفه ارسطو را بساده‌ترین و روشنترین صورتی تحریر کرد یعنی تمام ترجمه‌های مترجمان عربی را راجع بارسطو بخوبی دریافت و بعد آنچه را که دریافته و فهمیده و آنها را حقیقت‌عقاید ارسطو دانسته بود، از نو برشته‌تحریر کشید و در برخی از موارد بنحوی از عهده فهم عقاید ارسطو و تفهیم آن بر آمده است که گوئی مستقیماً مشغول ترجمه از آثار اصلی ارسطو است. اما ابوعلی در کتب خود بیشتر توجه به جنبه درس و بیان اصول عقاید بدون شرح و توضیحات کافی داشته است و بهمین سبب اگر کسی بدون تحقیق و مطالعه دقیق بقرائت کتب ابوعلی مشغول شود از فهم عقاید ارسطو عاجز خواهد ماند. مطلب دیگر آنست که فلاسفه مخصوصاً از اوائل قرن پنجم بعد که ابوعلی تألیفات عمده خود را در آن ایام بوجود می‌آورد چون مواجه با فشار طبقات متعصب بودند چندان در بیان مطالب خود بتوضیح و تصریح عقاید فلسفی پای بند نبودند و غالباً باشارات علمی که گاه صورت ابهام می‌یافت اکتفا میکردند و از اینجاست که بظاهر در کلام ابوعلی گاه ابهامی مشاهده می‌کنیم اما مراد ما از تحریر فلسفه ارسطو بنحو روشن و صریح این نکته نیست بلکه آنست که فیلسوف بزرگ ایرانی توانست آنها را از میان ترجمه‌های متشتت و تحت‌اللفظ بیرون آورد و بنحویکه برای متعلم دقیق قابل فهم باشد بنگارد. عمل ابوعلی باعث شد که حکمت ارسطو بهترین وجه بعالم اسلامی شناسانده شود و بهمین سبب از آن پس فلسفه این فیلسوف بر تمام روشهای فلسفه یونانیان در تمدن اسلامی برتری یافت و دوره‌ی را شبیه دوره اسکولاستیک در فلسفه اسلامی ایجاد کرد. از جمله خوشبختی‌های ابوعلی سینا یکی آن بود که وی شاگردان بسیار دانشمند تربیت کرده بود مانند بهمنیار پسر مرزبان آذربایجانی و ابوعبید جوزجانی که بعد از ابوعلی هر یک بتألیف و تعلیم پرداختند و روش استاد را در عقاید و تألیفات و تعلیمات خود حفظ کردند.

در قرن چهارم دقت دست‌یابی از دانشمندان نیز بفرسفه ایران و روش فلسفی ایرانیان دوره ساسانی متوجه بوده است. یکی از بزرگترین علماء این دسته محمدبن زکریای رازی است. وی در اصول عقاید فلسفی خویش بیشتر متوجه فرسفه ایران قدیم بود و سخنانی اظهار کرد که غالب آنها در همان قرن چهارم مورد ایراد متکلمین قرار گرفت چنانکه ابوالحسن شهید بلخی متکلم و شاعر بزرگ عهد سامانی در رد بعضی از رسالات محمدبن زکریا کتبی نوشت و در قرن پنجم ابومعین ناصرین خسرو قبادیانی شاعر و نویسنده مشهور و متکلم اسمعیلی بسیاری از سخنان او را در کتاب زادالمسافرین مورد ایراد قرار داد. ظاهراً فلاسفه این دوره در عین آنکه فلسفه یونانی را مورد مطالعه قرار میداده و در آن بحث می کرده‌اند عقیده داشتند که فلسفه شرقی و ایرانی را نیز جداگانه مورد تحقیق قرار دهند و حتی ابوعلی بن سینا هم با همه جانب‌داری از فلسفه ارسطو کتاب معتبری در مجموع عقاید ایرانیان و اهل مشرق در فلسفه نگاشته و بنام «حکمة المشرقیین» موسوم کرده بود. بدبختانه در جنگی که میان لشکریان دولت غزنوی و علاءالدوله کاکویه پادشاه دیلمی اصفهان روی داد هنگامی که شکست در لشکر علاءالدوله افتاد و بنه او بدست سپاهیان سلطان غزنه غارت شد قسمتی از کتب و آثار ابوعلی سینا هم بغارت رفت و از آنجمله همه کتاب حکمة المشرقیین بود بغیر از قسمت منطق آن که هنوز باقی مانده و حاوی نکات تازه‌یی در باب اصول علم منطق است.

این نکته از باب توضیح باید افزوده شود که ابوعلی سینا همیشه در سفرهای خود، اعم از سفرهایی که همراه پادشاهان در حال صلح یا جنگ میکرد و یا سفرهای شخصی خویش، شاگردان خود را همراه داشت و با آنان مجالس درس و مناظره ترتیب میداد و طبعاً قسمتی از کتابخانه وی هم در این سفرها در ملازمت او نقل میشد و همین عادت باعث از میان رفتن کتاب مشهور شیخ شده است. عادت شیخ الرئیس ابوعلی آن بود که کتابهای خود را غالباً بصورت جوابهایی که به پرسندگان میداد و یا بشکل یادداشت منظم و مرتب تدوین میکرد و در غالب این احوال از حافظه بی نظیر و اطلاعات جامع خود کمک میگرفت نه از کتب. و با این کیفیت طبیعی است که اگر اثری از آثار

ابوعلی از میان میرفت برای آن فیلسوف تجدید و تحریر آن دشوار بوده است. از بدبختی سلطان غزنوی و لشکریان او هم مردمی متعصب و از مخالفان فلسفه و اعتزال بوده و قاعدتاً باید کتاب حکمةالمشرقیین را سوخته و یا نابود کرده باشند.

با ذکر همین دو نمونه معلوم میشود که تنها عقیده فلاسفه یونان در قرن چهارم مقبول نظر همه علما نبود بلکه از اظهار عقاید جدید و یا توجه بعقاید سابق ایرانیان در فلسفه و علوم هم خودداری نمیشد. از همه بالاتر در این دوره ظهور مردانی است که معتقد بودند نباید عقاید پیشینیان را چشم بسته پذیرفت بلکه باید در آن تأمل و تدبر کرد و پس از اطمینان بصحت آنها را قبول نمود. بزرگترین مرد این میدان محمدبن زکریای رازی است. وی بنا بر آنچه از کتاب سیرهالفلسفیه برمیآید معتقد بود که فیلسوف واقعی کسی است که در همه مطالب تردید و شک کند و از شک شروع بتحقیق مسائل و فهم حقایق نماید و از اینجاست که حملات محمدبن زکریا در فلسفه و طب بمکتبهای یونانی شروع میشود. محمدبن زکریا در چندین رساله فلسفی خود غالباً بروش فلاسفه یونانی و عقاید آنان تاخته است و در طب کتاب الشکوک را در رد بسیاری از عقاید جالینوس طبیب بزرگ یونانی تألیف کرد. از میان دانشمندان قرن چهارم و قسمتی از قرن پنجم مرد دیگری که تقریباً باصول عقاید محمدبن زکریای رازی، اعتقاد داشت ابوریحان بیرونی خوارزمی است و او با توجه بهمین روش بوده است که با ابوعلی بن سینا بر مریض عقاید فلسفی و علمی ارسطو اختلاف داشت.

اکنون که از مطالعه مختصری درباب سیرفلسفه در قرن چهارم فراغت یافته ایم لازم است بسایر علوم علیالخصوص وضع طب در این قرن درخشان توجه کنیم. قرن چهارم از لحاظ تکامل علم طب نیز مهمترین قرن از قرون تمدن اسلامی شمرده میشود. در آغاز این قرن یکی از بزرگترین پزشکان دنیای قدیم یعنی محمدبن زکریای رازی (متوفی بسال ۳۱۳ یا ۳۲۰) و در پایان آن خاتم اطبای بزرگ اسلامی ابوعلی بن سینا (متوفی بسال ۴۲۸) میزیسته است. برای آنکه از میزان خدمات اطبای قرن چهارم بهتر آگاهی یابیم باید مقدمتاً راجع به کیفیت علم طب در قرون نخستین هجرت هم سخنی گوئیم:

طب اسلامی از سه منبع مهم و اساسی دنیای پیش از اسلام و مقارن ظهور اسلام برخوردار است: نخست طب یونانی، دوم ایرانی و سوم هندی. طب یونانی با ظهور طبیب بزرگ بقراط^۱ (متولد بسال ۴۶۰ ق م) تکمیل و بصورت جامعی تدوین شد. پس از ظهور این پزشک نامبردار روش او در طب سالهای متمادی امتداد یافت تا در دوره رونق مدارس اسکندریه جالینوس^۲ طبیب معروف (۱۲۱-۲۰۱ میلادی) با مطالعات خود در داروشناسی و تشریح و طب مباحث جدیدی بر آنها افزود و علاوه بر این بعضی از کتب بقراط را نیز شرح کرد. کتب بقراط و جالینوس بوسیله عده زیادی از پزشکان اسکندریه و مدارس سریانی شام و شمال بین‌النهرین مدتها مورد مطالعه و تحقیق و شرح و تفسیر قرار گرفته بود و تا مدتی از عهد اسلامی هم در مدارس معروف این نواحی همچنان مورد مطالعه و تحقیق بوده است.

از اواسط عهد شاهنشاهان ساسانی در ایران مخصوصاً در شهر معروف «گندیشاپور» واقع در خوزستان نیز مرکز مهمی برای طب بوجود آمده بود. مدرسه طبی گندیشاپور و بیمارستان آن در عهد خسرو اول انوشروان بمنتهای اهمیت و شهرت خود رسید. در این مدرسه طب یونانی و ایرانی و هندی بهم در آمیخت و چون مطالعات و تحقیقات اطبای آنشهر بر آنچه بود افزوده شد، مکتب جدیدی در طب پدید آمد که بشهادت غالب دانشمندان اسلامی بر طب یونانی هم از بعضی جهات برتری داشت.

هنگامی که دولت بنی‌عباس در عراق مستقر گردید چون تشکیل دهندگان آن دولت و رجال و عمال بزرگ آن غالباً ایرانی بودند توجه مسلمین بعلوم آغاز گردید و از نخستین علومی که مورد توجه مسلمین قرار گرفت علم طب بود. اولین طبیب بزرگ که منصور دومین خلیفه عباسی او را بدربار خود خواند و مصدر تألیف و ترجمه کتب متعددی در طب گردید، جورجیس بن بختیشوع از عیسویان نسطوری ایران بود. وی رئیس بیمارستان گندیشاپور و مقدم اطبای آنشهر بود و پس از ورود و توقف در دستگاه خلافت شروع بتألیف و ترجمه کتب طبی کرد و پس از و پسر و اخلاف وی جای او را در دربار عباسیان گرفتند و تا

حدود قرن چهارم همواره سمت پیشوایی طبای بغداد را داشتند. دیگر از پزشکان بزرگ قرن دوم هجری در بغداد یوحنا پسر ماسویه از عیسویان ایرانی و از اطباء مشهور گندی شاپور بود که مجلس درس طب در بغداد داشت و ریاست بیت الحکمه یعنی مرکز تألیف و ترجمه بغداد برعهده او بود. از مترجمان دیگر این ایام یعنی قرن دوم و سوم هجری که بسیاری از کتب یونانی و سریانی را در طب بزبان عربی نقل کردند حنین بن اسحق و حبیش الاعسم و ثابت بن قرة الحمرانی و قسطابن لوقا بلبکی و چندین مترجم بزرگ دیگر بودند.^۱

این مترجمان کتب پزشکان معتبر یونانی مانند بقراط و جالینوس و بولس-الاجانیطی^۲ و امثال آنان را از یونانی، و یا شروح سریانی آنها، و همچنین کتب طب ایرانی و هندی را در طول قرن دوم و سوم و قسمتی از اوایل قرن چهارم بزبان عربی در آوردند بنحوی که در آغاز قرن چهارم زبان عربی از حیث کتب طبی ثروتمندترین زبان آن عهد شده بود.

از مسلمین غیر عرب که بعلم طب توجهی داشتند علی الخصوص ایرانیان نیز عده زیادی شروع با استفاده از این کتب و تحقیق و مطالعه در طب کردند و در اندک مدتی در این فن مهارت و قدرت یافتند چنانکه در آغاز قرن سوم نخستین طبیب بزرگ در تمدن اسلامی که از خود دارای تألیفات مهم باشد و کتاب او از ارکان طب شمرده شود ظهور کرد و او «علی بن ربن» از مردم طبرستان بود. ابن ربن که بنا بر بعض اقوال در آغاز عمر بر مذهب یهود و علی الظاهر بر مذهب عیسوی بود در قرن سوم میزیست و مدتی دبیر مازیار پسر قارن (مقتول بسال ۲۲۴) و سپس دبیر معتصم خلیفه عباسی بود. کتاب معتبر وی در طب «فردوس-الحکمه» است. اندکی بعد از عهد علی بن ربن دومین طبیب بزرگ عالم اسلامی یعنی محمد پسر زکریا از اهل ری ظهور کرد. وی بمراتب بیش از آنچه در فلسفه و کیمیا و طبیعیات اهمیت دارد، در علم طب مورد توجه تمام مسلمین و عالم متمدن قرار گرفته است. کتاب معتبر او در طب که دومین رکن از ارکان چهارگانه طب اسلامی است «کتاب الحاوی» نام دارد که در سی مجلد است و

۱. رجوع کنید بمقاله تاریخ طب و بیمارستانها در ایران از صدر اسلام تا پایان قرن چهارم هجری بقلم نگارنده این مقاله در شماره دهم سال دوم دوره جدید مجله شیرو خورشید سرخ ایران.

2. Paul d' Egin

بلاتینی ترجمه شده و دائرةالمعارفی است از اطلاعات طبی تا آغاز قرن چهارم هجری. از آثار دیگر طبی رازی کتاب «طب المنصوری» و «کتاب الشکوک» او که ردی بر جالینوس است از همه مهمتر میباشد. اهمیت رازی در طب از آن جهت است که وی فقط بااطلاعات قدما اکتفا نکرده بلکه تجارب و نظرهای علمی خود و اکتشافاتی را که در طب داشت بر آنها افزود و کاملترین کتب طب را تا عهد خود نوشت.

دیگر از اطباء مشهور قرن چهارم علی بن عباس مجوسی اهوازی طبیب عضدالدوله دیلمی است که کتاب «کامل الصناعه» او در طب سومین رکن از ارکان چهارگانه طب اسلامی شمرده میشود.

خاتم اطباء بزرگ و کسی که بعد از او طب اسلامی دیگر بترقیات اساسی تازه بی نایل نشد ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا است. ابن سینا مؤلف «کتاب القانون» در طب است. اهمیت ابوعلی در آنست که مسائل طبی را با دماغ فلسفی خود نظم و ترتیب منطقی کاملی بخشید و صحیح ترین اطلاعات و نظریه های طبای پیش از اسلام و دوره اسلامی را باضافه نظریه ها و عقاید خود در کتاب خویش گرد آورد و با ترتیب و نظم کاملی در ابواب مختلف نگاشت. کتاب القانون بعد از نشر کاملترین کتاب طب شناخته و در قرن هفتم بوسیله علامه قطب الدین شیرازی شرحی در هفت مجلد بر آن نگاشته شد و در مدارس طب اروپا هم تا قرن هفدهم تدریس میشد و تا کنون چند بار و از آنجمله در قرن شانزدهم میلادی در رم بطبع رسید و بلاتینی ترجمه شد.

علوم ریاضی هم مانند سایر علوم عقلی از علمهایی است که مسلمین بوسیله مترجمان ایرانی و سریانی از کتب ایرانی و یونانی و هندی استفاده بردند. نخستین علم از علوم ریاضی که مسلمانان پیش از همه بدان توجه کردند علم نجوم است. اولین کتاب مهم نجوم که از پهلوی عبری ترجمه شد کتاب «زیگ شتاریار» (زیگ شهریار) است که بدست علی بن زیاد تمیمی بتازی درآمد و همچنین بوسیله نویخت منجم منصور و پسرش ابوسهل خرشاذماه که هر دو از منجمان و ریاضی دانان بزرگ ایرانی و پیش از ورود بخدمت بنی عباس برآیین زرتشتی بوده اند، برخی از کتب ریاضی و نجوم از پهلوی عبری نقل شد. در همین ایام بعضی از کتب نجوم هندی را نیز عبری درآوردند و از روی آنها یکی از دانشمندان ایرانی بنام

محمد بن ابراهیم معاصر منصور عباسی کتاب السند هند الکبیر را که تا عهد مأمون مورد مراجعه منجمان و مبنای علم نجوم بود تألیف کرد. اندکی بعد کتاب المجسطی^۱ تألیف بطلمیوس^۲ منجم و ریاضی دان بزرگ یکبار در عهد هارون الرشید و یکبار در عهد مأمون بعربی ترجمه شد و همچنین است آثار اقلیدس عالم بزرگ یونان و بسیاری دیگر از کتب ریاضی و نجوم یونانی و پهلوی و هندی که تا اوایل قرن چهارم یکی پس از دیگری بتازی نقل و در معرض استفاده دانشمندان اسلامی قرار داده شد.

از همان آغاز کار توجه به علوم ریاضی در تمدن اسلامی بوسیله ایرانیان صورت گرفت تا بجایی که باید گفت علمای بزرگ ریاضی غالباً و گاه منحصرأ از ایرانیان بوده اند. در عهد مأمون محمد بن موسی خوارزمی با توجه باصول عقاید ایرانیان و هندوان و یونانیان زیجی ترتیب داد و ابواب تازه‌یی بر آن افزود. محمد بن موسی خوارزمی در سایر ابواب علم ریاضی هم مانند حساب و جبر دارای اطلاعات فراوان و تألیفات مهم بود. از جمله ایرانیانی که از عهد مأمون بعد مدتها از بزرگترین ریاضی دانان و منجمان محسوب میشدند و در علوم مختلف مانند هیأت و حساب و هندسه اطلاعات کافی و اکتشافاتی داشتند، بنی موسی بن-شا کر هستند که از اهل خراسان بوده و در بغداد میزیسته و در اشاعه علوم و نقل کتب یونانی بعربی کوشش بسیار میکرده اند. از جمله کارهای بزرگ این ریاضی دانان ایرانی یکی محاسبه محیط زمین و دیگر تعیین درجه نصف النهار بغداد بود. بنی موسی در ابواب علوم ریاضی دارای تألیفات مهمی بوده اند. ایرانی دیگری در همین ایام در بغداد بنجوم شهرت یافت و او ابو معشر بلخی است که بنظرهای صائب خود در نجوم مشهور است. پس از این افراد باید احمد بن کثیر فرغانی و سهل بن بشر و محمد بن عیسی ماهانی و کوشیارگیلی را ذکر کرد که همه ایرانی و صاحب تألیفات در نجوم بوده اند. یکی از نتایج ترقی علم نجوم در اسلام تأسیس رصدخانه‌ها بود که علی‌الخصوص در ایران عده‌یی از آنها ایجاد شد. منجمانی که در رصدخانه‌های بغداد کار میکرده و آنها را اداره مینموده اند تا آنجا که اطلاع داریم ایرانی بوده اند.

از جمله کارهای مسلمین در علم حساب استفاده‌هایی است که از حساب هندی کرده‌اند و در این باب تقدم با محمدبن موسی خوارزمی است که ارقام هندی را نخستین بار در تمدن اسلامی بکار برد.

در جبر نیز مسلمین کار مهمی انجام دادند و در این امر هم تقدم با ایرانیان است و خوارزمی نخستین کسی است که در این باب بتألیف پرداخت و «کتاب الجبر والمقابله» را نگاشت، و ابوالوفاء بوزجانی بعد از مهمترین کتب جبر را تا عهد خود تألیف کرد، و همچنین است ابوحنیفه دینوری و ابوالعباس سرخسی که در قرن دوم و سوم میزیسته‌اند. در قرن سوم علم ریاضی مانند سایر علوم همچنان در ترقی و تکامل بود و یکی از علل مهم پیشرفت این علم علاوه بر توجه خاص خلفا و امرا بعلم نجوم و احکام آن، اهمیتی است که در مکتب پیروان ارسطو باین علم داده میشد. ریاضیات یا (علم تعلیمی) از مباحث مهم فلسفه مشائین بود و فیلسوفی نبود که پیش از ورود در مبحث الهیات اصول این علم را فرا نگیرد و پیداست که با اعمال این روش علوم ریاضی در شمار علوم بود که غالب محصلان علوم عقلی فرا میگرفتند.

در قرن چهارم یکی از بزرگترین ریاضی دانان عالم اسلامی یعنی ابوریحان محمدبن احمد بیرونی خوارزمی ظهور کرد. وی از شاگردان ابونصر عراق یکی از معارف دانشمندان ایرانی در قرن چهارم است که از خاندان سلطنتی شاهیه بود که دیرگاهی بر خوارزم حکومت داشتند. ابوریحان در نجوم و ریاضیات نظر - های جدید و اطلاعات وسیع داشت و کتابهای او مانند «التفهیم لاوائل صناعة التنجیم» (بفارسی) و قانون مسعودی از جمله مهمترین کتب نجومی و ریاضی قدیم است. وی از تربیت شدگان قرن چهارم است که قرن پنجم را نیز درک کرد.

مخالفت با علوم عقلی

چنانکه در مقدمات امور دینی و اجتماعی ملاحظه کرده‌ایم از اوایل قرن پنجم بر اثر تسلط ترکان و پیشرفت اشاعره و اهل حدیث و مجسمه و مشبهه بازار تعصب در ممالک اسلامی رواج گرفت و ضدیت بامتفکران و اهل علم و خاصه با فلسفه و علوم اثباتی آغاز شد و همچنانکه قبلا اشاره شده است در نتیجه این ضدیت ضربات عظیمی به پیکر علوم عقلی و نظری وارد گردید و کار بسوزانیدن کتب علمی و ریاضی و تحریم علوم نظری و تکفیر علما کشید. بهمین سبب از اوایل قرن

پنجم بعد توجه مردم که در قرن دوم و سوم و همچنین در قرن چهارم (فقط در ایران) بیشتر معطوف بکسب علوم عقلی بود، بجای علوم عقلی و اثباتی معطوف به علوم دینی و سایر علوم منقول گردید، و حتی دوستانان فلسفه و علوم تجربی و نظری غالباً مجبور بودند بطور خصوصی و گاه مخفیانه بادمه کار خویش مشغول باشند. در نیمه دوم قرن پنجم و اوایل قرن ششم یکی از بزرگترین دانشمندان مذهبی اسلام که صاحب نفوذ عظیمی در تمدن اسلامی گردید، بنام حجة الاسلام امام محمد غزالی طوسی ظهور کرد. وی شاگرد امام الحرمین ابوالمعالی جوینی و از اکابر علمای شافعی بوده است و بر اثر نفوذ شدیدی که در میان عامه مسلمان و علمای دینی تحصیل کرده بود در دستگاه سلاجقه و وزرای آنان بسیار مورد توجه بوده است. غزالی از کسانی است که علم کلام را بیش از پیش با استدلال و نظر نزدیک ساخت ولی در عین حال با فلسفه و علوم ریاضی در کتابهای مهم خود مانند المنقذ من الضلال و مقاصد الفلاسفه و تهافت الفلاسفه مبارزه و مخالفت شدید کرد. غزالی بیشتر مسائل و مباحث علوم فلسفی و نظری را تخیلات واهی شمرد و ریاضیات و منطق را از آنجا که این هر دو فن برهانی هستند دارای رابطه بی با عقاید دینی ندانست و بالنتیجه غیر لازم معرفی کرد و نیز گفت که همه فلاسفه در مطالب الهیات دچار اشتباه گردیده اند و مخصوصاً کفر فلاسفه در سه مسأله آشکار است: نخست انکار معاد جسمانی بدین معنی که فیلسوفان معتقد نیستند که در روز رستاخیز خلایق دوباره برمیخیزند و از اینراه بالحادثه گردیده اند. دوم اینکه خداوند علم بکلیات دارد نه جزئیات و حال آنکه غالب علمای اهل سنت و حدیث برای واجب الوجود معتقد بعلم جزئیات و تعیین سرنوشت بشر و نتایج اعمال او در هر نفس بوده اند. سوم از آنروی که فلاسفه معتقد بقدم عالم هستند و این مخالف با روایات دینی است.

پیداست در عصری که نفوذ علمای دینی در نهایت شدت باشد صدور چنین احکام تا چه حد برپیکر فلسفه و علوم عقلی ضربت میزند. اصولاً فکر مبارزه با علوم عقلی و فلسفه در قرن پنجم و ششم بحدی رائج بود که نظایر این تکفیرها را بسیار مشاهده میکنیم حتی در دیوان شاعرانی چون سنائی و خاقانی که معتقد و متظاهر بدین و مبانی مذهبی بوده اند.

سنائی چندبار بفلسفه یونانی تاخته و از آنجمله گفته است:

بمیرید از چنین جانی کزو کفر و هوا خیزد
 ازیرا در چنان جانها فرو ناید مسلمانی
 شراب حکمت شرعی خورید اندر حریم دین
 که محرومند ازین حکمت هوس گویان یونانی
 تو ای مرد سخن پیشه که بهر دام مشتی دون
 زدین حق بماندستی به نیروی سخندانی
 چه مستی دیدی از سنت که رفتی سوی بی دینان
 چه تقصیر آمد از قرآن که گشتی گرد لامانی
 برون کن طوق عقلانی بسوی ذوق ایمان شو
 چه باشد حکمت یونان به پیش ذوق ایمانی
 خاقانی هم در پیروی از استاد غزنه ازو پیش رانده و از بدگویی بفیلسوفان
 نکته بی فرو نگذاشته است:

چشم بر پردهٔ امل منهدید	جرم بر کردهٔ ازل منهدید...
ای امامان و عالمان اجل	هء جهل از بر اجل منهدید
علم تعطیل ^۱ مشنوید از غیر	سر توحید را خلل منهدید
فلسفه در سخن میامیزید	وانگهی نام آن جدل منهدید
وحل گمرهیست بر سر راه	ای سران پای در وحل منهدید
نقد هر فلسفی کم از فلسی است	فلس در کیسهٔ عمل منهدید
دین بتیغ حق از فسل رسته است	باز بنیادش از فسل ^۲ منهدید
حرم کعبه کز هبل ^۳ شد پاک	باز اندر حرم هبل منهدید
مشتی اطفال نو تعلم را	لوح ادبار در بغل منهدید
مرکب دین که زادهٔ عربست	داغ یونانش بر کفل منهدید
قفل اسطوره ^۴ ارسطورا	بر در احسن الملل منهدید
نقش فرسودهٔ فلاطن را	بر طراز بهین حلل منهدید
علم دین علم کفر شمارید	هرمان ^۵ همبر تلل منهدید

۱. علم تعطیل یعنی علمی که انسان را از اعتقاد بمبدأ و معاد بازدارد و مراد از آن فلسفه است.
 ۲. سستی. ۳. نام بتی است. ۴. افسانه. ۵. جمع هرم. مراد اهرام مصر است.

چشم شرع از شماست ناخنه دار
 بر سر ناخنه سبیل^۱ منهدید
 فلسفی مرد دین مپندارید
 حیز را جفت سام یسل منهدید
 فرض ورزید و سنت آموزید
 عذر نا کردن از کسل منهدید
 از شما نحس میشوند این قوم
 تهمت نحس بر زحل منهدید...
 در نتیجه این فشارهای شدید علمای مذهبی و متظاهران بدین بر فلسفه و فیلسوفان و علمای عقلی مقاومت و مخالفتی در میان عامه نسبت بانان آشکار شد و بدیختانه روش تدریس در مدارس این عهد هم چنانکه قبلاً گفته شد مؤید این رفتار سخت بود و تحصیل علوم عقلی را ممنوع و مذموم می‌شمرد و جز بطلان علوم منقول و دین راتبه و وظیفه‌ی داده نمیشد. اینست که بازار علم در قرن پنجم و خصوصاً در قرن ششم کاسد شد و جز علم طب که مورد حاجت مسلمین و علم نجوم که مورد احترام سلاطین و امرا بود سایر علوم رونقی نداشت.

از فجایع اسفناک این دو قرن خاصه قرن ششم قتل عده‌ی از متفکران و فلاسفه بود که عقاید جدید می‌آورده و بوجهی بزندقه و الحاد متهم میشده‌اند و از آنجمله است شهاب‌الدین سهروردی فیلسوف بزرگ معروف به شیخ اشراق. وی از پیروان مکتب فلسفه اشراقی و بزرگترین نماینده این مکتب در عالم اسلامی است که علاوه بر پیروی از مکتب افلاطونیون جدید^۲ بسیاری از اصطلاحات مذهبی ایران قدیم و عقاید فلسفی ایران را در فلسفه خود راه داده و بجرم‌گمراه ساختن خالق بوضعی فجیع کشته شد. کتاب «حکمة الاشراق» این فیلسوف از بزرگترین آثار فلسفی ایرانیانست که بزبان عربی نگاشته شد.

در قرن چهارم از وقتی که سختگیری نسبت بعلماء و طالبان علوم عقلی شروع شد گروهی از دانشمندان بر آن شدند که بجای اظهار علوم عقلی برای تعلیم خلق مخفیانه شروع بکار کنند و علوم و معارف را چنانکه مورد استفاده همگان باشد با رسالاتی که مخفیانه تألیف و بدون ذکر نام مؤلف منتشر گردد، ترویج نمایند. این گروه همانند که در تاریخ علوم و فلسفه اسلامی باخوان-الصفاء معروفند و در اواسط قرن چهارم هجری پنهانی در بصره و بغداد بوجود

۱. مرضی است در چشم، بیماری موی چشم.

آمدند. اصول عقاید این فرقه چنین بود که اولاً چون دین اسلام با خرافات آمیخته شده است باید کوشید آنرا از این نقصان برکنار ساخت و به اینکار جز باستعانت از فلسفه نمیتوان دست زد. ثانیاً برای سعادت خلق باید فلسفه یونانی و آیین عربی را به یکدیگر آمیخت. ثالثاً برای آنکه فهم مسائل علمی برای همه افراد آسان باشد باید آنرا با زبانی ساده نگاشت. بهمین جهت اخوان الصفا در نگارش کتب خود معمولاً مطلبی را بسادگی عنوان میکردند و بعد آنرا توضیح میدادند بنحوی که قابل استفاده همه باشد و در همه رسالات و کتب خود همواره متوجه این مطلب بودند که باید با خرافات و اوهام مبارزه کرد. این فرقه برای پیش بردن مقاصد خود در حدود پنجاه و یک رساله و مقاله راجع به علوم طبیعی و ریاضی و الهیات و مسائل اجتماعی نگاشتند. مؤلف هیچیک از این رسالات معلوم نیست ولی در نشر آنها سعی بلیغ میشد و در این امر علاوه بر اخوان الصفا معتزله هم دخالت داشتند. مجموعه‌یی از رسالات اخوان الصفا گردآوری و چاپ شده است.

با توجه بآنچه گذشت معلوم میشود که در قرن پنجم و ششم بر روی هم قدم تازه و مهمی در فلسفه و علوم جز آنچه شهاب الدین سهروردی کرده بود برداشته نشد. از میان علمای بزرگ این دوره مسلماً باید نام حکیم عمر الخیامی معروف به «خیام» را در یادداشت. وی ظاهراً در فلسفه عقاید خاصی داشت که هرگز بنگارش آنها جرأت نمیکرد و تنها قسمتی از عقاید فلسفی خود را در باب مبدأ و معاد و مسأله سعادت و لذت با تعریضهای نغز و دلنشین رباعیهای خود آورده است که شهرت جهانی دارد.

در ریاضیات و نجوم و طب همچنانکه گفته‌ایم در قرن پنجم و ششم آثاری در ایران ایجاد شده است که بعضی از آنها خالی از اهمیت و اعتبار نیستند. مهمترین کتاب ریاضی این دوره کتاب الجبر والمقابلۀ عمر خیام است که آخرین ترقیات مسلمین را در این علم در آن کتاب می‌بینیم و از جمله کتب معتبر نجوم بعد از کتب ابوریحان کتاب گیهان شناخت قطان مروزی و کتاب عمل آلات رصد مسعودی است. مهمترین کتابهای طب قرن ششم از طبیب بزرگ ایرانی سید اسمعیل گرگانی است که از آن میان ذخیره خوارزمشاهی را مخصوصاً باید یاد کرد.

ادبیات تا آغاز قرن هفتم

مطالعه اجمالی ما درباره وضع علوم از آغاز عهد اسلامی تا اواخر قرن ششم هجری در اینجا پایان می‌پذیرد و اکنون می‌پردازیم بذکر مختصری از وضع ادبیات ایران در آن دوره.

چنانکه میدانیم لهجه رسمی ادبی ایران در دوره ساسانی لهجه پهلوی جنوبی یا پهلوی پارسی بود. این لهجه در دربار و ادارات دولتی بعنوان زبان رسمی عمومی بکار میرفت و همچنین بود در محافل دینی و برای نگارش کتب مذهبی و تاریخی و ادبی و در نامه‌های خصوصی (اخوانیات).

پیداست که با حمله عرب و برافتادن دولت ساسانیان برسمیت و عمومیت زبان پهلوی لطمه‌یی سخت خورد لیکن بهیچ روی نمیتوان پایان حیات ادبی آن لهجه را مقارن با این حادثه بزرگ تاریخی دانست چه از این پس تا دیرگاه هنوز لهجه پهلوی در شمار لهجات زنده و دارای آثار متعدد ادبی و تاریخی و دینی بود و حتی بایدگفت غالب کتبی که اکنون بخط و لهجه پهلوی در دست داریم متعلق ببعد از دوره ساسانی است. تا قسمتی از قرن سوم هجری کتابهای معتبری بخط و زبان پهلوی تألیف شده و تا حدود قرن پنجم هجری روایاتی راجع به آشنایی برخی از ایرانیان با ادبیات این لهجه در دست است و مثلاً منظومه «ویس و رامین» که در اواسط قرن پنجم هجری بنظم در آمده گویا مستقیماً از پهلوی بشعر فارسی ترجمه شده و حتی در قرن هفتم «بهرام پژدو» ارداویرافنامه پهلوی را بنظم فارسی در آورد. در سه چهار قرن اول هجری بسیاری از کتب پهلوی در مسائل مختلف از قبیل منطق، طب، تاریخ، نجوم، ریاضیات، داستانهای ملی، قصص و روایات و نظائر آنها بزبان عربی ترجمه شد و از آنجمله است کلیله و دمنه، آیین نامه، خداینامه، زیچ شهریار، برخی از کتب منطق و... در همین اوان کتبی مانند بندهشن - دینکرت - شایست نشایست - اردای ویرافنامه - گجستک ابالش - یوشت فریان - اندرز بزرگمهر بختکان - مادیگان شترنگ - شکندگمانیک و یچار و امثال آنها بزبان پهلوی نگاشته شد که بسیاری از مطالب مربوط بایران پیش از اسلام و آیین و روایات مزدیسنا و داستانهای ملی در آنها محفوظ مانده است. مؤلفان این کتب غالباً از روحانیان زرتشتی بوده و باین سبب از تاریخ و روایات

دینی ایران قدیم اطلاعات کافی داشته‌اند. از این گذشته در تمام دیوانهای حکام عرب در بین‌النهرین و ایران و ماوراءالنهر تا مدتی از قرن اول هجری از لهجه و خط پهلوی استفاده میشد.

با همه این احوال پیداست که غلبه عرب و رواج زبان دینی و سیاسی عربی بتدریج از رواج و انتشار لهجه پهلوی میکاست تا آنجا که پس از چند قرن متروک شد و جای خود را بلهجات دیگر ایرانی داد.

خط پهلوی هم بر اثر صعوبت بسیار و نقص فراوان خود بسرعت فراموش گردید و بجای آن خط عربی معمول شد که با همه نقصهایی که برای فارسی-زبانان داشت و با همه نارسایی بمراتب از خط پهلوی آسانتر است. بهمان نسبت که لهجه پهلوی رسمیت و رواج خود را از دست میداد زبان عربی در مراکز سیاسی و دینی نفوذ می‌یافت و برخی از ایرانیان در فراگرفتن و تدوین قواعد آن کوشش میکردند اما هیچگاه زبان عربی مانند یک زبان عمومی در ایران رائج نبود و بهیچ روی بر لهجات عمومی و ادب ایرانی شکستی وارد نیاورد و بعبارت دیگر از میان همه ملل مطیع عرب تنها ملتی که زبان خود را نگاه داشت و از استقلال ادبی محروم نماند ملت ایرانست.^۱ پیداست که این نفوذ سیاسی و دینی و همچنین مهاجرت برخی از قبایل عرب بداخله ایران و آمیزش با ایرانیان و عواملی از این قبیل باعث شد که لغاتی از زبان عربی در لهجات فارسی نفوذ کنند. این نفوذ تا چند قرن اول هجری بکندی صورت میگرفت و بیشتر ببرخی از اصطلاحات دینی (مانند: زکوة، حج، قصاص) ... و اداری (مانند: حاکم، عامل، امیر، قاضی، خراج) ... و دسته‌بی از لغات ساده منحصر بود و حتی ایرانیان پاره‌بی از اصطلاحات دینی و اداری عربی را ترجمه کردند و مثلاً بجای صلوة معادل فارسی آن «نماز» و بجای صوم «روزه» بکار بردند. در این میان بسیاری از اصطلاحات اداری (مانند: دیوان‌دبیر، دفتر، وزیر) ... و علمی (مانند: فرجار، هندسه، استوانه،

۱. البته غالب ترکان بعدها یعنی در عهد انحطاط وضعف حکومت عرب قبول اسلام کردند و طبقاً حکم فوق درباره آنان جاری نیست.
۲. این کلمه بنا بر آخرین تحقیقات از ریشه پهلوی «ویژیر» اخذ و از معرب آن در زبان عرب مصدر و جمیع بنا شده است.

زیج)... و لغات عادی لهجات ایرانی بسرعت در زبان عربی نفوذ کرد و تقریباً بهمان نسبت که لغات عربی در لهجات ایرانی وارد شد از کلمات ایرانی هم در زبان تازیان راه یافت. باید بیاد داشت که نفوذ زبان عربی بعد از قرن چهارم هجری و مخصوصاً از قرن ششم و هفتم بعد در زبان فارسی سرعت و شدت بیشتری یافت و علت این امر نخست اشتداد نفوذ دین اسلام است بنحوی که در مباحث پیشین گفته ایم. هر چه بر عمر اسلام در ایران بیشترگذشت نفوذ آن بیشتر شد و بهمان نسبت که قوت جریانهای دینی در این کشور فزونی یافت بر درجهٔ محبوبیت متعلقات آن که زبان عربی نیز یکی از آنهاست افزوده شد. دومین سبب نفوذ زبان عربی در زبان فارسی تفنن و اظهار علم و ادب بسیاری از نویسندگان است از اواخر قرن پنجم بعد. البته ارزش علمی زبان تازی نیز که در قرن دوم و سوم بوجود آمد از علل نفوذ آن در زبان فارسی باید شمرده شود. این نفوذ از حیث قواعد دستوری بهیچ روی (جز در بعض موارد معدود و بی اهمیت) در زبان فارسی صورت نگرفته و تنها از طریق مفردات بوده است و حتی در مفردات لغات عرب هم که در زبان ما راه جست براههای گوناگون از قبیل تلفظ و معنی آنها دخالتهای صریح شد تا آنجا که مثلاً بعضی از افعال معنی وصفی گرفت (لابالی = بی باک. لایعقل = بیعقل. لایشعر = بی شعور)... و برخی از جمعها بمعنی مفرد معمول شد و علامت جمع فارسی را بر آنها افزودند (ملوکان^۱، ابدالان^۲، حوران^۳، الحانها^۴ منازلها، بهائمان، الفاظها، موالیان، اوانیها، عجایبها، معانیها، طلبه، عمله، فعله وجز آنها)... و گذشته ازین نزدیک بتمام اسمهای عربی را که بفارسی آوردند با علامتهای جمع فارسی بکار بردند. درحقیقت لغات عرب که در زبان فارسی آمد بتمام معنی تابع زبان فارسی شد و اصولاً تا اواخر قرن پنجم جمعهای عربی نیز بنحوی که امروز میان ما معمول است تقریباً مورد استعمالی نداشته است.

اگر چه ادبیات پهلوی در برابر نفوذ و رسمیت زبان عربی اندک اندک

۱. گل شکفته بر خسارکان تو ماند (دقیقی)
 نبود هرگز با پای همتش همبر (عنصری)
 همه حوران شوند غلماش (سعدی)
 بیاموزند الحانهای شیون (منوچهری)

۱. ببستان ملوکان هزار گشتم بیش
 ۲. و گر بهمت گویی دعای ابدالان
 ۳. گسر چنین حور در بهشت آید
 ۴. زنان دشمنان در پیش طعنت

راه ضعف و فراموشی می‌پیمود لیکن لهجات محلی دیگر ایران با آمیزش با زبان عربی آمادهٔ ایجاد ادبیات کامل و وسیعی میگردید و از آنجمله بود لهجهٔ آذری، لهجهٔ خوزی، لهجهٔ فارسی (منسوب بفارس)، لهجهٔ کردی، لهجات مرکزی ایران، لهجات شمالی، لهجه‌های خراسان و ماوراءالنهر.

لهجهٔ عمومی مشرق ایران از این میان ثروتمندترین لهجه‌های ایرانی بود و چون بازماندهٔ لهجه‌های ادبی مهمی مانند اوستایی و پهلوی شمالی بود بزودی و با کوچکترین رسمیت سیاسی میتوانست بهترین وسیلهٔ ایجاد ادبیات جدیدی در ایران گردد و این امر خوشبختانه بیاری یعقوب پسر لیث صفار در اواسط قرن سوم هجری صورت‌گرفت و با ظهور شاعرانی مانند محمد پسر وصیف سیستانی و بسام کورد (کرد) و ابن‌مخلد که هر سه در دستگاه یعقوب و عمر و پسران لیث میزیستند نخستین اشعار عروضی پارسی سروده شد و در اندک مدت یعنی تا آغاز قرن چهارم چنان بسرعت طریق تکامل پیمود که در آغاز این قرن شعر فارسی با شعر تازی برابری کرد و در نیمهٔ دوم این قرن یکی از بزرگترین شاعران جهان یعنی فردوسی ظهور نمود.

لهجه‌یی که بدین ترتیب برای ادبیات دورهٔ اسلامی ایران بوجود آمد و بعد در همه نواحی این کشور پذیرفته شد همانست که در اصطلاح شعر او نویسندگان ما زبان «دری» و «پارسی» و پارسی دری نامیده میشود و مراد از پارسی در این مورد لهجهٔ منسوب بفارس نیست بلکه مقصود لغت و زبان ایرانی در برابر تازی است.

با ظهور دولت آل سامان برای ادبیات فارسی زمینهٔ مساعدی فراهم گشت. چنانکه در شرح اوضاع سیاسی و اجتماعی قرن چهارم گفته‌ایم در این قرن همهٔ دولتهایی که در این سرزمین حکومت میکردند ایرانی بودند و اصولاً قرن چهارم دورهٔ استحصال ایرانیان از زحمات ممتدی بود که نزدیک دو قرن برای کسب استقلال ملی خود کشیده بودند. از میان دولتهایی که در این قرن بر ایران حکومت داشتند بهتر از همه دولت سامانی بود. خاندان سامانی یکی از خاندانهای اصیل ایرانیست که نسل آن بهرام چوین سردار مشهور ساسانیان میرسید. این خاندان در احترام میهن و بزرگداشت مراسم ملی و احیاء سنن قدیم ایران علی‌الخصوص در ترویج زبان پارسی حد اعلائی کوشش

را بکار میبردند و باین نظر در تشویق شاعران و نویسندگان و مترجمان نکته‌ی را فرو نمی‌گذاشتند. مثلاً چون دیدند که کلیله و دمنه پهلوی مدروس شده و ممکن است مردم ایران بر اثر رغبتی که بدان دارند از ترجمه عربی آن که بدست عبدالله پسر مقفع صورت گرفته بود استفاده کنند بترجمه آن از تازی بنثر پارسی فرمان دادند و این کار در عهد سلطنت نصر بن احمد سامانی (۳۰۱-۳۳۱ هجری) انجام شد و سپس بخواهش وزیر او ابوالفضل بلعمی رود کی شاعر مشهور آنرا از نثر بنظم پارسی در آورد، و یا چون دو کتاب مشهور محمد پسر جریر طبری یعنی تاریخ و تفسیر او در خراسان شهرت یافت منصور بن نوح سامانی نخستین را بهمت وزیر خود ابوعلی محمد بن ابوالفضل محمد بلعمی و دومین را بدست گروهی از روحانیان پارسی در آورد و این هر دو کتاب اکنون در دست و از ذخائر گرانبهای ادب پارسی است.

نثر پارسی دوره سامانی تنها از همین آثار گرانبها بهره‌مند نبود بلکه آثار متعدد دیگری نیز در این عهد بوجود آمده بود که برخی از آنها هنوز باقی و از آنجمله است کتاب کشف‌المحجوب ابویعقوب سگزی در کلام اسمعیلیه - کتاب عجائب البر و البحر از ابوالمؤید بلخی که حاوی اطلاعات ذقیمتی راجع بنواحی مختلف خاصه ایرانست - کتاب حدود العالم در جغرافیا که مؤلف آن معلوم نیست - کتاب الابنیه عن حقائق الادویه از ابومنصور موفقی هروی که در خواص داروها و کتابی کهن در داروشناسی است، و چند کتاب دیگر.

از وقایع مهم دوره سامانی یکی تدوین تاریخ ایران و داستانهای ملی است بزبان پارسی. در قرن چهارم هنوز دنباله نهضت و عقائد شعوبیه ایران باقی بود و این روحیه بهمان نحو که در ادبیات عربی مایه سرودن بسیاری از اشعار وطنی بوسیله ایرانیان و تألیف کتب در ذکر تاریخ و مفاخر ایرانیان و مثالب تازیان شده بود، در زبان فارسی نیز باعث تألیف بسیاری کتب و ذکر مفاخر گذشتگان گردید. این کتب در قرن چهارم معمولاً عبارتند از تاریخهای مشروح ایران قدیم و یا داستانهای مفصل پهلوانان که با توجه بآخذ کهن پهلوی و یا مآخذ منقوله از پهلوی بعربی تهیه و تألیف شد و از آن جمله است: شاهنامه ابوالمؤید بلخی که کتابی عظیم و شامل قسمت اعظم از تاریخ و داستانهای قهرمانی ایران پیش از اسلام تا غلبه تازیان و به «شاهنامه

بزرگ» و «شاهنامه مؤیدی» و «شاهنامه ابوالمؤید» معروف بود. — شاهنامه ابوعلی بلخی که از روی چندین نسخه از ترجمه‌های خداینامه پهلوی عبری (سیرالملوک، سیرملوک‌الفرس) تهیه و تدوین شده بود. — شاهنامه ابومنصور که در اواخر نیمه اول قرن چهارم هجری بفرمان ابومنصور محمدبن- عبدالرزاق طوسی سپهسالار خراسان، بوسیله چند تن از دهقانان گردآوری شده و از لحاظ اتقان مآخذ و نظم مطالب ظاهراً بهترین شاهنامه منشور قرن چهارم بود. براین کتاب ابومنصورالمعمری وزیر ابومنصور محمدبن عبدالرزاق مقدمه‌یی نگاشت که اکنون باقی و از آثارگرانبها و معتبر نثر فارسی است. اهمیت این شاهنامه بیشتر در استفاده‌هایی است که از آن شده است. نخستین کسی که با استفاده از این کتاب معتبر مبادرت کرد دقیقی شاعر بزرگ عهد سامانی بود. وی بفرمان منصوربن نوح اقدام بنقل این کتاب از نثر بنظم کرد و نخست از شرح سلطنت گشتاسپ و ظهور زرتشت آغاز نمود لیکن از روزگار مهلتی نیافت و در جوانی بدست بنده‌یی کشته شد (در حدود ۳۶۸ هجری) و جز هزار بیت نسرود. بعد از او بفاصله اندکی (در حدود سال ۳۷۰ — ۳۷۱ هجری) استاد ابوالقاسم فردوسی بنظم شاهنامه ابومنصور اقدام کرد و آنرا در سال ۳۸۴ هجری پایان برد (نخستین نسخه از شاهنامه فردوسی) و این همان نسخه است که ترجمه «البنداری» عبری از روی آن ترتیب یافت. پس از این دو استاد یکبار دیگر هم از شاهنامه ابومنصور استفاده شد و آن بدست ابومنصور ثعالبی در تدوین کتاب «غراخبارملوک‌الفرس و سیرهم» است.

کتب دیگری هم در این ایام راجع بپهلوانان ملی و داستانهای قهرمانی تالیف شده بود که تنها اخباری از آنها در دست و از آنجمله است: اخبار رستم تالیف «آزاد سرو» نامی که فردوسی ازو یاد میکند و گوید که نژادش بسام نریمان میرسید و بسیاری از داستانهای کهن را بیاد داشت و کتابی در اعمال و اخبار رستم تدوین کرده بود. فردوسی از این کتاب در تکمیل شاهنامه و ایجاد نسخه دوم آن که در حدود سال ۴۰۰ — ۴۰۱ هجری پایان رسید استفاده کرد. دیگر از اینگونه کتب کتابی بود در اخبار فرامرز پسر رستم که صاحب تاریخ سیستان از آن یاد کرده و گفته است که در هشت مجلد بوده است. درباب اخبار بهمن و برزو پسر سهراب و بانوگشسپ و

بختیار و سام و کرشاسپ و داستان جنگ بیژن باگرازان و نظایر آنها نیز کتبی در همین قرن تألیف شده بود که غالباً در قرن پنجم و ششم موضوع نظم داستانهای حماسی جدیدی مانند کرشاسپنامه، برزنامه، بهمن نامه، بانوگشسپ نامه، شهریارنامه... گردید.

نثر فارسی قرن چهارم بسیار ساده و خالی از صنایع لفظی بود. در نثر این دوره و تمام آثاری که بعد از آن بسببک این عهد نوشته شد اثری از لغات مشکل عربی و ذکر امثال عرب یا آوردن اشعار عربی بقصد آرایش کلام و نظایر آن مشهود نیست بلکه نثری است ساده و طبیعی و مبتنی بر روش مخاطب و با جمله های کوتاه و روشن و خالی از ابهام و تعقید.

اما در شعر، قرن چهارم هجری را باید یکی از بهترین دوره های ادبی-زبان فارسی دانست. در نیمه دوم قرن سوم هجری یعنی در همان اوان که شعر عروضی پارسی نخستین مراحل حیات خود را می پیمود و چون کودکی نوحاسته افتان و خیزان پیش میرفت، یکی از نوائغ بزرگ ادب فارسی یعنی رودکی سمرقندی (متوفی بسال ۳۲۹ هجری) ولادت یافت و تمام قسمت اول حیات خود را در این قرن گذراند و تربیت شد تا آنجا که شاعری فحل گردید و چون با آغاز قرن چهارم رسید مرتبتي یافت که بقول ابوالفضل بلعمی او را در عرب و عجم نظیری نبود. بیست و نه سال اول قرن چهارم دوره استحصال رودکی از زحماتی بود که در آغاز حیات خود یعنی در اواخر قرن سوم کشید. رودکی شعر فارسی را از حالت ابتدائی و ساده خود بیرون آورد، در انواع مضامین و اقسام مختلف نظم از قبیل قصیده، غزل، مثنوی، رباعی و ترانه وارد شد و از همه آنها پیروز بیرون آمد. بقولی که معقول تر است نزدیک صد هزار بیت (صد دفتر) و بقولی دیگر که قبول آن دشوار مینماید یک میلیون و سیصد هزار بیت شعر از خود بیادگار گذاشت، کتاب کلیده و دمنه را بنظم فارسی در آورد، قصیده های بزرگ ساخت، غزلهای لطیف که عنصری هم خود را در برابر آنها عاجز می یافت، سرود. رودکی سخنی شیرین، کلامی لطیف و طبیعی و خالی از هرگونه اشکال دارد و اگر از کهنگی زبان و لهجه او که نسبت بما امری طبیعی و نتیجه گذشت ده قرن و نیم مدت است، بگذریم باید سخن او را بهمان اندازه ساده و سهل بدانیم که سخن فردوسی و سعدی را؛ بهر حال رودکی

پدرشعر فارسی است و در این امر خلافی نتوان کرد و از همینجاست که شاعران بعد از وی او را «استاد شاعران» و «سلطان شاعران» لقب داده‌اند.

در همان سال که ستارهٔ نبوغ رودکی از افق آسمان ادب فارسی افول میکرد درخشانترین ستارهٔ شعر و هنر یعنی فردوسی پای در مطلع حیات نهاد (۳۲۹ هجری) و چنانکه خواهیم دید با آغاز دورهٔ شاعری این آزاد مرد شعر پارسی بکمال رسید.

تهنیت باید که در ملک سخسن چون شکوفه فوت شد نویر بزاد
در اواخر حیات رودکی و بعد از او شاعران دیگری هم در دربار سامانی و در خراسان و ماوراءالنهر تربیت میشدند و توجه سلاطین سامانی بدانان باعث پیشرفت کار ایشان و تکثیر نظایر آنان بود بحدی که قرن چهارم از حیث کثرت شعر و شاعر قرن کم‌نظیری است. از مشاهیر شعرای ایران در این دوره غیر از رودکی: ابوالحسن شهید بلخی — ابوذرعه معمری جرجانی — فرااوی — ترکی کشی ایلاتی — خسروی سرخسی — خسروانی — منجیک ترمذی — ابوالمؤید بلخی — ابوشکور بلخی — دقیقی — فردوسی — ابوالفرج سگزی — کسائی و چند تن دیگر هستند. شعرای معتبر دیگری هم که دورهٔ شهرتشان اوایل قرن چهارم است از قبیل فرخی (متوفی بسال ۴۲۹ هجری) و عنصری (متوفی بسال ۴۳۱ هجری) قسمت اعظم عمر خود را در قرن چهارم گذرانده و در حقیقت تربیت شدهٔ قرن چهارمند. فردوسی را نیز محققاً باید شاعر قرن چهارم شمرد زیرا اثر بزرگ و معروف و منحصر او در اولین سال قرن پنجم پایان یافت و دیگر از آن پس چیزی از او در دست نیست و وفات او هم چنانکه میدانیم در ۴۱۶ یا ۴۱۶ اتفاق افتاد.

در دورهٔ سامانی چندین منظومهٔ بزرگ از قبیل کلیله و دمنهٔ رودکی — آفرین نامهٔ ابوشکور — شاهنامهٔ مسعودی مروزی — گشتاسپنامهٔ دقیقی — شاهنامهٔ فردوسی سروده شد. از این میان شاهنامهٔ فردوسی تاج ادبیات فارسی و یا خود تاج افتخار نژاد ایرانیست.

فصاحت، سادگی، مضامین تازه و بکر، توجه بطبیعت، طبیعی بودن تشبیهات، توصیفات طبیعی و منطبق برعالم خارج، سعی در جستن مطالب تازه و

بدیع و متنوع، عدم استعمال اصطلاحات علمی در شعر، خالی بودن شعر از کلمات مشکل عربی و حتی کم بودن لغات عربی، حفظ بسیاری از لغات کهنه لهجه دری، کوتاه بودن اوزان و بحور شعر، از خصائص شعر فارسی قرن چهارم است. کمترین آشنایی بالهجه کهنه قرن چهارم خواننده را در فهم زیبایی و فصاحت معجزه آسای اشعار این عهد یآوری خواهد کرد. بزرگترین نماینده شعر این دوره بی-خلاف فردوسی است و ایات غرای او بی تردید بهترین نمونه فصاحت زبان دری است تا بجایی که قرن چهارم تنها با داشتن شاهنامه میتواند بر زبان فارسی حکومت کند و منشأ هرگونه اصلاحی در این زبان و دور داشتن آن از افراطها و تفریطهای متأخران گردد.

در شعر فارسی قرن چهارم بندرت و بزحمت میتوان اثر یأس و نومیدی یافت. شعر این دوره پر است از نشاط روح و غرور ملی و اندیشه حماسی و خوشبینی و آزادمنشی، و از نیروی باید آنرا آینه تمام نمای روح و اندیشه واقعی ایرانی دانست یعنی اندیشه و روحی که هنوز چنانکه باید مقهور عوامل غیر ایرانی نشده و استوار برجای مانده بود.

زبان فارسی در قرن پنجم و بعد از آن به نسبت بیشتری بالغات عربی در آمیخت. از علل عمده این امر یکی تزاید نفوذ دین اسلام و بالنتیجه ملازم آن یعنی زبان عربی بود. در این قرن تعلیم و تعلم زبان عربی بشدت رواج داشت و چون توسعه و افزایش مدارس اسلامی در قرن پنجم و ششم باشدت بسیار صورت گرفته و از مواد اصلی و اساسی دروس در این مدارس زبان و ادب عربی بود طبعاً همه اهل سواد و کسانی که در پی تحصیل علم و ادب بودند از زبان و ادب عربی آگاهی می یافتند و از اینجاست که در قرن پنجم و ششم کمتر کسی از شاعران و نویسندگان را می یابیم که اثری از ادب عربی در او نباشد. از این گذشته در طول قرنهای دوم و سوم و چهارم همه علوم اسلامی تدوین و اصطلاحات علمی گردآوری و براه ترجمه بسیاری از کتب ادبی پهلوی و یونانی و سریانی زبان عربی غنی و دارای توانایی بسیار شده بود. دین اسلام و رواج قرآن و احادیث نیز مایه تشدید نفوذ لغات عربی و ورود بسیاری از آنها در زبان فارسی گردیده بود. باین جهات هرچه از

آغاز تسلط عرب بر ایران بعهد معاصر نزدیکتر شویم واژه‌های تازی را بنسبت بیشتری در زبان فارسی می‌یابیم. در قرن پنجم و ششم این عوامل چون دست بهم دادند باعث شدند که زبان فارسی با سرعت بیشتری با لغات تازی آمیخته‌شود چنانکه در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم که پایان این دوره است در زبان نظم و نثر فارسی بسیاری از کلمات غیر لازم عربی وارد شده بود. از طرفی دیگر چون قرن پنجم و ششم دوره برچیده شدن حکومت‌های ایرانی و روی کار آمدن غلامان و قبایل ترک‌نژاد بود قسمتی از لغات ترکی نیز بوسیله سپاهیان و عمال دولتی در زبان فارسی راه جست ولی نسبت این لغات بواژه‌های تازی بسیار ناچیز و غیر قابل ملاحظه است.

چنانکه میدانیم تا اواخر قرن چهارم ادبیات دری تنها بنواحی شرقی ایران یعنی سیستان و خراسان و ماوراءالنهر اختصاص داشت زیرا لهجه‌یی که نخستین آثار ادبی ایران دوره اسلامی با آن بوجود آمد متعلق بهمین نواحی بود اما از اوایل قرن پنجم بعللی ادبیات دری بنواحی مرکزی و اندک اندک بشمال و مغرب و جنوب نیز راه یافت و شاعران و نویسندگان بزرگی در این نواحی ظهور کردند. این شاعران و نویسندگان بجای لهجه محلی خود لهجه ادبی دری را برای شعر و نثر پذیرفتند و در دربارها مرسوم کردند و اگرچه در همان حال هم شاعرانی مانند بنداررازی بزبان اهل ری و «مسته‌مرد» و «دیواروز» بلهجه طبرستانی و باباطاهر عریان همدانی بلهجه محلی خود شعر می‌ساختند لیکن لهجه ادبی دربارها و کتب اصلی ادبی تنها لهجه اهل مشرق بود و شاعران و نویسندگان برای آنکه خوب از عهده بیان مقاصد خود به پارسی دری برآیند از دیوان شعرائی مانند رودکی و منجیک و فردوسی و نظایر آنان استفاده و یا قرائت آثار آنانرا بشاعران جوان و نوآموز توصیه می‌کردند.

موضوعی که در تاریخ زبان فارسی قرن پنجم و ششم قابل ملاحظه و مطالعه است انتشار زبان فارسی است در خارج از ایران. در اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم دوتن از پادشاهان فاتح ایران یعنی ناصرالدین سبکتکین و پسر او یمین‌الدوله محمود شروع پیشروی‌ها و فتوحاتی در جانب ولایت سند کردند و در عهد این دو پادشاه و جانشینان آنان بتدریج ناحیه پهناوری از هندوستان تحت اطاعت سلاطین غزنوی درآمد. میدانیم که نزدیک بتمام عمال و حکام و

سربازان غزنوی خواه آنان که در جانب ایران بودند و خواه آنان که در طرف هندوستان، ایرانی نژاد و متکلم بلهجات ایرانی و معتاد بادیات دری بودند و بهمین سبب توقف آنان در هندوستان و حکمروایی بر آن سامان باعث نشر پارسی دری در اراضی متصرفی غزنوی گردید خاصه که زبان رسمی دربار غزنوی پارسی دری بوده است.

پس از تسلط سلاجقه بر ایران چنانکه میدانیم دسته بی از آنان با تصرف آسیای صغیر دولتی را که بنام دولت سلاجقه آسیای صغیر معروف است در آن سامان بوجود آوردند. در دربار امرای این سلسله مانند همه دربارهای سلجوقی زبان رسمی فارسی بود و بهمین سبب در این ناحیه حتی در شام نیز بتدریج زبان فارسی دری رواج یافت و اندک اندک کار بجایی کشید که از اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم آسیای صغیر یکی از مراکز ادبیات فارسی گردید.

در نتیجه این دوجریان یعنی نفوذ ادبیات دری از خراسان بسایر ولایات و رواج زبان فارسی در خارج از کشور ایران از اواسط قرن پنجم بعد بسیاری شاعر و نویسندگی بیرون از ناحیه خراسان و ساوراءالنهر پدید آمدند و این امر چنانکه خواهیم دید باعث تنوع عظیمی در ادب فارسی گردید.

بعد از مطالعه مختصری که در باب زبان فارسی در قرن پنجم و ششم کردیم اینک بیان وضع نظم و نثر در این دوره مبادرت میجوئیم:

شعر فارسی در قرن پنجم و ششم از ثمرات ترقی ادب فارسی در قرن چهارم برخوردار شد.

در آغاز قرن پنجم دربار محمود و مسعود غزنوی بر اثر ثروت فراوانی که از غزوات هند نصیب دولت آل سبکتکین شده بود، از مآمنهای بزرگ شاعران گردید. حاجتی که محمود غزنوی به تبلیغات و ذکر خیر خود در میان عامه اهل مشرق داشت از یکطرف و تقلیدی که میخواست از تشکیلات دولتی سامانیان کند از طرف دیگر باعث شد که توجه عمده بی از جانب او و پسر و جانشینانش که در حفظ سنن او کوشا بودند، بشعرا شود. اما این نکته را باید بیاد داشت که توجه محمود بشعرا از باب احترام او بانان و علاقه بادب پارسی نبود زیرا رفتاری که او با شعرای دربار خود داشت و علی الخصوص پیمان شکنی عجیب وی با فردوسی میرساند که او باخوی جنگجوی خود کمتر از شعر لذت میبرد و استقبال او از شعرا

یا بقصد تبلیغ بود و یا از جهت التذاذ از آنان در مجالس انس. بهرحال دربار محمود با وجود شاعران استاد و بزرگی مانند عنصری و فرخی و زینتی علوی و عسجدی مرکز مهمی برای ادامه و تکامل سبک ادبی دربار سامانی گردید. عنصری (متوفی بسال ۴۳۱) و فرخی (متوفی بسال ۴۲۹) دو شاعر استاد آغاز قرن پنجمند که هر دو در پایان عهد سامانی تربیت شدند و دو سبک تازه کامل که در اصول و کلیات دنباله سبک شعرای پیشین بود بوجود آوردند. سبک این دو شاعر و یک شاعر جوان و باذوق دیگر که اواخر حیات آنان را درک کرده بود، یعنی ابوالنجم احمدمنوچهری (متوفی بسال ۴۳۲) مدتها بعد از ایشان در شعر فارسی تأثیر داشت تا آنکه در قرن ششم بسبک‌های تازه‌یی مانند سبک‌سخن مسعودبن سعد سلمان (وفات در حدود سال ۵۱۰ هجری) و ابوالمجدمجدودبن آدم سنائی (متوفی بسال ۵۳۰)، و محمدبن عبدالملک برهانی ملقب به امیر معزی (وفات در حدود ۵۲۰)، و ابوالفرج رونی، و علی‌الخصوص اوحالدین انوری ایوردی (متوفی بسال ۵۸۳) منتهی گردید. در این میان شعرای دیگری مانند عثمان مختاری و عبدالواسع جبلی (متوفی بسال ۵۰۰) و عطاءبن یعقوب معاصر مسعودبن سعد و صاحب منظومه عظیم برزنامه، و ابوبکر ازرقی هروی شاعر دربار طغان‌شاه که در نیمه اول قرن پنجم میزیست، و لامعی جرجانی و فخرالدین اسعد گرگانی و شهاب‌الدین عمق بخارایی (متوفی بسال ۵۴۳) و سیدالشعرارشدی سمرقندی و سوزنی سمرقندی (متوفی بسال ۵۶۹) و ادیب صابر ترمذی (متوفی بسال ۵۴۶) و رشیدالدین محمد و طواط و بسیاری دیگر از این قبیل گویندگان بودند که همه دنباله سبک شعرای عهد سامانی را گرفتند و تنها تفاوت آثار آنان با متقدمین از باب تحولی بود که بتدریج در زبان فارسی حاصل میشد و ما باختصار در آن باب بحث کردیم.

از اواسط قرن ششم بعد تغییر عظیمی در سبک شعر فارسی پدید آمد. علت عمده این امر همچنانکه قبلاً گفته‌ایم انتقال شعر فارسی است از مشرق ایران بعراق و آذربایجان و فارس و علت دیگر تحولی که بتدریج در زبان فارسی حاصل شده و سبب دیگر تغییراتی که از جهت اسالیب فکر و عقاید و افکار بمیان آمده بود.

از پیشروان بزرگ این تغییرسبک که هریک شیوه‌یی خاص در شعر دارند

خاقانی شروانی (متوفی بسال ۵۹۵) و نظامی گنجه‌یی (متوفی بسال ۹۵۹) و جمال‌الدین محمد بن عبدالرزاق اصفهانی (متوفی بسال ۵۸۸) و فلکی شروانی (متوفی در حدود ۵۸۷) را باید ذکر کرد که از آن میان مخصوصاً خاقانی و نظامی از باب تجدیدی که در اسلوب بیان و ابتکاری که در ترکیب الفاظ بکار بردند مدتها در شعر فارسی صاحب اثر بارز و آشکاری گردیدند.

از مسائلی که بطور کلی باید در شعر قرن پنجم و ششم و علی‌الخصوص از نیمه دوم قرن پنجم بعد ذکر کرد یکی وجود تأثیرات محلی است در اشعار که نتیجه تجاوز لهجه دری از محیط مکالمه خود است، و دیگر ورود در مباحث مختلفی از طرف هر شاعر مانند مسائل فلسفی و صوفیانه و زهد و اندرز و وصف و غزل و مدح و هجو و نظایر آنها، و دیگر تأثیر اطلاعات مختلف هر شاعر در اشعار اوست که مسلماً نتیجه تعلیمات مدرسه‌یی آنان بود. از معایبی که خاقانی بر عنصری می‌گرفت اینهاست:

نبوده است چون من گه نظم و نثر بزرگ آیت و خرده دان عنصری
بنظم چو پروین و نثر چون عیش نبود آفتاب جهان عنصری
ادیب و دبیر و مفسر نبود نه سجان یعرب زبان عنصری
و مدعی است که خود از همه این مزایا برخوردار است و بواقع هم همه این اطلاعات باضافه اطلاعات نجومی و فلسفی و ریاضی و طبی در اشعار این شاعر بتمام معنی مؤثر بوده است. شرایطی هم که برای قبول یک شاعر در حوزه شعرا وجود داشت بسیار بود. نظامی عروضی در این باب شرحی دارد که نقل قسمتی از آنرا بی‌فایده نمی‌بینیم:

«... اما شاعر بدین درجه نرسد الا که در عنفوان شباب و در روزگار جوانی بیست هزار بیت از اشعار متقدمان یادگیرد و ده هزار کلمه از آثار متأخران پیش چشم کند و پیوسته دواوین استادان همی خواند و یاد همی گیرد که درآمد و بیرون شد ایشان از مضایق و دقائق سخن برچه وجه بوده است تا طرق و انواع شعر در طبع او مرتسم شود و عیب و هنر شعر بر صحیفه خرد او منقش گردد تا سخنش روی در ترقی دارد و طبعش بجانب علوم میل کند. هر کرا طبع در نظم

شعر راسخ شد و سخنش هموارگشت روی بعلم شعر آرد و عروض بخواند و گرد تصانیف استاد ابوالحسن السرخسی البهرامی گردد چون غایة العروضین و کنز-القافیه، و نقد معانی و نقدالفاظ و تراجم و انواع این علوم بخواند بر استادی که آن داند تا نام استادی را سزاوار شود و اسم او در صحیفه روزگار پدید آید چنانکه اسامی دیگر استادان که نامهای ایشان یاد کردیم.»

اینها مطالبی از ادبیات بود که شاعر می‌بایست فراگیرد و یا مطالعه کند. علاوه بر این شرط عمده‌ی نیز برای او در قرن ششم قائل بودند و آن این بود که باید «در انواع علوم متنوع باشد و در اطراف رسوم مستطرف زیرا که چنانکه شعر در هر علمی بکار همی شود هر علمی در شعر بکار همی شود...» و بهمین سبب است که از اواسط قرن پنجم ببعد برای فهم اشعار غالب شعرا یکدوره اطلاع از علوم متداول آن عهد لازم است و بی‌استعانت از آن علوم فهم اشعار دشوار و گاه غیر ممکن میشود.

تنوع در انواع شعر در قرن پنجم و ششم از قرن چهارم اندکی بیشتر است. مثنوی و قصیده و غزل و رباعی و ترکیب‌بند و ترجیع‌بند در آثار شعرای این عهد بوفور دیده میشود و غالب شعرا سعی دارند در همه این انواع طبع آزمایی کنند مثلاً خاقانی همه‌نوع شعر را از مثنوی تا ترجیعات ساخته است.

مطالب و مضامین این اشعار بتفاوت عبارتست از مدح و هجو و وعظ و زهد و حکمت و غزل و تصوف و مسائل علمی و داستانی و تبلیغات دینی. برخی از شاعران مانند ناصر خسرو جز ورود در مسائل دینی و فلسفی بسایر مسائل کمتر توجه دارند و برخی دیگر مانند خیام تنها تحت تأثیرالقاآت و الهامات فلسفی هستند و برخی دیگر بدو یا چند موضوع و مطلب متوجهند و این تنوع در مطالب بر روی هم باعث شده است که اشعار فارسی قرن پنجم و ششم مانند گنجینه پربهایی بجواهرگونگون مزین باشد و هرگوشه آن بیننده را بنوعی جلب کند.

در این دوره داستانسرایی در میان شعرا رواج بیشتری دارد و مهمترین مجموعه داستانهای منظوم در این دوره بوسیله نظامی گنجیه‌ی ساخته شد. برعکس منظومه‌های حماسی که در قرن چهارم بزرگترین و مهمترین نمونه آن پدید آمد در قرن پنجم بتدریج راه فراموشی گرفت چنانکه تنها در قرن پنجم و اوایل قرن ششم به بقایای نهضت شعرای قرن چهارم در این باب برمیخوریم و در اواخر قرن ششم

اصلاً سخنی از نظم این منظومه‌ها که جنبه ملی و ذکر مفاخر گذشتگان در آنها ملحوظ است در میان نبود و جای آنها را حماسه‌های تاریخی گرفت.

در اشعار قرن ششم هجورواج فراوان داشت و این اثر مستقیم ادب عربی در ادب فارسی بود. از جمله مسائلی که در اشعار قرن ششم زیاد بان باز می‌خوریم مسأله بدینی و اظهار عدم رضایت از عالم و بیان شکایات و ناسزاگویی بمحیط و اهل زمان است که همه نتیجه وضع ناهنجار اجتماعی و سیاسی آن دوره بود. تقلید از شعرای عرب در وصف بادیه و اشتهر و آثار بازمانده قبائل و حتی استقبال برخی از قصائد عربی هم از نیمه اول قرن پنجم بعد در آثار شعرای بزرگی مانند منوچهری و معزی دیده می‌شود.

در آثار شعرای این دوره همواره خواننده با افراطها و تفریطهایی برابر است. برخی مانند سوزنی بهزل و هجو و مزاح توجه دارند و برخی مانند خیام بانکار معاد و نشر فکر تعطیل و القاء شک در مسائل مختلف مبادرت می‌کنند و برخی مانند ناصر بن خسرو قبادیانی مبلغ مذهبی خاص اند و بعضی چون سنائی میکوشند تا مردم را بدین و آخرت و انصراف از امور دنیوی دعوت کنند. لیکن بهرحال غالب شعرای قرن ششم نشر افکار دینی و دعوت بگوشه‌گیری و اعتکاف و عدم توجه بامور دنیوی و نظایر این مسائل را بر بیان افکار نغز شعری و غزلی ترجیح می‌دهند و هر چه در آثار فرخی که در آغاز قرن پنجم میزیسته اثر لهو و نشاط مشهود است بهمان نسبت هم در آثار شعرای اواخر قرن ششم مانند جمال‌الدین محمد بن عبدالرزاق و خاقانی و نظامی دعوت بزهت و ترک لذات جسمانی دیده می‌شود و این امر خود نماینده تحول عجیبی است که در ملت ایران در طول دو قرن که در زیر تسلط ترکان و غلبه سیاست دینی بسر می‌برده، راه یافته است.

از موضوعاتی که مخصوصاً در قرن ششم در شعر فارسی بشدت رخنه کرد تصوف و عرفان است.

توجه بافکار عرفانی در شعر البته از قرن ششم زودتر صورت گرفته لیکن اثر بین و آشکار آن را از آغاز این قرن در اشعار فارسی می‌بینیم. نخستین کسی که بایجاد منظومه‌های بزرگ عرفانی توجه کرده سنائی است. منظومه‌های حدیقه الحقیقه و طریق التحقیق دو اثر معروف او در تصوف و عرفان است و

علاوه بر این بسیاری از قصاید او در دوره دوم شاعری یعنی دوره‌ی که دست از لاهو و طرب شسته و بیان حقایق عرفانی توجه کرده بموضوع اخیر اختصاص داده شده است.

شاعر بزرگی که بعد از سنائی در پایان قرن ششم و آغاز قرن هفتم همه آثار خود را بیان مسائل عرفانی تخصیص داده فریدالدین محمد عطار (وفات در سال ۶۱۸) است که علاوه بر دیوان قصائد و غزلها منظومه‌های مهمی مانند منطق الطیر و اسرارنامه و مصیبت‌نامه و الهی‌نامه و غیره از او بیادگار مانده است. با ظهور عطار در قرن ششم شعر عرفانی بنهایت کمال رسید و در حقیقت ظهور او و سنائی مقدمه ظهور مولوی و وجود یافتن مثنوی او یعنی بزرگترین شاهکار آثار عرفانی فارسی بوده است.

ورود مسائل عرفانی در شعر باعث شد که اولاً تنوعی خاص در شعر فارسی بوجود آید و چاشنی تازه‌ی بآن داده شود و ثانیاً اختصاص شاعران را بدربار تا درجه‌ی از میان ببرد و شعرایی پدید آورد که خارج از دربارهای سلاطین بایجاد شاهکارهای ادبی خود قیام کنند.

قرن پنجم و ششم از حیث نثر فارسی یکی از ادوار بسیار مهم ادبی است. در این دو قرن نه تنها نثر فارسی دنباله ترقیات قرن چهارم را طی کرد بلکه بمراتب بیش از شعر ترقی و تحول یافت و انواع و آثار مختلف در آن بوجود آمد چنانکه از حیث تنوع و تعدد آثار منشور نمیتوان هیچیک از ادوار ادبی را با این دو قرن مقایسه کرد.

نثر فارسی در این دو قرن دو سبک کاملاً متمایز از یکدیگر داشت:

اول سبک ساده که دنباله نثر ساده قرن چهارم بوده است و دوم سبک مصنوع که بعد راجع بآن سخن خواهیم گفت. مراد از نثر ساده یا نثر مرسل نثری است که خالی از صنایع و قیود لفظی و آزاد از هرگونه تصنع و تکلفی باشد. نثری که در این سبک وجود داشته باشد کاملترین و سودمندترین نوع آنست زیرا مقصود را بنحو اتم بیان و از فوت معنی پیشگیری میکند. این سبک نثر همچنان که گفتیم در قرن چهارم در ادب فارسی معمول بود و مانند سبک شعر فارسی آن دوره در تمام قرن پنجم و قسمتی از قرن ششم ادامه و تکامل یافت و اختلافی که در آن بتدریج وجود مییافت نه از باب اصول و بنیاد سبک

و روش نگارش بلکه از جهت تغییرات و تحولاتی بود که بتدریج در زبان فارسی صورت میگرفت و ما راجع بان قبلاً سخن گفته ایم.

مهمترین موضوعی که در پایان قرن چهارم و آغاز قرن پنجم بتحکیم بنیان نثر در زبان فارسی بسیار کمک کرد آن بود که وزیر معروف سلطان محمود یعنی ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی فرمان داد تا تمام دیوانها و دفاتر دولتی بفارسی نوشته شود و مطلقاً زبان عربی را از دوائر دولتی برانداخت و اگر چه این امر را دشمنان آن وزیر دلیل عدم اطلاع او از زبان عربی دانستند لیکن بهر حال از باب ترویج زبان پارسی علی الخصوص در اولین دربار یک سلطان ترک نژاد بسیار مؤثر بود. در تمام دربارهای سلاطین غزنوی و سلجوقی و امرای این عهده که قبلاً نام برده ایم رسائل و دیوانها بفارسی بود و قدیمترین نامه ها و رسائل درباری که از این عهد بدست داریم از ابونصر مشکان صاحب دیوان رسائل محمود غزنوی و استاد ابوالفضل بیهقی است.

در قرن پنجم و ششم نثر فارسی در رسائل، کتب تاریخ، کتب ادبی، قصص، طب، طبیعیات، ریاضیات، نجوم، فلسفه، منطق، تصوف، تراجم احوال، اخلاق و لغت بکار رفته و بنابراین از باب تنوع تا آن وقت نظیر نداشته است. برای آنکه از کتابهای معروفی که در این دو قرن بنشر ساده و مرسل نگارش یافته و از نویسندگان آنها مختصر اطلاعی داشته باشیم خویش ذیلاً قسمتی از آنها را فهرست وار مورد مطالعه قرار دهیم:

از بزرگترین نویسندگان این عهد نخست ابونصر منصور بن مشکان صاحب دیوان رسائل محمود پسر سبکتکین و محمد و مسعود پسران محمود است. شروع او بتعهد امور دیوان رسائل محمود از تاریخی است که خواجه احمد بن حسن میمندی دبیر سلطان محمود بجانشینی ابوالعباس فضل بن احمد بوزارت برگزیده شد (سال ۱۰۷۱ ع). ابونصر مشکان از این سال تا سال ۴۳۱ در خدمت محمود و محمد و مسعود بسر برد تا در این سال درگذشت و جای او بخواجه ابوسهل زوزنی واگذار شد. از خواجه ابونصر مشکان با آنکه سی سال تمام صاحب دیوان رسائل بود جز چند نامه که شاگرد او ابوالفضل بیهقی در تاریخ خود نقل کرده است چیزی نماند. همین قطعات معدود نشانه استواری کلام این استاد و اثر بارز او در شاگرد خویش ابوالفضل بیهقی است.

ابوالفضل بیهقی (۳۸۵ - ۴۷۰ هجری) از مشاهیر دیران محمود و محمد و مسعود غزنوی است که بعد از آن نیز مدتی در دربارهای غزنوی مشغول خدمت بود. اثر مشهور او کتاب مقامات محمودی و مسعودی مشهور بتاریخ بیهقی است که اصلاً درسی جزء حاوی وقایع عهد ناصرالدین سبکتکین و یمین الدوله محمود و محمد و مسعود و متضمن اطلاعات مفیدی راجع بظهور سلاجقه و کیفیت غلبه آنان بر خراسان و عراق بود ولی اکنون تنها قسمتی از آن شامل وقایع بعد از فوت محمود (۴۲۱) تا وقایع آخر عهد مسعود و غلبه سلاجقه و شکست مسعود و تباهی کار او در دست است. این کتاب از باب اطلاعاتی که در مسائل مختلفی مانند تشکیلات درباری و آداب و عادات مختلف و مراسم و تشریفات رسمی و حوادث تاریخی دارد بسیار سودمند است و بیش از این موضوع انشاء فصیح و ساده و زیبای آن قابل ملاحظه است. بحدی که میتوان روش بیهقی را در انشاء از بهترین روشهای نثر فارسی دانست. در اوایل قرن پنجم یک کتاب معتبر در هندسه و حساب و نجوم و هیئت باسم التفهیم لاوائل صناعة التنجیم داریم که نویسنده آن ابوریحان محمدبن احمد بیرونی خوارزمی بسال ۴۲۰ آنرا برای ریحانه دختر حسین خوارزمی بفارسی نگاشت. انشاء این کتاب بسیار ساده و زیباست و التفهیم مخصوصاً از باب اصطلاحات فارسی نجومی و ریاضی که ابوریحان با اطلاعات وسیع خود در موارد مختلف گرد آورده است ارزش بسیار دارد.

دانشمند معاصر ابوریحان یعنی ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا (۳۷۰ - ۴۲۸) نیز در اوایل قرن پنجم چند اثر مشهور خود را در مسائل فلسفی و طبی بزبان فارسی برشته تحریر کشید. مهمترین آنها کتاب معروف دانشنامه علائی یا حکمت علائی است که ابوعلی آنرا بخواهش ابوجعفر علاءالدوله کاکویه دیلمی صاحب اصفهان در منطق و اجزاء فلسفه نگاشت ولی ناتمام گذاشت و شاگرد او ابوعبید جوزجانی آنرا باتمام رسانید. ابوعلی بن سینا بسیار کوشیده است که اصطلاحات فلسفی را که تا آغاز قرن پنجم بزبان عربی مدون شده بود بفارسی نقل کند و از این بابت کتاب او تازگی دارد. اهمیت دیگر دانشنامه در آنست که نخستین و تنها کتابی است که در حکمت مشاء بفارسی نگاشته شده و حاوی منطق و ابواب مختلف حکمت است. ابوعلی رساله‌یی

بنام رساله معراجیه در تأویل اصطلاحات شرعی مانند روح القدس و وحی و کلام الله و نبوت و رسالت و شریعت دارد و همچنین اثر دیگری بنام رساله نبوت در شرح و تأویل نبوت و وحی و الهام و کتاب دیگری موسوم به رساله نبضیه بنام ابوجعفر کا کویه در شرح اقسام نبض. بابوعلی رسالات دیگری نیز بفارسی نسبت داده شده است که غالباً ازو نیست.

از اوایل قرن پنجم کتاب پر ارزش خوبی داریم که بدبختانه از اسم نویسنده و تاریخ قطعی تحریر آن خبری در دست نیست و آن سرگذشتی است از اسکندر بفارسی که باید از روی قرائن و اطلاعاتی که داریم آنرا «اخبار اسکندر» یا «اسکندرنامه» بنامیم. اسکندرنامه‌های منظوم و منثور موجود چنانکه میدانیم همگی مأخوذند از یک اصل یونانی و آن داستانی (رمانی) است که در قرن سوم میلادی بدست یکی از نویسندگان یونانی اسکندریه با توجه بروایات تاریخی و داستانی و افسانه‌هایی که راجع با اسکندر پسر فیلفوس^۱ جهانگشای مقدونی موجود بود تدوین شد و بمورخ معاصر او خواهرزاده ارسطو یعنی کالیستن نسبت داده شده و بهمین سبب این نویسنده در عرف مورخان به کالیستن مستعاراً مشهور گردیده است. اسکندرنامه در اواخر قرن ششم بپهلوی و از آن زبان بسریانی و بعد بعربی نقل شد و با داستان ذی‌القرنین (ابی کرب شمرین یرعش) در آمیخت. این داستان آمیخته بعدها یکبار در قرن چهارم بوسیله فردوسی در سرودن داستان اسکندر مورد استفاده قرارگرفت و اندکی بعد علی‌الظاهر پس از محمود غزنوی و در دوره سلطنت پسران وی بدست نویسنده‌ی ناشناس با انشاء شیوایی بثر فارسی در آمد و نسخه‌ی از آن نزد دانشمند محترم آقای سعید نفیسی دیده شده است.

داستان منثور دیگری هم در کتابخانه همین دانشمند موجود و آن «داراب‌نامه» است که باید بقرن ششم تعلق داشته باشد و انشاء و تدوین جدیدی از روی داستان قدیم داراب است.

۱. اسم پدر اسکندر فیلیپوس Philippos در عربی بقاعده تعریب اسامی و کلمات خارجی فیلیس و گاه فیلیفوس شده و در متون عربی بهمین دوصورت آمده است در بعضی متون عربی و فارسی خاصه در نسخ موجود شاهنامه این اسم که می‌بایست فیلفوس آمده باشد بلفظ فیلقوس نوشته شده است.

از نویسندگان بزرگ اواخر قرن پنجم خواجه نظام الملک ابوعلی حسن بن علی طوسی وزیر البارسلان و ملکشاه سلجوقی مقتول در سال ۴۸۵ هجری است. این وزیر در اواخر حیات بخواهش ملکشاه تجارب ممتد و نظرهای صائب خود را در تدبیر امور مملکت و رعیت و سیاست داخلی و خارجی در کتابی گرد آورد و آنرا سیرالملوک یا سیاستنامه نامید و در سال ۴۸۵ هجری که همراه ملکشاه بغداد میرفت آنرا بنویسنده کتابهای خاص خود محمد مغربی ناسخ داد. نظام الملک گفته است که در این کتاب، هم پند است و هم مثل است و هم تفسیر قرآن و هم اخبار حضرت رسول و قصص انبیا و هم سیرت و حکایت پادشاهان. از وجوه اهمیت سیاستنامه اخبار مهمی است که راجع ببعضی از مذاهب در آن بتفصیل آمده است که اگر چه با تعصب نویسنده آن همراه میباشد لیکن بهر حال خالی از ارزش و اعتبار نیست. اشارات فراوان تاریخی هم خصوصاً راجع بتشکیلات درباری و اداری و نظامی عهد اول سلاجقه یا پیش از آن در این کتاب است که بسیار سودمند و مفید میباشد و البته غلطهای تاریخی هم در آن یافته میشود. اهمیت سیرالملوک یا سیاستنامه بیشتر در انشاء شیوا و ساده و کم نظیر آنست. انشاء نظام الملک بحدی از قید هرگونه ابهام و تصنع آزاد است که هنوز کهنه نشده و همواره تازه و قابل استفاده و نزدیک ذهن و ذوق هر خواننده فارسی زبان است.

یکی از کتابهای قابل توجه و مهم قرن پنجم قابوسنامه است. مؤلف این کتاب عنصرالمعالی کیکاوس بن اسکندر بن شمس المعالی قابوس بن وشمگیر بن- زیار از خاندان دیالمه زیاری است که قابوسنامه را در نصیحت پسرش گیلانشاه و آموختن راه و رسم زندگانی و اینکه در هر کاری چه حوائج و دربایست‌هایی در میان است نوشت. تألیف کتاب از سال ۴۷۵ هجری شروع شده و شامل مسائل مختلف اجتماعی و اخلاقی و رسوم و آداب و فنون و علوم و بعضی اطلاعات تاریخی است. سبک این کتاب بسیار خوب و ساده و در عین حال قدیم و کلمات کهنه فارسی در آن فراوانست. اهمیت قابوسنامه خصوصاً از آن جهت است که اطلاعات ذیقیمت کثیری راجع بابواب مختلف تمدن و فرهنگ ایران قرن پنجم در آن گرد آمده و ما بسیاری از این اطلاعات نفیس را از سایر مآخذ نمیتوانیم بدست آوریم.

یکی از مشاهیر نویسندگان و شاعران ایران در قرن پنجم ناصر پسر خسرو قبادیانی مروزی (۳۹۴-۴۸۱) است. از این شاعر و نویسنده نامبردار چند اثر معروف بنثر فارسی در دست است مانند سفرنامه و زادالمسافرین و وجه‌دین. سفرنامه ناصر خسرو حاوی اطلاعات نفیس راجع به تمام مناطقی است که این نویسنده و شاعر در سفر دراز خود از آنها گذشته و این اطلاعات با زبانی ساده و فصیح بنگارش در آمده و بدین کتاب ارزش خاصی بخشیده است. وجه‌دین متضمن مسائل فقهی و مذهبی اسمعیلیان و زادالمسافرین یک کتاب کلامی بر مذاق فرقه اسمعیلیه است. این کتاب را باید حقا از مهمترین کتب کلامی زبان فارسی دانست زیرا با بیانی ساده و فصیح و خالی از اشکال مسائل حکمی و کلامی را مورد بحث قرار داده است و اصطلاحاتی را بزبان پارسی روان آورده و علاوه بر این از باب اختلاف نظری که با محمدبن زکریای رازی داشته بسیاری از عقاید فلسفی آن دانشمند مشهور را نقل و بپندار خود رد کرده است.

دیگر از کتب مشهور قرن پنجم که نثری بسیار شیوا و زیبا دارد کتاب کشف‌المحجوب از ابوالحسن علی بن عثمان جلابی هجویری غزنوی (متوفی بسال ۴۶۵) است. این کتاب از جمله قدیمترین کتاب‌های فارسی است که اصول تصوف در آن مورد بحث و مطالعه قرار گرفته است.

از اوایل قرن پنجم کتاب بسیار سودمندی بنام تاریخ سیستان در دست داریم. انشاء این کتاب از دوره‌های مختلف است. قسمتی از آن از کتب قرن چهارم نقل شده و سبکی دارد که بتمام معنی از دوره سامانی است. قسمتی دیگر از اوایل قرن پنجم و بهری از قرون بعد است که بتدریج بر آن افزوده شد و البته فاقد ارزش انشائی قطعات نخستین است. قسمت اول تاریخ سیستان، علی‌الخصوص آن بخش که تا زوال دولت صفاریان را شامل است، هم از باب مطالب تاریخی و هم از جهت سبک کهنه و فصیح انشاء خود ارزش و اعتبار فراوان دارد.

از آثار معروف نثر فارسی در همین دوران کتاب مجمل‌التواریخ والقصص است که در سال ۵۲۰ راجع بتاریخ ایران و بعضی از ملل دیگر نوشته شد. مأخذ اصلی نویسنده این کتاب در نگارش اثر خود «تاریخ سنی ملوک الارض-والانبیاء» از حمزه اصفهانی بود لیکن نویسنده خود کتابهای معتبر دیگری

مانند شاهنامه ابوالمؤید بلخی و چند کتاب مشهور را در داستانهای ملی و تاریخ ایران قدیم مطالعه کرده و مطالب تازه و مهمی که غالباً از سایر کتب بدست نمیآید بر آن افزوده است.

از میان دانشمندان مذهبی این عصر از حجة الاسلام محمد بن محمد غزالی طوسی (متوفی بسال ۵۰۵ هـ) متکلم مشهور چند کتاب و نامه بزبان فارسی در دست است. از کتابهای فارسی او یکی کتاب کیمیای سعادت و دیگر کتاب نصیحة الملوک است که هر دو با زبانی ساده نگارش یافته و حاوی بسیاری از مسائل دینی و کلامی و تاریخی است.

دیگر از آثار مشهور نثر فارسی «اسرار التوحید» است که در شرح احوال و عقاید «شیخ ابوسعید ابوالخیر» صوفی مشهور قرن پنجم نگاشته شد. نویسنده این کتاب محمد بن المنور نواده ابوسعید ابوالخیر است که در اواخر قرن ششم میزیسته و کتاب خود را در کمال سادگی و بروشی دل انگیز و جالب نوشته است. اهمیت اسرار التوحید علاوه بر بیان عقاید یکی از بزرگترین مشایخ تصوف در قرن پنجم بیشتر در داشتن همین روش ساده است که بواقع در زبان فارسی کمتر میتوان نظیر آنرا یافت. سادگی سخن که با استواری کلام و صحت ترکیب و صراحت معانی آمیخته این کتاب را بر بسیاری از کتب دیگر فارسی رجحان داده است. در قرن ششم و آغاز قرن هفتم چندین اثر عرفانی بنثر ساده فارسی داریم که از میان آنها مهمتر از همه یکی تذکرة الاولیاء از عطار و دیگر کتاب المعارف از «بهاء الدین محمد» پدر «مولانا جلال الدین محمد بلخی» معروف به «مولوی رومی» است. المعارف کتابی عظیم در ذکر بسیاری از مسائل تصوف و از این جهت اثری کمیاب و مهم است. دیگر کتاب «سوانح» احمد غزالی برادر امام محمد غزالی و رسالاتی از «نجم الدین کبری» است که همه نثری ساده و روان و خالی از تکلف دارند.

سبک دیگری از اواخر قرن پنجم و علی الخصوص از قرن ششم در نثر فارسی ظهور کرد که به «سبک مصنوع» یا «سبک فنی» مشهور است. مراد از نثر مصنوع یا نثر فنی نثری است که آمیخته با صنایع لفظی مانند سجع و جناس و امثال آنها باشد. در این سبک نویسنده بجای آنکه بمعنی بپردازد و آنرا بدون توجه بآرایش الفاظ بیان کند معنی را در درجه دوم اهمیت قرار میدهد

و توجه خود را بیشتر بظاهر الفاظ معطوف میدارد. بهمین سبب است که در این سبک برای ایراد یک معنی کوتاه‌گاه چندین جمله بکار برده میشود و نویسنده ناچار است راه اطناب و درازگویی را بپیماید و خود و خواننده خویش را در عالم الفاظ و کلمات معطل کند.

مهمترین عنصر نثر مصنوع «سجع» است و سجع بکلماتی گویند که در پایان دو یا چند جمله متعاقب بکار روند و از حیث وزن و گاه از حیث وزن یا حروف اواخر خود تقریباً یکسان باشند مانند وعید و تهدید در این عبارت: «مضمون او همه وعید و مقرون او همه تهدید» و واقعه و داهیه و قاصی و عاصی در این عبارت: «چنانکه در چنین واقعه‌یی و در چنین داهیه‌یی خداوندان ضجر قاصی بیندگان عاصی نویسند.»

نثر مسجع در ادبیات فارسی در نتیجه تأثیر ادبیات عرب پیدا شد و ظهور آن در نثر عربی از قرن چهارم است و چون همه نویسندگان و ادبای فارسی‌زبان با ادب عربی آشنایی داشتند طبعاً تحت تأثیر آن سبک قرار گرفتند و همان سبک را در نثر زبان خود هم بکار بردند و اگر چه بعضی از نویسندگان فارسی‌زبان مانند عنصرالمعالی صاحب قابوسنامه با وارد کردن سجع در نثر مخالف بودند و زبان فارسی را با آن ناسازگار میدانستند با اینحال همچنانکه گفته‌ایم از اواخر قرن پنجم بعد این سبک در نثر فارسی معمول شد و مدتها متداول بود. نخستین کسی که در آثار او سجع دیده شد خواجه عبدالله انصاری متوفی بسال ۴۸۱ است. وی در رسالات خود مانند «مناجات‌نامه» و «کنز السالکین» و «هفت حصار» و «قلندرنامه» سجعهایی ساده آورد لیکن ایراد سجع در آثار این نویسنده چون با سادگی همراه است آسیب بسیار بانشاء او وارد نیامد. باتمام این احوال اگر او سخنان خود را بدون رعایت سجع مینوشت شاید بهتر از عهده ایراد معانی بر می‌آمد.

دوره واقعی صنایع لفظی در نثر از اواسط قرن ششم شروع شد. در این دوره استعمال صنایع مختلف و تکلفات صوری و سجعهای مکرر و آوردن جمله‌های مترادف و استعمال لغات وافر عربی و شواهد از شعر عرب و احادیث و امثال و آیات قرآن و ترکیبات علمی معمول شد. اولین کتابی که توجه بصنایع در آن زیاد است ترجمه کلیله و دمنه است که در حدود سال ۵۳۹ هجری

پرداخته شد. مترجم این کتاب «ابوالمعالی نصرالله بن محمد بن عبدالحمید غزنوی» متوفی در اواخر قرن ششم هجری است. در این کتاب مترادفات و کلمات عربی و تمثیل باشعار و امثال عرب زیاد است ولی سجعهای آن کامل نیست. بعد از ابوالمعالی، نظامی عروضی سمرقندی در کتاب چهار مقاله بیشتر سجع بکار برده است. چهار مقاله در حدود سال ۵۰۱ و ۵۰۲ تألیف شده و کتابی است مشتمل بر چهار قسمت و هر قسمت را نویسنده آن برای یک دسته از ندباء سلاطین نوشته است یعنی راجع بشاعران، نویسندگان، پزشکان و منجمان. در این کتاب بسیاری وقایع تاریخی و شرح حال عده‌ایی از شاعران و نویسندگان و دانشمندان ذکر شده و در ادب فارسی دارای مقامی بلند است.

مهمترین کتابی که در قرن ششم با توجه بصنایع لفظی نوشته شده کتاب مقامات حمیدی است. صاحب این کتاب قاضی حمیدالدین عمر بن محمود بلخی متوفی بسال ۵۰۹ است و او این کتاب را بتقلید از مقامات عربی نگاشته و مانند آنها در آن انواع صنایع را بکار برده است.

یکی دیگر از نویسندگان قرن ششم «منتجب‌الدین بدیع علی بن احمد کاتب جوینی» منشی سلطان سنجر سلجوقیست که از نویسندگان مشهور و صاحب مجموعه‌ایی از منشآت است بنام «عتبة الکتبة». در این منشآت که مراسلات دیوانی است بنابر رسم نویسندگان درباری آن روزگار سجع و بعضی از صنایع لفظی دیده میشود.

دیگر از نویسندگان قرن ششم «بهاء‌الدین محمد بن مؤید البغدادی» منشی علاء‌الدین تکش خوارزمشاه (۵۶۸-۵۹۶) است که از او مجموعه‌ایی از منشآت بنام «التوسل الی التوسل» در دست است. نثر بهاء‌الدین محمد دارای لغات زیاد عربی و صنایع لفظی است و در نوع خود ممتاز است. دیگر «افضل‌الدین ابوحامد احمد بن حامد کرمانی» است که کتاب «عقد‌العلی للموقف‌الاعلی» را در تاریخ کرمان با تکلف و تصنع بسیار در سال ۵۸۴ تألیف کرد.

از کتب بسیار مهم آخر قرن ششم و آغاز قرن هفتم که چند سال پیش از حمله مغولان نگاشته شد کتاب ترجمه تاریخ یمنی است. این کتاب را ابوالشرف ناصح بن ظفر منشی جرفاذقانی (گلبایگانی) در سال ۶۰۳ از عربی بفارسی درآورد. متن عربی تاریخ یمنی از عتبی نویسنده بزرگ معاصر سلطان محمود غزنوی است.

عتبی این کتاب را در شرح حکومت سبکنکین و محمود و بمناسبت راجع به قسمتی از حوادث آخر عهد سامانی نوشته و متن عربی آن از نمونه های زیبای ادب تازی است. ترجمه فارسی این کتاب هم دارای همان ارزش و مقدار میباشد یعنی اگر چه بشر مصنوع نگارش یافته لیکن بانهایت مهارت و استادی پرداخته شده است. از اواخر قرن ششم کتاب نفیسی داریم بنام روضة العقول. این کتاب را «محمد بن غازی ملطیوی» دبیر و وزیر سلیمان شاه بن قلج ارسلان (۹۷۰ هـ - ۹۸۰ هـ) از سلاجقه آسیای صغیر از کتابی که «اسپهبد مرزبان بن رستم بن شروین» از شاهزادگان مازندران بزبان طبری در اواخر قرن چهارم هجری نگاشته بود، بزبان فارسی ترجمه کرد (۹۸۰ هـ هجری). این کتاب نثری مصنوع ولی فصیح و زیبا دارد.

ترجمه دیگری از این کتاب چند سال بعد در حدود سال ۱۰۰۸، پیش از حمله مغول، بدست سعدالدین وراوینی معاصر اتابک از بک بن محمد بن ایلدگز از اتابکان آذربایجان پرداخته و به مرزبان نامه موسوم شد. ترجمه وراوینی یعنی مرزبان نامه از بدایع آثار فارسی و یکی از شاهکارهای نثر ماست. این کتاب با روش مصنوع و با سجع و صنایع دیگر لفظی و استفاده از اصطلاحات علمی و اشعار و اخبار و امثال فارسی و عربی نگاشته شده و اهمیت آن مخصوصاً در اینست که افکار شاعرانه چنان در نثر راه یافته است که بدان اثر تازه ای از زیبایی و لطف بخشیده و آنرا در نوع خود بی نظیر ساخته است.

کتاب دیگری با نثر مصنوع در اواخر قرن ششم تألیف شده است بنام «راحة الصدور». نویسنده این کتاب «نجم الدین ابوبکر محمد بن علی راوندی» است که کتاب خود را در سال ۹۹۰ هـ تألیف کرد و خود مدتی بعد از تألیف این کتاب زنده بود و بعد از حمله مغول در دربار سلاجقه آسیای صغیر بسر میبرد.

اهمیت راحة الصدور تنها از لحاظ حفظ اطلاعات وافر راجع بسلاجقه مخصوصاً سلاجقه عراق نیست بلکه از این باب است که با نثر شیوا و زیبایی که در موارد لزوم از صنایع لفظی بر کنار نیست، نگاشته شده و بسیار مورد استفاده است. در برخی از موارد این کتاب هم مضامین شعری را در لباس نثر آورده است و این در مواقعی است که میخواهد از ممدوح خویش سخن گوید. راوندی کتاب خود را بعد از فرار به آسیای صغیر (از جلو حمله مغول) و در آمدن در خدمت کیخسرو بن قلج ارسلان پادشاه سلجوقی آن سامان که از ۱۰۱۶ تا ۱۰۳۴ حکومت

داشت، بنام او درآورده است.

کتاب دیگری از پیش از حمله مغول داریم بنام «تاریخ طبرستان» که مؤلف آن «بهاءالدین محمد بن حسن بن اسفندیار کاتب» آنرا در سال ۶۱۳ به پایان برده است. نویسنده این کتاب در برخی از موارد دارای روش صنعتی است و در غالب موارد دیگر نثری ساده و فصیح دارد و تنها تصنع او استشهاد پاره‌ی از اشعار عربی و آوردن سجعهایی در بعضی موارد است.

قرن ششم را از یک لحاظ دیگر هم باید برای نثر فارسی دوره بارور و پر- حاصلی دانست و آن تألیف بسیاری کتب علمی است بفارسی. در این قرن در انواع علوم مانند ریاضیات و طب و طبیعیات و نجوم و ملل و نحل و لغت و علوم ادبی کتبی ب زبان فارسی تألیف شده است. از جمله این کتب یکی مقدمه‌الادب در لغت عربی بفارسی است که زمخشری (ابوالقاسم محمود) از اجله متکلمین معتزله (متوفی بسال ۵۳۸ هـ) آنرا تألیف کرد. دیگر کتاب ذخیره خوارزمشاهی در طب و داروشناسی تألیف زین‌الدین ابوابراهیم اسمعیل بن حسن جرجانی معاصر ابوالفتح قطب‌الدین محمد خوارزمشاه (۴۹۰-۵۲۱ هـ) است. سید اسمعیل جرجانی در سال ۵۳۱ هـ درگذشته و دارای چند کتاب در طب است. کتاب ذخیره او یکی از کتب مهم طب و اهمیت آن خصوصاً در آنست که مهمترین کتاب جامعی است که ب زبان فارسی در طب و داروشناسی نگاشته شده و نثر آن ساده و فصیح و روشن و حاوی بسیاری از لغات و اصطلاحات فارسی در باب امراض و ادویه است. دیگر از آثار معروف علمی ب زبان فارسی کتاب جوامع‌العلوم از امام ابو عبد- الله فخرالدین محمد رازی متکلم بزرگ قرن ششم و آغاز قرن هفتم است که بسال ۶۰۶ درگذشت. دیگر کتاب گیهان شناخت از امام حسن قطان مروزی در نجوم، و یزدان (ایزد) شناخت در توحید از عین‌القضاة همدانی، و دیگر «حدایق الانوار- فی حقایق الاسرار» معروف به «ستینی» حاوی شصت علم از علوم تألیف امام فخر رازی، و دیگر «روض الجنان» معروف «به تفسیر ابوالفتوح» از ابوالفتوح حسین ابن علی رازی از مفسرین و متکلمین بزرگ قرن ششم در تفسیر قرآن، و دیگر «حدائق السحرفی دقائق الشعر» در علم بدیع از رشیدالدین محمد و طواط شاعر و نویسنده مشهور قرن ششم...

در اینجا بحث ما در تاریخ سیاسی و علمی و ادبی ایرانی پیش از عهد

مغول بیایان رسید و برای آنکه بتوانیم بتحقیق در عهد مغول مبادرت کنیم تنها یک موضوع دیگر باقیست و آن مطالعه در صنایع ظریفه ایرانست از جمله عرب تا جمله مغول.

صنایع و هنرها تا قرن هفتم هجری

مقارن جمله عرب بایران یعنی در پایان عهد ساسانی صنایع ایران بمراحلی از کمال رسیده و بعضی از بهترین ابنیه که بدست کارگران ایرانی و از روی اصول معماری ایرانیان ساخته شده در ایران و نواحی مجاور آن در ممالک متصرفه شاهنشاهان ساسانی موجود بود. در سایر صنایع هم همین وضع وجود داشت. بدیهی است که جمله عرب چیزی از صنایع و حرف بایران نیاورد و بعدها نیز که مسلمین بمسائل مدنی توجه بیشتری کردند نه تنها در صنایع ایرانی تغییری راه ندادند بلکه آنها را حتی در دورترین ممالک اسلامی هم پذیرفتند. در کیفیت صنایع ایرانی هم جمله عرب تغییر عمده‌یی راه نداد زیرا اگرچه با جمله عرب و انتشار اسلام بتدریج تغییراتی از حیث نظامات در ایران پدید آمد ولی سایر شئون حیات اجتماعی همچنان بحال خود باقی ماند و کارگران معمولا از روی اصول سابق بساختن ابنیه و اشیاء مختلف اشتغال جستند و اصول صنعتی که در عهد ساسانیان معمول بود تا مدتی پس از جمله عرب ادامه یافت. حتی سکه‌هایی از حکام بزرگ عرب در صدر اسلام پیدا شده است که تنها تصرف مسلمین در آنها ضرب اسامی جدید بود ولی در اسلوب اصلی آن و حتی در ضرب آتشکده برپشت سکه‌ها هم تصرفی از طرف آنان صورت نمی‌گرفت.

همین امر یعنی ادامه روش دوره ساسانی در آغاز عهد اسلامی باعث شده است که غالب آثار دوره اخیر با دوره نخستین اشتباه شود زیرا تشخیص آنها از یکدیگر کاری دشوار است. ولی چون مدتی از صدر اسلام دور شویم بتدریج بروشهای جدیدی در صنایع باز می‌خوریم که بر اثر تطبیق ذوق ایرانیان بامقتضیات اسلامی و احتیاجات تازه پدید آمد.

مثلا چندی بعد از جمله عرب اقسام جدیدی از صنعت سفال سازی بوجود آمد که نمونه‌های آنرا در طبقات علیای خرابه‌های تخت جمشید و برخی نقاط دیگر یافته‌اند. در این دوره لعاب ظروف برنگ آبی نزدیک بسبز ساخته میشد و

از این حیث شباهت بعهد ساسانی داشت. رنگهای دیگری نیز مانند رنگ زرین یا یاقوتین و زمردین که معمولاً از طریق جلادادن بزیر لعاب حاصل میشد در این طبقات مشاهده شده است.

در بعضی نقاط مانند ری ظروف سفالین با رنگهای متنوع که گاه بخط کوفی آراسته شده از همین ایام بدست آمده است. ظروف این دوره گاه بالعاب و گاه لعاب نداده و قالبی است. از این دوره یعنی دوره اولیه اسلامی ظروف بسیار دراستخر و ری و نیشابور و پاره‌ی نقاط دیگر بدست آمده است.

در فلزکاری هم آغاز دوره اسلام تحت تأثیر آخر عهد ساسانی است چنانکه صینی‌های مفرغی متعدد از این دوره که در موزه‌های لنینگراد و برلین گرد آمده غالباً بر اثر شباهت بسیار بصنایع ساسانی بدان عهد نسبت داده شده است. در بعضی از این صینی‌ها بوسیله مس بر روی مفرغ نقاشی شده است. برخی ظروف و مجسمه‌های کوچک مفرغی که روی آنها کنده کاری و تزیین شده و صورت کمال یافته‌ی از عهد ساسانی است، از این دوره بدست آمده است و مخصوصاً چند آفتابه مفرغی و چراغ برنجی از این میان از همه بیشتر قابل اعتناست.

از جمله عناصر خارجی که در این عهد در صنایع ملحوظ است و با فتح عرب و اسلام همراه بود خط عربی است. خط عربی در صنایع ایران تأثیر بسیار کرد زیرا ایرانیان از آن و علی‌الخصوص از خط کوفی در اوایل دوره اسلامی برای تزیین مصنوعات استفاده فراوان کردند. علت این امر استعداد خط کوفی برای تشکیل سطور تزیینی افقی در حواشی ظروف یا پارچه‌ها و کاشیها و نظایر آنهاست و ایرانیان در تکمیل انواع خط کوفی، چنانکه در اقسام دیگر خط عربی نیز ملاحظه میکنیم، تأثیر عمده داشته‌اند.

مهمترین ابنیه اسلامی که قدرت معماری مسلمین را باید در آنها جست مساجد هستند. در ایران دوره اسلامی نیز همین وضع موجود است. حتی مساجدی که امرای عرب در اوایل عهد اسلامی در حدود ایران میساختند بدست معماران ایرانی بود. مثلاً زیاد بن ابیه حاکم بزرگ بنی امیه در عراق و ایران که پیش از آن مدتی در فارس حکومت میکرد، مسجد کوفه را در سال ۶۰۰ ع بروش ایرانیان ساخت. این مسجد بنا بروایت طبری در سال ۶۰۰ مجدداً تعمیر شد و در بنای آن معماران غیر مسلمان ایرانی کار میکردند. از قرائن مختلف تاریخی معلوم میشود

که در قرنهای نخستین هجری مساجد بسیار در ایران ساخته شده بود. در کاشیهای ری آثار مسجدی را که متعلق بقرن دوم هجری است یافته‌اند. از همین قرن دوم مسجدی که آثار آن هنوز در دامغان موجود است بنام تاریخانه باقی مانده. این مسجد عبارتست از یک صحن مرکزی که دور آنرا دالانی احاطه کرده است. طاقهای اطراف صحن از آجر ساخته شده و شباهت بسیار بطاقهای ساسانی دارد. ستونهای بزرگ آن چوبهای محکم و استواری است که اطراف آنرا با آجر پوشانیده‌اند. قطر ستونها بیک متر و نیم میرسد. ساختمان این ستونها شبیه بستونهای یکی از قصور ساسانی واقع در تپه حصار دامغان است. اصولاً سبک ستونهای عهد ساسانی در غالب مساجد اولیه ایران مشهود است. خاصیت عمده این ستونها قطر زیاد و استحکام آنهاست زیرا معمولاً با آهک و گچ ساخته میشد و مدت‌ها پایدار میماند.

بعد از «تاریخانه» دامغان قدیمترین اثر موجود دوره اسلامی مسجد عتیق شیراز است. مسجد جامع مذکور متعلق بقرن سوم است و بنای آن در ۲۸۱ بفرمان عمرو بن لیث صورت گرفت. این بنا چندبار بر اثر زلزله ویران و باز ساخته شد و فقط میتوان از یک قسمت جنوبی آن که استوار مانده سبک اصلی آنرا دریافت. دیگر از مساجد قدیم ایران مسجد جامع نائین است که مخصوصاً گچ بریهای آن قابل توجه میباشد. ساختمان این مسجد از تاریخانه کاملتر و ظریفتر، ستونهای آن کوچکتر و دالنها بلندتر و طاقها تیزترند — دیگر مسجدی در نیریز که از قرن چهارم هجری و از بقایای آثار صنعت ساسانی است.

غیر از مساجد هم از قرون اولیه اسلامی و پیش از دوره سلجوقی آثار دیگری در دست داریم که از لحاظ اهمیت و ارزش بهیچ روی از مساجد مذکور کمتر نیستند. از آنجمله مقبره بیست از اسمعیل بن احمد سامانی پادشاه بزرگ، فاتح خراسان و توسعه دهنده پادشاهی سامانی. این مقبره در بخارا واقع است و آثار تحول سبک در آن مشهود میباشد. گنبد آن روی بنای مربع شکلی گذاشته شده و بعضی نقوش آجری در داخل بنا دیده میشود. بهر حال در این بنا آثار عهد ساسانی و بعضی از آثار دوره جدید مشاهده میگردد.

از اواخر قرن چهارم یک بنای بسیار معتبر و عالی داریم بنام گنبد قابوس که مقبره شمس المعالی قابوس بن وشمگیر پادشاه معروف و فاضل زیاری است.

این بنا در سال ۳۹۷ ساخته شده و نقشه آن شبیه به ستاره ده پر است و دور برج آن دو رشته کتیبه وجود دارد و نقشه و نوشته‌های آن از آجر است.

بقایای بنای دیگری از اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم بنام سنگ-بست در سی و هفت کیلومتری شهر مشهد نزدیک جاده نیشابور موجود است. خرابه‌های این بنا بقیهٔ ابنیهٔ بزرگ و مهمی از ارسلان جاذب حاکم خراسان در عهد محمود غزنوی است. از این خرابه‌ها بنای نسبتاً مهمی با اتاقهای مربع-شکل و دیوارهای ضخیم و یک مناره باقی مانده است.

یکی دیگر از ابنیهٔ معتبر اوایل قرن پنجم برجی بنام لاجیم است در مازندران. این برج از داخل گنبدی شکل و از خارج مخروطی است و دو کتیبه بر بالای برج و دور آن دارد که کتیبهٔ فوقانی بیهلوی و کتیبهٔ تحتانی به کوفی است. تاریخ کتیبهٔ کوفی سال ۴۱۳ است.

برج دیگری بنام پیر علمدار در دامغان متعلق به حدود ۴۱۷ هجری است و کتیبه‌ی بی‌خط کوفی دارد.

چون از قرون اول هجری که در نتیجهٔ دوری زمان آثار معدودی از آن در دست است، بگذریم با آثار زیادتری در ایران بازمی‌خوریم. دورهٔ سلجوقی یکی از این دوره‌هاست که هم بر اثر ثروت سلاطین و هم در نتیجهٔ وجود امرای متعدد در نواحی مختلف ایران توانسته است از آثار گوناگون برخوردار شود. علاوه بر این در دورهٔ سلاجقه معماری قدیم ایران و صنایع آن بحد کمال رسید و بعد از این دوره یعنی در عهد مغول سبک دیگری با نفوذهای جدید بوجود آمد که طبعاً باید راجع بآن جداگانه سخن گفت.

صنعت سفال‌سازی در دورهٔ سلجوقی ترقی بسیار کرد. در این دوره مخصوصاً تزیین و نقاشی ظروف زیاد معمول شد. غالب مصنوعات کامل سفالین این عهد متعلق به اواخر آن زمان و خصوصاً سنین مقدم بر حملهٔ مغول یعنی اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم است.

مهمترین مرکز سفال‌سازی این دوره کاشان بوده است و در حفاریهایی که شده حتی بعضی از مصالح این صنعت را هم در آنجا بدست آورده‌اند. سایر مراکز عمدهٔ این صنعت در دورهٔ سلجوقی ساوه، نیشابور، شوش، تبریز و زنجان است. غالب ظروف سفالین این عهد یکرنگ و برنگهای سبز و فیروزه‌ی و بنفش

و سفید است. گاه نقشهای برجسته‌یی هم زیر لعاب در ظروف این دوره دیده میشود. اشیاء سفالین این عهد عبارت است از کاسه و لیوان و تنگ و حیوانات پرنده و گاه حیوانات عظیم مانند شیر و فیل و امثال آنها. نقاشیهایی که روی ظروف مینایی میشود غالباً مناظر شکار و سواری و مجالس درباری بوده است. از جمله اشیاء سفالین این دوره ظروفی است که روی آنها لعاب شفاف و در زیر لعاب نقشه گل و برگ و حیوان و پرنده و غیره وجود دارد و از میان آنها مخصوصاً کاسه‌ها و کاشیهایی این دوره مهم است. بهترین نمونه‌های کاشی کاری عهد سلجوقی را در مرقد مطهر امام‌رضا علیه‌السلام میتوان یافت و آن حاشیه باریکی از کاشی شفاف است که کتیبه‌یی از عهد سلطان سنجر در آن دیده میشود. کاشی‌های شفاف با تغییر نور رنگهای مختلف و تلالوهای گوناگون می‌یابد.

اشیاء فلزی دوره سلجوقی هم بسیار قابل توجه است. غالب اشیاء فلزی از ترکیبی از مفرغ و مس و نقره و یا تنها نقره باشکال مختلف مانند شمعدان و جعبه و صندوق و قاشق و گلاب‌پاش و کمر بند و فنجان و تنگ شراب و صینی و آفتابه و زنجیر و امثال آنهاست. روی ظروف غیر نقره‌یی معمولاً نقره کوبی میشود. تصاویر و گلها و زینتهای مختلف و اشکال طیور و حیوانات بر روی ظروف این عهد بسیار است. در غالب این اشیاء کتیبه‌هایی بخط کوفی با مهارت بسیار ترتیب داده شده است. از آثار فلزی این دوره از همه مهمتر یک صینی است که اکنون در موزه صنایع ظریفه بوستون جای دارد و آنرا زوجه الب ارسلان سه سال پس از جلوس او بسلطنت بعنوان هدیه برای زوج خویش تهیه کرد و اسم پادشاه و ملکه و نام سازنده صینی یعنی «حسن کاشانی» بر روی آن کنده و وسط آن کتیبه‌یی باخط کوفی ترتیب داده شده و بر حاشیه صینی، زینتی از گل تعبیه گردیده و بالای حاشیه تصویر یک جفت غاز ترسیم شده است.

صنعت دیگری که در عهد سلجوقی بسیار اهمیت یافته نساجی است. پارچه‌هایی که از این عهد بدست آمده است غالباً ابریشمی است و گاه در مقابل نور تغییر رنگ میدهد. در همه این پارچه‌ها نقوش و طرحهای زیبا که با دقت کامل رسم شده و گاه با نقاشی حیوانات و با تزئیناتی از خط کوفی آراسته است، مشاهده میشود.

از اوایل قرن پنجم معماری در ایران بر اثر ثروتی که نصیب غزنویان و

بعد از آنها سلجوقیان شد، رو بترقی نهاد و مخصوصاً در دوره سلجوقی بمراحل بزرگی از کمال رسید. از مهمترین آثار معماری دوره سلجوقی یکی مسجد جامع اصفهان است که بعضی از قسمتهای آن متعلق بقبل از عهد سلجوقی است ولی قسمت عمده آنرا خواجه نظام الملک بنا نمود. مسجد دیگری در دوره سلطان محمد بن ملک شاه در گلپایگان ساخته شده و اکنون فقط قسمتی از گنبد و طاق آن باقی مانده است. این گنبد بگنبد مسجد جامع اصفهان شباهت بسیار دارد. مسجد های زواره، اردستان، دماوند، قزوین نیز از دوره سلجوقی باقی مانده و همه در سبک و اصول فن تقریباً بهم نزدیکند.

از دوره سلجوقی عده یی مناره های آجری باقی مانده که مانند مساجد از لحاظ بکار بردن آجر نمونه های بسیار خوبی از ابنیه ایرانی است. در این مناره ها معمولاً پایه های خیلی پهن دیده نمیشود و اختلاف پایه و قسمتهای فوقانی چندان زیاد نیست اما چیزی که در آنها بسیار قابل توجه است تزئیناتی است که با آجر شده و کمتر بنظر آمده است که از کاشی برای تزئین آنها استفاده کنند. از مناره های مشهور این عهد یکی مناره نزدیک تاریخخانه دامغان است (۱۷۴-۴۲۰) و دیگر مناره مسجد جامع سمنان (۴۲۰-۴۴۶) و دیگر مناره مسجد جامع دامغان (۴۵۰) و دیگر مناره مسجد میدان ساوه (۴۵۳) و مناره مسجد جامع کاشان (۴۶۶ هجری) و مناره مسجد جامع ساوه (۵۰۴) و مناره سین نزدیک اصفهان (۵۲۶) و مناره خسروگرد نزدیک سبزوار (۵۰۵) و چند مناره دیگر مقبره هایی که از عهد سلجوقی مانده نیز بسیار است و بیشتر بصورت برجهای آجری است. از جمله مقابر برجی این عهد یکی مقبره چهل دختران در دامغان است که در ۴۶۶ هجری ساخته شد و آجر کاری بسیار خوبی دارد - دیگر گنبد علی در ابرقواست که در ۴۴۸ ساخته اند و برجی است بشکل کثیرالاضلاع هشت ضلعی از سنگ و گچ با سقف گنبدی و دارای کتیبه یی بخط کوفی - دیگر برجی در حوالی قریه مهماندوست در هجده کیلومتری مشرق دامغان که دوازده ضلع و کتیبه یی بخط کوفی دارد و در ۹۴۹ بنا کرده اند - دیگر برجی نزدیک ری بنام برج طغرل که در حدود ۵۳۴ ساخته شد - سه برج هم از این دوره در مراغه موجود و از همه آنها مهمتر گنبد سرخ است که از بدایع آثار ایران شمرده میشود. این گنبد در سال ۵۴۲ ساخته شد - دیگر برجی از سال ۵۶۳ در مراغه که اگرچه

گنبد آن فرو ریخته است ولی هنوز آثاری از تزیین دیوار درونی روی گچ پیدا است. دیگر گنبد کبود در همان شهر که برجی است هشت ضلعی از اواخر دوره سلجوقی، و شاید متعلق بحدود ۹۳ هجری باشد. این برج تزیینات و کاشیهای رنگارنگ زیبایی داشت و گچ کاری داخل آن غالباً باقیست — دیگر برج سه گنبد نزدیک رضائیه از سال ۵۸۰، در این برج سنگ تراشیده قهوه‌یی روشن و صیقلی بجای کاشی در تزیین جلو آن بکار رفته است و کتیبه‌یی بکوفی دارد. دیگر مقبره یوسف بن کوثر از سال ۵۵۸ و مقبره‌یی بنام مؤمنه خاتون از سال ۵۸۲ در نخبجوان مقبره مؤمنه خاتون دارای تزیین زیاد و کاشی کاری است — دیگر قبر خواجه اتابک در کرمان از اواخر قرن ششم که قسمتی از آن ویران شده و در گچ بریهای آن قطعات کوچک کاشی بکار رفته بود — دیگر مقبره سلطان سنجر (متوفی بسال ۵۵۲) در مرو که بنای بسیار بزرگیست که اطاقهایی بر دور گنبد دارد. طبقه پایین این مقبره مربع شکل و دیوارهای داخلی آن رنگین است و در قسمت فوقانی کتیبه‌یی بخط کوفی و گنبدی دوپوشه دارد در صورتیکه سایر گنبدهای دوره سلجوقی یک پوشه است. گنبد این مقبره را از کاشیهای آبی رنگ پوشانیده بودند. در اواخر دوره سلجوقی استعمال کاشی و تزیین ابنیه با آن معمول شد و این مقدمه‌یی برای دوره بعد یعنی دوره مغول است. علاوه بر این بناهای دوره سلجوقی از حیث سبک ساختمان کامل و دارای معماری دقیق است و در شهرهای بزرگ ساختن مساجد با چهار ایوان زیاد معمول بود اما در شهرهای کوچک بر اثر مخارج گزاف از این کار خودداری میکردند. در سقف‌سازی هم تکاملی راه یافت و بجای طاقهای هلالی شکل گنبدهای کوچک و انواع دیگری در سقف معمول گردید. در ابنیه این عهد گچ بری در عمارات هم بدرجات مهمی از کمال رسید. گچ بری‌های بسیار بدیعی از این دوره در خرابه‌های ری و نزدیک شیراز بدست آمده که نمونه‌هایی از آن در موزه ایران باستان موجود است. در محرابهای مساجد این دوره هم گچ-بریهای زیبا برای تزیین دیده میشود و نمونه این محرابهای گچ بری شده زیبا را در موزه مذکور میتوان یافت. از اینگونه محرابها محراب مسجد خرچرد (۴۶۰) و محراب امام زاده کرار در جوزون نزدیک اصفهان (۵۲۸) و محرابهای زواره (۵۳۰ هجری) و اردستان (۵۵۳ هجری) و محراب گنبد علویان همدان را

میتوان ذکر کرد.^۱

از حمله چنگیز تا حمله تیمور

اکنون که بحث ما در تاریخ دوره اسلامی ایران از حمله عرب تا حمله مغول پایان رسیده است، میپردازیم بمطالعه اجمالی در تاریخ ایران از حمله چنگیز تا حمله تیمور یعنی از سال ۶۱۶ تا سال ۷۸۲.

در اواخر قرن ششم هجری و اوایل قرن سیزدهم میلادی در قسمتی از اراضی شمال و شمال غربی چین یعنی در حدود مغولستان کنونی قبایلی از اقوام زردپوست آسیا زندگی میکردند که اهم آنها قبایل تاتار و قیات و اویرات و آرلاد و جلایر و کرائیت و نایمان و اویغور و خلخ (قرلق) و قره ختائی بودند. از میان این طوایف در قرن ششم هجری دو طایفه از همه مهمتر و دارای حکومت بر سایر قبایل بودند نخست قره ختائیان در مغرب و دوم قبیله کرائیت در مشرق که از اواخر قرن چهارم هجری قبول آیین مسیحی کرده بودند. قوم اویغور هم که از میان سایر اقوام متمدنتر از همه شمرده میشدند غالباً بر آیین مانوی و در شمال شرقی ترکستان شرقی ساکن بودند و دولتی نیرومند در آن ناحیه داشتند. بعضی از این اقوام هم مانند قبیله قیات تحت اطاعت امپراطوران چین شمالی بسر میبردند. در اواسط قرن ششم هجری ریاست این قبیله کوچک بامرد شجاع مدبری بود بنام «یسو کای بهادر» و او بامطیع ساختن عده‌یی از قبایل زردپوست مغول که در همسایگی قبیله وی بسر میبردند بزودی سر از طاعت امپراطور چین شمالی بیرون آورد و خود در حدود سال ۶۶۲ درگذشت. برای یسو کای بهادر در حدود سال ۶۴۹ فرزندی بوجود آمد بنام «تموچین» که بعدها به چنگیزخان مشهور شد. پدر چنگیز در سیزده سالگی پسر درگذشت و او بعد از آنکه بزحمت فراوان طوایف اطراف را باطاعت باز آورد باخان کرائیت جنگ کرد و او را کشت و بسیاری دیگر از قبایل اطراف را که مهمتر از همه قبیله نایمان بود مطیع خود ساخت و سپس بر قوم اویغور غلبه یافت و تا حدود سال ۶۱۳ ممالک وی بدرجه‌یی از بسط و توسعه رسید که با ممالک سلطان محمد

۱. راجع بصنایع ایران از حمله عرب تا حمله مغول مخصوصاً رجوع شود به کتاب تاریخ صنایع ایران تألیف دکتر ج. کریستی ویلسن ترجمه آقای عبدالله فریاد. تهران ۱۳۱۷ شمسی.

خوارزمشاه همسایه شد و دو امپراطوری بزرگ آسیای مرکزی با یکدیگر رویرو شدند.

سلطان محمد خوارزمشاه اگر چه مردی شجاع و جهانگشا بود ولی در اواخر سلطنت خود بر اثر فتوحات پیاپی چنان دچار غرور گردیده بود که اصلاً بخطر چنگیز و جنگجویان شجاعی که او از قبایل آسیای مرکزی در اختیار خود در آورده بود توجه نداشت. اتفاقاً چنگیز مایل بداشتن روابط خوب با سلطان محمد خوارزمشاه بود و کوشش‌هایی هم در این زمینه کرد و در سال ۶۱۵ به پیشقدمی وی معاهده دوستی بین دو طرف منعقدگشت و بازرگانان دو کشور برفت و آمد در آمدند و از آنجمله گروه بزرگی از تجار مغول با امتعه فراوان بشهر اترار که در ناحیه فاراب و بر ساحل غربی سیحون واقعست وارد شدند. حاکم اترار موسوم به غایرخان از نژاد ترک که با مادر سلطان محمد نسبت داشت طمع درمال آنان بست و با اجازه سلطان محمد ایشان را بقتل آورد مگر یکی که از آن میان جان بدربرد و صورت واقعه را بچنگیز خبر داد. چنگیز غایرخان را که مرتکب این خلاف شده بود از سلطان محمد بخواست لیکن سلطان از ترس کسان او بدین کار تن در نداد و فرستادگان چنگیز را کشت و خشم خان مغول را بدرجه بی برانگیخت که پس از ایجاد نظم و آرامش کامل در قلمرو حکومت خود در پاییز سال ۶۱۶ با تمام پسران و لشکریان خویش بماوراءالنهر حمله کرد و بسرعتی تمام بلاد مهم ماوراءالنهر را مانند اترار و بخارا و سمرقند و سقناق و اوزکند و شناس و جندو بناکت و خجند فتح و غالب آنها را با خاک یکسان و مردم آنها را قتل عام کرد و تا سال ۶۱۸ بسیاری از بلاد خراسان را نیز بتصرف درآورد. در این میان سلطان محمد که از شهری بشهری میگریخت از ماوراءالنهر بخراسان و از خراسان بعراق و از عراق بمازندران و از مازندران بجزیره آبسکون در بحر خزر پناه برد و بزودی در آن جزیره درگذشت (۶۱۷ هجری). شهر خوارزم نیز در سال ۶۱۸ بعد از چهار ماه محاصره و جنگهای شدید ویران و قتل عام شد. در سال ۶۱۸ و ۶۱۹ چنگیز و پسران و سرداران او بتسخیر ولایات و شهرهای بزرگ خراسان مانند بلخ و مرو و نیشابور و هرات و طالقان و غیره سرگرم و در غالب آنها بقتل عام‌های فجیع مشغول بودند. یکی از پسران سلطان محمد خوارزمشاه یعنی جلال‌الدین منکبرنی بعد

از فوت پدر از آبسکون بسواحل شرقی بحر خزر و از آنجا بخوارزم رفت و اگر امرای خوارزمشاه در خوارزم باویاری میدادند ممکن بود آن ولایت را از شر مغول برهاند لیکن در نتیجه اختلاف سران سپاه ناچار باعده معدودی از آنشهر بخراسان و از آنجا بحوالی غزنین رفت و بزودی بر غزنین و قندهار و هرات غلبه یافت و حتی در یک جنگ لشکریان مغول را منهزم ساخت و چون چنگیز از ظهور او بیمناک شد شخصاً بجنگ او رفت و در سال ۶۱۸ نبردی سخت میان او و جلالالدین در کنار سند درگرفت و جلالالدین که عده کمی در اختیار داشت بفتحی نایل نیامد لیکن شجاعت بی نظیری از خود نشان داد و عاقبت هم خود را بانسوی رودسند رسانید.

در سال ۶۱۹ چنگیز بعد از آنکه نزدیک بتمام شهرهای بزرگ ماوراء - النهر و خوارزم و خراسان را که از آبادترین و پر ثروتترین بلاد دنیای آنروز و مهد تمدن جهان بود ویران ساخت و سکنه آنها را از دم تیغ بیدریغ گذراند قصد بازگشت بمغولستان کرد و در سال ۶۲۱ بمركز حکومت خود رسید و در ۶۲۴ درگذشت.

قوم مغول و تاتار در لشکرکشیهای خود هر جا که میرفتند غالب اراضی مفتوح را ویران میکردند و مردم آرامی کشتند و آنچه بدست ایشان می افتاد بغارت میبردند و جزیه اهل حرفه و جوانانی که لیاقت کار در اردوگاهها و لشکرکشیهایشان داشتند بمابقی افراد ابقاء نمی کردند. قتل عام مغول در ماوراءالنهر و خراسان بحدی شدید بود که واقعاً حیرت انگیز است و بقول عظاملک جوینی صاحب کتاب تاریخ جهانگشا اگر تارستخیز توالد و تناسل شود عدد مردم بدانچه کشته شده اند نخواهد رسید! مثلاً در شهر مرو نزدیک ۷۰۰۰۰ و در نیشابور ۱۷۴۸۰۰ و در سمرقند غیر از عده بی معدوده کس و در خوارزم غیر از دسته بی از زنان و جوانان که باسارت رفتند همگی!...

از میان ولایات مهم ایران غیر از جنوب و ولایات غربی همه جا بنظایر این وضع گرفتار شدند و خرابی و قتل و غارت و آشفتهگی اوضاع ایران در نتیجه این حمله بدرجه بی رسید که قرنهای جبران آن امکان نیافت. بعد از چنگیز ممالک او میان پسرانش قسمت شد. اراضی ایران تا حد جیحون به جغتای رسید و علاوه بر این بلاد دیگری هم مانند بلخ و بامیان در

اختیار او بود. دره علیای سیحون و خوارزم با ممالک دیگر نصیب جوجی پسر بزرگ او شده بود و چون در حیات پدر مرد ممالک وی پیسرش باتو واگذار شد. سایر نواحی ایران را هم حکام بزرگی که از طرف خانان مغول معلوم میشدند اداره میکردند.

بعد از معاودت چنگیز بمغولستان قسمتهایی از ایران همچنانکه دیده‌ایم هنوز در دست امرای محلی سابق بود. در قسمتی از سرزمین ایران هم سلطان جلال‌الدین پسر سلطان محمد خوارزمشاه بمقاومت اشتغال داشت. وی بعد از ورود بولایت سند بتدریج دستگامی فراهم کرد ولی توقف در سند را جایز ندانست و از آنجا بکرمان آمد و بسرعت کرمان و فارس و عراق و آذربایجان و خوزستان را باطاعت درآورد و برادر خود غیاث‌الدین را که در این نواحی داعیه امارت داشت مطیع کرد و بصره و بعضی دیگر از بلاد عراق را مسخر ساخت و مظفرالدین امیر اربل را منهزم کرد و برآران و گرجستان هم استیلا یافت و جنگی در سال ۶۲۳ نزدیک اصفهان با مغولان کرد و اگرچه خود در نتیجه خیانت برادر خویش غیاث‌الدین شکست یافت لیکن تلفات سختی هم به مغولان رساند چنانکه آنان پس از ختم جنگ ناچار بخراسان بازگشتند. از بدبختی جلال‌الدین با آنکه همه ایران و عراق و آسیای صغیر در این وقت در معرض خطر حمله مغول بود، با اینحال امرای نادان و خلیفه سبک‌مغز بغداد با او همواره از در مخالفت در می‌آمدند و اسباب ضعف ویرا فراهم می‌آوردند و او هم که اطرافیانش غالباً از بقایای امرای خوارزمشاهی و بیشتر مردمی سفاک و نادان بودند، با مردم رفتاری که در چنان موقع باریک لازم بود نداشت. این عوامل باعث بود که پادشاه خوارزمی همواره در حرکت و جنگ‌وستیز باشد و کمتر روی‌آسایش ببیند. مغولان نیز که او را تنها مرد مبارز و مخالف مؤثر خود می‌شناختند همیشه در صدد قلع و قمع او بودند و عاقبت در سال ۶۲۸ ناگهان بر لشکرگاه او ریختند و او اگرچه خود را از معرکه رهایی داد لیکن در حدود میافارقین بدست یکی از کردان کشته شد و آخرین امید ایرانیان در برابر مغولان خونخوار بیرحم آدمیکش از میان رفت و دستگاه فاسد خلافت عباسی هم که یکی از اسباب پریشانی کارپدر جلال‌الدین و خود او بود چندی بعد بدست همین خونخواران وحشی برچیده شد.

فتوحات مغول بعد از مرگ چنگیز و علی‌الخصوص از سال ۶۲۶ بعد با مر اوگتای قاآن ادامه یافت و سپاهیان مغول ضمن تعقیب جلال‌الدین در ایران بفتح نواحی جدیدی که تا آنوقت در تصرف مغولان نیامده بود اقدام میکردند مانند غزنین و کابل و سیستان و مازندران و گیلان و آران و آذربایجان و ری و اصفهان. ولایت سند و سرزمین الجزیره هم از این تاخت‌وتاز برکنار نماند چنانکه بعد از قتل جلال‌الدین خوارزمشاه مغولان تا رود فرات پیش رفتند و در این تاخت‌وتاز چنان در قتل و غارت پافشاری کردند که نظیر آن در هیچ دوره‌ی دیده نشده بود. در این‌گيرودار دستگاه فاسد خلافت که خود را در خطر دید بفرار افتاد و المستنصر بالله از بقایای ملوک عراق و الجزیره و شام و مصر تقاضای کمک کرد. بدبختانه انحطاط اخلاقی مسلمین در این ایام بدرجه‌ی رسیده بود که بامشاهده خطر نیز دست از نفاق و کشاکش برنداشتند. درین حال مغولان که بفرماندهی جرماغون مشغول فتوحات بودند یکبار در سال ۶۳۴ تا نزدیک بغداد پیش راندند و اگرچه شکست یافتند لیکن در مرتبه دوم شکست بر سپاهیان خلیفه انداختند و سپس بارسنستان و برخی از بلاد الجزیره که تا آنوقت نگشوده بودند حمله بردند و در سال ۶۳۹ بفرماندهی بایجو بمتصرفات غیاث‌الدین کیخسرو از سلاجقه آسیای صغیر تاختند و ارزن‌الروم را فتح کردند و سپس غیاث‌الدین را در نزدیکی ارزنجان شکست سخت دادند چنانکه او در سال ۶۴۴ قبول اطاعت مغول کرد و خراج-گزار آنان شد. در عهد سلطنت منگوقاآن (۶۴۸-۶۵۷ هجری) حکومت خوارزم و ماوراءالنهر و فرغانه و ترکستان و بلاد اوغور در دست پسرش امیر مسعود بود و حکومت قسمتهای شرقی همچنان در دست حکام بزرگی که معلوم میشدند قرار داشت تا در سال ۶۵۱ هولاگو برادر منگوقاآن مأمور ایران شد. مقصود اصلی از مأموریت هولاگو فتح قلاع اسمعیلیه و بر انداختن خلافت بغداد بود، و اوقلاع اسمعیلیه را در سال ۶۵۴ و بغداد را در سال ۶۵۶ فتح کرد. خلیفه عباسی المستعصم بالله را که در برابر بلای خانمان‌سوز مغول مشغول عیش و عشرت و در دام اغراض اطرافیان خود اسیر بود، گرفتند و بوضعی فجع کشتند و در این واقعه گروهی بیشمار از مردم بغداد کشته شدند و بسیاری از ابنیه و عمارات و کتابخانه‌ها ویران‌گشت و قتل و غارت در این شهر یک

هفته ادامه داشت.

فتح بغداد در تاریخ اسلام اهمیت بسیار دارد زیرا با همه ضعفی که از اوایل قرن چهارم بعد در دستگاه حکومت عباسیان راه یافته بود، ریاست روحانی غالب مسلمین باخلفا بود و بغداد همواره حکم مرکز واقعی ممالک اسلامی را داشت و همچنین مرکزیت ادبی و علمی هم با آن شهر بود. با سقوط بغداد و افتادن حکومت مطلق بیشتر ممالک اسلامی در دست کفار نفوذ دینی علمای مذهبی بشدت راه ضعف گرفت و دسته های مخالف اهل سنت خاصه شیعه اثنی عشری فرصت بیشتری برای پیشرفت یافتند.

هولاگو بعد از فتح بغداد تمام غنایمی را که از نواحی مختلف و خصوصاً از بغداد بچنگ آورده بود با خود باآذربایجان برد و مقرخویش را در شهر مراغه قرارداد و سپس برای فتح الجزیره و شام بدان سوی لشکر کشید و در حلب یک هفته قتل عام کرد و دمشق را نیز در سال ۶۵۷ تسخیر نمود و بعد در نتیجه استماع خبر فوت منگوقاآن بایران بازگشت لیکن پادشاه مصر الملک المظفر سیف الدین قدوز با سپاهیان خود بفرسطنین تاخت و سردار هولاگو یعنی کیتوبوقا را شکست سختی داد و او و قسمت بزرگی از سپاهیانش را بقتل رسانید.

ایلخانان مغول

هولاگو در سال ۶۶۳ در گذشت. باماموریت او بایران سلسله جدیدی از سلاطین مغول در این سرزمین تشکیل شد که به سلسله ایلخانان معروف است. ایلخانان همواره وزارت خود را برجال ایرانی میدادند و وجود این رجال در وضع حکومت خانان مغول اثر بسیار داشت چنانکه تحت نفوذ و تعلیمات آنان رفتار ایلخانان بتدریج نرمتر و از خشونت دورتر شد. اعقاب هولاگو تا سال ۷۳۶ با قدرت و بیست سال دیگر باضعف و زبونی بر ایران حکومت کردند. سلاطین ایلخانی بعد از هولاگو بترتیب سلطنت عبارتند از:

اباقاخان (۶۶۳ - ۶۸۰)، سلطان احمد تگودار (۶۸۱ - ۶۸۳)، ارغون خان (۶۸۳ - ۶۹۰)، گیخاتسوخان (۶۹۰ - ۶۹۴)، بایدوخان (۶۹۴)، غازان خان (۶۹۴ - ۷۰۲)، سلطان محمد خدا بنده اولجایتو (۷۰۳ - ۷۱۶)، سلطان ابوسعید بهادرخان (۷۱۶ - ۷۳۶). بعد از مرگ

ابوسعید بهادر چند ایلخان نالایق که قدرت اداره امور و همچنین سلطنت مطلقه و قلمرو وسیعی نداشتند مانند اریساگاون (۷۳۶)، موسی خان (۷۳۶)، محمدخان (۷۳۶-۷۳۸)، طغاتی مورخان از اعقاب یکی از برادران چنگیز (۷۳۷-۷۵۳)، ساتی بیگ خواهر ابوسعید (۷۳۹-۷۴۱)، عزالدین ملقب به شاه جهان تیمورخان (۷۳۹-۷۴۰)، سلیمان خان (۷۴۱-۷۴۵)، انوشیروان عادل (۷۴۴-۷۵۶)، بر بعضی از قسمتهای ممالک ایلخانی حکومت ظاهری داشتند و حکومت واقعی با امرای مغولی آنان بود.

سلسله‌های همزمان ایلخانان

در همان ایام که ایلخانان بر ایران حکومت میکردند سلسله‌های دیگر از امرا نیز وجود داشتند که قبول اطاعت (ایلی) از مغولان کرده و خراجگزار ایشان بودند، و بعضی دیگر نیز در دوره ضعف ایلخانان در ایران پدید آمدند و برخی بعد از زوال حکومت ایلخانان تا حمله تیمور بر ایران حکومت داشتند. این سلسله‌ها و خاندانهای امارت عبارتند از:

آل کرت در مشرق ایران که پایتختشان هرات بود و از اوایل قرن هفتم (۶۴۳) تا ۷۸۳ حکومت میکردند.

اتابکان فارس از ۵۴۳ یعنی از دوره سلاجقه تا ۶۶۳، و اینان چون از اعقاب سلغر بودند باتابکان سلغری نیز معروفند.

اتابکان یزد از دیالمه آل بویه و از فرزندان واعقاب علاءالدوله کا کویه صاحب اصفهان از ۴۴۳ تا ۷۱۸.

قراختائیان کرمان اعقاب براق حاجب ملقب به قتلغ خان (۶۱۹-۷۰۳) خاندان اینجو در فارس تا ۷۵۸ که فرد شاخص آن شیخ ابواسحق معاصر و ممدوح و حامی حافظ بود.

آل مظفر در کرمان و فارس و عراق (۷۲۳-۷۹۵).

اتابکان لر بزرگ از اواسط قرن ششم تا اواسط قرن نهم.

امرای لر کوچک از ۵۸۰ تا ۹۷۸.

امرای چوپانی در آذربایجان از ۷۳۸ تا ۷۵۸.

امرای ایلکانی معروف به آل جلایر از اعقاب شیخ حسن بزرگ در عراق

و آذربایجان از ۷۴۰ تا ۸۳۶.

سربداران در خراسان از ۷۳۶ تا ۷۸۸^۱.

وضع اجتماعی و دینی ایران در قرن هفتم و هشتم هجری

چنانکه از بحث مختصر ما در وضع سیاسی ایران از ۶۱۶ تا ۷۸۲ آشکار میشود ایران در این مدت که از بدترین ادوار تاریخی آنست، دچار مصائب عظیم بود. این دوره که از یک قرن و نیم متجاوز است با خونریزی و قتل و غارت پیاپی و مداومی شروع شد که نزدیک نیم قرن ادامه داشت. در این ضمن تقریباً تمام شهرهای بزرگ ویران و ساکنین آنها چندبار قتل عام شدند، کتابخانه‌های عظیمی که از سالیان دراز ترتیب یافته بود دستخوش تباهی گردید. برای مثال شهر مرو در این روزگار ذکر می‌کنیم. یاقوت حموی در معجم البلدان آورده است که چون مرو در سال ۶۱۶ یعنی مقارن حمله مغول ترک میگفت، ده کتابخانه از کتب موقوف در آن وجود داشت که در دنیا از حیث کثرت و نفاست نسخ بی نظیر بود. در یکی از این کتابخانه‌ها دوازده هزار مجلد کتاب موجود بود. همه این کتابخانه‌ها هنگام حمله مغول در ۶۱۸ با شهر مرو ویران شد و ۱۳۰۰۰ تن در سه نوبت در آن ب خاک هلاک افتادند. نمونه دیگر شهر نیشابور است که قرن‌ها مرکز خراسان و دارای مدارس و مساجد و کتابخانه‌های متعدد و جمعیت کثیر بود. بعضی از مدارس این شهر مانند صابونیه و بیهقیه از قرن چهارم ایجاد شده بود و در کتابخانه‌های آنها نسخ نفیس و کمیاب کتب وجود داشت. این شهر نیز با همه مراکز علمی خود و با همه علما و بزرگان و جمعیت انبوه با خاک یکسان و چنان ویران گشت که بتوان در آن زراعت کرد. این وضع برای همه بلاد و نواحی که پای مغولان بدانها میرسید وجود داشت. اینست که حمله مغول را نمیتوان یک هجوم عادی در تاریخ شمرد بلکه بلایی بود که بر ایران نازل شد و خشک و تر را سوخت و نابود کرد. از بدبختی غالب نقاطی که مورد تاخت و تاز این قوم وحشی گردید از آبادترین و پر ثروت‌ترین نواحی ایران و ممالک

۱. بهترین کتابی که بزبان فارسی تاکنون در باب تاریخ ایران در عهد مغول نگاشته شد تألیف دانشمند جلیل عباس اقبال آشتیانی اسعاد دانشگاه تهرانست.

اسلامی و معروفترین مراکز علمی آن روزگار بود و ازینروی باویرانی آنها بزرگترین ضربات بر پیکر علم و هنر و تمدن واردگشت. بجای این ضایعات ملت ایران از مغولان جزفساد نیاموخت و ازآنجا که دوره ابتلا و بدبختی او فرا رسید قسمت بزرگی از بقایای خصائل ملی را که از قدیم الایام برای او مانده بود از دست داد و بجای آنها بسیاری ازذائل اخلاقی رسوخ یافت. اعتقاد بسحروجادو رایج شد، خرافات واوهام در نتیجه غلبه جهل بمراتب بیش از پیش در اذهان رخنه کرد و انحطاط افکار تدریجاً بنهایت رسید.

طبیعی است که چنین هجوم بزرگ و قتل و غارتی بان نحو که در تاریخ بی- سابقه بود و هنوز هم نظیری پیدا نکرده است، آثار بسیار نامطلوبی از جهات مختلف در مغلوبین باقی میگذارد و این آثار هرچه بر مدت غلبه غالبین افزوده شود آشکارتر می گردد. اینست که اگر ما آغاز دوره مغول را با پایان آن مقایسه کنیم از همه حیث بتفاوت های فاحش باز میخوریم. در آغاز این عصر دانشمندان و ادبا و شعرای بزرگ زندگی می کردند و حال آنکه در پایان این عهد از شماره شعرای بزرگ و مردم متفکر و دانشمندان مشهور بسیار کاسته شد. پس رونق علمی و ادبی آغاز دوره مغول را باید مرهون دوره قبل یعنی دوره پرورش این مشاهیر علم و ادب دانست.

موضوعی که در حمله مغول بسیار اهمیت دارد از میان رفتن مرکز خلافت و ضعف طبقه فقها و علمای مذهبی است. اگرچه مغولان تعصب دینی نداشتند و رجال آنان غالباً دارای ادیان مختلف بودند و در نتیجه مسلمین را از ادامه معتقدات دیرین ممانعت نمی کردند، ولی طبیعی است که حمایتی هم از فرقه خاصی از مسلمانان در برابر سایر فرق و یا از فقها و علمای مذهبی در برابر مخالفین آنان ننمودند، و ازینروی غلبه بی که آن قوم در قرن پنجم و ششم بر عامه یافته بودند راه ضعف گرفت و همین امر باعث شد که بازماندگان علمای پیشین که در مراکزی مانند قلاع اسمعیلیه تربیت یافته بودند رونقی بکار خود دهند و آزادانه بتشکیل مراکز علمی و فلسفی بپردازند. مطلب دیگری هم در علت ادامه علوم و ادبیات در اوایل این دوره داریم که قابل ذکر میباشد و آن وجود پناهگاههایی است برای اهل علم و ادب در آن ایام. توضیح آنکه درگیر و دار هجوم مغول و تاتار امارت های کوچکی در ایران و یا مراکز فارسی زبان خارج از ایران باقی ماند. از جمله این امارت های کوچک

یکی فارس و دیگری آسیای صغیر و دیگر امارت‌های شمالیک غوریه در ولایت سند بود. دانشمندان و ادبا و شعرائی که فرصت رهایی از سیل حمله مغول را یافته و خود را از آن بلای خانمانسوز خلاص کرده بودند توانستند باین امرای جزء پناه برند و در سایه آنان ازگزند حوادث و آفات ایمن بمانند. بهمین جهات در قرن هفتم نواحی مذکور از جمله مراکز مهم زبان فارسی شده و شعرا و نویسندگان بزرگ در آنها ظهور کرده‌اند.

موضوع دیگری که از لحاظ تاریخ مذاهب اهمیت دارد ضعف تسنن و شیوع تشیع از دوره تسلط مغول است. با زوال خلافت عباسی طبعاً مرکزیت مذهبی اهل سنت از میان رفت و همین امر باعث ایجاد ضعف و رخنه عظیم در تسنن گردید و هر جا که تشیع نفوذی داشت توانست آزادانه بتوسعه پردازد و بهمین سبب ملاحظه می‌کنیم که از دوره تشکیل حکومت ایلخانان بعد این مذهب تدریجاً در ایران غلبه می‌یابد و دیگر وضع دشوار پیش از حمله مغول برای شیعیان وجود ندارد. البته بعد از آنکه خانان مغول بفکر قبول اسلام افتادند علمای مذاهب مختلف سعی کردند که آنان را بمذهب خود متمایل سازند ولی بر اثر اختلافات شدید علمای اهل سنت علمای شیعه پیش از دیگران توفیق یافتند و حتی ایلخانان بزرگی مانند غازانخان و اولجایتو مدتی بقبول تشیع مبادرت کردند.

اما از جهت تشکیلات حکومتی و نظامی با حمله مغول نظامات و مقررات جدیدی در ایران معمول گردید که مبنی و اساس آن یاسای چنگیزی یعنی مجموعه قواعد و مقرراتی بود که چنگیز بوجود آورد و بعد از او میان جانشینان و سرداران وی معمول بود. مغولان در تشکیلات نظامی و جنگ و رفتار با مغلوبین و تشکیلات حکومتی ممالک و ترتیب مجالس مشاوره و امثال این مسائل مقررات خاصی داشتند که عدول از آنها بهیچروی جایز نبود. آیین مغولان هم در آغاز امر همان کیشهای متداول در آسیای مرکزی و ترکستان و مغولستان بود ولی وقتی مدتی در ایران باقی ماندند بعضی از آنان تدریجاً بخوی ایرانیان دین عمومی آنان یعنی اسلام را پذیرفتند. اصولاً این نکته قابل ذکر است که مغولان هر چه بیشتر در ایران باقی ماندند بیشتر محتاج بقبول رسوم و آداب ایرانیان گردیدند تا آنجا که ایلخانان بتدریج ادیان

اجدادی خود را رها کرده باسلام درآمدند. در آغاز امر راجع برها کردن ادیان قدیم و قبول دین اسلام میان خانان و سران مغول کشاکش‌های سخت وجود داشت لیکن عاقبت طرفداران قبول اسلام غلبه یافتند و از سال ۶۹۴ بعد یعنی از سال جلوس سلطان محمود غازان خان دین رسمی مغولان آیین اسلام شد و از این تاریخ تا انقراض سلسله ایلخانان این سنت و روش تغییر نیافت و بعد از آن هم باقیمانده‌های امرای ترک و مغول همه بر آیین اسلام بودند. این امر باعث شد که ارتباط ایلخانان ایران با امپراطوران مغول از میان برود و بتدریج حکومت ایلخانان مغول در ایران رنگ و صبغه ایرانی بگیرد. غازان خان در تبریز که پایتخت ممالک او بود مدارس و مساجد بسیار بنا کرد و در احترام اهل علم کوشید و سادات و علمای مذهبی را در دربار خود راه داد و معزز و محترم دانست. اولین یرلیغ یعنی نخستین فرمانی که از جانب غازان صادر شد فرمان قبول اسلام از طرف عموم مغول بود و بهمین سبب در سراسر ممالک او کلیساها و معابد یهود و بتخانه‌های بودایی و آتشکده‌ها که تا این هنگام با استفاده از آزادی مذهبی دوره مغول معمور و دارای رونق و اعتبار بود ویران شد. تعصب ترکانه این بار هم باعث شد که به‌عده‌یی از متعصبین فرصت آزار عیسویان و زردتشتیان و بودائیان و یهودیان داده شود چنانکه تا مدتی خروج اهل این ادیان از خانه‌های خود دشوار بود. در نتیجه قبول اسلام ناگزیر طرز رفتار و قواعد و مقررات مغولان تغییر کرد و با این کیفیت دیگر اجرای یاسای چنگیزی و مقررات قدیم مغولی امکان نداشت، این بود که غازان یاسای جدیدی که به «یاسای غازانی» معروف شد ترتیب داد و وصول مالیات و امرقضا و نظام و ارتباطات و غیره را بوضع جدیدی درآورد و علاوه بر این احکام دیگری نیز مبنی بر اصلاحات جدید صادر کرد.

بر روی هم با حکومت غازان و قبول اسلام از طرف مغولان رفتار این قوم با مسلمین تغییر یافت و ظلم و آزار و جوری که سابقاً وجود داشت از میان رفت و اگر چه تا این موقع بسیاری از شهرها و قصبات در نتیجه قتل عام یا ظلم عمال و لشکریان از سکنه خالی شده بود، لیکن با این اقدامات تا حدی جبران مافات شد.

از مسائلی که از عهد مغول بعد زیاد معمول گردید سعایت رجال نسبت

یکدیگر و آزار و اقدام بقتل مخالفان از طریق تهمت و افتراست بنحوی که باید گفت صدها تن از وزرا و امرا و رجال و فرزندان و برادران و کسان آنان تنها در نتیجه تهمت‌هایی که از طرف مخالفان آنان زده میشد بقتل رسیدند و از جمله بزرگترین این افراد که قتل آنان برای ملت ایران بسیار ناگوار و مضر بود یکی شمس‌الدین محمد صاحب‌دیوان و دیگر خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی و پسر او غیاث‌الدین محمد است که هر سه از حامیان بزرگ علما و ادبا و مورخان و خود از جمله مردان دانشمند و نویسندگان بزرگ بوده‌اند. کمتر وزیری را در تاریخ ایلخانان مغول میتوان یافت که بمرگ طبیعی درگذشته باشد.

در دوره تسلط ایلخانان مغول که معمولاً علاقه‌ی بعلم و ادبیات نداشتند، گذشته از باقیمانده‌های امرای قدیم و یا خاندانهای کوچک امارت که قبلاً نام آنان را ذکر کرده‌ایم، وزرای ایلخانان غالباً دوستدار علم و ادب بوده‌اند و وجود آنان در تشویق علما و ترویج بازار هنر اثر بزرگ داشته است. خواجه بهاء‌الدین محمد و خواجه شمس‌الدین محمد صاحب‌دیوان و پسرش هارون و برادرش عطا ملک یعنی خاندان جوینی از جمله بزرگترین افراد این رجال و وزرا محسوب میشوند. شمس‌الدین محمد صاحب‌دیوان جوینی مردی شعر دوست و فاضل و دانشمند پرور بود و شعرا و علمای بزرگ عهد وی مانند سعدی و خواجه نصیر طوسی و صفی‌الدین ارموی و همام‌الدین تبریزی و بدرالدین جاجرمی بنام او و افراد دیگر خاندانش قصاید و کتابهایی ساخته و نوشته‌اند. شمس‌الدین در سال ۶۸۳ با مرارغون‌خان باپسران و نواده خود بقتل رسید. دو سال بعد پسرش خواجه هارون (۶۸۵) و سه سال بعد از آن (۶۸۸) منصور پسر عطا ملک بقتل رسیدند و یکی از بزرگترین خاندانهای ایرانی که واقعاً قابل مقایسه با خاندان برمکی است بهمان وضع دردناک از میان رفت.

یکی از عیوب بزرگ کار مغولان اعتقاد شدید آنان بسحر و جادو و کیمیا و احکام نجوم بود و این اعتقاد را همه ایلخانان هم داشتند و بهمین سبب جادوگران و ساحران و غیب‌گویان در دستگاه ایشان و امراء آنان نفوذ یافتند و این نفوذ طبعاً بسایر مراکز نیز میکشید.

موضوع دیگری که ذکر آن در تاریخ مغول لازم است ارتباطی است که میان چین و ممالک خاوری آسیا با ایران حاصل شد و در نتیجه این ارتباط

چنانکه خواهیم گفت تغییرات و تحولاتی در صنایع ظریفه حاصل گشت. بعد از زوال حکومت ایلخانی اگرچه خاندانهای کوچکی که پیش از این ذکر کرده ایم در ایران وجود داشته و برواج شعر و ادب فارسی کمک میکرده اند لیکن از لحاظ اجتماعی وجود آنان چندان مفید نیفتاد زیرا غالب این امرا همواره بایکدیگر در جنگ و ستیز بودند و جنگهای مداوم آنان باعث میشد که ثباتی در اوضاع اجتماعی ایران حاصل نگردد. با اینحال کثرت عدد این امرا و رقابتی که از قدیم الایام بین امراء ایران در داشتن شعرا و علمای بزرگ در خدمت خود وجود داشت باعث شد که شعرای متعدد و معروفی در این ایام در ایران ظهور کنند که خاتم آنان حافظ شیرازی شاعر بزرگ ایرانست. اما در اواخر این دوره و مقارن حمله تیمور بایران دیگر نشان و اثری از علما و شعرا و حکمای بزرگ پیشین باقی نمانده بود.

عوامل حفظ فرهنگ ایرانی در عهد مغول

مطلبی که خواننده را بتردید میافکند آنست که چگونه با وجود اینهمه مصائب که بر ایران وارد شد در دوره مغول عده کثیری مورخ و شاعر و دانشمند ظهور کرده و آثار معروف از خود باقی نهاده اند؟ این سؤال بجاست اما فراموش کردن این نکته جایز نیست که ما از تعداد واقعی شعرا و دانشمندان و ادیبان پیش از حمله مغول بر اثر نابود شدن قسمت بزرگی از کتب فارسی و عربی در حمله مغول اصولاً خبری نداریم و آثار و اخباری که از اوان از حمله مغول بما رسیده هم از نقاط دیگری غیر از اراضی مفتوحه مغول و مراکز ادبی و علمی خارج از ایرانست و هم غالباً ناقص. علاوه بر این بهمان ترتیب که قبلاً اشاره کرده ایم دانشمندان بزرگ و شعرای عالیقدر این دوره یا از بازماندگان دوره پیشینند و یا از تربیت یافتگان آنان، و اثر حمله مغول مانند هر سانحه تاریخی و اجتماعی دیگر درست در همان روزهای نخستین نمیتوانست در علوم و ادبیات آشکار شود و برای این امر مدتی دراز لازم بود.

یکی از بزرگترین عوامل نشر علوم و ظهور عده بی از علمای بزرگ در این عهد وجود خواجه نصیرالدین طوسی است. راجع بآثار این مرد بزرگ بعد ازین سخن خواهیم گفت. وی از تربیت یافتگان دوره تسلط خوارزمشاهان و اوایل دوره

مغولان است که بیشتر در قلاع اسمعیلیه که بمقتضای مذهب اسمعیلی از مراکز علوم معقول بود، بسر میبرد و بهمین سبب فرصت مطالعات و تألیفات در حکمت و فلسفه داشت. وی بعد از غلبه هلاکو بر قلاع اسمعیلیه بخواهش آن خان بخدمت او درآمد زیرا هلاکو هم مانند همه مغولان بر اثر اعتقاد باحکام نجومی منجمان را دوست میداشت و اطلاعات خواجه در نجوم مانند سایر ابواب علوم معقول معروف همه معاصران او بود. خواجه بعد از تمکن در خدمت هلاکو بدستور او در مراغه رصدخانه بی ترتیب داد و باین بهانه کتابخانه بزرگی شامل ۴۰۰۰۰ مجلد کتاب بوجود آورد و گروهی از دانشمندان را از اطراف و اکناف جمع کرد و مرکزی از باقیماندگان علما ترتیب داد که برای تربیت شاگردان جدید محیطی بسیار مناسب بود و در این محیط مناسب دانشمندان بزرگی که از میان آنان علامه قطب الدین شیرازی از همه بزرگتر است، پرورش یافتند.

پناهگاههای فرهنگ ایرانی در عهد مغول

وقتی ازینگونه عوامل بزرگ حفظ فرهنگ ایرانی در برابر حمله مغول و تاتار و انقلابات دوران میان حمله چنگیز و تیمور بگذریم می‌رسیم ببعضی از پناهگاههای فرهنگ ایرانی که در آن دوران پر آشوب محل حفظ و توسعه بازمانده تمدن ایرانی شده بودند. از جمله آنها یکی اراضی تابعه ممالیک غور در سند و آنسوی سند و دیگر فارس و دیگر آسیای صغیر بود. بعضی نواحی کوچک هم در این گرو- دار از آسیب حمله مغول مصون ماند که ارزش علمی و ادبی آنها اصولاً قابل توجه نیست. وجود این پناهگاههای کوچک و بزرگ در آغاز قرن هفتم از یک لحاظ مهم است و آن پناه بردن چندتن معدود از دانشمندان و ادبا و عرفاست در آنها و ایجاد فرصتی برای آنان در پرورش شاگردان و ادامه تعلیم در ایران. با این حال نیمه اول قرن هفتم بسبب انقلابات و قتل و غارتها و ویرانی شهرها و حملات پیاپی وحشیان تاتار و عدم استقرار احوال، و نیمه دوم قرن هفتم در نتیجه نابود شدن کتب و مراکز تعلیم و معلمین، بهیچ روی مساعد باحوال علوم نبود. قرن هشتم نیز تقریباً بهمین منوال گذشت و اگر در این یک قرن ونیم اثری از عده‌یی از فضلا و علما و شعرا می‌بینیم نه از آن باب است که عهد وحشیان تاتار دوره رونق علم و ادب است بلکه اولاً نتیجه باقی ماندن بعضی از علما و دانشمندان

و تربیت یافتگان پیش از مغول و ثانیاً نتیجه علاقه قلبی و تاریخی مسلمین به علوم و ثالثاً نتیجه وجود پناهگاه‌های بیست که قبلاً نام برده‌ایم. وجود خاندانهای امارت بعد از عصر ایلخانان که غالباً از ایرانیان بوده‌اند و ما پیش از این راجع بآنها سخن گفته‌ایم، هم در ادامه مجالس تعلیم بسیار مؤثر بود و بهر حال در این یک قرن و نیم هر چه از دانش و ادب و علما و ادبا ببینیم باز هم وجود آنها معلول وجود ایرانیان است و اثر مغول در علوم و ادبیات این دوره فقط یک چیز بوده و آن از میان بردن کتب و علما و ادبا و کاسد کردن بازار علم و ادب است و لا غیر. در حمله اول مغول و نابود شدن مراکز متعدد علمی خراسان و ماوراء - النهر و ری و اصفهان تنها دوبرگ عمده علوم و ادبیات باقی ماند و از آن دو یکی قلاع اسمعیلیه بود و دیگر بغداد و این دوبرگ مهم را هم هلاکودر سالهای ۶۵۴ و ۶۵۶ از میان برد و جز قسمتی کوچک از جنوب ایران و ناحیه سند و هند و شهرهای آسیای صغیر و مصر و شام دیگر پناهگاهی برای علوم و ادبیات اسلامی باقی نماند.

در اواخر عهد ایلخانان مغول بر اثر اسلام آوردن ایشان عنادی که آنان و کارگزاران بت پرست و عیسوی و یهودی ایشان با ایرانیان مسلمانان داشتند از میان رفت و این خود فرصتی برای مسلمانان در احیای سنن دیرینه شد و چون بعد از ایشان همه امرا و ملوک الطوائف هم مسلمان و هم غالباً ایرانی نژاد بودند طبعاً بادامه این سنت یاوری کردند.

علوم در قرن هفتم و هشتم هجری

از این بحث چنین نتیجه میگیریم که در نیم قرن اول دوره مغول بقایای علما و ادبای پیشین و وجود چند پناهگاه از فنای قطعی علم و ادب در ایران جلوگیری کرد و بعد از این مدت فرصت مناسب تری بععل فوق‌الذکر برای ادامه علوم و ادبیات اسلامی حاصل گشت و سنت دیرینه مسلمین ایرانیان مسلمان را با استفاده از تعلیمات بازماندگان علمای دوره خوارزمشاهی واداشت.

نخستین و مهمترین حوزه علمی این دوره بدست خواجه نصیرالدین طوسی تشکیل شد. وی از بزرگترین فلاسفه و ریاضی دانان و دانشمندان ایرانیست که بعد از امثال فارابی و رازی و ابوعلی سینا ظهور کرد. پرورش او در عهدی صورت

گرفت که بر اثر استیلای فقها و متعصبین ظهور نظایر وی دشوار بود لیکن از خوشبختی، وی شیعی مذهب و بیشتر در کنف حمایت اسمعیلیه بود. اینست که فرصت مناسب و کافی برای کسب مهارت در علوم داشت. خواجه نصیرالدین محمد بن محمد بن حسن اصلاً از اهل جهرود قم بود و در سال ۵۹۷ هـ در آنجا ولادت یافت و بعد در طوس مسکن گزید. در مدت اقامت خواجه در طوس اسمعیلیه که در طلب دانش و جمع کتب و جلب علما سعی بلیغ داشتند او را نزد خود طلبیدند و خواجه در خدمت علاءالدین محمد بن حسن اسمعیلی و ناصرالدین عبدالرحیم محتشم قهستان که مردی دانش دوست و طالب ترجمه کتب علمی و اخلاقی از عربی بفارسی بود، ماند و بتألیف کتب اشتغال جست و از آنجمله اخلاق ناصری را با توجه بکتاب تطهیر الاعراق ابن مسکویه از عربی بفارسی درآورد. در سال ۶۵۴ پس از تسلیم شدن قلاع قهستان خواجه نصیرالدین در خدمت هلاکو پذیرفته شد زیرا خان مغول آوازه دانش او را شنیده بود و بر اثر علاقه مغول بنجوم خواست از او استفاده کند. خواجه از این پس در خدمت هلاکو بود و از سال ۶۵۷ مأمور شد که در مراغه رصدخانه‌یی ترتیب دهد. این مأموریت فرصت خوبی برای خواجه شد تا در مراغه علاوه بر رصدخانه حوزه تعلیم مهمی بوجود آورد. خواجه برای ترتیب رصدخانه از عواید اوقاف ممالک ایلخانی استفاده میکرد و همین امر خود وسیله بزرگی برای گرد آوردن و پروردن علما در مراغه و جمع آوری کتب در کتابخانه مراغه شده بود بنحوی که شماره کتب آن به چهارصد هزار مجلد رسید و در این کتابخانه انواع کتب ریاضی و فلسفی و نجومی و طبی و ادبی موجود بود و وجود این کتابخانه در ادامه فعالیت خارق العاده خواجه نصیرالدین طوسی اثری شگرف داشت و او را در تألیف کتب متعدد خویش یآوری و کمک کرد. علاوه بر این خدمت گرانبها خواجه دو خدمت بزرگ دیگر نیز بعلم و ادب کرد و آن اولاً نجات بخشیدن گروهی بزرگ از علماست هنگامیکه بدست دژخیمان مغول میافتادند و ثانیاً گرد آوردن بسیاری از دانشمندانست در مراغه و گماشتن آنان بکارهای علمی و ترتیب زیج ایلخانی به همراهی ایشان. خدمت بزرگ دیگر خواجه آنست که او حوزه‌یی درسی نیز در مراغه بیهانه رصدخانه ترتیب داده و در آنجا شاگردان نامبردار تربیت کرده بود که از جمله آنان قطب الدین شیرازی را فعلاً نام می‌بریم. خواجه نصیرالدین طوسی شروح و

تحریرات متعددی بر آثار فلسفی و علمی گذشتگان دارد مانند تحریرات متعدّدش از رسالات ریاضی قدیم، شرح اشارات ابوعلی، اخلاق ناصری. کتب دیگری هم در علوم و ادبیات از خواجه باقی مانده که مهمتر از همه آنها یکی اساس الاقتباس بفارسی در منطق و دیگر معیار الاشعار بفارسی در علوم شعری و دیگر اوصاف الاشراف در تصوف و دیگر تجرید الکلام در اثبات عقاید شیعه است. وفات خواجه در سال ۶۷۲ اتفاق افتاد.

از جمله دانشمندانی که در بلای مغول از ایران گریخت و آسیای صغیر پناه برد اثیرالدین ابهری متوفی بسال ۶۶۰ است. وی از حکما و منطقیین معروف و شاگرد امام فخررازی (متوفی بسال ۶۰۶) بود و در بلاد روم بتعلیم و تألیف اشتغال داشت و در منطق و حکمت و ریاضیات تألیفاتی پدید آورد. دو کتاب او در منطق بنام ایساغوجی و هدایة الحکمه بعد از و جزو کتب مشهور درسی در آمد و شرحهایی بر آنها نگاشته شده است.

دیگر از علمای معروف که از دستبرد مغول محفوظ ماند نجم الدین علی کاتبی قزوینی متوفی بسال ۶۷۵ است که خواجه نصیرالدین طوسی از وجود او در ترتیب زیچ ایلخانی استفاده کرد. از مهمترین کتب او کتاب حکمة العین در الهیات و طبیعیات و رساله شمسیه در منطق است که از کتب مهم درسی است و بر آن شروحن نوشته اند.

زیر دست اثیرالدین ابهری دانشمند بزرگی بنام عمادالدین زکریای قزوینی تربیت شد. علت باقی ماندن او در حمله مغول آن بود که او در روزگار حمله تاتار در دمشق و بعد در آسیای صغیر بسر میبرد. او دو کتاب معروف دارد یکی عجائب المخلوقات و دیگر آثار البلاد که هر دو از باب اشتمال بر اطلاعات نفیس از جمله کتب معتبر عربی است. وفاتش در ۶۸۲ اتفاق افتاد.

از معاریف رجال علمی این دوره یکی صفی الدین ارسوی (از اهل اورمیه) است که تربیت او در بغداد صورت گرفت و بعد از فتح بغداد در خدمت خاندان جوینی در آمد و کار او رونق یافت و بعد از پرافتادن خاندان جوینی بحبس افتاد و بسال ۶۹۳ درگذشت. اثر مشهور او رساله یست بنام شرفیه باسم شرف الدین هارون پسر شمس الدین محمد صاحب دیوان، در فن موسیقی.

از مشاهیر فضلائی این عهد افضل الدین محمد بن حسن کاشانی معروف

به «بابا افضل کاشی» است که بسال ۷۰۷ درگذشت و بیشتر عمر خود را در کاشان مقیم بود. وی در نزد خواجه نصیر حرمت بسیار داشت و خواجه با احترام اولشکر مغول را از ویران ساختن کاشان بازداشت. بابا افضل اشعار فارسی و تألیفات متعدد در مسائل حکمی دارد.

از دانشمندان بزرگ این دوره که وجود او مرهون تربیت خواجه نصیرالدین طوسی است، علامه قطب الدین محمود بن مسعود بن مصلح شیرازی (۶۳۴ - ۷۱۰) است. وی مقدمات علم طب را نزد پدر و عم خود فراگرفت و بعد بخدمت کاتبی قزوینی و خواجه نصیر طوسی در آمد و در شمار نزدیکان خواجه نصیر قرار گرفت و در نزد او تربیت شد چنانکه در رصد مراغه شرکت یافت. بعدها «قطب الدین» آسیای صغیر و شام سفر کرد و پس از چندی بتبیز رفت و همانجا در خدمت ایلخانان ماند تا در سال ۷۱۰ درگذشت. وی در طب و فلسفه و ریاضیات و نجوم براعت داشت. مهمترین تألیف او شرح قانون ابوعلی بن سیناست، دیگر درة التاج که حکم دائرة المعارفی را در علوم فلسفی بفارسی دارد.

دیگر از علمای مشهور اواخر این عهد قاضی عضدالدین ایجی (متوفی بسال ۷۵۶) و علامه قطب الدین رازی (متوفی بسال ۷۶۶) را باید نام برد که هر دو از مشاهیر حکما و منطقیین این دوره بوده اند.

بمطالعه در سطور فوق خوب معلوم میشود که علمای مشهور این دوره یا از کسانی هستند که قبلا یعنی در آخر دوره خوارزمشاهی در ایران تربیت شده و از برابر سیل حمله مغول گریخته و زنده مانده اند و یا کسانی که در پناهگاههای امنی مانند قلاع اسمعیلیه و فارس و آسیای صغیر باقی مانده و بعد شهرت یافته اند و یا از افرادی که زیر دست این باقیماندگان علمای پیشین تربیت شده و چندگاهی در ظلمات دوره مغول مشعلدار فضل و هنر بوده اند و هرچه باوایل دوره تیموری نزدیکتر شویم از تعداد این فضیلائی نامبردار کاسته میشود. در همین اوان یعنی بین دوره چنگیز و تیمور عده بی دیگر از بقایا و یا

تربیت یافتگان علمای دین و ادب و عرفان نیز وجود داشتند که از مشاهیر آنان باید افراد ذیل را ذکر کرد: امام ابوالقاسم عبدالکریم محمدرافعی قزوینی (وفات در ۶۲۳) از محدثین و مفسرین بزرگ — سراج الدین ابویعقوب یوسف سکاکی خوارزمی (وفات در ۶۲۶) از علمای ادب و معانی و بیان صاحب

کتاب مشهور مفتاح العلوم در صرف و نحو و معانی و بیان و بدیع و منطق و شعرو فروع این علوم — شهاب الدین ابوحفص عمر سهروردی (وفات ۶۳۲) صوفی مشهور صاحب عوارف المعارف در تصوف — نجم الدین ابوبکر عبدالله رازی (وفات در ۶۴۵) صاحب کتاب مشهور مرصاد العباد بفارسی در تصوف — عزالدین عبدالوهاب بن ابراهیم زنجانی (وفات در ۶۵۵) از علمای معروف ادب — ابوالفضل محمد بن عمر معروف به جمال قرشی کاشغری (وفات در ۶۸۱) صاحب الصراح — من الصحاح که ترجمه بیست از صحاح اللغه — قاضی ابوالخیر ناصرالدین بیضاوی صاحب انوار التنزیل معروف بتفسیر بیضاوی (وفات در ۶۸۵) — علامه جمال الدین حلی از علما و متکلمین مشهور فرقه امامیه (وفات در ۷۲۶) — شیخ صفی الدین اردبیلی صوفی مشهور (وفات در ۷۳۵) جد صفویه — علاء الدوله سمنانی (وفات در ۷۳۶) عارف مشهور.

از فتنونی که در دوره مغول نسبت بسایر ایام ترقی بیشتری کرد فن تاریخ نویسی است. البته در قرن ششم و اوایل قرن هفتم تألیف کتب تاریخ زیاد معمول شده و تواریخ متعددی در زبان فارسی بوجود آمده بود خواه در تاریخ عمومی و خواه تاریخ سلسله های بزرگ ایرانی و خواه تاریخ هریک از ولایات مانند طبرستان و کرمان و فارس و بیهق و... در دوره مغول، هم دنباله این توجه محفوظ ماند و هم علل تازه یی برای تألیف کتب جدید در تاریخ بمیان آمد. علت عمده این توجه آنست که با حمله مغول تغییرات عظیم در عالم اسلامی پدید آمد، چندین سلسله بزرگ از سلاطین از میان رفتند و حتی خلافت عباسی که ۵۴۴ سال باقی مانده بود و کسی را تصور فنا و نیستی آن در خاطر نمی آمد راه زوال گرفت و این وقایع عمده همه مسائل تازه یی بود که تألیف کتب خاصی را ایجاب میکرد. علاقه ایلخانان بتألیف کتبی در بیان تاریخ نیا کان ایشان هم این توجه را تأیید مینمود و بهر حال در دوره مغول کتب متعددی در تاریخ بزبان فارسی تألیف شد که هنگام ذکر نویسندگان فارسی زبان بدانها اشاره خواهیم کرد.

زبان و ادب فارسی در قرن هفتم و هشتم هجری

وضع زبان و ادبیات فارسی در عصر مغول و فترت میان ایلخانان و حمله

تیمور تقریباً تابع همان شرایط و دارای همان احوالی است که در باب علوم دیده‌ایم یعنی در اوایل این عهد دنباله وضع ادبی دوره خوارزمشاهی در ایران امتداد داشت و در نتیجه باقی ماندن گروهی از نویسندگان و شاعران بزرگ پیشین، ایران در اوایل این عهد از وجود چند تن از بزرگترین شعرا و نویسندگان برخوردار بود و بعد از آن شاعران و نویسندگان متوسطی در ایران بسر میبردند که از میان آنان حافظ بطور استثناء در زمره شعرای درجه اول ایران و از نوایغ بزرگ شعر قرار دارد و در آخر این عهد میزیسته. بر روی هم وضع ادبی ایران در عهد مغول و فترت بعد از آن با وجود همه مصائبی که بر ایران وارد شده بود، رضایت‌بخش است زیرا در آغاز این دوره دو شاعر بزرگوار ایران سعدی و مولوی و در آخر این دوره شمس‌الدین حافظ ظهور کرده‌اند. از حیث ایجاد کتب متعدد نیز این دوره را باید دوره ممتاز قابل توجهی شمرد.

نخستین موضوعی که در زبان فارسی این عهد باید مورد توجه باشد آنست که با حمله مغول و برچیده شدن دربارهای حامی شعروادب فارسی طبعاً شعرونثر از دربار اصلی و بزرگ حکومتی بیرون رفت و تنها دربارهای کوچکی که در عهدایلخانان مغول وجود داشت و یا دربارهای کوچکی که بعد از زوال حکومت ایلخانان تا حمله تیمور در ایران موجود بود، باقی ماند و با این کیفیت رواج و رونقی که در بازار شعروادب وجود داشت از میان رفت و شعر بیشتر جنبه عمومی یافت تادرباری، و البته این امر از یک حیث مفید و از بابت دیگر تا درجه‌بی مضر بود. فایده آن رها کردن شاعر از قیود خشک درباری و مشغول ساختن او بامور ذوقی بوده است و ضرر آن برداشتن قیود دشوار ادبی برای شاخص شدن در عالم شعروادب میان شعرای متعددی که داوطلب ورود بدربارها بوده‌اند. در نتیجه این امر می‌بینیم که اولاً قصیده‌های مدحی که قبلاً کمتر دیوانی را از آن خالی می‌یافتیم، کم می‌شود و بجای آنها غزلهای شیوای لطیف و دل‌انگیز و داستانهای عاشقانه بهمین نسبت فزونی می‌یابد و از دوره پیش بیشتر می‌شود. ثانیاً توجهی که از اواسط قرن ششم بموضوعات عرفانی در شعر پیدا شده بود در این عهد قوت بیشتری می‌یابد و منظومه‌های عرفانی متعدد که بعضی از آنها خصوصاً مثنوی مولوی از شاهکارهای جاویدان شعر پارسیست، بوجود می‌آید.

دومین موضوع مهمی که باید در این عصر، از باب تأثیری که در زبان فارسی کرده است مورد توجه باشد، ورود مقدار زیادی از کلمات ترکی مغولی است در زبان فارسی. ورود این لغات و اصطلاحات در نتیجه تسلط مغول و توقف متمادی آنان در ایران و حکومت بر این سرزمین امری طبیعی است. غالب این لغات از طریق ادارات دولتی و کارکنان دولت و فرمانهای سلطنتی و تشکیلات مغولان در ایران، و قسمتی هم از راه حشر سربازان مغولی با مردم بوجود آمده است، و از جمله این کلمات است: قوریلتمای (شورای سلطنتی) (چپاول) (غارت) (یاسا) (قانون) (نوین)، نوین (شاهزاده) (ایلچی (نماینده) (بینکچی (منشی جمع و خرج) آقا (بزرگ) اولاغ (برید، چاپار) یام (چاپارخانه) اردو (سپاه) یورش (حمله) یورت (قرارگاه، ابواب جمعی) قراول (پاسبان) ایلغار (هجوم) ایل (مطیع) تومان (ده هزار) کوچ (رحلت) او غراق (توشه) تمغا (مهر) یرلیغ (فرمان) اینجو (مأمور وصول مالیات) بیاسا رسانیدن (تنبیه و مجازات کردن) باینجو درآوردن (ضبط کردن) اوغراق (توقف) و...

در عصر مغول بر اثر انتشار بسیاری از مفاسد اخلاقی انتقادات اجتماعی بشدت رواج یافت. البته پیش از این تاریخ از این قبیل انتقادات در اشعار شعرا خاصه در شعرای قرن ششم که بر اثر تسلط ترکان و رواج بعض مفاسد از اوضاع ناراضی بودند، نیز مشاهده میشود ولی در عهد مغول بهمان نسبت که مفاسد اجتماعی رواج بیشتری یافت بهمان درجه هم این انتقادات شدیدتر و سخت تر شد. از این انتقادات سخت در آثار سعدی خاصه در گلستان و در هزلیات او و در جام جم و حدی و در غزلهای حافظ و آثار شعرای دیگر بسیار دیده میشود و از همه آنها مهمتر آثار شاعر و نویسنده خوش ذوق هوشیار عبید زاکانی قزوینی است که نثرآ و نظماً حاوی طنزهای پرمعنی و اشارات انتقادی تند است که بالهجه ادبی بسیار دلچسب و شیرین بیان کرده و در این باب گوی سبقت از همه شاعران و نویسندگان فارسی زبان رسیده است. حقاً هم هیچ دوره‌ی از ادوار مقدم بر او در ایران بنحوی که او میخواست مانند عهد زندگی وی نمیتوانست مضامینی بدان شیرینی و خوبی برای انتقادات اجتماعی او فراهم سازد. فارسی در دوره‌ی که بحث می‌کنیم باشدتی بیش از پیش از بدینی و عدم رضایت از اوضاع روزگار و ناپایداری جهان و دعوت خلق بترک دنیا و زهد و

نظایر این افکار مشحونست. علت آن هم آشکار است و آن وضع سخت و دشواری است که با حمله مغول آغاز شده و باجور و ظلم عمال دوره آنان و با خورنریزها و بی‌ثباتی اوضاع در دوره فترت بعد از ایلخانان ادامه یافته و محیط اجتماعی ایران را با دشوارترین شرایطی مقرون ساخته بود. همین وضع مورث توجه شدید غالب شعرا بمسائل دینی و خیالات تندصوفیانه و درویشانه و گوشه‌گیری و بالنتیجه تصورات باریک و دقیق نیز شده است.

شعر دوره مغول با دو شاعر بزرگ ایران سعدی و مولوی شروع میشود که هر دو پیش از حمله مغول ولادت یافته و در محیط دور از دسترس مغولان تربیت شده بودند. ابو عبدالله مشرف بن مصلح شیرازی مشهور به «سعدی» در اوایل قرن هفتم هجری در شیراز بجهان آمد و بعد از تحصیلات مقدماتی برای کسب علوم ادبی و دینی در مدرسه نظامیه بغداد بآن شهر رفت و در آنجا درک خدمت استادان بزرگ زمان را کرد، و بعد از ختم تحصیلات چندی بسیر در آفاق و انفس پرداخته سفرهای دراز در اقصای شام و عربستان و بعضی از بلاد آسیای صغیر کرده و در غزوه‌های سرحدی مسلمین و رومیان شرکت‌جسته و بسی از مشایخ وادبا و علما را ملاقات نموده و در اواسط قرن هفتم (یعنی پیش از تقدیم بوستان به اتابک ابوبکر در سال ۶۵۰) بمولد خود بازگشته است. در این شهر مدتی در خدمت اتابک مظفرالدین ابوبکر بن سعد بن زنگی و پسرش «سعد» میزیسته و بعد از زوال حکومت خاندان سلغری سفری به مکه کرده و گویا در بازگشت از آن سفر بتبریز رفته و از آنجا متوجه شیراز شده و در آن شهر بوده تا در سال ۶۹۱ یا ۶۹۴ بدرود جهان گفته است. وی بی‌تردید از شعرای درجه اول زبان فارسی و همدریف فردوسی است، قدرت وی در غزلسرایی و بیان مضامین عالی لطیف عاشقانه و گاه عارفانه در کلام فصیح و روان که غالباً در روانی و فصاحت بعد اعجاز میرسد بی‌سابقه بود. علاوه بر این سعدی در ذکر مواعظ و اندرز و حکمت و بیان امثال و قصص اخلاقی با زبانی شیرین و شیوا و مؤثرگویی سبقت را از همه گویندگان فارسی زبان ربوده است. نثر او هم که در عین توجه ببعضی از صنایع لفظی ساده و روشن و خالی از تکلفات دور از ذوق بلکه بسیار لطیف و دلپسند و مطبوع است او را در دردیف بهترین نویسندگان فارسی زبان درآورده است چنانکه مدتها کتاب گلستان او در شمار

کتاب درسی مدارس و مکاتب ایران بوده است و هنوز هم سرمشق فصاحت شمرده میشود. کلیات آثار او که حاوی: مجالس عرفانی و گلستان (نثر) و بوستان یا سعدی نامه و غزلیات (غزلیات قدیم - طیبیات - بدایع - خواتیم) و ملمعات و قصاید عربی و فارسی و ترجیعات و مقطعات و هزلیات است بارها بطبع رسیده و زباززد خاص و عام ایرانیان است.

شاعر همعصر سعدی جلال الدین محمد مولوی نیز از نوابغ عالم ادب و از متفکران بزرگ جهان و مقتدای متصوفه و اهل تحقیق و مجاهدت است. وی پسر بهاء الدین محمد بن حسین خطیبی بکری است. پدرش بهاء الدین چون دخترزاده علاء الدین خوارزمشاه بود به «بهاء الدین ولد» شهرت داشت و از مشاهیر متصوفه عصر خود و نویسنده کتاب مشهور «المعارف» است. مولوی در سال ۶۰۴ ولادت یافت و در سال ۶۰۹ پدرش بر اثر اختلافی که با سلطان محمد خوارزمشاه حاصل کرد از خراسان مهاجرت نمود و نخست بغداد و از آنجا باسیای صغیر رفت و آخر در شهر قونیه مستقر شد و همانجا بسال ۶۲۸ درگذشت. جلال الدین که تا این هنگام در خدمت پدر بکسب فضائل مشغول بود بعد از او در خدمت برهان الدین محقق ترمذی شاگرد معروف پدر خود شاگردی کرد و بعد مدتی مصاحب شمس الدین محمد تبریزی عارف مشهور شد و پس از گذراندن این مراحل مختلف تحصیلی و تلمذ در خدمت این بزرگان که همه از اهل تحقیق و از پیشروان بزرگ تصوف بودند بشامخ ترین مرحله از مراحل عرفانی ارتقاء جست. وی که در ابتداء بتدریس فقه و علوم دینی اشتغال داشت بعد از وصول بمقامات مذکور در خانقاه خود در قونیه بارشاد پیروان خویش پرداخت و شاگردان معتبری مانند حسن بن محمد بن اخی ترک معروف به حسام الدین چلبی و پسر خود بهاء الدین احمد معروف به سلطان ولد تربیت کرد. مولوی در نظم و نثر پارسی استاد و دارای زبانی فصیح و قدرتی کم نظیر در بیان معانی دشوار بزبان ساده بود. قوت طبع وی بدرجه بی بود که اشعار خود اعم از غزلهای و مثنوی را غالباً بر سبیل املاء و یا در حال شوق و جذبه بی که بدو دست می داد میسرود و شاگردان و یاران او بنوشتن آنها مبادرت میکردند. با این حال در این غزلهای و مثنویهای ارتجالی گاه مضامین و ابیاتی وجود دارد که آیت فصاحت و شیوایی بیان است. بالاتر از همه اینها قدرت فکر وجودت ذهن

و مهارت او در حل مشکلات مختلف حکمی و عرفانی و دینی بطریق بحث و تمثیل میباشد. شاهکار جاویدان وی منظومه عظیم عرفانی اوست بنام «مثنوی» که در شش دفتر ترتیب داده شد و مجموعه بیست از مسائل عرفانی و حکمی و اخلاقی و دینی با تفسیر بسیاری از آیات و احادیث و حکایات و امثال و شرح بسی از اقوال مشایخ متصوفه که پیش از او بوده اند خاصه سنائی و عطار. این کتاب چندبار بطبع رسیده و نیکلسن مستشرق دانشمند آنرا بزبان انگلیسی ترجمه کرده است. غزلهای عرفانی مولوی که بنام دیوان شمس مشهور شده نیز اگر چه گاهی فاقد جنبه لطافت غزل است اما نباید از میان آنها بعضی را که مانند تازیانه بی روح را از حال رکود بیرون میآورد و بشوق و طرب و وجد و حالت میاندازد فراموش کرد. این غزلها حاکی از اضطرابهای درونی و خیالات و افکار پنهانی و شوق و جذبه و گاه حیرانی او در برابر دریای بی کران حقایق است، در هیچیک تکلف و تصنع راه ندارد و همه منبعث از یک روح پر هیجان است که در آتش شوق معشوق جاویدان و پاک او میسوخت. این دیوان یکبار در هند چاپ شده و یکبار هم منتخبی از آن در طهران بطبع رسیده و نسخ خطی آن نیز بسیار است. رباعیات مولانا جلال الدین رانیز در طهران جداگانه چاپ کرده اند. از آثار مثنوی مولوی قسمتی از مجالس او و نامه هایی که از وی باقی مانده و همچنین کتاب فیه ماقیه که حاوی تقریرات او در مسائل مختلف عرفانی و مذهبی است بچاپ رسیده. نثر مولوی بسیار ساده و فصیح است.

وقتی از این دو شاعر بسیار بزرگ آغاز دوره مغول بگذریم بعده بی دیگر از شاعران درجه دوم و سوم و چهارم برمیخوریم تا در پایان این عهد بحافظ برسیم. در گیرودار حمله مغول دوتن از شاعران بزرگ ایران شربت شهادت نوشیده اند، نخست پیشوای بزرگ تصوف و شاعر شیرین سخن نام آور فریدالدین محمد بن ابراهیم نیشابوری مشهور به «عطار» صاحب کتاب معتبر تذکره الاولیا و منظومهای مشهور منطق الطیر و الهی نامه و ولدنامه و اسرارنامه و مصیبت نامه و مظهر العجایب و غیره. وی در سال ۶۱۸ در نیشابور بدست مغول کشته شد. شاعر دیگر کمال الدین اسمعیل پسر جمال الدین محمد بن عبدالرزاق اصفهانی قصیده سرای مشهور است که در سال ۶۳۵ کشته شد. وی بچشم خویش قتل عام مغول را بسال ۶۳۳ در اصفهان دید و در آن باب چنین گفت:

کس نیست که تا بر وطن خودگرید
 بر حال تبه مردم بدگرید
 دی بر سر مرده‌یی دوصد شیون بود
 امروز یکی نیست که بر صدگرید
 و خود دو سال بعد بدست مغولی بقتل رسید.

از شعرای مشهور اوایل عهد مغول که قصاید وی تحت تأثیر دو شاعر بزرگ قرن ششم انوری و خاقانی است «اثیرالدین عبدالله اومانی» از اومان همدان است که بسال ۶۶۵ درگذشت و دیوان قصاید او در دست است. دیگر سیف‌الدین اسفرنگ از شعرای مشهور ماوراءالنهر که در قصاید خود سبک خاقانی را خوب تقلید کرده. از شعرای مشهور دیگر این روزگار بدرالدین جاجرمی (متوفی بسال ۶۸۶) و فخرالدین ابراهیم عراقی (متوفی بسال ۶۸۸) و مجدالدین همگر (متوفی بسال ۶۸۶) و رضی‌الدین عبدالله معروف به امامی هروی (متوفی بسال ۶۸۶) و همام‌الدین تبریزی (متوفی بسال ۷۱۴) و نزاری قهستانی (متوفی بسال ۷۲۰) و شیخ محمود شبستری عارف بزرگ صاحب گلشن راز (متوفی بسال ۷۲۰) و امیرنجم‌الدین حسن دهلوی (متوفی بسال ۷۲۷) و او حدی مراغه‌یی (متوفی بسال ۷۳۸) و ابن یمین فریومدی جوینی صاحب قصائد و قطعات مشهور (متوفی بسال ۷۶۹) هستند. غیر از امیرحسن دهلوی که در باب او سخن گفته‌ایم شاعر دیگری هم که از اصل ایرانی بوده ولی در هند تربیت یافته و از گویندگان بزرگ زبان فارسی گشته‌است، مشهور است و او امیر خسرو بن امیرسیف‌الدین محمود دهلوی (متوفی بسال ۷۲۵) است که دیوان قصائد و غزلها و مثنویهای او شهرت فراوان دارد. مثنویهای مطلع‌الانوار و خسرو و شیرین و لیلی و مجنون و آئینه اسکندری و هشت بهشت او بتقلید از نظامی ساخته شده و علاوه بر اینها مثنویهای دیگری نیز دارد. شاعر مشهور دیگر این دوره کمال‌الدین ابوالعظامحمود بن علی کرمانی معروف به خواجو (متوفی بسال ۷۵۳) است که در غزل و مثنوی صاحب دستی قوی بوده و مخصوصاً در آوردن مضامین عرفانی در غزل چیره‌دست و در این راه پیشوای حافظ است و حافظ خود بتقدم وی در این باب و پیروی از سبک او معترف می‌باشد. از خواجو مثنویهایی بتقلید نظامی مانده است مانند روضة‌الانوار و کمال‌نامه و گل‌ونوروز و گوهرنامه و همای‌وهمایون. یک منظومه حماسی هم از او در دست است بنام «سامنامه». دیوان قصائد و غزلها و همه مثنویهای

او بطبع رسیده است.

نظام‌الدین عبیدزاکانی قزوینی که قبلاً از او نام برده‌ایم هم از شعرای نام‌آور در آخر این دوره است. اهمیت او در داشتن روش انتقادی و بیان مفاسد اجتماع بازبانی شیرین و بطریق طنز و شوخی است. وی در روش انشاء و در سبک ظاهری اشعار خود بیشتر متبع روش سعدی است. عبیدزاکانی بهتر از هر کسی وضع نامطلوب اخلاقی و اجتماعی عهد خویش را شناخته و محیطی را که تحت تأثیر استیلای تاتار و جور حکام و عمال مغول و آشوب و فتنه و قتل و غارت و ناپایداری اوضاع و جهل و نادانی غالب زمامداران و غلبه مستی غارتگر فاسد و نادان بوجود آمده بود مجسم ساخته است. کلیات عبیدزاکانی شش‌مسل منظومه‌ها و رسالات منثور است. در میان این آثار مقداری اشعار جدی از قصائد و غزلیات موجود میباشد و از آن گذشته منظومه‌گره و موش و عشاق نامه و رسالات اخلاق‌الاشرف و ده فصل و رساله دلگشا و صدپند را باید از آثار خوب او شمرد. وفات عبید بسال ۷۷۱ اتفاق افتاده است.

از شعرای مشهور دیگر اواخر این عهد جمال‌الدین سلمان بن علاء‌الدین محمد ساوجی (متوفی بسال ۷۷۹) است که مداح ایلکانیان بغداد بود و دیوان قصائد و غزل‌های او مشهور است و او را حقا میتوان آخرین شاعر قصیده‌سرای بزرگ دوره مغول دانست. وی گذشته از این دیوان دو مثنوی فراقنامه و جمشید و خورشید را نیز بنظم آورده است.

آخرین شاعر نام‌آور ایران در این عصر که او را باید آخرین شاعر بزرگ و درجه اول ایران شمرد شمس‌الدین محمد حافظ (متوفی بسال ۷۹۱) است که اواخر حیات او مصادف با اوایل عهد تیموری بود. حافظ از افراد استثنائی است که وجودشان مافوق محیط است و با موازین طبیعی و عادی وجود آنان مورد انتظار نیست. اهمیت او در آنست که توانست مضامین عرفانی و عشقی را بنحوی در هم آمیزد که از دو سبک غزل عارفانه و عاشقانه سبک واحد جدیدی بوجود آید. حافظ این مضامین عرفانی و عاشقانه را با الفاظ زیبا و با توجه بصنایع لفظی بیان کرده و بر اثر قدرت فراوان خود در سخنوری غالباً مضامین عالی و معانی کثیر را در ایات کوتاه گنج‌انیده است. وی بحدی در بازی با کلمات مقتدر است که غالباً ایات او اگر مضمون و معنی خیلی عالی هم

نداشته باشد، در خواننده مؤثر است. ترکیباتی که حافظ در اشعار خود آورده غالباً تازه و بدیع و بسی سابقه است و حافظ در ساختن این ترکیبات حداعلای قدرت و کمال ذوق و لطف طبع خود را خوب نشان داده است و کمتر شاعری را از این حیث میتوان با او مقایسه کرد. معانی عرفانی و حکمی حافظ اگرچه تازه نیست اما چون با احساسات لطیف و گاه با هیجانات شدید روحی او آمیخته شده جلای خاصی یافته است. بهرحال غزلهای حافظ از بهترین نمونه‌های سخن فارسی و از عالیترین نمودارهای علو فکر و طبع نژاد ایرانیست که حتی در تاریکترین ادوار هم از نور افشانی باز مانده است.

نثر فارسی در دورهٔ بین حملهٔ چنگیز و تیمور رونق فراوان داشت. از علل عمدهٔ این امر آنست که در این عهد آخرین اثر نفوذ سیاسی خلفا از میان رفت و بغداد مرکزیت بزرگ علمی و ادبی و دینی و سیاسی خود را از دست داد و رابطهٔ ایرانیان با ملل دیگر اسلامی که غالباً زبان عربی را پذیرفته بودند تقریباً مقطوع شد و دیگر جز برای کسانی که تألیفات مشکل علمی میکردند و با اصطلاحات آماده و طریقهٔ بحث در مسائل علمی که از پیش در زبان عرب فراهم شده بود حاجت داشتند، مابقی نویسندگان احتیاجی بتألیف در زبان عربی احساس نمیکردند و حتی بسیاری از کتب معروف علمی هم از این پس بزبان پارسی تألیف شد و هرچه از زمان انقراض بنی‌عباسی بیشتر گذشت نگارش کتب علمی بزبان فارسی بیشتر معمول شد و تألیف نثر عربی زیاده‌تر جنبهٔ اظهار علم و دانش و تفنن گرفت و بجای آن بر رونق و رواج نثر پارسی افزوده شد. موضوعی که برواج نثر فارسی در این دوره یاوری بسیار کرد تألیفات متعدد و مفصلی است که در تاریخ اعم از تاریخ عمومی ایران و یا تاریخ مغول و یا تواریخ محدود بدیه سلسله‌های معین صورت پذیرفت. تألیف در تمام شعب علوم و ادبیات بزبان فارسی از این پس عمومیت بسیار یافت و اگر از سالهای نخستین این دوره و حوزه‌هایی مانند حوزهٔ تعلیم و تألیف و فعالیت خواجه نصیرالدین طوسی بگذریم، کمتر حوزهٔ فعال علمی که بتألیف کتب علمی بزبان عربی توجه داشته باشد می‌یابیم.

سبک نثر دورهٔ مغول خصوصاً سبک قرن هفتم با شدت تمام تحت تأثیر سبک نثر آخر دورهٔ سلجوقی و دورهٔ خوارزمشاهی است. علت عمده آنست که

پیشروان بزرگ نویسندگی این دوره کسانی هستند که یا در اوایل قرن هفتم، پیش از حمله مغول، در زمره اهل قلم قرار داشته و بسبب آن دوره مانوس بوده‌اند و یا کسانی هستند که زبردست نویسندگان آن زمان تربیت شده و بعد سرمشق سایر نویسندگان گردیده‌اند. مهمترین سبک رائج این دوره سبک نثر مصنوع است که از نمایندگان بزرگ آن محمدنوی و عطا ملک جوینی و وصاف الحضرة بوده‌اند. اما نباید فراموش کرد که در همین دوره دنباله روش ساده و بی تکلف در نثر فارسی مقطوع نشد و بلکه بتدریج قوت یافت و نمونه‌های خوبی از آن بوجود آمد مانند طبقات ناصری و جامع التواریخ رشیدی و تجارب السلف هندوشاه و تاریخ گزیده و جز آن و این هر دو سبک مصنوع و ساده در یک زمان و یک دوره وجود داشته و بسا اتفاق افتاده که یک نویسنده حتی در یک کتاب بهر دو سبک توجه کرده است مانند شمس قیس رازی در المعجم که در مقدمه آن روش مصنوع و متکلفی را بکار برده است لیکن در خود کتاب روش ساده زیبایی دارد.

از آغاز قرن هفتم چند نویسنده بزرگ داریم که از همه مهمتر و معروفتر محمد عوفی صاحب کتاب‌های معتبر لباب الالباب و جوامع الحکایات و ترجمه فرج بعد الشده است. لباب الالباب کتابیست در شرح احوال شعراى ایران از آغاز شعر فارسی تا اوایل قرن هفتم در دو مجلد که مجلد اول آن اختصاص دارد بعلماء و وزرا و پادشاهانی که شعر می‌ساخته‌اند و مجلد دوم خاص شاعران است. این کتاب نثری مصنوع و متکلف دارد. کتاب دیگر نویسنده یعنی جوامع الحکایات و لوامع الروایات کتابی عظیم مشتمل بر حکایات ادبی و تاریخی و حاوی اطلاعات ذیقیمت مهمی است که بنثر ساده و روان و بسیار فصیح نگاشته شده. نویسنده این دو کتاب از کسانی است که خود را از آتش حمله مغول رهایی داده و اواخر عمر خود را در دستگاه ممالیک غوریه در ولایت سند گذرانیده است.

دیگر از نویسندگان بزرگ اوایل قرن هفتم شمس الدین محمد بن قیس رازی است که او نیز از پیش سیل حمله مغول گریخته و در سال ۶۲۳ خود را بفارس رسانیده و در آنجا خدمت اتابکان سلغری را اختیار کرده و کتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم را در علوم شعری یعنی عروض و قافیه و بدیع و نقد الشعر بزبان فارسی تألیف نموده است و این کتاب بی اغراق اولین کتاب مهم فارسی

است که در علوم مختلف شعر نوشته شده و بما رسیده است.

یکی دیگر از جمله این نویسندگان نورالدین محمدنسوی منشی جلال الدین خوارزمشاه است که کتاب نفثة المصدور را بفارسی و کتاب سیره جلال الدین منکبرنی را بعربی نگاشت. کتاب نفثة المصدور دارای نثری مصنوع و شاعرانه و زیباست که مؤلف آنرا در سال ۶۳۲ در شهر میافارقین نوشته و شرح احوال خود و جلال الدین خوارزمشاه را از سال ۶۲۷ ببعده در آن بیان کرده است.

قاضی ابو عمر و منهاج الدین بن سراج الدین جوزجانی معروف به منهاج سراج نویسنده بزرگ قرن هفتم است که نخست در نزد سلاطین غور میزیست و بعد از حمله مغول به ممالیک غوریه در سند پناه برد و همانجا بود تا درگذشت. وی کتاب طبقات ناصری را بنام ناصرالدین محمودشاه (۶۴۴ - ۶۶۴) پسر شمس الدین التتمش در سال ۶۵۸ با تمام رسانیده است. این کتاب تاریخ عمومی عالم است تا عصر مؤلف و مخصوصاً از لحاظ اطلاعات ذقیقیمی که راجع به حمله تاتار و فجایع مغولان دارد دارای ارزش بسیار است. نثر این کتاب بسیار استوار و سلیس و از جمله آثار خوب زبان فارسی است.

از خواجه نصیرالدین طوسی دانشمند بزرگ اوایل عهد مغول چنانکه قبلاً گفتیم کتب معتبری مانند اخلاق ناصری و اوصاف الاشراف و اساس الاقتباس و سی فصل و معیار الاشعار بزبان فارسی باقی مانده است.

در اینجا ذکر علاء الدین عظامک جوینی (متوفی بسال ۶۸۱) نویسنده بسیار معروف قرن هفتم لازم است. وی پسر بهاء الدین محمد منشی معروف و برادر شمس الدین محمد صاحب دیوان وزیر نامبردار عهد مغول است و خود مدتی حکمران بغداد بوده و در دستگاه ایلیخانان مقام و مرتبت خاصی داشته است. عظامک قسمت بزرگی از وقایع عهد مغولان را شخصاً دیده و در مسیر آنها قرار داشته و مابقی را از موثقیین و کسانی که خود شاهد و ناظر وقایع بوده اند و یا از مشاهدات جغرافیایی و مطالعات تاریخی دقیق خود فراهم آورده و از مجموع این اطلاعات کتاب مشهور جهانگشا را در سه مجلد در شرح ظهور چنگیز و احوال و فتوحات او و در تاریخ خوارزمشاهان و حکام مغولی ایران و شرح سلطنت جانشینان چنگیز و حمله هولگو بایران و فتح قلاع اسمعیلیه و بغداد تألیف کرده است. جهانگشا گذشته از اهمیت تاریخی خود از آثار مشهور و زیبای نثر فارسی است.

روش این کتاب مصنوع ولی بر اثر استادی و مهارت کم نظیر نویسنده از هرگونه سستی و فتور برکنار است. نویسنده غالباً به اشعار فارسی و عربی نیز استشهاد کرده است.

شیخ نجم‌الدین ابوبکر عبدالله بن محمد رازی از مشاهیر متصوفه این زمانست که در اواخر عمر در بلاد آسیای صغیر بسر میبرده و در سال ۶۶۵ درگذشته است. کتاب مشهور او مرصادالعباد من المبدء الی المعاد است که نثر بلیغی دارد و بطبع رسیده.

از نویسندگان معروف دیگر این زمان شهاب‌الدین عبدالله ملقب به وصاف الحضرة است که در سال ۶۶۳ در شیراز ولادت یافته و تا نیمه اول قرن هشتم میزیسته است و کتاب خود را بنام تزجیة الاعصار و تجزیة الامصار در سال ۷۱۲ باتمام رسانید و این همانست که بتاریخ وصاف شهرت دارد. کتاب تاریخ وصاف از حیث تصنع و تکلف دارای جنبه مبالغه آمیز و از این باب مورد ایراد نقادان سخن است. این کتاب ذیلی بر تاریخ جهانگشای جوینی و حاوی وقایع دوره ایلخانان بعد از آن کتاب است.

رشیدالدین فضل‌الله همدانی وزیر دانشمند (۶۴۵-۷۱۸) که مدتها وزارت غازان و اولجایتو و ابوسعید را داشت بدستور غازان خان و اولجایتو خان نخست بتهیه تاریخی راجع به مغول بنام تاریخ غازانی و سپس بگرد آوردن تاریخ مفصل‌تر و جامعتری بشکل تاریخ عمومی بنام جامع التواریخ در هفت جلد مبادرت کرد که تاریخ غازانی را هم جزئی از آن قرار داد و این کتاب عظیم که معتبرترین کتاب تاریخی عهد مغول و دارای نثری ساده و روان است بسال ۷۱۰ پایان یافت. دیگر از آثار رشیدالدین فضل‌الله است: الاحیاء و الآثار در بیست و چهار قسمت محتوی مسائل مختلف علمی مانند علم فلاح و درختکاری و معماری و قلمه بندی و کشتی سازی و غیره - توضیحات در مسائل عرفانی - مفتاح - التفاسیر - الرسالة السلطانیة - لطائف الحقایق در مسائل کلامی - در تاریخ ادبیات برون (از سعدی تا جامی) صورت این رسائل آمده است. مجموعه منشآت او بچاپ رسیده است.

پیش از آنکه بکلی از قرن هفتم دور شویم لازم است اندکی راجع بانار گرانبهای سعدی به نثر سخن گوئیم. از سعدی چند رساله و یک کتاب مشهور یعنی

گلستان بئثر فارسی باقی مانده است. از جمله رسائل او یکی رساله نصیحة الملوک است که نثری بسیار ساده و روان و خالی از تکلف و پرمغز دارد و در فصاحت و جزالت یادآور آثار فصحای ساده نویس قرن پنجم و ششم است. دیگر رساله‌یی است در عقل و عشق که رساله‌یی کوتاه و بر طریقه رسالات و مقامات صوفیه و دارای سبک و گفتاری برهمن روش و منوال است. رساله کوتاه دیگری از سعدی «در تربیت یکی از ملوک» باقی مانده است که آن هم بر روش سایر رسالات ساده و خالی از تکلف است. از همه این رسالات مهمتر مجالس پنجگانه شیخ است که بواقع آیتی از فصاحت و تأثیر و شیوایی شمرده میشود و بر رسم مجالس صوفیان پرداخته شده و گویا از مجالس متعددی است که شیخ داشته و از میان آنها این پنج مجلس^۱ باقی مانده است. در این مجالس سعدی هر جا لازم دیده با آوردن سجع توجه کرده و هر جا که این تصنع را مغل فصاحت دانسته از آن کناره جسته است. شاهکار نثر سعدی کتاب گلستان اوست که تا ابد چون تاجی بر تارک زبان فارسی خواهد درخشید. این کتاب را که حاوی حکایات و امثال و نصایح و مقداری اشعار است که از وجه تمثیل آورده شده، سعدی در سال ۶۵۶ تألیف کرد. روش سعدی در این کتاب مانند سایر آثار منشور او آنست که هر جا آوردن صنایع لفظی را مغل فصاحت و زیبایی نداند و بکیفیتی که بسادگی و صراحت الفاظ آسیبی نرساند، بدان کار مبادرت جوید والا از آن حذر کند. اینست که نثر او در این کتاب خالی از هرگونه تکلفی است و تنها در بعضی از قسمتهای آن صنایع لفظی بسیار که با نهایت مهارت و در عین قدرت و چیره دستی بکار رفته است دیده میشود. بر روی هم نثر سعدی عالیترین نمونه نثر عهد مغول و از زیباترین و دل انگیزترین نمونه‌های نثر پارسی است چنانکه فصاحت و ظرافت قدما در نویسندگی فارسی باین نابغه بزرگ ادب ختم شده است و دیگر تالی و نظیر او را در نثر فارسی نداریم.

آثار منشور جلال الدین محمد مولوی بلخی را پیش از این یاد کرده ایم. این صوفی بزرگ نیکو سخن در نثر نیز مانند شعر خود دنبال سادگی و صراحت و بیان مقاصد در مباحث مفصلی است که در پیش میگیرد و با ایراد امثال و اخبار و

۱. مجلس در اینجا اصطلاح است برای مجموعه سخنانی که در یک مجلس و عظ و یا در یک مجلس ارشاد گفته می‌شد و بیشتر در گفتار صوفیه بکار می‌رود.

احادیث و آیات بتصریح و تعریض بنیکی از عهده آنها برمیآید و هیچ جا فصاحت و جزالتی را که از خراسان باخود آورده بود در سخنوری فراموش نمی کند و از آرایش کلام بیزار و معتقد است که چون سخن را بسیار بیارایند از بیان مقصود باز میمانند.

دیگر از نویسندگان و مؤلفان این روزگار ناصرالدین یزدی منشی قراختائیان کرمان مؤلف کتاب سمط العلی للحضرة العلیا در تاریخ قراختائیان است که خواسته است در آن تقلیدی از عقد العلی للموقف الاعلی کرده باشد. این کتاب در سال ۷۱۶ تألیف شد.

دیگر شرف الدین فضل الله حسینی قزوینی ادیب و شاعر و نویسنده معروف (متوفی بسال ۷۴۰) است که کتاب او بنام المعجم فی آثار ملوک العجم از نمونه های مشهور نثر مصنوع فارسی است که در باره تاریخ ایران قدیم نوشته شده لیکن دارای هیچ ارزش تاریخی نیست.

از مورخان مشهور عهد مغول فخر بنا کتی (ابوسلیمان داود بن محمد) است که کتاب «روضه اولی الالباب فی تواریخ الاکابر والانساب» معروف به تاریخ فخر بنا کتی را در سال ۷۱۷ بانجام رسانیده است. این تاریخ شامل اطلاعات مختصر و مفیدی راجع بسیاری از اقوام و ملل خاصه عهد مغول است.

دیگر از نویسندگان معتبر این عهد محمد بن علی شبانکاره بی صاحب مجمع الانساب است که کتاب خود را در حدود سال ۷۴۳ بپایان برد.

و دیگر شمس الدین محمد آملی صاحب کتاب معتبر نفایس الفنون که شرح جامع و مفیدی راجع بهر یک از علوم بفارسی است و در اواسط قرن هشتم بپایان رسیده.

دیگر معین الدین یزدی (متوفی بسال ۷۸۹) صاحب تاریخ مواهب الهیه در تاریخ آل مظفر. دیگر ناصرالدین یحیی بن محمد ترجمان معروف به «ابن بی بی» از اهل گرگان که کتابی بنام سلجوقنامه در تاریخ سلاجقه آسیای صغیر بانشائی مصنوع مانند جهانگشای جوینی پرداخته بود که اکنون خلاصه آن بنام «مختصر سلجوقنامه» و اصل آن هر دو در دست است.

دیگر حمد الله مستوفی قزوینی صاحب کتاب مشهور «تاریخ گزیده» و «نزهة القلوب» که اولی در تاریخ و دومی در جغرافیاست. تاریخ گزیده در ۷۳ و

نزهةالقلوب در ۷۴۰ تألیف شده و هردو نثری ساده و روان دارد و مشتمل بر مطالب مهم و اطلاعات ذیقیمت است.

از نویسندگان متصوف این عصر بعد از بهاء‌ولد و مولوی و نجم‌الدین رازی و سعدی که بنام همه آنان قبلاً اشاره شده است، مهمتر از همه شمس‌الدین احمد افلاکی صاحب کتاب مناقب العارفين است که آنرا در اواسط قرن هشتم پبایان رسانیده و این کتاب حاوی اطلاعات ذیقیمتی راجع بمولوی و خاندان اوست. دیگر ابن بزاز صاحب کتاب معروف صفوة الصفا در شرح احوال شیخ صفي‌الدین اردبیلی جد صفویه است.

از کتب معتبر این عهد کتابی است بنام تجارب‌السلف در تاریخ وزراء که مؤلف آن هندوشاه بن سنجر نخبوانی است و این کتاب را در سال ۷۴۴ تألیف کرده.

هنر و صنایع ظریف در قرن هفتم و هشتم

در ایران دوره مغول یعنی در قرن هفتم و هشتم صنایع مختلف مانند معماری و نقاشی و کاشی کاری و نساجی و نظایر آنها ترقیات بسیار یافت. علت عمده این ترقی اولاً توجه خانان و امرای تاتار باین مسائل و ثانیاً آزادی بیشتر صنعتگران خاصه نقاشان از لحاظ دینی در این باب و ثالثاً آمیزش هنرچینی با هنر ایرانی در برخی از ابواب صنعت این دوره است. مهمترین هنری که ترقی آن در دوره مغول بسیار محسوس می‌باشد نقاشی است. در نقاشی این دوره اثر سبک نقاشان چینی و اویغوری کاملاً هویدا است و علت آنست که بافتوحات مغولان میان ایران و اقوام چینی و اویغوری روابط نزدیک حاصل شد و علاوه بر این گروهی از هنرمندان دو قوم اخیر غالباً در دستگاههای مغولان بسر میبردند و آثار آنان طبعاً در میان ایرانیان رواج و رونق می‌یافت. غالب کتب این دوره خاصه کتب تاریخ و نسخ شاهنامه و نظایر آن پر است از مجالس نقاشی بصورت‌های گوناگون و با رنگ‌آمیزیهای جدید و عالی که از اختلاط دو سبک نقاشی ایرانی و چینی حاصل شده است. از جمله رجال دوره مغول که در ترویج نقاشی تأثیر بسیار داشت رشیدالدین فضل‌الله وزیر مؤلف کتاب معروف جامع‌التواریخ است که بتهیه نسخ متعدد از آثار خود و تذهیب و آراستن آنها بمجالس نقاشی و نگاشتن

آنها با خطوط خوش‌علاقه‌ی میمانندی داشت و بهمین سبب هنرمندان را در تبریز گرد آورد و آنانرا بتهیه‌ی نسخ آثار خود واداشت. اگر چه در نقاشیهای دوره‌ی مغول غلبه‌ی بسا آنهاست که تحت نفوذ سبک چینی هستند لیکن گاه نسخی بخصوص از شاهنامه دیده میشود که در این دوره تهیه شده لیکن اثر سبک پیش از مغول و نفوذ آن در آنها مشهودتر است. اشیاء سفالین این دوره هم مانند دوره‌ی پیش از مغول قابل توجه است. البته بر اثر ویران شدن عده‌یی از مراکز مهم صنعتی خاصه شهرهای خراسان وری مراکز تهیه‌ی ظروف از میان رفت لیکن بجای آنها مراکز جدیدی بوجود آمد که بعضی از آنها خاصه کارگاههای تبریز و سلطانیه دارای اهمیت بسیار بودند. غالب ظروف این دوره دارای زینتهای برجسته و تصاویر مختلفی است که غالباً سیاه‌رنگ یا سرمه‌ی‌رنگ روی زمینه‌های سفید میباشند. کاشیهای دوره‌ی مغول از آنچه در دوره‌های پیش بود نفیس‌تر و عالیتر است و مخصوصاً در کاشیهای این دوره نقشهای برجسته بیشتر مشهود است. پیداست که کاشیها برای تزیین عمارات و مساجد و محرابها بکار میرفت.

با آنکه بر اثر حمله‌ی مغول‌خرابی و قتل و غارت بحداعلی رسید و غالب شهرها و ابنیه و آثار آنها با خاک یکسان‌گشت، ایرانیان بمحض آنکه از حملات پیاپی وحشیان رهایی یافتند باز در هر جا که فرصتی نصیب آنان‌گشت بتجدید بنا ویا ایجاد عمارات و ابنیه تازه‌همت گماشتند. معلوم است که این ابنیه و آثار کمتر از اوایل این دوره و بیشتر از اواخر عهد ایلیخانان مغول به بعد است. علاوه بر آبادیهای متعدد که امرای مغولی یا ایلیخانان بعد از استقرار در ایران مرمت کردند، ایلیخانان بعد از اسلام آوردن و همچنین وزراء و رجال آنان و نیز امراء جزء دوره‌ی مغول و فترت میان ایلیخانان و حمله‌ی تیمور، شروع بساختن عده‌ی زیادی از عمارات و ابنیه نمودند و اینها یا مقبره‌ی سلاطین است و یا مساجد و مدارس و یا کاخهای سلاطین و غیره. در سبک معماری این دوره هم اثر معماری چینی تا حدی مشهود است و از آنجمله است شکل‌گنبدها که بیشتر از معابدچینی و بودایی تقلید شده است و دیگر پوشانیدن‌گنبدها بکاشیهای کبود. اصولاً در ابنیه‌ی این عهدبیش از دوره‌های پیش کاشی بکار رفته و کاشیها تنها در داخله‌ی ابنیه

بلکه در خارج آنها نیز مورد استفاده بوده است، و گذشته از این گاه در ابنیه مرمر بکار میبرده‌اند. از آثار مهم معماری این دوره برج مقبره‌ی رادکان شرقی نزدیک مشهد و مسجد ورامین و برج مقبره‌ی ورامین و مقبره‌ی دختر هولگو در مراغه و مسجد ورامین از اولجایتو و قسمتی از مسجد جامع اصفهان از اولجایتو است. از دوره‌ی هولگو مهمترین اثر معماری رصدخانه‌ی مراغه است که فعلاً تنها بقایایی از آن مشهود است. در دوره‌ی غازان خان ابنیه‌ی مهمی بوجود آمد و او خاصه در تبریز چند بنا پدید آورد که مهمتر از همه‌ی آنها مقبره‌ی وی در شام غازان (شعب‌غازان) تبریز است که از مشهورترین ابنیه‌ی آن زمان بود و اکنون ویران شده است. در همین زمان در شمال غربی تبریز محله‌ی زیبایی بنام ربع‌رشیدی بدست رشیدالدین فضل‌الله وزیر ایجاد شده بود که شامل رصدخانه و کتابخانه و بیمارستان و مسجد علاوه بر سایر ابنیه‌ی مورد حاجت بود و از آن نیز بسبب غارت و ویرانی آن بعد از قتل رشیدالدین فضل‌الله چیزی باقی نمانده است. از جمله‌ی آثار بدیع و زیبای آن دوره ارک تبریز یا مسجد علیشاه است که در عظمت و زیبایی و تزیینات مرمر و کاشی کمتر نظیر داشت.

در دوره‌ی اولجایتو (خدابنده) بسبب انتقال پایتخت بشهر سلطانیه در آن شهر ابنیه‌ی فراوان ایجاد شد. بنای شهر سلطانیه از همین پادشاه است و او علاوه بر شهر و باروی آن گنبد بزرگی در داخل بارو برای مقبره‌ی خود ترتیب داد که از بهترین آثار دوره‌ی مغول محسوب می‌گردد و از حیث معماری و تزیین و عظمت از عالیترین آثار آن عهد است. این گنبدبنایی است هشت ضلعی که هر ضلع آن هشتادگزدرازا دارد و بلندی گنبد آن ۱۰ متر است. در قسمت بالای دیوار دور تا دور اتاقهایی است و در هر ضلع سه اتاق بخارج باز میشود. در بالای هر گوشه مناره‌ی بی بوده که اکنون ساقط شده است. در میان این بنا گنبد نوک‌تیزی موجود است که روی آن با کاشیهای فیروزه‌ی پوشیده شده و در سمت جنوب این گنبد نیز مسجد کوچکی بنا شده است. داخله‌ی این بنا هم از حیث تزیینات از نمونه‌های عالی و بدیع عهد مغول محسوب میشود و غالباً در تزیینات آن گچ‌بری رنگی بکار رفته و طرحهای زیبایی در این گچ‌برها دیده میشود و در قسمت زیادی از دیوارهای داخلی از کاشیهای آبی و آجرهای

قهوه‌یی روشن برای تزیین استفاده شده است.

دیگر از آثار معروف این دوره مسجدجامع ابرقو و مسجد وقت الساعة یا مسجد برج ساعت یزد است که توصیف آن در تاریخ جدید یزد تألیف احمد بن-حسین بن علی الکاتب که در اواخر قرن نهم هجری تألیف شده بتفصیل آمده است. قسمتهایی از این مسجد که اکنون باقی مانده از حیث تزیینات حیرت‌آور است. مسجد مذکور بنای بزرگ گنبدداری است که در مدخل آن ایوان بلند طاقداری بنا شده است و گنبدروی پایه‌هایی قرار گرفته و دارای سوراخهایی برای روشن کردن صحن مسجد است. در داخله گنبدگچ بریهای برجسته و نقشهای رنگین برای تزیین بکار رفته است. دیوارهای داخل و محراب مسجد با- طرحهای زیباکنده شده و دارای تذهیب و رنگهای مختلف است.

علاوه بر این ابنیه که برای نمونه آثار عهد مغول ذکر کردیم از این عهد آثار متعدد دیگر در سایر نقاط ایران باقی است مانند مسجد جامع مرند، مقبره شمس‌الدین در نزدیکی یزد و مسجد بسطام و مقبره مربع شکل طوس نزدیک مقبره فردوسی و مسجد ورامین و یک کاروانسرا نزدیک تبریز در نقطه‌یی موسوم به هلاگو و یکی دیگر در سرخم بین میانه و زنجان و مقبره واقع در اردکان شرقی نزدیک مشهد و مقبره علاءالدین در ورامین و مقبره نزدیک مسجد جامع بسطام و برج مقبره‌یی نزدیک سلماس (که چند سال پیش بر اثر زلزله درهم ریخت) و مقبره واقع در مراغه و چند اثر دیگر از قبیل محراب و مناره و جز آن.

از صنایع مهم دوره مغول نساجی است که در این عهد برواج و رونق سابق باقی بود مخصوصاً نسج پارچه‌های قیمتی که برای اهداء بایلخانان و خانان مغول بسیار مناسب و مورد توجه بود، در این دوره رواج فراوان داشت و مراکز معتبری برای این صنعت در شهرهای مختلف ایران موجود بود و غالب این کارخانه‌ها از طرف امرای محلی و یا دولت ایلخانی حمایت میشد و رؤسای برای تمشیت امور آنها تعیین میگردید. پارچه‌های ابریشمی هم در این دوره بوفور تهیه میشد. قالی‌بافی در دوره مغول از صنایع بسیار متداول ایران بود و قالیهای ایرانی در این دوره از کالاهای مهم بازرگانی بود که در بنادر تجاری اروپا مانند ژن و ونیز خریداران بسیار داشت. در قالیهای این

دوره طرح گل بیشتر از سابق معمول بوده است. ترقی قالی بافی دوره مغول و قدرت بین ایلخانان و ظهور تیمور مقدمه‌یی برای ترقی این صنعت در عهد تیموری شده و کمال ترقی این صنعت را باید در عهد تیموری و دوران صفوی انتظار داشت.

خطاطی وسیعی در حسن خط که فی الحقیقه نوعی از نقاشی است در دوره مغول ترقی بیشتری از عهد پیشین یافت. پایه این ترقی بیشتر در بغداد گذاشته شده و در اوایل عهد مغول پیش از سقوط بغداد چند خطاط بزرگ شهرت داشتند مانند خط‌نویس نام‌آور یاقوت مستعصمی که در بغداد بسر میبرد و بعد از سقوط خلافت عباسی هم همچنان مورد توجه و مخصوصاً محل احترام عظام‌الملک جوینی نویسنده و دانشمند بزرگ، حاکم بغداد بود.

در دوره مغولان تجارت در همه امپراطوری بزرگ آنان رونق و رواج بسیار یافته بود. در این موقع از طرفی بین چین و ایران و ممالک غربی آسیا و از طرفی دیگر بین ممالک شرقی و بنادر معروف ژن و ونیز بمنظور تجارت با ممالک اروپایی روابط دائم تجاری برقرار و راههای عمده بازرگانی دایر بود. تسلط مغولان بر امپراطوری وسیع خود و شدت عمل آنان در برابر آشوبگران و وجود مقرراتی در یاسای چنگیزی برای حمایت از کاروانهای تجاری وسیله بزرگی برای رواج و رونق تجارت در این دوره شده بود و ایران در این میان بر اثر آنکه راه طبیعی خوبی میان هند و چین و ماوراءالنهر و دشت قفقاز با ممالک غربی آسیا و قسطنطنیه و بحرالروم بود، بسیار اهمیت داشت و از مهمترین مراکز تجاری این عهد در ایران شهر تبریز بوده است که از راههای مختلف بخلیج فارس و بنادر طرابوزان و «لاژاز» در ارمنستان مربوط بود. در این دو بندر اخیر تجار ژنی وسیله ارتباط تجار ایرانی با بازرگانان ژن میگردیدند. بسبب همین مرکزیت تبریز در این عهد از حیث داشتن کالاهای مختلف بازرگانی از جمله شهرهای مهم دنیا محسوب میشد و امتعه‌یی که از نقاط مختلف آسیا در آنجا گرد میآمد مورد استفاده تجار اروپایی قرار میگرفت. تا موقعی که بندرونیز در تجارت اهمیت بسیار نیافت و بر قابت باژن نپرداخت تجار ژنی خریدار کالاهای ایرانی بودند لیکن بعد از قدرت یافتن تجار ونیزی بین آن شهر و حکومت ایلخانان معاهده‌یی منعقد گردید. ایلخان ایران در این وقت سلطان ابوسعید بهادرخان بود

و او سفیر ونیز را در دربار خود پذیرفت و کنسول‌های ونیزی را مورد حمایت و تجار آن شهر را از جهات مختلف در معرض تشویق خود قرار داد. علت عمده توجه ایلیخانان بتجارژن و ونیز آن بود که حتی المقدور آنان را از تجارت با اسکندریه و بلاد شرق نزدیک منصرف کنند و کالاهایی را که آنان از هند و خلیج فارس و بحر عمان و ایران و عراق طالب بودند مستقیماً باگرفتن حقوق گمرکی کمتری بایشان بفروشند تا تشویق شوند و بایران روی آورند و بهمین سبب تبریز در عهد آنان از تجار متعدد ایتالیایی مسکون بوده است. این وضع تا وقتی که ایلیخانان در حکومت ایران باقی بودند همچنان ادامه داشت لیکن بعد از فوت ابوسعید بهادرخان و زوال حکومت ایلیخانان بزرگ و ظهور امارت‌های مختلف در ایران و عراق و زدوخوردهای پیاپی آنان طبعاً بتجارت بین ایران و دوبندژن و ونیز لطمه شدید وارد آمد و تاوقتی که تیموریان حکومت را در دست گرفتند تقریباً تجارت بارونقی میان ایران و بنادر اروپایی مذکور وجود نداشت.

در اینجا سخنان ما راجع بتاریخ سیاسی و مدنی ایران در دوره مغول به پایان رسید و این دوره پرآشوب و در عین حال مهم را بنحو اختصار بخوانندگان عزیز خود معرفی کردیم و بعد از این بیحث در دوره تیموری آغاز خواهیم نمود.

دوره تیموریان

چنانکه در ذکر تاریخ دوره مغول گفتیم امپراطوری وسیع مغول بعد از چنگیز میان پسران او تقسیم شد و از آنجمله ماوراءالنهر در اختیار جغتای بود و بعد از او همچنان در تصرف اخلاف او باقی ماند تا بتدریج ضعف در کار آنان آشکار شد و ممالک ایشان در اواسط قرن هشتم دچار تجزیه گشت و بدست امرای مختلف افتاد که از آن میان دو تن یکی باسم امیر بیان سولدوز و امیر حاجی برلاس از همه بیشتر قدرت داشتند، لیکن امیر بیان بر اثر سوء تدبیر زود دچار ضعف شد و امرای متعدد در قلمرو او برخاستند و هرج و مرج بکار مملکت راه یافت. در این اثنا شهرکش و توابع آن در تصرف حاجی برلاس و تیمور بود و خجند در تصرف امیر بایزید و بلخ و بعضی از ولایات دیگر در تملک امیر حسین و هر شهر و ناحیه دیگر از ماوراءالنهر هم امیر و صاحبی یافته از پیکره اولوس

جغتای جداشده بود.

حاجی برلاس و تیمور که نام ایشان را در شمار امرای جزء سابق الذکر دیدیم پسران تراغای و فرمانروای ایل برلاس یکی از قبایل تاتار و صاحب ولایت کش از ولایات ماوراءالنهر، بودند، و تیمور که از اوان جوانی بجلادت و شجاعت شهرت یافته بود، با امیرحسین که قسمتی از خراسان و ماوراءالنهر را در اختیار گرفته بود و روز بروز شهرت بیشتر و قدرت افزونتری حاصل می کرد، خویشاوندی یافته و بیاری او نیروی تحصیل کرده بود چنانکه بر متصرفات امیربیان مستولی شد و ناحیه سمرقند را در تملک آورد و از جانب امیرحسین در این نواحی حکومت کرد. علت اشتها امیر تیمور به گورکان (داماد) هم مصاهرت وی با همین امیرحسین بود زیرا او «اولجای ترکان» خواهر امیرحسین را به زنی داشت. بعد از فتح سمرقند و تصرف قسمت بزرگی از ماوراءالنهر و قسمتی از خراسان تا حدود ماوراءالنهر بتدریج بر سر مسائل کوچک میان امیرحسین و امیر تیمور خلاف افتاد و کار بجنگ کشید تا بعد از چند زد و خورد امیر تیمور بیاری دسته‌یی از امراء جزء ماوراءالنهر امیرحسین را کشت و مالک تخت و تاج او شد و در سمرقند بجای آن امیر بحکومت نشست (۷۷۱ هجری) و شروع بتوسعه متصرفات خود در بلاد اطراف کرد و از جانبی تا خوارزم و از طرفی تا اراضی مغولان و ترکستان شرقی پیش تاخت و برای تصرف این نواحی بهر یک چندین بار لشکر کشید.

در همان اوان که تیمور مشغول فتوحات خود در خوارزم و ترکستان شرقی و مغولستان و تمامی ماوراءالنهر بود اندیشه فتح خراسان و تسلط بر ایرانرا نیز در سر داشت. در این اوقات چنانکه میدانیم خراسان در تصرف سلاطین آل کرت و پادشاهان سربداری بود. پایتخت سلسله نخستین هرات و مستقر سلسله دومین سبزواری بوده است. تیمور در سال ۷۸۲ سپاهی بزرگ بسرداری پسرش امیرانشاه بتسخیر خراسان فرستاد و سپس خود بر اثر آن سپاه بزرگ رفت و بتسخیر قلاع و بلاد ملک غیاث‌الدین کرت پرداخت و پس از جنگهای متعدد محلی تمام خراسان و سیستان و افغانستان را تسخیر کرد و در این جنگها از کشتارهای بزرگ و خونریزیها ابا نکرد.

در سال ۷۸۸ تیمور بتسخیر سایر نواحی ایران مبادرت جست و با سه

سال مجاهدت پیاپی فارس و عراق عجم و کرمان و آذربایجان و مازندران و عراق عرب و گرجستان و الجزیره را از چنگ سلاطین جزء این نواحی بیرون آورد. در مازندران در این هنگام سادات مرعشی و خاندانهای کوچک دیگر امارت میکردند. در الجزیره امرای ترک قره قویونلو و در عراق عرب و آذربایجان سلاطین ایلمکانی و در فارس و کرمان و عراق عجم آل مظفر تسلط داشتند. این امرا اگر چه هر یک مدتی در برابر تیمور مقاومت کردند لیکن یکی پس از دیگری در برابر حمله او از پای درآمدند. در سال ۷۹۰ این یورش سه ساله تیمور پایان رسید در حالی که همه ایران و عراق عرب و الجزیره و افغانستان بر متصرفات او افزوده شده و حکومت او از مغولستان تا این نواحی امتداد یافته بود. علت ختم یورش اول تیمور در ۷۹۰ آن بود که خوارزمیان در این سال سر بطغیان برداشته بودند و تیمور ناگزیر خود را بسرعت آنجا رساند و بعد از آرام کردن فتنه خوارزم به قفقاق تاخت و آنرا از تصرف اعقاب جوجی خان بیرون آورد و تا سال ۷۹۴ متوجه ایران نشد لیکن در این سال یورش دوم خود را باین سرزمین آغاز کرد و این یورش از سال ۷۹۴ تا سال ۷۹۹ بطول انجامید. تیمور در این یورش نخست به مازندران تاخت و آنرا با قتل و غارتهای سخت مسخر ساخت و سپس از راه مغرب بجنوب ایران حمله برد. پادشاه فارس در این هنگام جوان شجاع و رزم آور، شاه منصور آل مظفر بود که مردانه در برابر تیمور ایستاد لیکن آخر در معرکه بقتل رسید و یک خاندان معروف ایرانی با کشته شدن او از میان رفت. بعد از فتح شیراز بغداد و دیاربکر و موصل و کردستان و ارمنستان و گرجستان هم بدست تیمور مسخر گردید و چون توغتمش خان پادشاه مغولی دشت قفقاق و ناحیه خزران باز از در مخالفت درآمده بود، تیمور تا کنارنهر آتل (ولگا) پیش راند و از آنجا تا حوالی مسکو از طرفی و کرانه های دریای سیاه را از طرفی دیگر تحت استیلا و قتل و غارت درآورد و بعضی از بلاد معروف مانند حاجی ترخان را آتش زد سپس در سال ۷۹۹ بماوراءالنهر بازگشت و حکومت قسمتی از ممالک خود را از سواحل جیحون تاری و مازندران و سیستان بپسر خود شاهرخ داد.

یکسال بعد یعنی در اواخر سال ۸۰۰ حمله تیمور به هندوستان آغاز شد و او در محرم سال ۸۰۱ از سندگذشت و بسرعت تا رود گنگک پیش رفت و قلاع

معتبر و امرای متعدد را که بعضی مسلمان و بعضی هندو بودند یا مغلوب و منهزم و یا مطیع و منقاد ساخت و بعد از آنکه نزدیک پنج‌ماه در اراضی میان سند و گنگ مشغول تاخت و تاز بود قصد بازگشت بسمرقند کرد و در شعبان سال ۸۰۱ به پایتخت خود وارد شد.

پس از بازگشت بسمرقند امیر تیمور بر اثر پاره‌ی اغتشاشات در ایران لشکرکشی جدیدی باین کشور کرد و یورش سوم خود را که هفت سال زمان گرفت آغاز نمود (۸۰۲) و بسرعت از راه نشابور و بسطام وری و سلطانیه و اردبیل و قراباغ وارس و شکی خود را بگرجستان رسانید و آن ولایت را که پیش از نواحی دیگر مغشوش شده بود دوباره مطیع ساخت و در همین حال بود که روابط او با سلطان عثمانی بایزید ملقب به «ایلدرم» آغازگشت. توضیح آنکه ایلدرم با فتوحات پیاپی خود تمام آسیای صغیر و قسمتی از اروپا را تحت تصرف درآورده و قصد جهانگشایی در طرف مغرب و جنوب غربی ممالک خود داشت و تیمور هم که تا حدود ممالک او پیش تاخته بود با وی همسایه گشت و این هر دو فاتح خود را از دیگری برتر و حریف را مجبور باطاعت خود میدانستند. ایلدرم هنگامی که تیمور از کارگرجستان فراغت یافته بود سفرایی بخدمت او فرستاد و خراج بعضی از بلاد سرحدی را که از آن خود می‌دانست و بدست تیمور افتاده بود خواستار شد. این پیام تیمور را خشمگین ساخت چنانکه قصد حمله بخاک عثمانی کرد و بسرعت بلاد مهمی مانند قیساریه و سیواس و ملطیه و حلب و حماة و حمص و بعلبک و بیروت و صیدا را که بعضی از آنها در تصرف ممالیک مصر بود تسخیر کرد و در حدود دمشق سپاهیان مصر و شام را مغلوب ساخت و آن شهر را نیز متصرف شد و از آنجا بسرعت خود را با سپاه بزرگی بحدود آنقره رسانید و با سلطان با یزید ایلدرم روبرو شد و جنگ سختی میان دو طرف در گرفت و عاقبت شکست در سپاه ایلدرم افتاد و او خود بدست لشکریان تیمور اسیر شد و بعد از اسارت وی فتوحات تیمور در آسیای صغیر تکمیل شد و او بعد از تصرف بلاد مختلف و تمشیت امور آنها در سال ۸۰۶ راه آذربایجان پیش گرفت و از آنجا متوجه ماوراءالنهر گردید تا به پایتخت خود سمرقند معاودت کند. بدین ترتیب یورش سوم تیمور بممالک غربی امپراطوری او تمام شد و بافتوحات اخیر دامنه فتوحاتش بسواحل مدیترانه و دریای سیاه کشید

و بدین ترتیب او از حدود چین تا مدیترانه را با چند سال جنگ و خونریزی بگشود و چون بسمرقند بازگشت بعد از مدتی اندک قصد تکمیل فتوحات خود در مشرق کرد و بعزم تسخیر چین در عین پیری و شکستگی و در سرمای سخت زمستان از سمرقند بیرون رفت (۸۰۷) لیکن در راه بیمار شد و پس از آنکه نواده خود پیر محمد را بولیعه‌دی برگزید در شعبان سال ۸۰۷ در هفتاد و یک سالگی درگذشت، در حالی که از او سی و شش پسر و نواده باقی ماند و سرنوشت امپراطوری وسیع وی بدست این پسران و نوادگان متعدد افتاد. تیمور مانند چنگیز یکی از جهانگشایان بزرگ و نام‌آور ترک و در شمار بزرگترین فاتحان جهان است. درندگی و قتل و غارت او در عین آنکه بجای خود زیانزد مورخان است بشدت چنگیز نمی‌رسید زیرا او و سپاهیان وی همه مسلمان بودند و در فتوحات خود در ممالک اسلامی طبعاً رفتار بسیار خشنی را که لشکریان غیر مسلمان چنگیز داشتند پیش نمی‌گرفتند. با اینحال کشتارهای بزرگ تیمور و دیوارها و کله منارهایی را که با اجساد کشتگان و جرمه‌های آنان ساخت نباید فراموش کرد. از خوشبختی فرزندان و خاندان تیمور بسرعت با امور فرهنگی و ادبی و هنری خو گرفتند و حتی بعضی در این مسائل شخصاً وارد شدند و مهارت یافتند و همین امر باعث شد که اصولاً حمله تیمور بعنوان یک بلای بزرگ تاریخی تلقی نشود و حمله مخرب و خان ومان براندازی محسوب نگردد. تیمور شخصاً مردی قوی اراده و موقر و بامهابت و ثابت قدم و عاقل و دوراندیش و سریع‌العمل و باهوش و خوش حافظه بود. قامتی بلند داشت و بر اثر زخمی که در یکی از جنگهای سیستان بپای او رسیده بود پایش لنگ شده و از نیروی به تیمور لنگ شهرت یافته بود. بتاریخ و شطرنج علاقه بسیار داشت. درسفا کی و بیرحمی و شدت عمل هم مشهور بود. ازدشمنان خطا کار بهیچ روی نمی‌گذشت. معتقدات دینی وی ظاهراً خوب بود و نسبت بعلماء و خصوصاً نسبت بسادات با احترام تمام رفتار میکرد و هیچگاه بقتل آنان دست نمیزد. موضوع مهمی که در لشکرکشیهای تیمور باید مورد توجه قرار گیرد آنست کسه او همواره میکوشید هنگام فتح بلاد علماء و اهل حرف و صنعتگرانی را که در کار خود شهرت داشتند بسمرقندگسیل دارد. بتربیت فرزندان و نوادگان خود از حیث ادب و علم نیز توجه داشت. تیمور علاوه بر

جهانگشایی بجهانداری و نظم و نسق امور ممالک خود نیز توجه عمده اظهار میکرد و بهمین سبب یاسای چنگیزی را مورد مطالعه و تمجید خود قرار میداد و خود فصولی بر آن افزود بنام توزوک تیموری که در اداره امور لشکر و مالیات و مسائل کشوری است و ترجمه‌یی از آن در دست است که صحت آن مسلم نیست.

امپراطوری تیمور که در ظرف سی و شش سال سلطنت از ۷۷۱ تا ۸۰۷ با یورشهای متمادی و جنگهای پیاپی و بردباری و استقامت بی نظیر فراهم آمده بود، همچنانکه گفتیم از حدود چین تا داخله دشتهای روسیه و اراضی قفقاق و خزران و ارمنستان و گرجستان و آسیای صغیر و شام و لبنان و عراق عرب و تمام ایران و افغانستان و هندوستان و ماوراءالنهر و خوارزم امتداد می‌یافت و در حقیقت نزدیک به امپراطوری چنگیز بود یعنی بجای چین او هندوستان را در تصرف درآورده بود و اصولاً این مرد جهانگیر خود را نسبتاً و حسباً جانشین چنگیز و همانند او می‌شمرد. با این حال امپراطوری وسیع او مانند امپراطوری چنگیز دیر نپایید و زود دچار تجزیه شد و در ایران و ماوراءالنهر بیش از یک قرن امتداد نداشت اما در هندوستان نزدیک سه قرن ادامه یافت.

پس از آنکه تیمور بسال ۸۰۷ هجری در راه بین سمرقند و چین درگذشت ممالک وسیعی که بدست آورده بود دچار تجزیه گشت. تیمور چون احساس مرگ کرد و دانست که از سفر خود باز نخواهد گشت یکی از نوادگان خویش بنام پیرمحمد را که در رکاب وی عازم چین بود بجانشینی انتخاب کرد. لیکن از وی هنگام مرگ سی و شش و نواده مانده بود و انتخاب یکی از نوادگان و ترجیح او بر سایرین از انقلاب و آشفتگی بعدی جلوگیری نمیتوانست کرد. بهمین سبب بلافاصله بعد از مرگ تیمور اغتشاش در ممالک وی آغاز شد و هر یک از پسران و نوادگان در ناحیه‌یی از نواحی بسطنت طلبی قیام کردند. مثلاً پیش از آنکه پیرمحمد خود را بسمرقند رساند یکی دیگر از نوادگان تیمور بنام خلیل سلطان از تاشکند بسمرقند تاخت و آن شهر را متصرف شد و همه ذخایر و خزائن تیمور را در اختیار خود گرفت و نواده‌یی دیگر بنام میرزا- عمر شیخ در آذربایجان باستقلال برخاست و مدتی بامیرانشاه پدر خود و شاهرخ عم خویش در جنگ بود. از میان پسران و نوادگان تیمور تنها کسی که

توانست از این اغتشاش و بی سرو سامانی ممالک تیموری تا درجه‌ی پیش‌گیری کند میرزا شاهرخ است که در حیات پدر از جانب او حکومت خراسان و طبرستان و ری را برعهده داشت و پس از فوت پدر مدتی با برادران و برادر زادگان خویش در جنگ و ستیز بود تا بتدریج ایران و ماوراءالنهر و مغولستان را در اطاعت آورد و اگرچه غالباً دچار طغیانهای امرای تیموری میشد لیکن بهر حال موفق بایجاد و حدتی در متصرفات پدری شده بود. اهمیت شاهرخ بیشتر از آنجهت بود که روزگار خود را علاوه بر لشکر کشی و اداره مملکت بمعاشرت علما و ادبا میگذرانید و چون مردی دیندار بود بایجاد ابنیه خیریه و تعمیر بقاع متبر که و بنای مساجد توجه بسیار میکرد. وفات او در سال ۸۵۰ در شهر ری اتفاق افتاد و پسران او هم مانند پدر دوستدار علم و علما و خود مردمی دانشمند بودند و مشهورترین ایشان یکی میرزا بایستقر بود که در هرات سکونت داشت و در دستگاه خود مجمعی از ادبا و شعرا و اهل خط و نقاشی و تذهیب و تجلیدگرد آورده و کتابخانه معتبری ترتیب داده و بسیاری از کتب مهم را استنساخ کرده بود. علاوه بر اینها این شاهزاده از خطاطان مشهور و کم نظیر ایران است و مشهورترین اثر او نسخه‌ی از قرآن کریم میباشد که بعضی از صحایف آن موجود است. پسر دیگر شاهرخ میرزا الغ بیگ است که به ریاضیات و نجوم علاقه وافر داشت و بعد از مرگ پدر بجانشینی وی رسید. الغ بیگ در حیات پدر از طرف او حکومت ماوراءالنهر داشت و مقر حکومت او شهر سمرقند بود و در این شهر مدرسه‌ی عالی تأسیس کرد و رصدی بیاوری چندتن از آنجمله غیاث‌الدین جمشید کاشانی ساخت و زیجی که بنام زیج الغ بیگی معروفست ترتیب داد. همین سیرت علم دوستی را الغ بیگ در دوره سلطنت ادامه داد لیکن وی پس از سه سال سلطنت بدست پسر خود عبداللطیف کشته شد (۸۵۳). در این اوان هرج و مرج ممالک تیموری شدت یافته و شاهزادگان در نواحی مختلف مشغول زدو خورد با یکدیگر بودند و این وضع در حدود ده سال بعد از مرگ الغ بیگ امتداد یافت و بسطنت سلطان ابوسعید منجر شد. سلطان ابوسعید نواده میرانشاه پسر تیمور و شاهزاده‌ی شجاع و جنگاور بود. قدرت وی از حدود سال ۸۶۱ شروع شد و او بعد از تحکیم بنیان اقتدار خویش در ماوراءالنهر خراسان و مازندران و آذربایجان را بتصرف آورد و بسال ۸۶۳ در هرات بحکومت نشست

و بعد از یازده سال سلطنت و کشاکش با شاهزادگان تیموری خصوصاً پسران بایسنقر دچار مخالفت امیرحسین بیک آق قویونلو گردید و در لشکرکشی باذربایجان بر اثر تلفات شدیدی که از سرما بسپاهیان او رسیده بود اسیر امیرحسین شد و بقتل رسید. در این حال یکی از شاهزادگان تیموری بنام حسین از اعقاب عمر شیخ میرزا نواده تیمور که جوانی شجاع و سلطنت طلب بود در شمال خراسان و گرگان قدرتی بهم رساند و چون از اسارت و قتل ابوسعید مطلع شد بسرعت مخالفان خود را از میان برد و در هرات بحکومت نشست و با آنکه تا سال ۹۱۱ حکومت میکرد هیچگاه قلمرو سلطنت وی بوسعت شاهان دیگر تیموری و حتی سلطان ابوسعید نرسید و هیچ وقت از مخالفت و جنگ با مدعیان سلطنت و حکومت فارغ نبود. با اینحال خدمات ادبی او و کوششی که در تشویق شعرای فارسی زبان داشت بسیار بوده است.

درحقیقت با انجام سلطنت سلطان حسین بایقرا حکومت خاندان تیموری پایان رسید و حتی دوره سلطنت او را هم نمیتوان نموداری از قدرت شاهان تیموری دیگر دانست. در عهد سلطنت این پادشاه همچنانکه گفته ایم تمام نواحی ایران و ماوراءالنهر دچار اغتشاش و انقلاب بود و در این گیرودار دو دولت قوی بوجود میآمد یکی در آذربایجان بدست شاه اسمعیل صفوی از اعقاب شیخ صفی الدین اردبیلی و دیگری در ماوراءالنهر بدست طایفه ازبک که از طوایف زردپوست متجاوز بوده و سرداری شاهی بیک آغاز تاخت و تاز بر خراسان کرده بودند. هنگامی که متصرفات سلطان حسین بایقرا میان دو پسر او بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا تقسیم شد گذشته از اختلافات سختی که میان آندو و شاهزادگان تیموری وجود داشت حملات شدیدی شاهی بیک هم بخراسان آغاز شده بود چنانکه بسال ۹۱۲ بلخ را تصرف کرد و بسرعت در تعقیب بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا بگرگان و استرآباد حمله ور شد. بدیع الزمان چاره بی جز التجا بشاه اسمعیل صفوی نداشت و مظفر حسین میرزا در استرآباد ماند و همانجا بسال ۹۱۳ درگذشت و بدین ترتیب حکومت خاندان تیموری در ایران پایان رسید لیکن با حمله ظهیرالدین بابر هندوستان و تشکیل دولتی در آن سرزمین مدتها در آنجا باقی و چندی از جمله دولتهای نیرومند آسیا بود. اهمیت سلسله تیموری در آنست که غالب شاهزادگان این خاندان مردمی

خوش ذوق و شعر دوست و ادب پرور بوده و بدانشمندان احترام بسیار می کرده‌اند و حتی بعضی از آنان هم مانند پیر محمد و بایسنقر میرزا و الغ بیک و سلطان حسین بایقرا و جز آنان مردمی دانشمند و شاعر یا عالم و نویسنده بوده و بصنایع ظریف و اهل هنر علاقه بسیار ابراز میکرده‌اند و بهمین سبب با آنکه در عهد تیموری آثار شوم حمله مغول و انقلابات بعد از دوره ایلخانان کاملاً آشکار شده بود با اینحال فی الجمله رونقی در کار ادب و هنر ملاحظه میشود و خصوصاً صنایع ظریف یعنی خطونقاشی و معماری و کاشی کاری و جز آن در این دوره رونقی داشت.

علوم عقلی و نقلی در دوره تیموری چندان وسعت و رواج و اهمیت نداشت. دلیل عمده این امر آنست که مراکز علمی ایران از دوره مغول ببعد بتدریج از میان رفت و علما و دانشمندان که در دوره پیش از مغول بیشمار بودند انگشت شمار گشتند. با این حال بر اثر توجهی که از جانب بعضی امرا و پادشاهان تیموری نسبت بعلم و علما مبذول میشدگاه برخی از دانشمندان که در فلسفه و عرفان و علوم معقول و منقول کار میکردند باز میخوریم. از دانشمندان بزرگ این عهد جلال‌الدین محمد بن اسعد صدیقی دوانی فیلسوف و متکلم معروفست (متوفی بسال ۹۰۸) که کتاب *لوامع الاشراف فی مکارم الاخلاق* مشهور به *اخلاق جلالی* از اوست؛ دیگر قاضی زاده رومی و غیاث‌الدین جمشید کاشانی ریاضی‌دان معروف معاصر الغ بیک که بنا بر آنچه دیده‌ایم با او در بستن رصدسمرقند و نوشتن زیج الغ بیکی همکاری کردند؛ دیگر نورالدین عبدالرحمن جامی است که تبحر او در علوم ادبیه و عرفان زبانزد است. از عرفای بزرگ این دوره غیر از جامی سید محمد نوربخش و قاسم الانسوار و شاه نعمه‌الله ولی کرمانی را باید نام برد.

در دوره تیموری زبان فارسی دنباله انحطاط دوره مغول راطی میکرد و علت عمده این انحطاط آنست که اولاً زبان ترکی با حمله مغول در ایران رواج کلی یافت و ثانیاً مراکز زبان فارسی یعنی خراسان و عراق و همچنین دربارهای حامی شعر و ادب از میان رفت و در نتیجه شعر از دربار دور شد و بدست عامه افتاد و همین امر باعث شد که مهارت و قدرت کلام و وسعت اطلاعات شعرای قدیم که بر اثر تحصیلات متممادی و دشوار بدست می‌آمد از میان برود.

منتهی در نتیجه این امر تحول و تنوعی در شعر فارسی پدیدار شد و مضامین و افکار تازه‌یی بمیان آمد. ثالثاً اوهام و خرافات که بر اثر تسلط مغولان و تیموریان در ایران رواج یافته بود باعث تنزل سطح فکر عامه‌گشت و عظمت فکری ایرانیان پیش از مغول را از میان برد. رابعاً استادان زبان فارسی که می‌بایست مربی شاعران و نویسندگان جدید باشند بتدریج از میان رفتند و در نتیجه کار شعر و نثر بدست کسانی افتاد که بهره ایشان از فنون ادب کم بود. این مسائل بر روی هم باعث شد که زبان فارسی در مراحل انحطاط سیر کند و در نتیجه شعرونثر فارسی دوره تیموری از لحاظ زبان و افکار چندان مورد توجه و اعتماد نباشد. در دوره تیموری مقدمات ظهور سبکی که بعداً به سبک هندی معروف شد فراهم گردید. سبک هندی عبارتست از سبکی که در قسمتی از دوره تیموری و تمام دوره صفوی در ایران معمول و مبتنی بوده است بر بیان افکار دقیق و ایراد مضامین بدیع دشوار در زبان ساده معمولی و عمومی. مقدمات این سبک از فترت بین دوره ایلخانان و ظهور تیمور بتدریج پیدا شد و در دوره تیموری نخستین مراحل ترقی را پیمود و در عهد صفوی باوج کمال رسید. علت عمده پیداشدن این سبک وضع اجتماعی آن ایام است که باعث شد مردم بیشتر باوهام و افکار دقیق متوجه گردند و از عوالم مادی منحرف شوند و از طرف دیگر زبان فارسی بنحوی که دیدیم تدریجاً از روش قدیم دور شد و سبک و روش تازه‌یی که مبتنی بوده است بر اصطلاحات عمومی بمیان آمد. این دو امر باعث شد که شعر فارسی از طرفی دارای افکار و خیالات باریک شود و از طرف دیگر از حیث زبان و سبک ظاهری سخن ساده و گاهی سست و بیمایه باشد. در سبک هندی توجه شعرا بیشتر با آوردن مضامین بکروتازه در هر بیت معطوف و معمولاً مضامین با دقت خیال و رقت احساسات و تصورات دور و دراز همراه بوده است و در حقیقت باید گفت که علاقه شاعر بفکر و خیالات و تصورات بیشتر بوده است تا بزبان و صحت استعمالات و متانت و جزالت کلام و همین امر باعث شد که غالباً در ابیات سبک هندی معانی مهم و زیبا و دقیق نهفته باشد.

علت تسمیه این سبک به هندی آنست که بیشتر شعرای طرفدار این سبک که معاصر با پادشاهان صفوی و عدم توجه آنان بشعرا بوده‌اند بدربارگور کانیان هند می‌رفته و در آنجا میزیسته‌اند و بهمین سبب سبک مذکور در هندوستان

و افغانستان رواج بسیار یافت و هنوز هم در آن نواحی رائج است. در سبک هندی غزل بیش از هر نوع شعر دیگر معمول بود زیرا بیان مضامین دقیق و باریک در غزل آسانتر است.

در شعر دوره تیموری غزلسرایی بیش از هر نوع دیگر رواج و اهمیت داشت و علاوه بر این گاه مثنویهای عاشقانه هم در این دوره ساخته شده است. منتهی غالب این مثنویها بتقلید از آثار نظامی شاعر مشهور قرن ششم سروده میشود. مهمترین دربار حامی شعر و ادب که در آن گروهی از ادبا و شعرا و نویسندگان گرد آمده و مقدمات نهضت ادبی استواری را برای دوره صفوی فراهم آورده بودند، دربار سلطان حسین بایقراست. در دوره این سلطان شهر هرات مرکز بسیار مهم ادبیات فارسی بود و علت این امر اولاً علاقه خاص سلطان حسین بایقرا بشعر و ادب و ثانیاً توجه امیر دانشمند او امیرعلیشیر نوایی شاعر معروف، بشعرا و احترام و بزرگداشتی بوده است که این شاه و امیر نسبت ناهل علم و ادب رعایت میکردند.

از شعرای بزرگی که در آغاز دوره تیموری بسر میبرده و غالب آنان بازماندگان دوره فترت بین ایلخانان مغول و حمله تیمور بایران بوده اند یکی کمال خجندی غزلسرای مشهور معاصر حافظ است که بسال ۸۰۸ هجری در گذشت و دیگر مغربی تبریزی عارف معروف صاحب غزلهای عرفانی شیوا متوفی بسال ۸۰۹ و بسحق (بواسحق) اطعمه شیرازی که دیوان او از حیث اشتمال بر اسامی بسیاری از غذاها و مجالس پذیرایی و رسومی که در آنها وجود داشت اهمیت خاصی دارد. وفات او بسال ۸۳۰ اتفاق افتاده است. دیگر شاه نعمه الله ولی کرمانی عارف نامبردار متوفی بسال ۸۳۴ شاعر بسیار نام آور و بزرگ این دوره نورالدین عبدالرحمن جامی (۸۱۷ - ۸۹۸) است که از جمله رجال بزرگ شعرو ادب ایران و از نویسندگان معروف فارسی است. ولادت او در ولایت جام اتفاق افتاده و زندگی او تماماً در دوره سلاطین تیموری و در خراسان بوده است و خصوصاً در دربار شاهرخ و سلطان حسین بایقرا مقام شامخ و احترام بسیار داشته است. وی علاوه بر علوم ادبی و دینی در عرفان هم مقام شامخ داشته و در پایان عمر تقدم در فرقه نقشبندی با وی بوده است. گذشته از دربارهای تیموری جامی در دربار امرای غربی ایران و خاصه در دربار سلاطین

عثمانی دارای شهرت و حرمت بوده و از این دربارها همواره با وی مکاتبه میشده است. اشعار وی مثنوی و غزل و قصاید و رباعیات و مقطعات و جزآنست و او در انواع شعر تفتن میکرده و موضوعات مختلف عرفانی و حکمی و عاشقانه و زاهدانه و موضوعات داستانی را برای شاعری برگزیده و در همه آنها بنیکی از عهده بر آمده است. دیوان غزلها و قصاید و رباعیات او مشهور و نسخ متعدد از آن موجود است و قسمتی از آن را نیز بچاپ رسانیده‌اند. وی علاوه بر دیوان غزل و قصیده هفت مثنوی بنام هفت اورنگ یا سبعه دارد بدین شرح: تحفة الاحرار و سبحة الابرار و سلسله الذهب که هر سه حاوی مسائل دینی و عرفانی و حکمی و حکایات و امثال است. قصه سلمان و اقبال که نخستین بار ابن سینا داستان عرفانی آنرا برشته تحریر درآورده و بعد از او مورد تفسیر قرار گرفته و جامی داستان منظوم خود را در موضوع آن ترتیب داده است. یوسف وزلیخا که داستان دینی و عشقی مشهور یوسف پسر یعقوب پیغامبر را در آن بنظم کشیده. لیلی و مجنون که تقلیدی است از لیلی و مجنون نظامی و خردنامه سکندری که تقلیدی از اسکندرنامه نظامی است. راجع بآثار منشور جامی بعد از این سخن خواهیم گفت.

از جمله شعرای بزرگ دیگر دوره تیموری مکتبی شیرازی متوفی در حدود ۹۱۶ هجری است که داستان لیلی و مجنون او از حیث شیوایی و تأثیر شهرت دارد و تقلیدی است از لیلی و مجنون نظامی. شعرای دیگری در پایان دوره تیموری میزیسته‌اند که در عصر صفوی اشتهار بیشتری یافتند مانند هاتفی خرجردی و هلالی جغتایی و بابا فغانی که ذکر آنان در دوره صفوی خواهد آمد.

نثر فارسی در عهد تیموری وضع نسبتاً مساعدی داشت. در این دوره نثر فارسی از مبالغه‌های صنعتی و فنی عهد مغول خلاص و بسبک ساده عادی نزدیک شده بود. توجه بروش یا لهجه کهن فارسی در آثار منشور این عهد کمتر ملحوظ است و بیشتر روشی که در آن با استعمال اصطلاحات و لغات و ترکیبات عمومی زمان توجه شود معمول و متداول بود و بهمین سبب باید گفت که روش معمول و متداول عهد تیموری بسبک ساده و روان در نثر است منتهی این نکته نباید فراموش شود که در نثر این زمان نفوذ شدید کلمات ترکی مشهود است و نیز این مطلب را باید در نظر داشت که نویسندگان این دوره چنانکه باید پای بند

قواعد و قوانین دستوری صحیح نبوده و بهمین نسبت نیز آثار عدم دقت در جست و جوی حقایق و مطالب درست از آثار آنان لایح و آشکارست.

آثار مصنوع در این دوره کم است لیکن بجای آن در مقدمات کتب و سرفصلها و نظایر این موارد، هر جا که میخواستند کتاب را یکی از امرا یا رجال تقدیم دارند یا در مواردی که بسبب ذکر وقایع نام امیران و رجال بزرگ میآید، تکلفات بسیار بکار رفته و القاب و عناوین ابداعی و ابتکاری بحدی ذکر شده که اصل مطلب را از میان برده است.

همچنانکه در شعر این دوره گفته‌ایم در نثر فارسی این عهد از استحکام و متانتی که در کلام قدما مشهود بود کمتر اثری دیده میشود و مثل آنست که توجه بسبکهای کهن و پیروی از استادان قدیم در آوردن سخنان متقن استوار چندان پسندیده و معمول نبود.

مطالبی که در نثر فارسی این دوره بکار رفته دواز تنوع نیست بدین معنی که در این روزگار در موضوعات مختلفی مانند مسائل علمی و تاریخ و قصص و روایات و تراجم احوال و تفسیر قرآن و موضوعات دیگر دینی و تصوف و اخلاق و جز آن آثاری در دست است. نهضت فارسی نویسی (در موضوعات علمی) که در عهد مغول قوت گرفته بود در این دوره همچنان بقوت خود باقی بود و علت آنست که هرچه از سقوط بغداد بیشتر می‌گذشت و نفوذ زبان و ادبیات عربی در ایران کمتر می‌شد حاجت بتألیف کتب علمی بزبان فارسی زیادتر محسوس میگردد. از نویسندگان معروف و معتبر این دوره شرف‌الدین علی یزدی متوفی بسال ۸۵۸ هجری است که از دانشمندان مشهور عهد خود و نزد ابراهیم سلطان پسر شاهرخ تیموری محترم بوده و کتاب معروف خود را بنام ظفرنامه تیموری به خواهش او در ذکر احوال و مقامات تیمور نوشت و این اثر خود را در سال ۸۲۸ پایان برد. وی در تألیف کتاب ظفرنامه تیموری از نویسنده دیگری متأثر است بنام نظام‌الدین شامی معاصر تیمور که بفرمان او کتاب «ظفرنامه» را نوشت و این کتاب بنام ظفرنامه شامی مشهور است.

دیگر از نویسندگان مشهور این عهد نورالدین لطف‌الله یاشهاب‌الدین عبدالله بن لطف‌الله معروف بحافظ ابرو (متوفی بسال ۸۳۳) صاحب کتاب معتبر زبدة التواریخ است که از معاصران تیمور و شاهرخ بوده و کتاب خود را تا

حوادث سال ۸۲۹ تألیف کرده است. — دیگر کمال‌الدین حسین بن حسن خوارزمی که در سال ۸۳۹ بدست ازبکان در خوارزم مقتول شد و او را کتابی است بنام جواهر الاسرار و زواهر الانوار در شرح مثنوی با مقدمه مفصلی در تاریخ و اصول تصوف. — دیگر صابن‌الدین علی بن محمد ترکه اصفهانی نویسنده و عارف و دانشمند مشهور صاحب تألیفات متعدد است. وی از مردم اصفهان و صاحب اطلاعات عمیق در علوم عقلی و نقلی بود و بعد سلطنت شاهرخ تیموری اهمیت و شهرت بسیار داشته و در سال ۸۳۶ درگذشته است. از جمله آثار معروف فارسی او یکی ترجمه بیست از کتاب الملل والنحل شهرستانی و دیگر کتاب اسرار الصلوة و دیگر تحفه علائیه در اصول دین اسلام بنا بر مذاهب اربعه اهل سنت و دیگر رساله ره انجام در تصوف و دیگر رساله مبدء و معاد و غیره است و علاوه بر اینها چند کتاب بتازی نیز دارد. وی در منشآت خود متوجه تصنع است.

از مشاهیر نویسندگان این عهد که در شعر نیز مقام شامخی داشته است نورالدین عبدالرحمن بن نظام‌الدین احمد جامی صاحب آثار متعدد و معتبر در شعر و نثر فارسی است و از جمله آثار اوست: کتاب نفحات الانس که در سال ۸۸۳ تألیف کرده و در آن شرح احوال ۶۱۴ تن از مشایخ صوفیه آمده است. این کتاب فی الواقع ترجمه بیست از شرح احوال مشایخ صوفیه که خواجه عبدالله انصاری بزبان هروی تقریر کرده بود و آن خود ترجمه‌یی بود از کتاب طبقات الصوفیه محمد بن حسین سلمی نیشابوری بعربی و این هر دو مترجم مطالبی بر آن افزودند. نفحات الانس مقدمه مفصلی در بیان اصول تصوف دارد. نثر جامی در این کتاب ساده و فصیح است و بر روی هم کتاب او از جمله معتبرترین آثار فارسی متصوفه شمرده میشود. دیگر از آثار معروف جامی در نثر کتاب بهارستان است که بتقلید از گلستان سعدی نوشته شده است تا برای استفاده پسر نوآموز او سودمند باشد و نیز برای تدریس در دبستانها بکار آید و بهمین سبب هم جامی در آخر این کتاب شرح‌حالی از چند تن از شاعران مشهور فارسی-زبان آورده است. دیگر از آثار فارسی او کتاب لوائح است مشتمل بر سی لایحه در بیان اصول تصوف. جامی هر یک از اصول تصوف را در لایحه‌یی آورده و در بیان مطالب خود رعایت کمال اختصار را کرده است. دیگر شرح فصوص الحکم محیی‌الدین بن العربی. در علوم ادبی و مسائل دینی هم از جامی رسالات و

کتبی بزبان فارسی در دست است.

دیگر از نویسندگان این عهد غیاث‌الدین علی‌بن علی حسینی اصفهانی معاصر سلطان ابوسعید تیموری و مؤلف کتاب دانشنامه جهان است که کتاب معتبری در حکمت الهی و طبیعی بنثر ساده فارسی است. در اینجا بی‌مناسبت نیست که ذکر یکی از ترجمه‌های رسائل اخوان‌الرضا ببنثر فارسی که در همین عهد از تلخیص عربی آن موسوم به مجمل‌الحکمه صورت گرفته است بمیان آید. این کتاب که نسخی از آن موجود است در عهد سلطنت تیموربفارسی روانی درآمده و از جمله بهترین تلخیصهای رسائل اخوان‌الصفاست.

دیگر از نویسندگان مشهور این دوره کمال‌الدین عبدالرزاق‌بن اسحق سمرقندی (۸۱۶ - ۸۸۷) است که از مردم هرات بوده و از عهد شاهرخ پسر تیمور تا دوره سلطان حسین بایقرا شهرت و اهمیتی داشته است. کتاب معتبر او مطلع‌السعدین است که وقایع ایران را از عهد سلطان ابوسعید بهادرخان ایلخان تا پایان دوره سلطنت سلطان ابوسعید تیموری شامل است و از جهت اشتغال بر حوادث این دوره ممتد اهمیت بسیار دارد و بعدها مورد استفاده غالب مورخان قرار گرفته است.

از نویسندگان معروف دوره تیموری دولت‌شاه‌بن علاء‌الدوله سمرقندی است که از ندیمان و نزدیکان سلطان حسین بایقرا بوده و بتشویق امیر دانشمند علیشیر نوایی کتاب معروف تذکرة الشعراء را نوشته است. در این تذکره که بعد از لباب‌الالباب عوفی مهمترین تذکره شعرای فارسی زبانست، شرح احوال ۱۰۵ تن باضافه بسیاری اشارات تاریخی آمده لیکن اشتباه و عدم اتقان مسائل در آن بدرجه‌یست که غالب سخنان نویسنده را بدون تحقیق جداگانه نباید باورداشت. وفات دولت‌شاه در ۸۹۶ یا ۹۰۰ اتفاق افتاده است.

نویسنده بسیار مشهور این دوره محمدبن خاوندشاه مشهور به میرخواند (۸۳۸ - ۹۰۳) در دوره سلاطین تیموری خاصه در دربار سلطان حسین بایقرا اهمیت و مقام بلند داشته است. کتاب او بنام روضة‌الرضا در هفت مجلد است که شش مجلد نخستین آنرا خود نوشته و مجلد هفتم را نواده دختری او غیاث‌الدین خواندمیر بر آن افزوده است و این مجلد اخیر حاوی وقایع دوره سلطان حسین بایقرا و پسر او بدیع‌الزمان میرزاست. روضة‌الرضا حاوی وقایع

عمده تاریخ اسلام و ایران و از جمله کتب مهم تاریخ است. دخترزاده همین نویسنده یعنی غیاث‌الدین خواندمیر هم از جمله مورخان و نویسندگان مشهور دوره تیموری و صفوی است (متوفی بسال ۹۴۱). کتاب مشهور او غیر از ذیلی که برروضه‌الصفاء نوشت کتاب حبیب‌السیر است در تاریخ عمومی اسلام و ایران تا پایان حیات شاه اسمعیل صفوی و ما بعداً راجع بان سخن خواهیم گفت. خواندمیر غیر از این کتاب، کتاب دیگری بنام دستورالوزراء در شرح احوال وزراء اسلام و ایران تازمان خود دارد که آن هم از کتب معتبر شمرده میشود.

سلطان حسین بایقرا آخرین پادشاه نام‌آور تیموری خود هم از جمله نویسندگان است و کتاب او بنام مجالس‌العشاق دارای اطلاعاتی درباب شعر است. این کتاب در ۹۰۸ یا ۹۰۹ تألیف شده و مشتمل است بریک مقدمه و هفتادوشش مجلس. در مقدمه کتاب راجع بعشق حقیقی و مجازی بحث میشود و در مجالس از شعرا و احوال ایشان تا جامی سخن میگوید و در پایان کتاب شرح احوال خود را میآورد.

از جمله دانشمندان و نویسندگان بنام این عهد کمال‌الدین حسین واعظ کاشفی سبزواری است که در هرات سکونت داشت. وی در فقه و تفسیر و حدیث و نجوم و حکمت و ادب تبهر داشت. وفاتش در ۹۱۰ اتفاق افتاد. ملاحسین در دستگاه سلطان حسین بایقرا نفوذ بسیار داشت و روزگار او بوعظ و تذکیر می‌گذشت و خود مشرب تصوف نیز داشت و از پیروان سلسله نقشبندیه بود. ملاحسین از نویسندگان کثیرالتألیف و دارای آثار متعدد در مسائل گوناگون است از جمله آثار او یکی کتاب انوار سهیلی است که فی‌الواقع ترجمه و تهذیب جدیدی است از کتاب کليلة و دمنه. دیگر از کتب او اخلاق محسنی است در چهل باب بنام سلطان حسین بایقرا، دیگر جواهرالتفسیر در تفسیر قرآن و دیگر کتاب فتوت‌نامه سلطانی در شرح عقاید و طرز تربیت و رسوم و آداب دسته‌های مختلف فقیان (جوانمردان) که از لحاظ اجتماعی در زمره معتبرترین کتب فارسی است. دیگر کتاب روضة‌الشهداء در شرح احوال شهدای کربلا که مجالس روضه‌خوانی بر اثر خواندن کتاب در مجالس عزا بدین نام موسوم شده است. دیگر مخزن‌الانشاء و دیگر اختیارات در نجوم و سبعة کاشفیه شامل هفت

رساله در نجوم و کتاب «لُبُّ لَبَابِ مَثْوَى» که اختصاری از مثنوی مولانا جلال‌الدین رومی است و لُبُّ لَبَابِ که اختصاری از لب‌لباب است. علاوه بر اینها باز هم کتب دیگری را از ملاحسین نام برده‌اند. پسر او یعنی ملاعلی واعظ متوفی بسال ۹۳۹ نیز از جمله نویسندگان و صاحب کتاب معروف رشحات عین‌الحیات در شرح فضائل خواجه عبیدالله احرار از معاریف پیشروان فرقه نقشبندیه در دوره تیموری است.

جلال‌الدین محمد بن اسعد صدیقی دوانی هم از جمله مشاهیر دانشمندان و نویسندگان این دوره است. وی در دوان و شیراز میزیست و نزد پادشاهان آق‌قویونلو و سلاطین عثمانی اهمیت بسیار داشت و شعر فارسی نیز میسرود. مهمترین کتاب او اخلاق جلالی است که نام اصلی آن لوامع‌الاشراق فی مکارم-الاخلاق است و دوانی در نگارش این کتاب تحت تأثیر و نفوذ اخلاق ناصری خواجه نصیرالدین طوسی است. کتاب اخلاق جلالی بنام سلطان خلیل‌بن-حسن بیک از امرای آق‌قویونلو نوشته شده است. وفات جلال‌الدین در سال ۹۰۸ هجری اتفاق افتاد.

چون ازین نویسندگان که شمرده‌ایم بگذریم دیگر نویسنده مشهور قابل ذکری درین دوره نمی‌یابیم و ملاحظه می‌کنید که این عده نویسنده برای دوره‌ی که نزدیک به یکقرن ونیم طول کشید بسیار نیست و این نویسندگان را هم از لحاظ ارزش ادبی آثار آنان بهیچروی نمیتوان هم ردیف نویسندگان بزرگ عهد مغول یا پیش از آن دانست.

صنایع و هنرهای زیبا در عهد تیموری

دوره تیموریان یکی از عهود ترقی و پیشرفت هنر و صنایع ظریف در ایرانست. توجه بیشتر بصنایع ظریف و ترقی آن بعملی که قبلا گفته‌ایم از دوره مغولان آغاز شده بود و در این دوره همچنان راه کمال می‌پیمود. علت اساسی آنست که تیمور در فتح بلاد و قتل و غارت‌هایی که داشت همواره اهل علم و صنعت را مورد حمایت قرار میداد و آنان را بپایتخت خود سمرقند میفرستاد و بهمین سبب در پایان عهد او در سمرقند و بعد از آن براهر تشویق جانشینانش در هرات و شیراز و بعضی از بلاد دیگر که پایتخت‌های پادشاهان تیموری یا مقر

شاهزادگان و امرای جزء این سلسله بود استادان بزرگی در صنایع مختلف گرد آمده و آثار معتبری بتشویق این شاهان و شاهزادگان باقی نهاده‌اند.

تحول در معماری دوره تیموری در حقیقت از سمرقند و بدست همین صنعتگران ماهر شروع شد. در پایان عهد تیمور در این شهر بناهای بزرگ و باشکوهی وجود داشت و بعد از تیمور همان شکوه و جلال در ابنیه دیگری که بدست جانشینان تیمور ایجاد شده بود محفوظ ماند. از ابنیه معتبر و عالی دوره تیموری یکی مسجد گوهرشاد در شهر مشهد و دیگر مسجد کبود در تبریز است. مسجد گوهرشاد (از گوهرشاد زوجه شاهرخ تیموری) که در حدود سال ۸۲۱ هجری تمام شد یکی از عالیترین ابنیه ایران است. بنای آن دوازده سال بطول انجامید و معماری آن بدست قوام‌الدین شیرازی معمار بزرگ آن عهد صورت گرفت. این مسجد که در جوار مرقد مطهر امام علی بن موسی‌الرضا علیه‌السلام قرار گرفته یک طاق بلند و بزرگ کاشی کاری با دو مناره بزرگ در دو طرف این طاق عظیم دارد. در سردر این طاق بزرگ یک کتیبه کاشی بخط بایسنقر میرزا پسر گوهرشاد است که خود از شاهکارهای خط و هنر محسوب میشود. تزیینات داخل طاق و ایوانهای اطراف و کاشی کاریهای مختلف و خوشرنگ آن همه شاهکار و نمونه عالی صنعت این عهد است تا بجایی که مسجد گوهرشاد را از حیث عظمت و زیبایی و ظرافت از جمله مهمترین و زیباترین ابنیه تاریخی جهان دانسته‌اند.

اما مسجد کبود در تبریز از آثار دوره جهان‌شاه قره‌قویونلوست که به فرمان دختر این پادشاه یعنی صالحه خاتون بنا شده و در سال ۸۷ ختم یافته و یکی از شاهکارهای واقعی معماری و کاشی کاری دوره تیموری محسوب میشود. این بنای بینظیر از بیرون و درون بکاشیهای عالی فیروزه‌ی رنگ مزین بوده است. از این بنای عالی اکنون قسمتی باقی مانده و ما بقی در یکی از زلزله‌ها درهم ریخته است لیکن همان قسمت باقی مانده مانند سر در مسجد و طاق بزرگ کاشی‌دار و مدخل نیم‌گنبدی با کاشیهای عالی و کتیبه‌ی که بخط نعمه‌الله بن محمد البواب است بحق و واقع از بدایع آثار صنعت و هنر ایرانی محسوب میگردد.

از ابنیه مهم دیگر دوره تیموری یکی مسجد شاه مشهد است که در سال ۸۵۰ تمام شده. مسجد جامع سمنان هم که اصلاً یکی از ابنیه دوره سلاجقه

بوده در دوره شاهرخ تیموری و با مر او تعمیر شده و خصوصاً سردر عالی طاق آن هنوز قابل ستایش و رباینده نظر است. در تربت شیخ جام در خراسان و نیز در تایباد (خراسان) و در هرات آثار متعدد و مشهور از این دوره باقیست که مهمتر از همه آنها مقبره گوهرشاد زوجه شاهرخ در هرات است. مقبره گوهرشاد بنایی مربع شکل با گنبدی سه مرتبه است که گنبد زیرین برای نشان دادن تزیینات داخلی و گنبد میانی برای نگاهداری گنبد زیرین است. گوهرشاد پهلوی این مقبره بناهای دیگری هم ساخته که از آنجمله قسمتهایی از مصلی باقی مانده است. سلطان حسین بایقرا پهلوی همین مقبره مدرسه‌یی ساخته بود که اکنون مناره‌هایی از آن باقی مانده و مابقی از میان رفته است.

مدرسه خرچرد خراسان هم از بناهای عالی دوره تیموری است که در سال ۸۴۸ بپایان رسید. در چهار گوشه صحن این مدرسه اطاقهای گنبددار و گرداگرد صحن طاقنمای دو طبقه دیده میشود.

در مزار شریف واقع در خیران بلخ هم از دوره تیموری آثار عالی و زیبایی بازمانده است. بنا بر بعضی روایات و اخبار غیرمتقن در اینجا آرامگاه حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام قرار دارد. در دوره سلطان حسین بایقرا به فرمان آن سلطان بر مزار مذکور بدست مولانا بنائی و پسر او که هر دوازده معماران و هنرمندان معروف بودند گنبدی بزرگ با ضافه طاقها و رواقها و حجرات متعدد ساخته شد. مهمترین قسمتهای این مزار گنبد مدور حرم که ارتفاع بسیار دارد و گنبد خائقه و عمارت قاریخانه و اطاق خزانه و دروازه چهار باغ است که تمام معنی شاهکار آخر دوره تیموری در معماری و مزین بکاشیهای عالی و زیباست. حمام و دکانهایی بفرمان سلطان حسین بایقرا در قریه خیران و رباطی هم بفرمان امیرعلیشیر در بیرون در جنوبی مزار ساخته شده بود.

از خصوصیات مهم معماری دوره تیموری آنست که اولاً به تزیین با کاشی-های متنوع بسیار اهمیت داده شده و ثانیاً طاقهای رومی که سابقاً معمول بوده به طاقهای ضربی تبدیل یافته و هنوز معمول است.

کاشی سازی در دوره تیموری دنباله تکامل دوره مغول را طی کرده و آماده آن شده بود که در عهد صفوی بمنتهی حد ترقی خود برسد و همچنین است قالی بافی و سفال سازی و نساجی و سایر صنایع یدی.

در میان صنایع دوره تیموری دو صنعت است که بیش از سایر صنایع مورد توجه بوده و از آن دو یکی نقاشی و دیگر خطاطی است. در عصر تیموریان مینیاتور سازی و تذهیب مراحل کمال خود را پیمود و ازین راه درخشانترین دوره صنعت نقاشی در ایران بوجود آمد. در مینیاتور و تذهیب بریزه کاری و رنگ آمیزی اهمیت بسیار داده شده و رنگهای ثابت و زیبا و خیره کننده ای که در این عهد بکار رفته جز در دوره صفوی هرگز نظیری پیدا نکرده است. در مینیاتورها موضوع مهم آنست که نقاش میکوشد خیال و اندیشه خود را بر روی صفحه آورد نه آنچه را که در طبیعت یافته میشود. بعبارت دیگر در مینیاتورها شبیه سازی مورد اعتنا نیست بلکه ظرافت و زیبایی و آرایشهای گوناگون یک صحنه و دخالت دادن اندیشه های شاعرانه و خیالات دقیق در تجسم محیط بیشتر ملحوظ است. از جمله بزرگترین مراکز نقاشی و تذهیب و تجلید دوره تیموری دستگاه میرزا بایسنقر پسر شاهرخ بود که بفرمان او بهترین نقاشان و خطاطان زمان در آنجا گرد آمده و آثار معتبری خاصه در کتبی که برای آن شاهزاده استنساخ میشده است بجای گذاشته اند. هرات نیز چه در عهد شاهرخ و چه در دوره سلطان حسین بایقرا از مهمترین مراکز نقاشی دوره تیموری است. در دوره سلطان حسین بایقرا بزرگترین نقاش ایرانی کمال الدین بهزاد بسر میرده است. استاد بهزاد سید احمد تبریزی و نقاش معاصر او قاسم علی و دو شاگرد بهزاد موسوم به شیخ زاده خراسانی و میرک تبریزی همه استادان دوره تیموری هستند. بهزاد سبک مینیاتور سازی را بحد کمال رسانید چنانکه در عهد او و بعد از وی همواره روش او مورد اعتنا و توجه استادان فن بوده است.

بعد از نقاشی و تذهیب باید از صنعت و هنر خط در دوره تیموری سخن گفت. ترقی خط در ایران مخصوصاً از دوره مغول شروع شده بود و در این راه در قرن هفتم بزرگانی مانند صفی الدین ارموی دانشمند مشهور و شاگرد او یاقوت مستعصمی پیشرو دیگران بوده اند. در دوره تیموریان هم این ترقی همچنان بلکه با قوت بیشتر ادامه داشت. بزرگترین علت ترقی این هنر در دوره تیموری وجود عده ای از شاهزادگان خوش ذوق و با قریحه تیموری بوده است که در رأس همه آنان میرزا بایسنقر پسر شاهرخ قرار داشت. وی خط فارسی را بقلمهای مختلف در کمال زیبایی مینوشت و از آن میان خط ثلث

را از همه انواع خط بهتر مینگاشت چنانکه او را در عداد خطاطان درجه اول قرار داده و گفته‌اند چهار تن ارکان چهارگانه خطند: بایسنقر در خط ثلث و میرعماد در خط نستعلیق و میر احمد نیریزی در خط نسخ و درویش عبدالمجید طالقانی در خط شکسته. از میرزا بایسنقر نسخه عظیمی از قرآن باقیست که صفحات آن پراکنده شده و گاه قسمتهای کوچک آن هم بقیمت‌های گران خرید و فروش میشود. دیگر کتیبه مسجد گوهرشاد مشهد. بایسنقر علاوه بر آنکه خود خطاطی ماهر بود بتشویق کاتبان زمان همت میگماشت و میلی فراوان بگرد آوردن کتب و استنساخ آنها داشت چنانکه چهل تن از خوش‌نویسان معروف را در درگاه خود گرد آورد و جعفر تبریزی شاگرد میرعبدالله پسر میرعلی را بر آنان ریاست داد. یکی از کتب مهم که بامر بایسنقر استنساخ شده شاهنامه فردوسی است که مقدمه‌یی بنام مقدمه بایسنقری نیز بر آن افزودند. وفات بایسنقر در سال ۸۳۷ اتفاق افتاد.

دیگر از شاهزادگان تیموری که بحسن خط اشتهار داشت ابراهیم-سلطان پسر شاهرخ (متوفی بسال ۸۳۴) محرض و مشوق شرف‌الدین علی یزدی بتألیف ظفرنامه است. وی در کتابت قدرتی عجیب داشت و خط یاقوت مستعصمی را چنان تقلید می‌کرد که کسی را یارای تشخیص آن از اصل نبود و حتی نوشته‌های او را بجای خط یاقوت ببهای گران می‌خریدند.

دیگر از این شاهزادگان هنرمند بدیع‌الزمان میرزا پسر سلطان حسین بایقراست (متوفی بسال ۹۲۰) که در تحریر خطوط مختلف خاصه نستعلیق استاد بود.

از بزرگان خطاطان عصر تیموری امیر بدرالدین تبریزی هروی (متوفی در ۹۱۱) و عبدالله مروارید کرمانی معاصر سلطان حسین بایقرا و عبدالواحد شهدی (متوفی بسال ۸۳۸) و قاسم شاه (متوفی بسال ۸۷۲) و معروف شیرازی (مقتول در سال ۸۳۰) و یحیی سبیک نیشابوری (متوفی بسال ۸۵۳) هستند.

از استادان عالیمقام خط در این دوره کاتب بزرگ معاصر تیمور امیر بدرالدین محمد تبریزی (متوفی بسال ۸۰۰) شاگرد میرعلی کاتب بوده است. وی از برکشیدگان تیمور و از رجال دربار وی بود که صاحب

مشاغل مهم در درگاه او شد و از جانب وی یکبار سفارت بمصر رفت. بدرالدین محمد در شعر و ادب نیز دست داشت لیکن شهرتش بیشتر در خط است و او خط را بشیوه‌های مختلفی که تا آنوقت مرسوم بود مینوشت و در همه مهارت داشت.

از آنچه تا کنون دیده‌ایم معلوم میشود که دوره تیموری از حیث علم و ادب و صنعت دو وضع متمایز از یکدیگر دارد، از حیث علم و ادب با وجود همه زحماتی که در این دوره کشیده شد و با آنکه حقاً عده‌ی از شاهدگان و شاهان و وزیران این دوره در تشویق علما و ادبا و شعرا سعی وافیه مبذول میداشته‌اند، چون انحطاط علم و ادب و فکر از مدتی پیش آغاز شده و در این دوره نیز همچنان ادامه یافته بود، طبعاً کوششهای مشوقین را بی اثر میکرد و نتیجه‌ی چنانکه باید گرفته نمیشد. اما در صنعت و هنر وضع درخشانی که مقدمات آن در دوره مغول آغاز گردیده بود همچنان باقی ماند و هنرهای گوناگون بحد اعلی قوت یافت و نضج و کمال گرفت تا آنجا که این دوره را از حیث رواج و کمال صنایع ظریف باید از افتخارات تاریخ ایران شمرد و از این جهت حقاً جز دوره صفوی نظیری برای آن نمیتوان یافت.

سپه‌گوسپندان و سپیدگوسپندان

چنانکه ملاحظه کردیم در پایان دوره تیموری ایران گرفتار هرج و مرج شدیدی گردیده بود. از طرفی امرای مختلف و شاهدگان تیموری برای تحصیل تاج و تخت بجان یکدیگر افتاده و برای تحصیل آن و جلوس برمسند فرمانروایی تیمور با هم در نزاع و کشاکش بوده‌اند. از طرفی دیگر ازبکان که یکی از اقوام خونخوار زردپوست بودند بر دایره حملات وحشیانه خود بایران افزوده و همواره مزاحمت ایرانیان را در سرحدات شمال شرقی فراهم میآوردند. از طرف مغرب و شمال غربی هم تجاوزهای پیاپی دوطایفه از ترکمانان بنام قراقویونلو و آق‌قویونلو مداومت داشت. ترکمانان قراقویونلو همراه تیمور در یورشهای او بایران آمده و تا مصر رفته بودند. بعد از فوت تیمور رئیس این طایفه بنام قرایوسف (متوفی بسال ۸۲۳) بایران روی آورد و در سال ۸۰۹ یکی از نوادگان تیمور را بنام میرزا ابوبکر از تبریز بیرون راند و خود بحکومت

آن شهر نشست و چهار سال بعد سلطان احمد جلایر بازمانده شیخ حسن ایلکانی را از حکومت عراق منفصل کرد و دو سال بعد از آن در سال ۸۱۶ قزوین و سلطانیه و ساوه را بر متصرفات خود افزود. پسران او هم مدتی با یکدیگر و با شاهان تیموری و سپس با امرای آق قویونلو در زدو خورد بودند تا در سال ۸۷۳ برافتادند.

رقبای سرسخت قراقویونلو تر کمانان آق قویونلو بوده اند که مؤسس سلسله حکومتی آنان مردی بنام قراعثمان از سرداران تیمور بود و پس از مرگ وی در دیار بکر حکومت مستقلی تشکیل داد و از آنجا شروع بدست انداختن بر نواحی و بلاد مجاور کرد. پسرش حسن بیگ با برانداختن قراقویونلو و مواصلت با خاندان شیخ صفی الدین اردبیلی قدرتی فراهم آورد و متصرفات وسیعی ترتیب داد لیکن پس از فوت او (۸۸۲ هجری) نزاع میان پسران و نوادگانش در گرفت و خاندان شیخ صفی الدین اردبیلی هم در این منازعات وارد شد و از این تاریخ تا اوایل قرن دهم هجری بر اثر این زدو خورد ها آتشی در آذربایجان و عراق عجم و خوزستان و فارس مشتعل بود.

کشاکش ها و لشکر کشی ها و زدو خورد های دائم میان حکام و امرای محلی دیگر و یا میان آنها و امرای بزرگتر اعم از سلاطین تیموری یا دیگران هم در این مدت استمرار داشت چنانکه می توان گفت در آغاز قرن دهم ایران در آتش بیداد و اغتشاش و اضطراب میسوخست در حالی که قلمرو سلطنت مقتدر عثمانی در مغرب و شمال غربی ایران، و متصرفات طایفه نیرومند ترک نژاد از یک در شمال شرقی ایران روز بروز توسعه می یافت و ایران بیش از پیش بدهان دو اژدهای جان او بار در می افتاد.

شاه اسمعیل و تشکیل شاهنشاهی صفوی

در این گیرودار و در چنین وضع مغشوشی بود که شاه اسمعیل صفوی بجهانگیری برخاست و برای تشکیل یک سلطنت مقتدر قد برافراشت و ایران را از مخاطرات حتمی نجات داد.

وی از خاندان صفوی و از اعقاب شیخ صفی الدین اردبیلی عارف بزرگ قرن هفتم و هشتم بود. نسب شیخ صفی الدین بامام موسی الکاظم علیه السلام

میرسید. پدرش امین‌الدین جبرائیل از اعقاب فیروزشاه زرین کلاه بود که او را از اخلاف امام موسی علیه‌السلام می‌شمرند. زرین کلاه و اعقابش مدتی در اردبیل زندگی میکردند. بعد از امین‌الدین جبرائیل پسر وی صفی‌الدین شهرت یافت.

شیخ صفی‌الدین بر اثر سجایای عالی اخلاقی که داشت بزودی متوجه امور معنوی گردید و بمسائل عرفانی توجه کرد و برای کسب فیض از مشایخ صوفیه نخست بشیراز رفت تا بخدمت شیخ نجیب‌الدین بزغش شیرازی عارف مشهور قرن هفتم برسد لیکن بعد از وصول بشیراز چون از فوت آن پیرعالیقدر آگهی یافت تنها بملاقات بزرگانی مانند سعدی اکتفا کرد و از فارس قصدگیلان نمود تا در آنجا بزیارت شیخ زاهد گیلانی صوفی مشهور قرن هفتم رود و بعد از ورود در خدمت شیخ زاهد تا پایان حیات آن پیرآگاه یعنی ۲۲ سال در خدمت وی بسر برد و بعد از فوت او (حدود سال ۷۰۰ هجری) سمت جانشینی وی یافت و سی و پنج سال بارشاد و هدایت پیروان خود مشغول بود تا در سال ۷۳۰ هجری درگذشت. شیخ صفی در حیات خود میان پیروان خویش نفوذ فراوان داشت و شماره این پیروان هم بسیار بود چنانکه ازگیلان و آذربایجان و آسیای صغیر هزاران تن هر سال به زیارت وی بگیلان میرفتند.

بعد از شیخ صفی‌الدین پسرش صدرالدین بجای پدر نشست و پنجاه سال بهدایت مریدان مشغول بود و در سال ۷۹۴ درگذشت. شیخ صدرالدین هم مانند پدر در مریدان خود صاحب نفوذ و تأثیر بسیار بود و بهمین سبب عده جدیدی بر شماره پیروان خاندان خود افزود. صدرالدین مدتی در اردبیل و چندی در گیلان میزیست و بسبب قدرتی که داشت چند بار دچار آزار و آسیب امرا و رجال متنفذ معاصر شد.

بعد از فوت شیخ صدرالدین پسرش خواجه‌علی جای او را گرفت و در سال ۸۳۰ وفات یافت. خواجه‌علی مانند شیخ صفی‌الدین و صدرالدین بفارسی شعر میسرود و در میان مریدان نفوذ کلام بسیار داشت. بعد از فوت او شیخ ابراهیم معروف به شیخ‌شاه بجای او نشست و چون درگذشت (۸۵۱) پسرش جنید پیشوای مریدان گردید.

با آغاز پیشوایی شیخ جنید تحولی در کار اعقاب شیخ صفی‌الدین اردبیلی

پدید آمد و آن استفاده نظامی از نفوذ روحانی است. همینکه شیخ جنید از پیروان خود مدد خواست گروهی بزرگ از جانبازان در رکاب وی حاضر شدند و این امر فرمانروایان را از او بیمناک کرد چنانکه برای مبارزه با وی متحد گردیدند و شیخ جنید در جنگ با شروانشاه کشته شد (۸۶۰ هجری) و بعد از او هدایت مریدان بشیخ حیدر پسرش رسید. وی استفاده نظامی را از پیروان خویش مانند پدر ادامه داد و نیز بهمان نحو که پدر او عمل کرده بود با امرای آق قویونلو وصلت نمود. شیخ حیدر اولین کسی است که بجای کلاه معمول ترکی به پیروان خود فرمان داد کلاه دوازده ترک سرخ رنگ بر سر نهند و بهمین سبب آنانرا قزلباش یعنی سرخ‌سگفتند. شیخ جنید در یکی از جنگهای خود با سپاهیان شروانشاه و متحدان او در سال ۸۹۳ کشته شد و پسران او که خردسال بودند در حبس سلطان یعقوب پسر اوزون حسن آق قویونلو افتادند و بفارس فرستاده شدند.

بعد از چندی سلطان یعقوب پسران شیخ حیدر را باذربایجان بازگرداند و از بزرگترین آنان سلطان علی در جنگ با پسر عم خود بایسنقر کمک گرفت. سلطان علی در سال ۹۰۰ هجری کشته شد و برادران وی در پناه مریدان خود مدتی در اردبیل پنهان بودند و سپس بگیلان رفتند و آنجا نیز در پناه مریدان جان نثار گیلانی خود بسلامت باقی ماندند. اسمعیل یکی از این پسران بود که تا سیزده سالگی خود یعنی تا سال ۹۰۴ همچنان در گیلان در اختفا بسر میبرد و در این سال از آن دیار بعزم اردبیل و استقرار در آن شهر با هفت تن از مریدان حرکت کرد و بعد از مدت کوتاهی با گروهی بی شمار از طرفداران خود که گرد وی جمع شده بودند و در میان آنان هفت قبیله از ایالات ترک وجود داشتند وارد اردبیل شد و آنرا تصرف کرد.

شاه اسمعیل بمحض اطمینان از وضع نظامی خود برشروان حمله برد و بعد از شکست سختی کسه بر شروانشاه وارد آورد بیشتر اعضاء آن خاندان را از میان برد و سلسله شروانشاهان را که از پیش از اسلام تا آنروزگار وجود داشت منقرض ساخت.

سپس باذربایجان بازگشت و آنرا بعد از جنگ سختی بامیرزا الوند آق قویونلو فتح کرد و در سال ۹۰۸ هجری در تبریز بسطنت نشست و از روز

جلوس بر تخت سلطنت تشیع را مذهب رسمی اعلان کرد و لعن خلفای ثلاث را معمول ساخت.

شاه اسمعیل با صغر سن و با آنکه تازه با سلطنت رسیده بود از نفوذ شدید و بیمانند خود در میان پیروانی که بهیچروی از جانبازی در راه او دریغ نداشتند، استفاده کرد و بسرعت مشغول سرکوب دشمنان و برانداختن حکومتهای کوچک آن روزگار در داخله ایران شد. نخست میرزاوندآق قویونلو را که دوباره با وی از در جنگ درآمده بود شکست سخت داد و سپس بفارس تاخت و آنرا از دست میرزا مراد برادر میرزا الوند بیرون آورد و سپس روی بعراق نهاد و با سرعتی بسیار یکایک بلاد را گشود و تا نواحی خراسان پیش رفت. در همین اوان سفیری از سلطان بایزید دوم عثمانی بخدمت شاه اسمعیل رسید و او را بفتوحاتی که کرده بود تبریک گفت درحالیکه سلاطین عثمانی، هم از پیدا شدن یک حکومت قوی در ایران بیمناک بودند و هم ازینکه این حکومت نیرومند طرفدار مذهب تشیع است رضایت خاطر نداشتند.

بهرحال شاه اسمعیل بعد از این سال یعنی از حدود ۹۱۲ تا ۹۱۵ هجری بسیاری از بلاد عراق و شمال بین النهرین و مشرق آسیای صغیر را فتح کرد و سپس لرستان و خوزستان را مطیع ساخت و از آنجا بفارس رفت و بعد از آن چون خبر شورش یکی از اعیان شروانشاهانرا در شروان شنید بسرعت بدانجا شتافت و تا دربند قفقاز پیش راند.

بزرگترین اقدامی که شاه اسمعیل بعد از این فتوحات درخشان کرد حمله بر ازبکان بود. این قوم خونخوار که در نهایت خشونت بلاد خراسان را قتل عام میکردند بسرمداری محمدشاهی بیکخان مشغول برانداختن خاندان تیموری از خراسان بودند. شاه اسمعیل در سال ۹۱۶ برای برانداختن این دشمن سرسخت ایران بر او حمله ور شد و نزدیک مرو با وی رویرو گردید و بعد از جنگ سخت و ممتدی ازبکان را از پای درآورد و شیبکخان بقتل رسید. شاه اسمعیل فرمان داد جسد او را پاره پاره کردند و پوست سرش را بکاه انباشتند و نزدیک بایزید دوم سلطان عثمانی فرستادند و از کاسه سر آن مرد خونخوار جام شرابی ترتیب داد و قطعات دست و پای او را برای ترساندن بعضی از مخالفان خود نزد آنان فرستاد. با این شکست شر ازبکان از سر ایران رفع شد و اگر چه این انهزام آنانرا یکباره از

میان نبرد لیکن خطر عظیمی که از جانب آن قوم خونخوار ایرانرا تهدید میکرد مرتفع گردید.

بعد از این واقعه باز میان ایرانیان و ازبکان زدو خورد ادامه داشت. در یک رشته از این زدوخوردها سلطان ظهیرالدین بابر تیموری که با شاه اسمعیل روابط دوستانه داشت نخست فاتح بود و آخر در ۹۱۸ شکست یافت.

در این گیرودار روابط ایران و عثمانی روز بروز تیره تر میگشت. علت عمده نفوذ شدید تشیع در آسیای صغیر و برخاستن شیعیان آن دیار برضد دولت عثمانی بود. یکی از اسباب مهم این جسارت هم طبعاً پیشرفت سریع تشیع در ایران و کامیابیهای پیاپی شاه اسمعیل بوده است. در اواخر سلطنت سلطان بایزید دوم بر اثر قیام شیعیان آسیای صغیر پیشرفتهایی نصیب آنان گردید لیکن جانشین بایزید یعنی سلطان سلیم بعد از رسیدن بسلطنت بقتل عام شیعیان مبادرت نموده و چهل هزار تن از آنانرا از میان برد (۹۱۷ هجری). در همین حال روابط میان سلطان سلیم و عبیدالله خان ازبک پسر شیبک خان آغاز شد و سلطان عثمانی او را بگرفتن انتقام خون پدرش تحریک کرد و در نامه هایی که بشاه اسمعیل فرستاد نسبت باو توهین بسیار روا داشت و او و پیروانش را بکفر و زندقه و الحاد متهم ساخت و بجنگ طلبید.

عاقبت جنگ میان عثمانیان و ایرانیان در ماه رجب . ۹۲ هجری در چالدران نزدیک خوی درگرفت. در آغاز کار غلبه با ایرانیان بود لیکن در اواخر جنگ عثمانیان از قوای توپخانه که ایران فاقد آن بود استفاده کردند و شکست در سپاه شاه اسمعیل افتاد. سلطان سلیم بعد از این فتح بتبریز رفت و چند روزی در آنجا ماند و سپس با عده ای از صنعتگران و اهل هنر بکشور خود بازگشت و سه هفته بعد شاه اسمعیل تبریز را متصرف شد.

سلطان سلیم در سال ۹۲۶ هجری درگذشت و پسرش سلطان سلیمان جای او را گرفت. شاه اسمعیل همواره در فکر انتقام شکست خود از سلطان سلیم بود و بنا بر مشهور بعد از این شکست کسی او را خندان نمی دید. با این حال مرگ او را مهلت نداد و در حالی که بیش از ۳۸ سال نداشت در سال ۹۳ درگذشت.

شاه اسمیل یکی از بزرگترین رجال سیاسی و نظامی ایرانست. وی در موقعی بکشورگشایی برخاست که ایران در حال تجزیه و اضمحلال و در برابر

حملات ازبکان و نفوذ عثمانیان و ترکان آق‌قویونلو دچار خطر عظیم بود و او توانست این مخاطرات را مرتفع سازد و ایران را دارای یک حکومت مقتدر ملی با قلمرو وسیع کند. شاه اسمعیل جوانی شجاع و بی‌باک و خسته ناشدنی و فعال و سریع‌العمل و سخت‌گیر و خونریز و باهوش و شاعر و خوش‌حافظه و لایق و بخشنده و جوانمرد و خندان و درعین حال نسبت به مردم عادل و مهربان بود. پیکری متناسب و صورتی زیبا داشت. در تیراندازی و بکاربردن اسلحه بنهایت ماهر بود. سپاهیان وی او را بدرجه ستایش و پرستش دوست میداشتند و آرزویشان آن بود که در راه پیشوای خود شهید شوند. نسبت به اهل تسنن رفتاری سخت و مقرون بقساوت داشت و از کشتن و پوست‌کندن آنان امتناع نمی‌ورزید. در مدت بیست و چهار سال سلطنت خود که از کودکی (سیزده‌سالگی) شروع شده بود تمام آذربایجان و عراق عجم و عراق عرب و شمال بین‌النهرین و خراسان و فارس و کرمان و خوزستان و لرستان و گرگان را بتصرف در آورد و ملوک‌الطوایف را از ایران برانداخت و دوره جدیدی از افتخار و عظمت برای این کشور پدید آورد.

از وی هنگام مرگ چهارپسر: طهماسب میرزا، القاص میرزا، سام میرزا، بهرام-میرزا و پنج دختر باقی ماندند. از میان این فرزندان طهماسب بسلطنت برگزیده شد. از مطالب مهم قابل ذکر در باره دوران سلطنت شاه اسمعیل که نمی‌توان ناگفته گذارد، موضوع دخالت پرتغالیان است در امور جزیره هرمز از جزایر خلیج فارس. چنانکه می‌دانیم در آن اوقات پرتغال دولتی نیرومند بود و بحریه بی‌قوی داشت و برای خود در بسیاری از نقاط تجاری مراکز قدرت و پایگاههایی ترتیب داده بود. هرمز نیز یکی از این مراکز بود که از لحاظ اهمیتی که در تسلط بر خلیج فارس دارد مورد توجه دریا نوردان پرتغالی قرار گرفت و یکی از فرماندهان مشهور دریایی آن دولت بنام آلفونس دالبوکرك^۱ یکبار در ۹۱۳ و مرتبه دیگر در ۹۲ هجری بر آن جزیره مسلط گردید و استحکاماتی در آن پدید آورد و این امر مقدمه تسلط ممتد دولت پرتغال بر آن جزیره شد.

بعد از شاه اسمعیل بزرگترین فرزندان وی طهماسب جای او را گرفت، در

1. Alfonso d'Albuquerque

حالیکه ده سال بیشتر از عمرش نمیگذشت. وی برعکس پدر سلطنت ممتدی داشت یعنی تا سال ۹۸۴ هجری پادشاهی کرد و بنابراین مدت سلطنت او به پنجاه و چهار سال بالغ گشت. این پادشاه خلاف پدرش فاقد بسیاری از صفات خوب بود، در قسمتی از حیات خود به عیش و نوش و در قسمتی دیگر به افکار خرافی اشتغال داشت. مردی سفاک و خونریز و سخت گیر و بیرحم بود و بدین سبب بسیاری از کسان را آزار داد. یکی از رجال خارجی که در دربار او بود بنام ونسنتیودالساندری^۱ سفیر دولت ونیز ویرا در سال پنجاه و یکم سلطنت یعنی سه سال با آخر حیات چنین وصف کرده است «بیش از هر چیز از اخلاق او حزن و مالیخولیا قابل ملاحظه است. علامات این حالت بسیار است مثلاً یازده سال از قصر سلطنتی بیرون نیامد و خلاف انتظار مردم بشکار و سایر اعمال خود را سرگرم نکرد» و نیز گوید «وی متکبر و متنفر از جنگ و بسیار کم دل است، توجه او بیشتر بنگاهداشت خاطر زنان و نگاهداری زروسیم است تا وضع و اجرای قوانین و بسط و نشر عدالت، لئیم و خسیس است و در بیع و شری مثل تاجر حقیری زیرکمی دارد.»^۲ از جمله کارهای ناروای او یکی ناجوانمردی نسبت به بایزید پسر سلطان سلیمان بود که بوی پناه آورده بود اما شاه طهماسب ویرا در برابر تطمیع و تهدید سلطان عثمانی با چهار فرزندش تسلیم فرستادگان سلطان کرد تا کشته شدند. رفتار او با برادران خود نیز چندان سخت و خشونت آمیز بود که دو تن از آنان یعنی سام میرزا و القاص میرزا بروی شوریدند، اولی محبوس شد (۹۶۹) و تا آخر سلطنت شاه طهماسب در حبس بود و بعد از آن بدست جانشین وی کشته شد و دیگری یعنی القاص میرزا که بعد از رنجش از برادر بپادشاه عثمانی سلطان سلیمان قانونی پناه برده بود او را وادار کرد تا فرمان تعرض بایران دهد و خود نیز همراه سپاهیان ترک بایران حمله ور شد و در سالهای ۹۵۳-۹۵۵ قننه و آشویی در ایران برپا کرد تا آخر اسیر و محبوس شد و بعد با اشاره شاه طهماسب بقتل رسید. لیکن شاه طهماسب در یادداشتهایی که از زندگی خود ترتیب دادگناه این قتل را بگردن دوسه تن از کسانی که القاص

1. Vincentio d'Alessandri

۲. نقل از: تاریخ ادبیات ایران از آغاز عهد صفویه تا زمان حاضر تألف ادوارد برون ترجمه مرحوم رشید یاسمی، چاپ دوم، ص ۸۴.

پدرشان را کشته بود افگند.

از جمله مجازاته‌های وی یکی آن بود که بفرمان او حاکم رشت را در تبریز با قفس آهنین در شهرگرداندند و سپس با قفس آتش زدند. یکی از بزرگان اهل سنت را که با ازبکان روابط نیکی داشت دستور داد پوست کنند تا بقتل رسید. یکی از علماء فارس را بنام رکن‌الدین مسعود کازرونی بامراو در آتش افگندند. یکی دیگر از رجال عهد خود را بنام محمد صالح بدین نحو مجازات کرد که فرمان داد دهان او را دوختند و او را درخمی افگندند و خم را از فراز مناره بزمین پرتاب نمودند.

باتمام این احوال پیروان او و غالب ایرانیان ویرا از لحاظ شرافت نسب و نیز برای خاطر بعضی از اعمال نیک، مانند تخفیفی که در مبلغ مالیات داده بود، بسیار دوست میداشتند و بحد پرستش احترام و تعظیم و تکریم میکردند و حاصل اعمالش او را نیک جلوه می‌دهد.

از جمله کارهای خویش یکی نوشتن کتابی در شرح احوال و اعمال خود بطریق یادداشت بود. در این کتاب از روز جلوس خود یعنی دوشنبه ۱۹ رجب ۹۳۰ شروع کرد و تا واقعه تسلیم بایزید پسر سلطان سلیمان را در آن ثبت نمود و آنرا تذکره شاه‌طهماسب نامید. پیداست که این تذکره از لحاظ ارزش ادبی قابل اعتنا نیست لیکن از لحاظ حفظ وقایع تاریخی و نشان دادن افکار و عقاید این پادشاه حائز کمال اهمیت و اعتبار میباشد.

در دوره شاه‌طهماسب وقایع مهمی در ایران بدست عثمانیان و ازبکان رخ داد که قابل ذکر است. از میان این وقایع نخست حملات ازبکان است. پسر شیبک‌خان یعنی عبیدالله‌خان فرمانروای ازبکان مردی شجاع و جنگجو و لشکرشکن بود. وی از ۹۱۶ تا ۹۴۶ برطایفه خونخوار ازبک فرمانروایی کرد. این مرد در اواخر عهدشاه اسمعیل قدرت تجاوز بزرگ بایران نداشت و جز چند حمله کوچک که بزودی دفع گردید انجام نداد لیکن در عهدشاه‌طهماسب فرصت مناسب‌تری برای این منظور یافت. نخستین حمله او در سال ۹۳۴ بود. حمله دیگری در ۹۳۷ و چند بار دیگر تا پایان حیات بر ایران کرد و در این حملات قسمت بزرگی از خراسان دچار قتل و غارت و خونریزیهای وحشیانه ازبکان شد. اشکال بزرگ مخصوصاً در آن بود که ازبکان تعصب شدید در

تسکن داشتند و آنرا بهانه حملات خود بایران قرار میدادند و بسیاری از مردم بی‌گناه را در شهرهای خراسان بجرم تشیع از دم تیغ می‌گذرانند که در آن میان بعضی از رجال مشهور مانند هلالی جغتایی شاعر بزرگ بوده است که در ۹۳۵ بقتل رسید.

دیگر از سلسله وقایع مهم دوره سلطنت شاه‌طهماسب حملات سپاهیان عثمانی بایرانست. دوره سلطنت شاه‌طهماسب مصادف بود با عهد فرمانروایی سلطان سلیمان قانونی یکی از بزرگترین و نام‌آورترین سلاطین عثمانی. در عهد سلطنت این سلطان قوای نظامی عثمانی در حداعلای نظم و قوت بود و نه تنها در جانب ایران بلکه در اروپا هم تاخت و تازهای پیاپی میکرد. این قوای منظم نیرومند که پشت دولتهای اروپایی را بلرزه درآورده بودند در جانب ایران بر روی هم موفقیت کامل نداشتند و با این حال در تمام دوره صفویه و چندی بعد از آن مزاحم ایرانیان بودند. در عهد شاه‌طهماسب موفقیت سپاهیان ترک نسبت بدوره شاه‌اسمعیل بیشتر بود، خاصه که سیاستمداران عثمانی همواره از بکان و مخالفان سنی دولت ایران را برضد آن تحریک میکردند. در عهد سلطنت شاه‌طهماسب نخستین بار در سال ۹۴۹ قوای سلطان سلیمان قانونی ایران را معرض تاخت و تاز خود قرار دادند و بین‌النهرین و قسمتی از آذربایجان را تصرف کرده به تبریز داخل شدند و سپس برگیلان و شیروان مسلط گردیدند و در آذربایجان هم از تبریز تا سلطانیه پیش رفتند.

جنگ بزرگ دیگر عثمانیان با ایرانیان در سال ۹۵۳ رخ داد و در حدود دو سال بطول انجامید. مسبب این جنگ القاص میرزا برادر شاه‌طهماسب بود. این بار سپاهیان عثمانی تا اصفهان پیش رفتند لیکن چون میان القاص - میرزا و ترکان برهم خورد آن قوم ایران را رها کردند.

بعد از این واقعه هم باز سلطان سلیمان چندبار بر ایران تاخت و اگرچه همواره در حملات خود موفق و کامیاب بود ولی هیچگاه نتوانست در ایران باقی بماند و آخر در سال ۹۶۲ که هر دو جانب از جنگهای پیاپی خسته و فرسوده شده بودند به تقاضای دولت ایران صلح میان طرفین واقع شد.

در دوره سلطنت شاه‌طهماسب چند جنگ هم میان سپاهیان ایران و گرجیان رخ داد و از آنجمله در سالهای ۹۴۷ و ۹۵۰ و ۹۵۸ و ۹۶۱ و ۹۶۳

و ۹۶۸ و ۹۷۶ جنگها خونین و سخت بود و در این زد و خوردها بسیاری از گرجیان کشته و اسیر شدند.

علاوه بر این یک سلسله جنگهای دیگر میان سپاهیان دولت و بازمندگان شروانشاهان و امرای محلی گیلان رخ داد و بسرکوب آنان خاتمه یافت.

در سال ۹۰ همایون پسر برابر بر اثر مشکلات داخلی بدربار شاهطهماسب پناه برد و مورد لطف و محبت پادشاه ایران قرار گرفت. این روابط دنباله دوستیهای دو خاندان صفوی و تیموری در عهد شاه اسماعیل بوده است.

در عهد شاهطهماسب روابط نزدیک ایرانیان و اروپاییان آغاز شد. علت عمده ایجاد این روابط کامیابیها و مقاومتهای ایرانیان در برابر سلاطین عثمانی بود که با وجود توفیقهای خود در اروپا در اینسوی پیشرفت قابل ملاحظه‌یی نداشتند. این امر سبب شهرت ایرانیان در اروپا شده و دولتهای آن سامان را ب فکر انداخته بود که از این قدرت جدید برای حفظ خود استفاده کنند و باین قصد آغاز فرستادن سفیرانی بدربار پادشاه صفوی کردند و از آن جمله بودند دولت‌های ونیز و انگلیس و پرتغال.

بعد از فوت شاهطهماسب (در سال ۹۸۴ هجری) نه فرزند از وی ماند که از آن میان محمد خدابنده از دیگران بزرگتر لیکن کور بود و یارای حکومت و فرمانروایی نداشت. بهمین سبب برادر دیگر او حیدر در تکاپوی سلطنت افتاد لیکن چیزی نگذشت که بقتل رسید و مردان پایتخت (قزوین) اسمعیل پسر دیگر شاهطهماسب را بسلطنت برگزیدند و او به شاه اسمعیل دوم مشهور است. شاه اسمعیل دوم در ایام سلطنت پدر بیست و پنج سال تمام را در زندان گذرانیده و بدین سبب خوی درنده و خشنی یافته بود و در مدت کوتاه سلطنت خود (یکسال) بسیاری از افسراد خاندان صفوی را کشت مانند سام میرزا، سلیمان میرزا، مصطفی میرزا، ابراهیم میرزا، محمد حسین میرزا، محمود میرزا، محمد باقر میرزا (دو ساله) اسامقلی میرزا، احمد میرزا، بدیع الزمان میرزا، بهرام میرزا، سلطان علی میرزا، سلطان حسن میرزا، و تنها از برادران و برادر - زادگان او و شاهزادگان دیگر صفوی بعضی از این معرکه خونریزی رهایی یافتند و یا هنوز نوبت قتل آنان فرا نرسیده بود و وجود همین عده بعدها باعث بقای سلطنت صفوی گردید. این پادشاه خونخوار در شب سیزدهم رمضان سال

۹۸۰ بر اثر افراط در شرابخواری و بنا بر قولی بر اثر کثرت استعمال معجون افیون دارمرد و مملکت را از شر خود رهایی داد.

بعد از مرگ شاه اسمعیل دوم برادر بزرگتر او محمد خدابنده با آنکه کور بود بسلطنت انتخاب شد و از ۹۸۰ تا ۹۹۰ سلطنت راند. وی هنگامی که بسلطنت انتخاب شد ۴ سال داشت و در این وقت حکمران فارس و پسرش عباس میرزا حا کسم هرات بود و بخواست خداوند با آنکه فرمان قتل او صادر شده بود از مرگ رهایی یافت و این رهایی او باعث بقای سلطنت صفوی و کسب افتخارات بزرگ آن در روزگار بعد گردید.

در دوره خدابنده سپاهیان عثمانی از ضعف دولت صفوی استفاده برده چند بار بایران حمله کرده بودند لیکن پسر شجاع خدابنده حمزه میرزا از پیشرفت های آنان تا آنجا که میسر بود جلوگیری میکرد تا آنکه خود به تحریک بدخواهان از میان رفت. دوره سلطنت ده ساله محمد خدابنده هم مسانند سلف او شاه اسمعیل ثانی بقتل و خونریزی گذشت و او خواهر خود پریخان خانم و شاه شجاع فرزند شاه اسمعیل ثانی و بعضی دیگر را بقتل رسانید. در نتیجه کشتارهای بیرحمانه ای که تا این هنگام در خاندان صفوی صورت گرفته بود از این خاندان بزرگ جز محمد خدابنده و فرزندان او حمزه میرزا، عباس میرزا، ابوطالب، میرزا، و طهماسب میرزا باقی نمانده بودند. حمزه میرزا در حیات پدر کشته شد (۹۹۴ هجری) و محمد خدابنده بجای آنکه پسر دوم خود عباس میرزا را به ولیعهدی برگزیند، ابوطالب میرزا را باین مقام برگزید لیکن عباس میرزا و مرلی او مرشد قلیخان باشاه و درباریان از در مخالفت درآمدند و خدابنده مجبور به کناره گیری از سلطنت شد و عباس میرزا بسلطنت رسید (۹۹۰ هجری).

شاه عباس صفوی

وی همچنانکه گفتیم پسر دوم محمد خدابنده بود و بنا بر قول صاحب عالم آرای عباسی در سال ۹۷۸ یا ۹۷۹ ولادت یافت. در عهد سلطنت شاه اسمعیل دوم که قتل شاهزادگان صفوی بشدت و دیوانه وار اجراء می شد، شاه عباس خردسال که بیش از شش سال نداشت حکمران هرات بود و شاه اسمعیل دوم فرمان قتل او را نیز مانند سایر شاهزادگان صادر کرده و یکی از سران

دولت صفوی را بنام علیقلی خان شاملومأمور این جنایت ساخته بود. علیقلی خان که ازین کارننگ‌آور شرم داشت در اجرای امر پادشاه تعلل نمود و از آنجا که در ماه رمضان بهرات رسیده بود قرار برآن نهاد که بعد از آن ماه بدین کار مبادرت کند و چون هنگام اجرای امر نزدیک شد خبر فوت شاه اسمعیل شایع گشت و عباس میرزای خردسال از مرگ رست و در دوره سلطنت پدر خود محمد خدابنده همچنان در هرات بحکمرانی مشغول و مربی او مرشدقلیخان استاجلو بتمشیت کارهای وی سرگرم بود.

محمد خدابنده چهار پسر داشت، حمزه میرزا که از همه بزرگتر و جوانی شجاع بود، عباس میرزا، ابوطالب میرزا، طهماسب میرزا. حمزه میرزا تا وقتی که حیات داشت در بسیاری از کارهای مملکت دخالت میورزید و چون در سال ۹۹۴ ق کشته شد اطرافیان محمد خدابنده بجای آنکه عباس میرزا پسر دوم او را بولیعهدی انتخاب کنند پسر دیگرش ابوطالب میرزا را بدین سمت برگزیدند. از طرف عباس میرزا مرشدقلیخان بدین کار اعتراض کرد، نخست قاتلان حمزه میرزا را از میان برد و سپس دو برادر دیگر را کور و در قلعه الموت محبوس نمودند. چندی بعد محمد خدابنده مجبور شد در سال ۹۹۵ از سلطنت کناره گیرد و عباس میرزای جوان بنام شاه عباس بر تخت لرزان سلطنت صفوی جلوس کند و در مدت چهل و سه سال سلطنت پرافتخار خویش ایران را باوج عظمت رساند و یکی از درخشانترین ادوار شکوه و جلال این مرزوبوم را بوجود آورد. شاه عباس در آغاز سلطنت خویش دچار مخاطرات عظیم و گرفتاریهای بزرگ بود. از جانبی غالب امرای قزلباش با یکدیگر مشغول رقابت و کار شکنی و جنگ و ستیز بودند، در چند ولایت از ولایات ایران انقلاباتی برپا شده بود، عثمانیان از جانب مغرب دولت ایران را که در نهایت ضعف بود تهدید میکردند و ازبکان از مشرق بر سرزمین ایران میتاختند.

از میان سرداران بزرگ قزلباش علیقلی خان که وقتی مأمور قتل عباس میرزا شده و در نتیجه تعلل او را از این خطر نجات داده بود، هنگام جلوس شاه عباس در خراسان باقی مانده و بسرکوب ازبکان اشتغال یافته بود. مرشدقلیخان، مربی شاه عباس، با او همراه بود و در کارهای آن پادشاه جوان از همه حیث دخالت میورزید و بر اثر رقابتی که با علیقلی خان داشت از فرستادن نیروی

امدادی برای او ممانعت میکرد تا در برابر ازبکان پیشرفتی نداشته باشد. پادشاه جوان و تیزهوش صفوی متوجه شد که اگر بخواهد خود و مملکت را از آن وضع آشفته رهایی بخشد باید نخست استقلال رأی یابد و از تسلط امرای قزلباش آسوده شود. پس شبی در اردوگاه شاهرود فرمان قتل مرشدقلیخان را صادر کرد و بدین ترتیب دربار او از دخالت این و آن فارغ شد. علیقلی خان هم در جنگهایی که با ازبکان داشت بعد از نه ماه زدوخورد کشته شد و بدین طریق بزرگترین مزاحمین او از قزلباشان از میان رفتند.

از لحاظ سیاست عمومی شاهعباس بخوبی متوجه شد که نخست باید دو دشمن بزرگ و زورمند ایران یعنی عثمانیان و ازبکان را بجای خود نشانند و برای اجرای این منظور هم دریافت که دولت ایران با وضعی که در آن وقت داشت از جنگ با هر دو دشمن قوی عاجز است، پس بهتر آن دانست که با دولت عثمانی موقتاً از در صلح درآید.

حمله عثمانیان بایران در ایام آخر دوره خدابنده صورت گرفته بود. محمد خدابنده متمایل بصلح با دولت عثمانی بود لیکن چون آن دولت علاوه بر متصرفاتی که داشت تملک قره داغ را خواستار بود، پادشاه صفوی بدین امر تن درنداد و بالنتیجه جنگ میان طرفین دوباره آغاز شد. سپاهیان عثمانی بعد از جنگهای سخت بسرعت در آذربایجان پیشرفت کردند و بلاد غربی آذربایجان را تا شهر تبریز تصرف نمودند.

بعد از آنکه شاهعباس بر تخت سلطنت نشست حمله عثمانیان تجدید شد و نواحی جدیدی مانند گنجه و شیروان و قره داغ بدست آنان افتاد و بدین طریق قسمت بزرگی از آذربایجان از دست ایران بیرون رفت.

شاهعباس در چنین وضعی برای آنکه دولت نیرومند عثمانی را فریب دهد ب فکر صلح با آن افتاد و حیدر میرزا پسر حمزه میرزا یعنی برادرزاده خود را مأمور مذاکره با عثمانیان کرد و در سال ۹۹۸ میان طرفین پیمان صلح منعقد گشت. شرایط این صلح از جمله سخت ترین شرایطی بود که دولت صفوی تا آن هنگام پذیرفت مثلاً بنابر این عهدنامه بسیاری از نواحی و بلاد که سپاهیان عثمانی تا آن هنگام فتح کرده و یا ادعایی نسبت بآنها داشتند مانند

تبریز، گنجه، قارص، نخجوان، شکی، شماخی، تفلیس، شیروان قسمتی از لرستان و برخی از سواحل دریای خزر تسلیم عثمانیان گشت و باز بنا بر همین عهدنامه دولت ایران تحمیلات دیگری را پذیرفت و حیدر میرزا بعنوان گروگان بدربار عثمانی گسیل گشت.

اگرچه این پیمان با شرایط سنگین خود عهدنامه ننگینی بنظر میرسد لیکن باید آنرا از شاهکارهای سیاسی شاه عباس دانست زیرا او را موقتاً از شریک دشمن قوی پنجه آسوده کرد و قسمت بزرگی از قوای ایران را که با آن در جنگ و ستیز بود برای سرکوب دشمنان دیگر آزاد گذاشت.

بعد از این مقدمات شاه عباس با جنگهای پیاپی و خونین و ستمگریهای کم نظیر و فعالیت پایان ناپذیر بقلع و قمع دشمنان داخلی مبادرت کرد و شورشهایی را که در شیراز و کرمان و گیلان و خرم آباد پدید آمده بود از میان برد و از این حیث هم آسوده خاطر و فارغ البال گشت و بر آن شد که غائله ازبکان را از میان ببرد.

ازبکان در پایان سلطنت محمد خدا بنده و اوایل سلطنت شاه عباس جداً به تعقیب مقاصد پیشین خود مبادرت ورزیده و در داخله خراسان نفوذ کرده بودند. سردار و رئیس آنان عبیدالله دوم تا مشهد پیش رفته و بعد از غارت آن بسبزواری تاخته و آنرا نیز بسرنوشت مشهد گرفتار کرده بود. شاه عباس برای مقابله با ازبکان از قزوین حرکت کرد لیکن بر اثر بیماری در تهران مجبور بتوقف گردید و بعد از رفع کسالت در حالی که ازبکان خراسان را باتش کشیده و در قتل عام و خرابی و آزار مردم بیپرویی از اسلاف وحشی خود یعنی مغولان بحد اعلائی شدت رسیده بودند، بآن سامان رسید و آنان را در نزدیکی هرات شکست سختی داد و خراسان را قرین امن و آسایش کرد و بعد برای حفظ آن سرزمین از حملات مجدد ازبکان دسته‌یی از طوایف کرد را در مرزهای خراسان مستقر ساخت (۱۰۰۷ هجری) و از این تاریخ تا مدتی خراسان از آسیب این وحشیان خونخوار آسوده و فارغ بود.

هنگامی که شاه عباس از سفر خراسان بقزوین بازگشت عده‌یی از

انگلیسیان را که بریاست دو برادر از خاندان شرلی بنام سررابرت شرلی^۱ و سر آنتونی شرلی^۲، بقزوين آمده و منتظر ورود پادشاه بآنشهر بودند، بارداد. این دو برادر دوازده تن از انگلیسیان را که برخی از آنان از فنون لشکری و مخصوصاً از توپریزی و تهیه سایر سلاحهای آتشین مطلع بودند زیر فرمان خود داشتند. برادران شرلی بعد از ملاقات شاهعباس مراتب دوستی و مودت دولت انگلستان را بپادشاه ایران اطلاع دادند. پادشاه صفوی دوستی انگلستان را بگرمی پذیرفت و برآن شد که از این دو برادر برای تحکیم دوستی دولت ایران با دولت‌های اروپایی استفاده کند زیرا در این تاریخ دولت ایران با دولتهای اروپایی در دشمنی با سلاطین عثمانی شرکت داشت. بهمین منظور یکی از سرداران بزرگ خود را بنام حسینعلی بیگ همراه سرآنتونی شرلی با تحف و هدایایی بدربار برخی از سلاطین اروپایی فرستاد. همه دربارهای اروپا جز روسیه این فرستادگان را بگرمی پذیرفتند و با ایران طریق دوستی و الفت سپردند.

از جمله استفاده‌های شاهعباس از افراد هیأت انگلیسی یکی دخالت دادن آنان در اصلاح وضع نظامی ایران بود. سپاهیان ایران تا این هنگام هنوز برسم لشکریان قدیم با سلاحهای سرد می‌جنگیدند و با اینحال چنان شجاعت و قدرتی در جنگها نشان میدادند که حتی مردم اروپا هم ذکر قهرمانیهای آنانرا برسر زبانها داشتند. با تمام این شجاعتها و قهرمانیها طبیعی بود که سلاحهای سرد ایرانیان در قبال توپخانه نیرومند عثمانی کاری از پیش نمیبرد و از دوره سلطنت شاه اسمعیل اول تا آغاز عهد شاهعباس تقریباً همیشه اسلحه گرم مایه کامیابی عثمانیان میگرددید. شاهعباس که بعد از شکست دادن ازبکان ب فکر اصلاح ارتش ایران افتاده بود از برادران شرلی و همراهان ایشان برای تهیه توپخانه و تفنگ استفاده کرد و در اندک مدتی پانصد توپ برنجی و مقدار کثیری تفنگ با شصت هزار تفنگدار برای ارتش ایران ترتیب داد. عیب دیگر ارتش ایران تا این تاریخ آن بود که سپاه ایران از طوایف قزلباش بوجود می‌آمد که معمولاً در حدود شصت هزار تن بودند و سرداران

ایشان غالباً در امور دولتی دخالت میکردند. شاه عباس بجای آن ارتش قوای جدیدی مرکب از یکصد و بیست هزار سوار و بیست هزار پیاده ترتیب داد که دیگر تحت فرماندهی رؤسای قزلباش نبودند. علاوه بر آن از میان عشایر جنگی ارتش جدیدی بنام شاهسون بوجود آورد.

بدین ترتیب ایران ارتشی نیرومند با سردارانی لایق مانند الله وردی خان و پادشاهی جنگجو و دلاور بدست آورد و بیاری چنین تشکیلات زورمند توانست مهیای جنگهای خونین با عثمانیان گردد و آنانرا بکلی از ایران بیرون راند. بنابر معاهده‌یی که شاه عباس در آغاز سلطنت خود با عثمانیان بسته بود قسمت بزرگی از ولایات غربی ایران چه در داخل مرزهای کنونی و چه در خارج از آن بدولت عثمانی واگذار شده بود و شاه عباس میبایست این لکه را از دامان سلطنت خود پاک کند.

این ایام مصادف بود با اواخر سلطنت سلطان محمد سوم و دولت عثمانی اولاً بر اثر جنگهای متمادی با امپراطوری اتریش و ثانیاً در نتیجه شورشهای داخلی از آنجمله شورش مردی بنام و عنوان «جلال پیدین» که بعد از مدتی آشوب و فتنه در سال ۹۲۵ در حدود شهر سیواس کشته شد، ضعیف گردیده بود. با اینحال هنوز همان امپراطوری مقتدری بود که هر ملتی یارای مقابله و مبارزه با آن نداشت. شاه عباس با قوایی که آماده داشت تنها در انتظار بهانه‌یی برای حمله بسپاهیان عثمانی بود و این بهانه نیز با حمله‌یی که از جانب سپاهیان عثمانی بشهر سلماس صورت گرفت بدست آمد و سپاهیان ایران در سال ۱۰۱۱ بسرمداری شاهنشاه خود باذربایجان حمله ور شدند و تبریز را با توپخانه نیرومند خود فتح کردند و دو سال بعد چغاله زاده سنان پاشا سردار معروف عثمانی را در نزدیکی سلماس چنان شکست سختی دادند که تاشهر وان و دیاربکر عقب نشست و در آن شهر از اندوه انهزام درگذشت. در این میان بغداد و شروان هم فتح شد لیکن جنگ قاطع ایران و عثمانی در دوره سلطان احمد سوم جانشین سلطان محمد سوم در نزدیکی اورمیه در گرفت. در این جنگ سلطان احمد سپاهی مرکب از صد هزار تن افراد تازه نفس بمیدان کارزار آورد در حالی که شاه عباس تنها شصت هزار سپاهی در اختیار داشت. بعد از یک جنگ سخت و خونین شکست در سپاه عثمانی افتاد و ناچار بصلح تن دردادند. در نتیجه این صلح

دولت عثمانی از همه فتوحات سابق خود چشم پوشید و تمام آذربایجان و کردستان و بغداد و موصل و دیاربکر و کاظمین و کربلا و نجف بار دیگر بایران بازگشت و در برابر شاه عباس متعهد شد که هر سال دویست بار ابریشم بدولت عثمانی تسلیم دارد. اما دولت ایران در انجام دادن این تعهد هم سستی ورزید و اندکی بعد باز جنگ میان طرفین در گرفت و این بار هم فتح با ایرانیان بود. بعد ازین هم جنگهای دیگری میان قوای ایران و عثمانی در جریان بود تا عاقبت در سال ۱۰۲۷ میان دو طرف پیمان صلح جدیدی منعقد شد. شرایط این پیمان مانند شرایط پیمان نخستین بود جز آنکه مقرر شد ایران بجای دویست بار ابریشم صدمبار بدولت عثمانی بدهد. در سال ۱۰۳۴ باز قوای عثمانی بر بغداد تاخت لیکن کاری از پیش نبرد و بعد از آنکه تلفات سنگینی داد عقب نشینی کرد.

موضوع مهم قابل تعقیبی که بعد از موفقیت های مذکور برای شاه عباس مانده بود وضع خلیج فارس بود. چنانکه قبلا دیده ایم در دوره سلطنت شاه اسمعیل پرتغالیان دو مرتبه یکبار در ۹۱۳ و بار دیگر در ۹۲ برای تصرف جزیره هرمز که وسیله تسلط بر خلیج فارس است اقداماتی کرده و موفقیتی بدست آورده بودند. اندک اندک بر اثر اهمیتی که تسلط بر خلیج از لحاظ بازرگانی و بحریمایی در اقیانوس هند و بحر عمان دارد، دول دیگری هم در صحنه تنازع وارد شدند و از آن جمله اند هلندیان و انگلیسیان و اسپانیولیون. پرتغالیان هم از اوضاع آشفته ایران در بین سلطنت شاه اسمعیل و شاه عباس استفاده کرده بعضی از بنادر را مانند بندر جرون یا گمبرون (بندر عباس) و بندر جاسک بتصرف در آورده بودند و این امر مایه تحریک حس رقابت دولتهای دیگر با پرتغال شده بود. در این اوان یعنی از حدود سال ۱۰۳۰ پرتغالیان بیک عمل دیگر دست زدند و آن دست اندازی بجزیره قشم بود. توضیح آنکه سردار پرتغالی «روی فریداد اندرادا» پس از جنگی بابحریره شرکت هند شرقی انگلیس که بشکست وی پایان یافت، بر آن شد که جزیره قشم و سواحل هرمز را تسخیر نماید تا از جانبی شاه عباس را مرعوب و وادار به برآوردن خواهشهای خود کند و از جانبی دیگر جلو تجارت ابریشم انگلیس را در ایران بگیرد. بهمین مقصود در ماه رجب سال ۱۰۳۰ قسمتی از جزیره قشم را

تسخیر کرد و نزدیک دریا قلعه‌یی بنا نهاد و هنوز قلعه او ناتمام بود که با سپاهیان ایران و مردم لار درآویخت و از آنان بیش از هزارتن کشت.

خبر این وقایع هنگامی که شاه‌عباس در زردکوه بختیاری برای اقدام باتصال رود کارون به‌زاینده‌رود بسر میبرد، بان شاهنشاه رسید. وی سخت برآشفته و بسردار بزرگ خود امامقلی‌خان پسر الله‌وردیخان فرمانفرمای فارس دستور داد که متجاوزان را از بندر جرون و جزیره‌های هرمز و قشم بیرون راند و ضمناً چون بحریه‌یی در اختیار نداشت بر آن شد که از رقابت دولتهای دریایی در خلیج فارس استفاده کند و آنان را بدست خودشان از خلیج بیرون بریزد. پس با انگلیسیان طرح اتحاد ریخت و آنانرا بطمع افکند که بجای پرتغالیان بر خلیج تسلط یابند و تجارت آنرا در دست‌گیرند مشروط بر آنکه با دولت ایران در قلع‌و‌قمع پرتغالیان همراهی کنند و قرار شد بعد از اتمام جنگ غنائم میان دو طرف تقسیم‌گردد و از حقوق گمرکی بندرگمبرون هم بهره‌یی به‌انگلستان داده شود. سردار سپاه ایران در این جنگ امامقلی‌خان بود و او بکمک بحریه انگلستان و دوستان قایق ایرانی سپاهی تحت فرماندهی سرداران خود مانند امامقلی‌بیگ و پولادیگ و شاهقلی‌بیگ و شارقلی و علی بیگ به‌جزیره‌های هرمز و قشم فرستاد و آنها را از جنگ پرتغالیان بیرون آورد (۱۰۳۱ هجری).

داستان فتح جزیره قشم و جزیره هرمز (جرون) در دو منظومه حماسی بنام قشم‌نامه و جرون‌نامه که در حدود سال ۱۰۳۲ بدست شاعری بنام «قدری» پرداخته شده بنظم درآمد، یکی بنام جنگ‌نامه قشم و دیگری بنام جرون‌نامه و راجع به این هر دو منظومه بکتاب نویسنده این اوراق بنام «حماسه سرایی در ایران» (چاپ اول ص ۳۴۷ - ۳۵۱) رجوع باید کرد.

بعد از فتح جزایر قشم و جرون (هرمز) و بندر جرون بافتخار شاه‌عباس بندر اخیر را باسم او «بندرعباس» خواندند. شاه‌عباس بعد از این فتح بزودی انگلیسیان را از خیالات خامی که نسبت به خلیج فارس داشتند منصرف و تسلط خود را بر آن مستقر کرد و حتی آنان را از ساختن استحکامات و قلاع در بنادر جنوب ایران منصرف نمود. پرتغالیان نیز بعد از این شکست تمام امتیازات خود را در خلیج فارس از دست دادند و فقط از شاه‌عباس اجازه یافتند که در

بندر کنگ نزدیک بندرلنگه تجارتخانه‌یی بسازند.

شاه‌عباس در روابط خود با سایر ممالک اروپایی هم همین اصل یعنی حفظ احترامات ایران و منصرف کردن آنان را از دخالت‌های بیجا در امور داخلی مملکت، کاملاً مراعات مینمود و از این حیث باید او را نخستین مرد بزرگی دانست که به ارزش و احترام کشورش در برابر متجاوزان غربی پی‌برد و از آن مردانه دفاع کرد.

شاه‌عباس یکی از بزرگترین مردان تاریخ ایران و همتای پادشاهانی از قبیل داریوش و انوشیروان است. این دو شاهنشاه بزرگ هم موقعی که امور حکومت مملکت را در دست گرفتند با اوضاع آشفته‌یی نظیر اوضاعی که در ابتدای سلطنت شاه‌عباس وجود داشت مواجه شدند و با همان تدبیر و کاردانی او از عهده رفع مشکلات برآمدند.

وی در ایجاد یک لشکر برومند و زورمند برای ایران بزرگترین قدم را برداشت و آنرا بنحوی که شایسته مقابله با دشمنان قوی باشد مهیا ساخت. همین قوای نظامی وسیله کامیابی او در بسیاری از اقدامات داخلی و خارجی گشت. از این گذشته او خود مردی زیرک و آگاه از جریانات سیاسی بود بعدی که در نخستین برخورد بمطامع دول بیگانه در ایران پی میبرد و بسرعت در فکر منکوب کردن آنان میافتاد. امنیت که او در دوره خود در داخله ایران و در مرزهای این کشور ایجاد کرد از مدتها پیش در این سرزمین نظیر نداشت. لیکن وی تنها بایجاد امنیت اکتفا ننمود بلکه آبادانی و عمران را هم بر آن افزود و از این طریق خدمت بزرگی بایران کرد. بناهای متعدد و آبادانیها و ایجاد طرق و شوارع برای توسعه بازرگانی و تقریر امنیت، از کارهای معروف شاه‌عباس است و او در عین حال بیسط عدل و داد در ایران بسیار توجه داشت و در این کار خود مستقیماً دخالت میورزید و همواره از احوال مردم مطلع بود و برای اجرای احکام خویش در این باب از نهایت سختگیری امتناع نداشت حتی از قتل و مثله کردن، و در این مورد احوال او درست شبیه انوشیروانست که برای اجرای قانون کشتن و نابود کردن متجاوزان و متعدیان را امری ضرور میدانست.

شاه‌عباس در عین اعتقاد شدید بدین و احترام به‌ائمه و پیشوایان

مذهب شیعه و تعمیر بقاع متبرکه، از آزادی فکر و حریت عقیده نیز بهره‌مند بود و بهمین سبب رفتار او نسبت برعیای غیر مسلمان خود مخصوصاً عیسویان بیسابقه بود. شاه‌عباس نسبت به ارمنیان بسیار مهربانی کرد و از فعالیت آنان در امور اقتصادی استفاده برد و پنجهزار خانوار از آنانرا که در شهر جلفای کنارارس ساکن بودند بنزدیکی اصفهان کوچاند و جلفای اصفهان را برای آنان ساخت و وسایل رفاه و آسایش ایشان را فراهم آورد. اصفهان در دوره سلطنت این شاهنشاه بزرگ رونق و جلالی یافت. او در سال ۱۰۰۶ پایتخت را از قزوین به اصفهان منتقل کرد زیرا این شهر در شاهنشاهی وسیع دوره او بیش از هر جای دیگر دارای مرکزیت و اهمیت بود. شاه‌عباس در اصفهان کاخهای با شکوه و مساجد عالی و خیابانها بنا کرد.

این شاهنشاه در ایجاد روابط حسنه با ممالک خارجی اهتمام بسیار می‌نمود و با ممالکی که رعایت احترام مملکت ما را میکردند روابط بازرگانی و سیاسی داشت و دائماً میان دربار او و دربارهای سلاطین بزرگ اروپا سفرایی در آمد و شد بودند.

جز چند کار که در آخر عمر کرد از قبیل کشتن صفی‌میرزا پسر خود و کور کردن بعضی از پسران دیگر، ارتکاب اعمال زشت کمتر از او دیده شده است. با اینحال باید اعتراف کرد که سختگیری او گاه بعد قساوت میرسید. شاه‌عباس به تشویق و ترغیب علما و شعرا و خوشنویسان و مذهبان و معماران و اهل هنر توجه بسیار می‌کرد و بهمین سبب چنانکه خواهیم دید دوره او از دوره‌های مهم ترقی علم و ادب و هنر در عهد صفوی است.

وفات شاه‌عباس در شصت سالگی بسال ۱۰۳۸ هجری اتفاق افتاد.

بعد از فوت شاه‌عباس کبیر که دومین پادشاه بزرگ خاندان صفوی و یکی از بزرگترین شاهان ایران بوده است، خاندان صفوی بسرعت طریق انحطاط پیمود. اگر شاه‌عباس را با انوشیروان مقایسه کنیم دوره بعد از او را هم میتوانیم تا حدی بدوره اخیر ساسانی تشبیه نماییم که با سرعت عجیب بانحطاط گرایید و همچنانکه دولت ساسانی با حمله یک قوم مهاجم ناتوان از میان رفت، دولت صفوی هم با هجوم قبیله‌بی ضعیف و گمنام نابود شد.

چون شاه‌عباس پسر بزرگ خود صفی‌میرزا را کشته بود، نواده وی سام-

میرزا پسر صفی میرزا بولیعهدی انتخاب گردید و بعد از او به نام شاه صفی به سلطنت نشست. سلطنت او از ۱۰۳۸ تا ۱۰۵۲ یعنی چهارده سال بدرازا کشید و در این مدت ایران غالباً دچار تجاوز سپاهیان دولت عثمانی و ازبکان بوده است. ازبکان با حملات سخت قندهار را از تصرف ایران بیرون آوردند و در قسمتهای شرقی مملکت مهاجمات و خونریزیهایی کردند. هجوم سپاهیان عثمانی بایران بفرمان سلطان مراد چهارم صورت گرفت که با یک حمله از کردستان گذشت و تاهمدان پیش رفت و بعد از قتل عام وحشیانه بی در آن شهر بغداد تاخت لیکن در آنجا گرفتار مقاومت شدید ایرانیان گردید و عقب نشینی نمود. زدوخوردهای دیگر سپاهیان عثمانی تا سال ۱۰۴۵ در مرزهای ایران بی نتیجه بود تا در آن سال بسررداری سلطان مراد چهارم با کامیابی تا تبریز پیش راندند و در آن شهر قتل و غارتی عظیم کردند و بسیاری از ابنیه آترا ویران نمودند لیکن فتوحات سلطان مراد بر اثر بازگشت او بمقر سلطنت خویش نتیجه یی نداد و ایرانیان بعد از مراجعت وی هرچه را که عثمانیان تصرف کرده بودند باز گرفتند. در سال ۱۰۴۸ باز سلطان عثمانی بایران روی آورد و بغداد را مسخر ساخت و چون شاه صفی از عهده جلوگیری او بر نیامد ناگزیر صلحی فیما بین اتفاق افتاد که بر حسب آن بغداد در قلمرو دولت عثمانی درآمد. بر رویهم دوره سلطنت شاه صفی بعد از دوره مشعشع سلطنت شاه عباس عهدی نامیومون بود. در این عهد بر اثر سفاکی سلطان گروهی از شاهزادگان و سرداران کشته شدند و از آن جمله بود امامقلی خان پسر الله وردیخان سردار معروف شاه عباس و یکی از بهترین سرداران ایرانی. این دوره بحدی تاریک و پر از اضطراب و سفاکی بود که یکی از ناظران خارجی راجع بان گفته است محققاً در ایران عهدی بدین خون آلودی و قساوت وجود نداشته است.

بعد از فوت شاه صفی پسرش شاه عباس دوم بسلطنت رسید و از سال ۱۰۵۲ تا سال ۱۰۷۷ فرمانروایی کرد. وی مردی نیک سرشت بود چنانکه میتوان او را تا حدی شایسته آنکه نام شاه عباس کبیر و تخت او را تصاحب کند، دانست. عیب بزرگ او افراط در شرب خمر بود که گاه مایه صدور اعمال ناشایست از وی میشد. با اینحال او مردی عادل و نیکوسیرت بود و نسبت به

رعایای خود از هر مذهبی که بودند بچوانمردی رفتار میکرد و بهمین سبب محبوب ایرانیان بود. اتفاق مهمی که در عهد او رخ داد تجاوز سپاهیان روس بوده است بمازندران. توضیح این مطلب آنست که عده‌یی ازتجار روسی بنام نمایندگی از طرف تسار^۱ بخدمت پادشاه رسیدند و خود را نمایندگان تسار معرفی کردند. شاه‌عباس مقدم آنانرا بمهربانی پذیرفت لیکن بعد از چندی دریافت که آن قوم خود را بتزویر نمایندگان سیاسی معرفی کرده‌اند تا از پرداخت حقوق گمرکی معاف باشند و بهمین سبب آنان را از خدمت خود راند. این اقدام شاه‌عباس مایه رنجش تسارگردید چنانکه فرمان داد سربازان وی به سواحل مازندران پیاده شوند و آنان فرح‌آباد را آتش زدند و در شبه‌جزیره میانکاله باقی ماندند، لیکن سپاهیان ایران آنها را از آنجا بیرون راندند. دو تن از سران ازبک نیز در عهد سلطنت این پادشاه بدربار ایران پناهنده شدند. شاه‌عباس دوم از حیث تجارت و ایجاد روابط اقتصادی با خارجیان و پاره‌یی اصلاحات دیگر هم اقداماتی کرد.

جانشین شاه‌عباس دوم شاه‌سلیمان که از سال ۱۰۷۷ تا ۱۱۰۵ سلطنت کرد برعکس پدر یکی از بدترین پادشاهان صفوی بوده است. وی مردی بغایت خشن و سخت‌گیر و خونریز و باده‌گسار بود. در بیرحمی بدرجه‌یی بود که هیچیک از ندیمان و نزدیکان او برجان خود ایمنی نداشت و نمیدانست که چون بحضور او رفت با سر از آنمجلس باز خواهدگشت یا نه. یکی از بزرگان درگاه او میگفت: وقتی از حضور وی مراجعت کردم چندبار دقت نمودم آیا سرم بر شانه‌هایم قرار دارد یا نه؟ میخوارگی و عیش و عشرت بی حساب برای او مطلقاً فرصت رسیدگی بامور مملکت باقی نمی‌نهاد. هنگامی که نزدیکان وی او را از خطر آینده سپاهیان عثمانی بایران آگاه و بتجهیزقوا تشویق کردند با بی‌اعتنائی تمام گفت: «اگر اصفهان را برای ما بگذارند ما را بس است.» بر اثر همین اهمال و سهل‌انگاری قوای هلند جزیره قشم را تسخیر کردند و ازبکان در خراسان بقتل و غارت و مهاجمه دست زدند ولی جز این دو حادثه واقعۀ بزرگی در دوره سلطنت وی رخ نداد و بر روی هم ایران قرین امن و آرامش

بود. علت عمده این آرامش و نظم وزارت شیخعلی خان زنگنه در دوره وی بود که بدرستی و اصابت رأی و تدبیر معروف است و حسن اداره او کارهای نابهنجار شاهسلیمان را تا حدی جبران می کرد.

بعد از شاهسلیمان پسر او شاهسلطان حسین جای او را گرفت و از سال ۱۱۰۵ تا ۱۱۳۵ سلطنت کرد. وی در میان سلاطین صفوی یک وجوداستثنائی بود زیرا اگر همه آنان در خونریزی و سختگیری بی باک و بی محابا بودند او رحم و شفقت را بدرجه بی رسانیده بود که حتی از کشتن یک مرغ هم بیم داشت و از آن استغفار می نمود. وی از علم فقه اطلاع و بافقا و علمای دینی الفت داشت و خود را هم در زمره آنان قرار میداد. رسیدگی بکارهای مملکتی را مطلقا از حوصله خویش خارج میدانست و حتی قرائت نامه ها و عرایض را برعهده اطرافیان خود مینهاد. سیاست گناهکاران در آیین مملکت داری او معنی نداشت و توجه بادای مراسم دینی و وردوذ کر او را چنان بخود مشغول میکرد که از آن بکاری دیگر نمی پرداخت.

این وضع عجیب که دنبال دوره وحشت شاهسلیمان در ایران پیش آمده بود شیرازه امور را بنحوی از هم گسیخت که امپراطوری پهناور صفوی در لب پرتگاه قرارگرفت. شورشها و دست اندازیهای امراء و قبایل اطراف بداخله مملکت آغاز شد، در جنوب ایران و برخی از جزایر خلیج فارس و بنادر آن امیرعمان دست بطغیان و شورش زد و در شمال لرگیان شروان را بتصرف درآوردند و ازبکان در خراسان بتاخت و تاز مبادرت کردند. در دنبال این وقایع نویت بافاغنه رسید و با حملات آنان روزگار دولت صفوی پایان گرفت. حملات قطعی افغانان غلجایی بایران بفرماندهی محمود پسر میرویس صورت گرفت. پیش از میرویس از عدم رضایت ایل غلجایی از گرگین خان حاکم گرجی استفاده کرد و آن قوم را بشورش واداشت. در نتیجه این شورش گرگین خان و بعد از او پسرش خسروخان کشته شدند و خرابی وضع اصفهان هم به میرویس یآوری کرد چنانکه در اندک مدتی بنیان حکومت خود را استوار ساخت. بعد از او میرعبدالله برادرش جای ویرا گرفت لیکن محمود پسر میرویس عم خویش را کشت و خود بجای پدر نشست. در عهد او بعض طوایف افغان و از آن جمله ابدالیان که در اطراف هرات مستقر بودند باغلجاییان همدست شدند و کار

محمود بالاگرفت لیکن وی با همه پیشرفت خود در نخستین حمله‌یی که به ایران کرد (سال ۱۱۲۷ هجری) بدست لطفعلی خان سردار معروف ایرانی شکست یافت. لطفعلی خان اگرچه بعد ازین فتح مجدداً بجمع‌آوری سپاهی در فارس پرداخت تا بیشتر آماده دفاع باشد لیکن دستگاه فاسد شاهسلطان حسین او را از حکومت فارس معزول و در اصفهان محبوس کرد و محمود چون از این امر آگاهی یافت میدان تاخت‌وتاز را بی‌منازع دید و مجدداً بقصد اصفهان بیرون آمد و بسرعت آن شهر را مورد تهدید قرارداد و باسپاهیان و سرداران و رجال و حشم نازپرورده شاهسلطان حسین در ۱۱۳۴ نزدیک اصفهان جنگی کرد و آنان منهزماً باصفهان پناه بردند و غنائم بسیار برای محمود برجای گذاشتند. با اینحال محمود بفتح خود امید کامل نداشت و پیشنهاد صلح کرد لیکن دربار خواب‌آلود شاهسلطان حسین باین کار رضا نداد و او همچنان دست‌بسته و پای‌شکسته در اصفهان منتظر بلا نشست و عاقبت بعد از چند ماه تحمل رنج محاصره در محرم سال ۱۱۳۵ تسلیم محمود شد و تاج شاهی را بدو تفویض کرد و بدین ترتیب حکومت صفوی بعد از ۲۲۷ سال ازمیان رفت. شاهسلطان حسین شش سال دیگر در زندان افغانه فرصت تعدید سفر آخرت داشت و عاقبت بعد از کشتار فجیعی که در خاندان سلطنتی شد بقتل رسید.

وضع اجتماعی و دینی عهد صفوی

خاندان صفوی یکی از سلسله‌های مهم ایران در دوره اسلامی است. بعد از حمله مغول بایران و شکست‌هایی که از جهات مختلف بایرانیان وارد شده بود در حقیقت و فی‌نفس‌الامر دوره ممتدی از انحطاط نژاد ایرانی فرا رسید و با حمله تیمور این مصیبت تکمیل شد. خونریزیهای پیاپی که در حمله مغول و فترت میان ایلخانان و ظههور تیمور و انقلابات بعد از تیمور رخ داده بود مفهوم امن و امان را از خاطر مردم این کشور کهنسال زدود. بعد از تیمور هم مدت درازی سرزمین ایران معرض تاخت‌وتاز شاهزادگان و امراء قبایل و جویندگان تخت‌وتاج شده بود چنانکه در پایان عهد تیموری کشور پهناور ایران میان عده زیادی امراء جزء قسمت شده و غالب آنان نیز با یکدیگر مشغول زدوخورد بوده‌اند. سلطنت صفوی در میان چنین غوغای

عظیم بوجود آمد و با پدیدار شدن آن ملوک طوائف از ایران رخت بر بستند و این کشور مدت‌های متمادی یعنی بیش از دو قرن تحت سلطنت واحد و با یک پایتخت اداره شد. این مدت چنانکه در شرح اوضاع سیاسی دیده‌ایم مصادف بود با مهاجمات دو دولت مقتدر عثمانی و ازبک از مغرب و مشرق بر ایران و اگر در این دوره نیروی بزرگی مانند نیروی دولت صفوی ایران را محافظت نمی‌کرد مسلماً یا ایران بصورت یکی از ممالک جزء امپراطوری عثمانی درآمده بود و یا یکبار دیگر دچار تاخت و تاز طایفه وحشی و خونخوار دیگری از طوایف زردپوست آسیای مرکزی می‌گردید و خاطرات مهاجمان مغول و تاتار برای ایرانیان محنت کشیده تجدید میشد.

در این دوره ممتد ایران نه تنها در امن و امان و تحت یک سلطنت واحد ملی زیست بلکه بسیاری از نظامات در هم گسیخته اجتماعی او تجدید شد و اصلاحات مختلفی از حیث کشوری و لشکری و اقتصادی و صنعتی و معماری در آن صورت گرفت.

مهمترین موضوعی که با ظهور حکومت صفوی در ایران همراه است قوت و رواج تشیع در این سرزمین است. این موضوع را حقا باید از مهمترین حوادث ایران در تاریخ قرون اخیر آن شمرد زیرا از آغاز قرن دهم هجری تا مدتی دراز بسیاری از حوادث تاریخی و سیاسی این کشور برگرد هسته اصلی و مرکزی فوق دور زده است. تاریخ تشیع در ایران از ادوار بسیار قدیم اسلامی آغاز میشود و قوم ایرانی حتی در نخستین روزهای تشکیل این فرقه در مدینه مطهره رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم دخالت داشت زیرا چنانکه میدانیم از جمله نخستین کسانی که بعد از رحلت حضرت پیغمبر اسلام به جانشینی علی بن ابی طالب علیه السلام قائل بوده و از آنحضرت حمایت کرده، سلمان پارسی است. بعد از این تاریخ ایرانیان همواره نسبت باین مذهب که بنای آن جانشینی و وصایت علی علیه السلام و تعیین امام بحکم الهی و بنص و تصریح پیغمبر و هر یک از ائمه سلف نسبت بائمه خلف است، اظهار تمایل میکرد و غالباً بطرفداری از آن برمیخاسته‌اند، و یکی از علل بزرگ این امر راهم باید اعتقاد ایرانیان بحکومت نژادی و ارثی و دلیل دیگر را علاقه باستقلال و جدا شدن آنها از سایر مسلمین، که معمولاً بر مذهب اهل سنت و جماعت

بوده‌اند، دانست و این دلایل تاریخی را البته باید بردلایل اعتقادی افزود. در دوره بنی‌امیه که عهد مبارزه سخت خلفای اسلامی با طرفداران امامت و خلافت آل‌ابی‌طالب است، ایران همواره صحنه ظهور پیشروان بزرگ تشیع بود و در دوره آل‌عباس هم چنانکه میدانیم دولتهای بزرگ شیعه مانند دولت سادات طالبیه در مازندران و دولت آل‌بویه در قسمت بزرگی از ایران، تشکیل شد. ظهور دو دولت اخیر در قرون سوم و چهارم و پنجم و مبارزات طولانی شیعه اسمعیلیه در ایران تا وسط قرن هفتم از موضوعات مهم تاریخ ایران در دوره اسلامی است و حتی رجال بزرگ و جویندگان دیگر استقلال این مرزوبوم هم مانند اسفار پسر شیرویه دیلمی و ماکان کاکی و مرداویج پسر زیار دیلمی به طرفداری از شیعه اثنی‌عشریه و شیعه زیدیه و شیعه اسمعیلیه منسوب و معروف بوده‌اند. مجاهدات آل‌بویه در ترویج تشیع بسیار بود و نخستین اقدامات رسمی که برای ترویج مراسم شیعه شد بوسیله امرای این سلسله صورت گرفت و اگر غلبه سلاجقه که طرفداران متعصب خلافت عباسی بوده‌اند، اقدامات آنانرا خنثی نمی‌کرد شاید رواج این مذهب در سراسر ایران خیلی زودتر از عهد صفوی عملی میشد. لیکن حکومت سلاجقه و اتابکان و سایر امرای تابع ایشان که همه از اهل سنت بوده‌اند، از وسط قرن پنجم تا اوایل قرن هفتم در ایران مانع بزرگ این امر گردید. در دوره حکومت ایلخانان مغول در ایران فصل جدیدی از تاریخ تشیع باز شد، باین معنی که چون در این عهد خلافت عباسی که طرفدار اهل سنت و جماعت بود از میان رفت و در نتیجه قدرت مذهبی از دست این فرقه بزرگ خارج گردید، مبلغین بزرگ شیعه فرصت مناسبی برای ترویج مذهب خود بدست آوردند. از خوشبختی‌های شیعه در این عهد آن بود که متکلمان نام‌آوری مانند ابن‌طاوس و علامه حلی و خواجه نصیرالدین طوسی در میان آنان ظهور کردند و کلام شیعه را بهترین وضعی تکمیل نمودند. اعتقاد بعضی از ایلخانان و امرای مغول بآیین تشیع هم وسیله‌ی شد که این مذهب بار دیگر طریق نضج و رواج گیرد. از آن عهد بعد مذهب تشیع در این کشور روز بروز رایج‌تر شد و در دوره تیموری هم با آن مخالفتی جدی نشد و اگرچه اختلاف میان اهل سنت و تشیع ادامه داشت لیکن ممانعت بزرگی نسبت بآن وسخنگیری شدید نسبت بشیعه صورت نمیگرفت و تدریجاً مقدمات کار

برای غلبه این مذهب بر سایر مذاهب در ایران فراهم می‌آمد، وقتی شاه اسمعیل صفوی که در میان یک خاندان شیعه تربیت شده بود، و همه طرفداران و معتقدان به پیشوایی او و پدرانش در تصوف از طرفداران جانباز و فداکار مذهب تشیع بودند، در ایران ظهور کرد، در همان حال که عده‌ی از اهل سنت مخالف او و هم‌مذهبانش بودند، طرفداران فراوانی در میان عموم ملت ایران داشت. شاه اسمعیل در حقیقت بقوت تشیع بر تخت سلطنت سراسر ایران نشست و بعبارت دیگر همانقدر که تشیع بسبب غلبه او قوت گرفت غلبه او هم مرهون مبارزات شدیدش برای ترویج این مذهب و نبردهای سخت با مخالفان آن بوده است.

شاه اسمعیل نسبت باهل سنت اظهار دشمنی و عناد فراوان و در ترویج مذهب تشیع کوشش بسیار میکرد و در این راه از خونریزی و قتل‌عام هم ابا و امتناعی نداشت. این بود که در دوره سلطنت خود باسانی توانست مذهب مذکور را بعنوان کیش رسمی و عمومی ایران اعلان کند. اولاد و اعقاب او هم در این مورد بتمام معنی از مؤسس بزرگ شاهنشاهی صفوی پیروی کردند و الحق دقیقه‌ی را از این کار عظیم فرو نگذاشتند.

با این مجاهدتهای پیاپی مذهب رسمی ایران از آغاز قرن دهم هجری مذهب تشیع گردید و این امر برای این ملت در تاریخ قرون اخیر ثمرات بزرگ ببار آورد که اهم آنهاست: بیم بنیان وحدت ملی ایران بوده است. ذکر این نکته لازم است که از حدود قرن پنجم هجری بعد بر اثر تتابع تسلط غلامان و قبایل ترک و حمله مغول و سلطنت ایلخانان و تیموریان و امرای تورانی- نژاد دیگر، وحدت ملی و شعور نژادی ایرانیان که تا اواخر قرن چهارم هجری در نهایت قوت بود، بسستی‌گرایید و اگر در این راه از طریق مذهبی وارد نمیشدند و مسأله نژادی و دینی را بهم نزدیک نمیساختند و از این نزدیکی نتیجه‌ی برای متشکل ساختن ملت تحت یک لوا نمی‌گرفتند، بیم‌آن بود که غرور ملی قدیم ایرانیان دیگر تجدید نشود و در نتیجه اضمحلال این ملت که سال سر- بلند عملی گردد. تشکیل دولت صفوی و جمع‌آوری تمام ایرانیان تحت‌لوای تشیع و متحد ساختن آنان در برابر مهاجمان سنی مذهب مغرب و مشرق فرصت تازه‌ی برای احیاء اندیشه ملیت در ایران و نگاهبانی مرزهای طبیعی این کشور

داد و از آن تاریخ بعد بکرات از این شعور ملی برای دفاع از مرزهای ایران استفاده شد و حال بهمین منوال بود تا در دوره جدید و معاصر تاریخ ایران احساسات ملی دوباره طریق رشد و نمو گرفت.

صفویه در راه تحکیم مبانی تشیع در میان ایرانیان حداعلائی کوشش را بکار بردند و بر اثر توجه آنان علمای این فرقه در ایران بزبان فارسی و عربی شروع بتألیف کتب متعدد در فقه و حدیث و تفسیر و کلام بروش شیعه کردند و بحدی در این راه کوشیدند که باید گفت قسمت اعظم از پیشرفتهای علمی مذهب شیعه از قرن دهم بعد صورت گرفت. تنها اشکالی که از مبالغه شاهان صفوی در تعقیب این سیاست پیش آمد رواج تعصب مذهبی بوده است. پادشاهان این سلسله از شاه اسمعیل گرفته تا شاه سلطان حسین همگی در حمایت از مذهب و علمای مذهبی متعصب بوده و در این راه گاه بحد مبالغه آمیزی رفتار میکرده اند. این مبالغه در تعصب مذهبی بتدریج در تمام افراد مردم نیز مؤثر گردید چنانکه سختگیری نسبت بفرق دیگر و حتی نسبت دادن کفر و الحاد ببزرگان تصوف مانند ملای رومی و یا قتل و آزار فرق صوفیه و نقطویه و حتی بسیاری از جنگهای داخلی یا خارجی را در این عهد نتیجه مستقیم تعصب شدید مذهبی در این دوره باید دانست. دیگر از نتایج مستقیم این امر غلبه علمای مذهبی شیعه در تمام امور اجتماعی و سیاسی مملکت بوده است که مدتها بدرازا کشید. نفوذ علمای دینی در امور سیاسی و اجتماعی از موقع حمله مغول و سقوط حکومت بغداد تا مدتی در ایران بسیار ضعیف شده بود ولی تشویقی که شاهان صفوی از آنها کردند آنانرا دوباره بر سر کار آورد و اندک اندک در سراسر امور و حتی در امور علمی و سیاسی دخالت داد و این نفوذ و دخالت مخصوصاً در عهد سلطنت سلطان حسین بآخرین مراحل شدت رسیده بود زیرا: اولاً سلطان حسین خود را از این طبقه میشمرد و ثانیاً بر اثر تواضعی که در برابر آنان داشت بافرادی از قبیل مجلسی و نظایر آنان فرصت دخالتهای شگرف در امور مملکتی میداد، اگرچه این تصرفات و دخالتهای بزرگ در دوره های مقدم بر شاه سلطان حسین و حتی در عهد پادشاه مقتدری مانند شاه عباس کبیر هم وجود داشت، و قدرت آنان بدرجه ای بود که با شفاعت خود

ممکن بود تعقیب بزرگترین مجرمین واجب القتل را هم از میان ببرند. میگویند یکی از ملازمان شاه عباس که قتل کرده بود به ملا احمد معروف بمقدس اردبیلی متوسل شد و او در مقام شفاعت برآمد و این عبارت را بشاه عباس نوشت: بانی ملک عاریت عباس بداند که اگر این مرد اول ظالم بود اکنون مظلوم مینماید، چنانچه از تقصیر او بگذری شاید حق سبحانه و تعالی از پاره‌یی تقصیرات تو بگذرد. کتبه بنده شاه ولایت احمد اردبیلی. این حکایت و حکایاتی که راجع بملا محمدباقر مجلسی و بعضی دیگر از علمای عهد صفوی در دست است، میرساند که آنان در بسیاری از کارها و حتی در قتل افرادی که بنظر ایشان مهدورالدم شناخته میشدند مستقیماً قدرت دخالت داشتند و کسی جرأت جلوگیری از آنان نداشت و بقیة السیف این نفوذ شدید تا اواخر عهد قاجاریه برای طبقه علمای دینی محفوظ ماند و البته در مواردی هم از آن منافع بزرگ عاید ملت ایران گردید.

ترویجی که سلاطین صفوی از مذهب تشیع کردند باعث شد که در امپراطوری عثمانی نسبت باهل این مذهب از آنجهت که طرفداران جدی پادشاهان ایران بودند، سختگیریهای شدید بشود و این سختگیریها گاه بقتل عامهای وحشت‌انگیز منجر میگردد. با تمام مجاهداتی که صفویه در ترویج تشیع بکار بردند باز در پاره‌یی از نواحی شرقی و غربی ایران دسته‌هایی از اهل سنت باقی ماندند.

نکته قابل ذکر در باره وضع دینی عهد صفویه آنست که این سلسله با آنکه با پیشوایی فرقه‌یی از صوفیه شروع بتحصیل مقام سیاسی کردند، نسبت بمتصوفه توجهی نمودند و حتی باید گفت بر اثر غلبه تشیع، تصوف در دوره صفویه راه سستی و ضعف گرفت و از آن پس هیچگاه گرمی بازار خود را که در دوره‌های مقدم داشت بدست نیاورد. موضوع قابل ذکر دیگر آنست که پادشاهان صفوی با همه سختگیریهای خود نسبت باهل سنت از حمایت ملل متنوعه خاصه عیسویان غفلتی نداشتند و حتی از میان آنان کسانی مانند شاه عباس کبیر و شاه عباس ثانی در این راه جوانمردی را بنهایت میرسانیدند و

همین آزادمنشی آنان در موضوع احترام عقاید مدلل میدارد که تعصب در تشیع در نزد آنان بیشتر جنبه سیاسی داشته است تا مبالغه در یک امر اعتقادی. دوره صفوی گذشته از آنکه از حیث تثبیت وضع مذهبی ایران و ایجاد یک وحدت ملی از این راه، بسیار مهم بوده از سایر جهات هم بتمام معنی شایان توجه و حائز اهمیت است. یکی از آن وجوه ایجاد یک دوره متمادی از امنیت و قدرت و سیادت برای ایرانست. ایران قرنها بود که بر اثر نتایج حوادث نامطلوب تمامیت ارضی و مرکزیت حکومت را از دست داده بود و اگرچه همواره خود را بنحوی از زیر بارهای سنگین مهاجمات قبایل وحشی اطراف بیرون میآورد اما هنوز جانی نگرفته و نفسی تازه نکرده دچار مصیبتی دیگر میشد و باز ناگزیر بود دوره تازه‌یی از تحمل شدائد را از سرگیرد. لیکن با ظهور دولت صفوی که یک دولت ملی و واقعی ایرانی بوده، نزدیک دو قرن ونیم با وحدت و سربلندی و تجدید رسوم ملی و ادامه حیات معنوی زندگی کرد و در این دو قرن ونیم جلو مهاجمات عدیده را گرفت و در روابط خود با ملل بزرگ دنیای آن عهد رعایت حفظ مقام و حیثیت تاریخی خود را نمود و بالاتر از همه در این مدت متمادی از ثبات واقعی اوضاع و توسعه تجارت و رونق امور اقتصادی و عمران و آبادی برخوردار بود.

بهمین جهات و دلایل است که دوره صفوی را با دوره ساسانی مقایسه میتوان کرد زیرا ایران با شرایط همانندی در این هر دو دوره بوضع خود سرو-سامان ثابتی بخشید که در یک عهد ممتد باقی بود. هر دو دوره با سیاست مذهبی و توأم ساختن قدرت دینی و سیاسی با یکدیگر اداره شد. در هر دو دوره ایران وحدت مرکزی یافت و با قدرت واحد اداره شد و در هر دو دوره تجارت و صنعت در ایران رایج بود و هر دو دوره باتسلط سرداران یادرباریان و هجوم یک قوم خارجی خاتمه یافت.

رفاه و آسایش ممتدی که ایرانیان مدت‌های دراز از آن بی‌بهره بودند، در این دو قرن ونیم باعث توسعه آبادیها و کثرت جمعیت و رواج صنعت و تجارت گردید. ترتیبات و قواعد و مقرراتی در امور مختلف کشوری و لشکری ایجاد و راههای بسیار در داخله کشور ساخته شد. شهرها و آبادیها و ساختمانها و مدارس و مساجد و رباطها و کاروانسراهای بسیار در اطراف و اکناف مملکت

پدید آمد. در امور صنعتی و هنری و معماری تا حدی پیشرفت حاصل شد که آن دوره را از این جهات ممتازترین ادوار تاریخ ایران ساخت.

روابط خارجی ایران در دوره صفویه نیز در میان ادوار مختلف اسلامی وضع خاصی دارد. در این دوره بر اثر پیدا شدن یا قوت یافتن دولتهای قوی مانند امپراطوری های روسیه و اطیش و فرانسه و اسپانیا و پرتغال و انگلستان در اروپا و احتیاجات تجاری که ممالک اروپایی بخاورزمین داشتند از طرفی، و مبارزاتی که میان آنها و امپراطوری عثمانی از طرفی دیگر درگرفت، ایجاد روابط نزدیک را میان اروپا و ایران لازم ساخت زیرا از وجود چنین دولت مقتدر و کشور ثروتمندی، هم ممکن بود از لحاظ مبارزات نظامی و سیاسی با امپراطوری پهناور عثمانی استفاده کرد و هم در رفع حوائج اقتصادی از رابطه با او بهره مند شد، و طبعاً این بهره مندی از ممالک عثمانی در غالب موارد امکان نداشت. دولت صفوی از این حاجت ممالک اروپایی بایران خوب مطلع بود و از آن در بسیاری اوقات و علی الخصوص در عهد سلطنت شاه عباس کبیر، که از جمله بزرگترین رجال سیاسی عصر خود در سراسر جهان بود، بهترین نحوی استفاده برد. روابط ایران و کشورهای اروپایی را در دوره صفوی شاه اسمعیل اول افتتاح کرد تا از آن رابطه در کشاکش های خود با دولت عثمانی استفاده کند، و بعدازو همواره روابط ایران و اروپا برقرار بود و در عهد شاه عباس بزرگ تحت نظم و قاعده درست که متناسب باشون سیاسی و نظامی ایران باشد درآمد. در این عهد با کشورها و دولتهایی از قبیل پرتغال و روسیه و انگلستان و اسپانیا روابط تجاری نزدیک ایجاد گردید و محصولات و مصنوعات مختلف مخصوصاً ابریشم به آنها صادر شد و علی الخصوص تجارت ابریشم ایران در دوره صفوی بسیار مهم و قابل توجه بوده است. در تمام این روابط دولت صفوی حفظ منافع ایران را همواره در درجه اول اهمیت قرار میداد و در موارد لزوم از جنگ و ستیز با دول استعمارگری که بر برخی از جزایر و بنادر خلیج فارس چشم طمع میدوختند، نیز امتناع نمیورزید و ما نمونه هایی از این کشاکش ها را پیش ازین در شرح اوضاع سیاسی ایران بیان کرده ایم.

علوم در عهد صفویان

با توجهی که در دوره صفوی بمذهب تشیع و ترویج آن میشد، در نخستین نظر مسلم میگردد که رواج علوم دینی در این عهد بیش از سایر علوم بوده است. وجود مدارس متعدد هم که بر طلاب علوم دینی وقف میشد، باعث افزایش پیاپی علمای این دسته میگردید، و غالب طلاب بکسب علوم مذهبی و ادبی عربی توجه میکردند و توجه بعلوم عقلی و اثباتی کمتر صورت میگرفت. از میان دانشهای وابسته بعلوم عقلی کلام که آمیزشی از حکمت و مبانی معتقدات دینی است بیشتر رواج داشت و حتی بحثها و تحقیقات فلسفی هم بنحو عجیبی تحت تأثیر معتقدات دینی بود. منتهی اهمیت این دوره در آنست که ثبات اوضاع سیاسی و اقتصادی توجه بمسائل علمی را میسر میساخت و اگر کسی میل و توجهی بعلوم می یافت فرصت و وسائلی در دسترس داشت، و بهمین سبب است که در علوم مورد توجه این عصر تألیفات و علمایی پدید آمدند.

از بزرگترین دانشمندان این عهد میر محمد باقر پسر میر شمس الدین معروف به میر داماد است که بسال ۹۲۹ در گذشته و از حکمای بزرگ عصر خویش بوده است. اصلش از استرآباد بوده لیکن بعد از اتمام تحصیلات خود در نجف، مقیم اصفهان گشت و پس از فوت در نجف اشرف بخاک سپرده شد. میر داماد در شعر «اشراق» تخلص میکرده است و مثنوی مشرق الانوار را ازونام برده اند. از تألیفات حکمی وی کشف الحقایق و صراط المستقیم و قبسات و افق المبین است. شاگرد مشهور میر داماد، صدرالدین محمد شیرازی معروف به «ملاصدرا» است که باید او را مشهورترین حکمای متأخر و بحق خاتم فلاسفه بزرگ ایران شمرد. اثر بسیار مشهور او کتاب اسفار است که از کثرت اهمیت و شهرت در ردیف کتب مهم فلسفی و جزء کتابهای درسی درآمد. علاوه بر این کتب دیگری مانند المبدأ والمعاد و شواهد ربوبیه و تفاسیری از بعض سوره های قرآن و غیره از وی باقی مانده است. اهمیت ملاصدرا بیشتر در آنست که حکمت مشاء را بشدتی بیش از پیش با حکمت اشراق و مبانی دین اسلام و تصوف درآمیخت. وفات او بسال ۱۰۰۰ اتفاق افتاد.

از ملاصدرا دو شاگرد بزرگ با تألیفاتی چند شهرت یافتند. از این دو

یکی عبدالرزاق بن علی بن حسین لاهیجی متخلص به فیاض است که در حکمت و کلام استاد بود و تألیفات مشهوری در کلام و عرفان دارد مانند شوارق در شرح تجرید خواجه نصیرالدین طوسی و شرح فصوص شیخ محیی الدین بن العربی و گوهر مراد. از وی دیوان اشعار نیز باز مانده است. شاگرد دیگر ملاصدرا، ملا محسن فیض کاشانی است که او هم متمایل بکلام بود و علاوه بر آن در تفسیر و حدیث و دیگر علوم صوری و معنوی دست داشت. مهمترین کتاب او اصول المعارف است و غیر از آن در علوم دینی تألیفاتی از قبیل تفسیر صافی و مفاتیح و وافی و مهجة البیضاء و اسرار الصلوة و کلمات مکنونه داشته است. دیوان اشعار او را هدایت در حدود شش هفت هزار بیت تخمین کرده و وفات او را بسال ۱۰۰۰ هجری نوشته است و حال آنکه ضبط صحیح آن ۱۰۹۲ است.

بر رویهم فلسفه در دوره صفوی بنحو شدیدی بمذهب نزدیک گردید و بیش از هر یک از ادوار اسلامی تحت نفوذ مستقیم آن رفت چنانکه در اثبات مسائل مختلف حکمت از توسل بآیات قرآن و احادیث نبوی خودداری نمیشد. در سایر علوم عقلی کار مهمی در این عهد صورت نگرفت و بجای آن ترقی عمده برای علوم مذهبی پیش آمده است و علت اساسی چنانکه قبلا گفتیم وجود سیاست مذهبی صفویه و نفوذ شدید علمای دینی در عهد آنان بوده است. در این دوره کتب متعددی در فقه و حدیث و اصول و کلام و تفسیر قرآن تألیف شد. اهمیت و خصوصیت کتب مذهبی این دوره بیشتر در آنست که قسمت زیادی از آنها بزبان فارسی نگاشته شد. از علمای بزرگ مذهبی این دوره یکی شیخ بهائی است. شیخ بهاء الدین محمد بن حسین عاملی از اهل جبل عامل بود که همراه پدر خود از کودکی بایران آمد و همینجا تربیت شد و بدین سبب در فارسی و عربی هر دو استاد بود. شعر فارسی نیک میسرود و به نثر دو زبان فارسی و عربی آثاری از او ماند. از مهمترین آثار او کتاب جامع عباسی است در فقه شیعه و علاوه بر این رسالات متعدد دیگری هم در مسائل گوناگون دارد مانند صحیفة الامکان و خلاصه الحساب و تشریح الافلاک و کتاب اربعین و کتاب کشکول و بعضی منظومه ها. شیخ بهائی از علمای

کثیرالتألیف دوره صفوی و از دانشمندان جامع آن عهد است. دیگر از دانشمندان پرکار قسابل ذکر که در مسائل دینی دارای آثار متعدد است، ملا محمدباقر مجلسی است که اثر بسیار مهم او کتاب بحار الانوار است در بیست و چهار مجلد در احادیث مقبول شیعه. دیگر از آثار او حیات القلوب و جلاء العیون و عین الحیات و مشکوة الانوار و معراج المؤمنین است. ملافتح الله کاشانی هم از مشاهیر علمای دینی عهد صفوی است که تفسیر فارسی او از قرآن و ترجمه نهج البلاغه از وی مشهور است.

زبان و ادبیات فارسی در عهد صفوی

ادبیات فارسی در عهد صفوی از بعض جهات در مراحل از ترقی و از پاره‌یی جهات در انحطاطی عجیب سیر میکرد و بر روی هم نکات ضعف آن بیشتر بود. زبان فارسی در این دوره مانند دوره تیموری در طریق انحطاط بود. در اوایل این دوره لهجه آذری که از لهجات قدیم ایرانی است در آذربایجان شکست یافت و جز در برخی از نقاط باقی نماند. علت این امر تمادی سکونت و تسلط امراء و بعضی از قبایل ترک و مغول در آن ناحیه از قرن ششم بعد بوده است و در نتیجه این امر در اواخر قرن نهم در بسیاری از مراکز عمده آذربایجان تکلم بزبان ترکی معمول و متداول شده بود ولی در آغاز دوره صفویه بنا بر آنچه از پاره‌یی شواهد و مدارک برمیآید تکلم بترکی عمومیت کامل نداشت. این نکته را هم باید دانست که ترکی معمول در آذربایجان لهجه مختلطی است از آذری و دری و عربی و مقدار کمی از لغات ترکی که بطور کلی و جمعی تحت تسلط قواعد دستوری زبان ترک درآمده است و بدین طریق اگر روزی ایرانیان میهن دوست آذربایجانی بخواهند ازین نفوذ زبان بیگانه برکنار بمانند تنها باید با قواعد دستوری ترکی مبارزه کنند. بدیهی است پاره‌یی از مفردات ترکی که وارد لهجه ایرانی آذری شده است بعد از فراموش کردن قواعد دستوری ترک باسانی از میان خواهد رفت.

مسأله‌یی که در دوره صفویه ذکر آن اهمیت دارد علاقه و توجهی است که سلاطین صفوی خصوصاً بزبان ترکی داشتند. در این دوره غالب اصطلاحات دیوانی و درباری و نظامی ترکی بود و در میان رجال دولت

تکلم بترکی رواج داشت و حتی سرسلسله صفوی شاه اسمعیل که شاعر متوسطی است اشعار ترکی مشهوری دارد و از عجائب امور آنست که در همین دوره سلاطین عثمانی ساختن غزلها و قطعات فارسی را وجهه همت قرار میداده اند و زبان فارسی در دوره آنان در آسیای صغیر رواج بسیار داشت و این رواج و انتشار تا عهد ما نیز امتداد یافته است اگرچه روز بروز از قوت آن کاسته میشود و طریق ضعف و فراموشی میپیماید. البته خواننده گرامی میداند که رواج زبان فارسی در آسیای صغیر منحصر بعهد سلاطین عثمانی نبوده بلکه از دوره سلاجقه آسیای صغیر یعنی از اواسط قرن پنجم هجری ببعده آغاز شده بوده است.

رواج بیشتر زبان فارسی در عهد صفویه و قرونهای پس از آن در هندوستان بود. انتشار زبان فارسی دری در سرزمین پهناور هند از وقتی شروع شد که دین اسلام بوسیله ایرانیان مشرق بآن کشور راه جست و سلسله های غزنوی و غوری و ممالیک غوری و سلسله های کوچک دیگر در آن ملک مراکز معتبری برای ترویج زبان و ادب فارسی و تشویق شاعران و نویسندگان فارسی زبان تأسیس کردند. حمله مغول بایران و پناه بردن گروه بزرگی از شاعران و نویسندگان و دانشمندان ایرانی ماوراءالنهر و خراسان به هندوستان رواج زبان پارسی را در آنجا تشدید کرد و از همین عهد است که گویندگان و نویسندگان مشهور در هندوستان ظهور کرده و بزبان فارسی دیوانها و دفترها پرداخته اند. در دوره امپراطوران تیموری هندوستان بر اثر توجه و علاقه وافری که ایشان اظهار میکرده اند، و نیز در نتیجه اظهار علاقه امرای جزء مسلمان آن کشور که غالباً از سلاله های ایرانی بوده اند، و همچنین بر اثر مهاجرت گروه بسیاری از ایرانیان بآن سرزمین، زبان فارسی بحدی در هندوستان رخنه کرد و آنقدر شاعر و نویسنده و کتاب و غزل و قصیده و مثنوی فارسی در آن قطعه پهناور پدید آمد که گویی آنجا منشأ اصلی و واقعی زبان فارسی بود. بعد از سلاطین آل بابر اگرچه زبان فارسی یکباره از رواج و رونق نیفتاد لیکن لطمات شدید بآن وارد شد علی الخصوص رقابت زبان انگلیسی با زبان فارسی و بیقیدی ایرانیان در حفظ میراث گذشتگان بشدت عجیبی از توسعه و نفوذ زبان فارسی در هند کاست و باینحال بقیة السیف آن رواج و انتشار هنوز هم قابل توجه و شایان نگاهداری است، اما افسوس که

این نکته هیچگاه مورد توجه مراکز و مقامات مسئول ایرانی نیست!

شعر فارسی در دوره صفویه از لحاظ الفاظ و کلمات چندان قابل توجه نیست و اگر از چند شاعر معروف قوی بگذریم در سایر شعرا سخنی که لایق توجه باشد نمی‌یابیم. علت این امر آنست که در این دوره مانند دوره تیموری تربیت معمول شعرا که در دوره‌های سامانی و غزنوی و سلجوقی و غیره وجود داشت، از میان رفته بود و اغلب شاعران اطلاعات وسیع و کامل از زبان فارسی و عربی نداشتند. علاوه بر این چون دربارها نسبت بشعرا اظهار حمایت نمی‌کردند شعرا ز دربار بیرون رفت و در دست عامه مردم افتاد. این امر اگرچه وسیله تنوعی در شعر بود مایه شکست آن از حیث اصول و قواعد زبان هم گردید. ازینروی در عین آنکه در اشعار دوره صفویه مضامین و مطالب تازه فراوان یافته میشود در همان حال کلمات رکیک سست بسیار است. موضوع دیگری که بسستی عبارات و کلمات در اشعار فارسی یاوری کرد رواج شعروثر فارسی در سرزمینهای غیر ایرانی است که در عین ایجاد مضامین و معانی تازه چون محیط غیر مساعدی برای زبان فارسی بود در دور کردن آن از صحت و استحکام عادی خود سهیم شد. در شعر دوره صفوی مرثیه‌سرایی و مدح ائمه دین معمول بوده است و این امر نتیجه طبیعی سیاست مذهبی سلاطین صفوی است. صاحب عالم‌آرای عباسی در ذکر احوال شعرای دوره شاه‌طهماسب صفوی گوید.

«در اوایل حال حضرت خاقانی جنت مکانی را توجه تمام بحال این طبقه بود... و در اواخر ایام حیات که در امر معروف و نهی منکر مبالغه می‌فرمودند چون این طبقه علیه را وسیع‌المشرب شمرده از صلحاء زمره اتقیا نمی‌دانستند، زیاد توجهی بحال ایشان نمی‌فرمودند و راه‌گذرانیدن قطعه و قصیده نمی‌دادند. مولانا محتشم کاشانی قصیده‌یی غرا در مدح آن حضرت و قصیده‌یی دیگر در مدح مخدره زمان شهزاده پریخان خانم بنظم آورده از کاشان فرستاده بود، بوسیله شهزاده مذکور معروض گشت، شاه جنت‌مکان فرمودند من راضی نیستم که شعراء زبان بمدح و ثنای من آلائند، قصائد در شأن شاه ولایت پناه و ائمه معصومین علیهم‌السلام بگویند صله اول از ارواح مقدسه حضرات و بعد از آن از ماتوق نمایند، زیرا آنچه بفکر دقیق و معانی بلند و استعاره‌های دور از کار در رشته بلاغت در آورده بملوک نسبت میدهند بمضمون از احسن اوست

ا کذب او اکثر در موضع خود نیست اما اگر بحضرات مقدسات نسبت نمایند شأن معالی نشان ایشان بالاتر از آنست و محتمل الوقوع است. غرض که جناب مولانا صلۀ شعر از جناب اشرف نیافت». بادقت در این سخنان نمونه‌یی از افکار شاهان صفوی نسبت بشعرا و مدایح یا غزلهای آنان آشکار میشود. این فکر تقریباً در غالب شاهان آن خاندان بوده و تنها به شاه‌طهماسب انحصار نداشته است. اینست که مرثیه‌سرایی و مدح‌ائمه و معصومین در عهد صفوی راه کمال گرفت و علی‌الخصوص از میان شاعران این عهد محتشم کاشانی شاعر معاصر شاه‌طهماسب در این فن گوی سبقت از دیگران ر بوده است و او را بسبب اظهار قدرتی که در این فن کرده میتوان پیشرو همه شاعران مرثیه‌گوی قرون اخیر دانست. سبکی که محتشم در شعر فارسی ایجاد کرد مدتها بعد از او ادامه یافت و شاعران بزرگی تا عهد قریب بما در این زمینه آثاری پدید آورده‌اند.

از نتایج این رفتار نسبت بشعرا در ایران آن شد که شاعران خوش‌ذوق غزلسرا و مثنوی‌ساز و داستان‌پرداز که در ایران بودند یا از دربارها دوری جویند و یا برای اعاشه به دربارهای مشوق عثمانی و تیموری هند روی آوردند و علی‌الخصوص مراکز بسیار معتبری در دستگاههای امرا و سلاطین هند برای شعر فارسی ایجاد کنند مثلاً تنها در عهد اکبرشاه‌گورکانی پنجاه و یک شاعر از ایران به هندوستان رفتند و در دربار پذیرفته شدند و این توجه بحدی بود که حتی بعض شاعران از آن بعنوان مضمونی برای بیان کثرت استفاده کرده‌اند مانند صائب در این بیت:

همچو عزم سفر هند که در هر دل هست

رقص سودای تو در هیچ سری نیست که نیست
وابوطالب کلیم کاشانی شاعر غزلسرای استاد این عهد در بازگشت از هندوستان از اظهار ندامت و تأثر خودداری نمی‌کند و گوید:

اسیر هندم و زین رفتن بیجا پشیمانم

کجا خواهد رساندن پرفشانی مرغ بسمل را
بایران می‌رود نالان کلیم از شوق همراهان
پپای دیگران همچون جرس طی کرده منزل را

ز شوق هند ز انسان چشم حسرت در قفا دارم
 که روهم گر براه آرم نمی بینم مقابل را
 و علی قلی سلیم یکی دیگر از شعرای این عهد گوید:
 نیست در ایران زمین سامان تحصیل کمال

تا نیامد سوی هندستان حنا رنگین نشد
 نکته دیگری که در شعر دوره صفوی باید بخاطر داشت رواج و تداول
 سبک هندیست که مقدمات آن از اواخر دوره تیموری شروع شد و کمال آن در
 این عهد حاصل گشت و بزرگترین نمایندگان این سبک در همین عهد ظهور کردند
 و نفوذ سبک مذکور تا پایان دوره صفوی در ایران امتداد داشت و بعد از آن
 در اواخر عهد زندیه و اوایل دوره قاجاریه راه ضعف پیمود و جای خود را
 بسبکهای کهن فارسی داد لیکن در سایر مراکز زبان فارسی یعنی در افغانستان
 و هندوستان هنوز هم باقی است.

راجع بسبک هندی و کیفیت ظهور و علت تسمیه آن بدین نام پیش ازین
 اشاره‌ی داشتیم و اینک باید این نکته را یادآور شویم که نضج سبک مذکور
 و کمال اعتلاء آن در عهد صفوی بوده و بزرگترین نمایندگان این سبک در آن
 دوره ظهور کرده‌اند. سخنوران عهد صفوی بر روی هم‌زبانی ساده و دور از
 آرایش و پیرایش و سخنی نزدیک بلهجه عمومی و کلامی روان و احیاناً
 سست دارند، در بیان افکار و خیالات خود بی‌نهایت بدقت و باریک‌اندیشی
 متوجهند و منظور عمده آنان در شاعری بیان مضامین دقیق و تازه و ابتکار
 در ایجاد آنهاست و هر چه بر مقدار این مضامین و باریکی و دقت آنها در آثار
 شاعری افزوده شود اهمیت و مقام او نیز در آن دوره بیشتر است. بهمین سبب
 خلاف آنچه برخی از معاصران تصور میکنند شعر عهد صفوی از همه حیث در
 درجات انحطاط سیر نمیکرد بلکه از حیث اشتمال بر افکار و مضامین و مطالب
 تازه و قالب‌های جدید برای الفاظ و معانی نو در میان ادوار مختلف ادبی
 اختصاص و امتیازی دارد.

غیر از مرثی و مدایح ائمه و معصومین که از مطالب عادی شعر در دوره صفوی بوده مطلب رائج دیگر در شعر آن عهد افکار غنائی و غزلی است که غالباً با رنگ تصوف و افکار زاهدانه و درویشانه و گاه با وعظ و اندرز نیز همراه است. مراد آنست که در غزلهای این دوره علاوه بر مطالب و مضامینی که خاص غزلهای عاشقانه است بافکار مذکور هم باز میخوریم. افسانه سرایی و داستان سازی علی الخصوص بشیوه نظامی گنجوی هم از کارهای متداول شاعران این دوره است و گذشته ازین ساختن حماسه های تاریخی و دینی در سراسر عهد صفوی معمول بوده و بسیاری از حماسه های فارسی از دو نوع تاریخی و دینی منسوب بدین دوره است. قصائدی که در مدح سلاطین ساخته شده باشد نسبت بغزل کمتر و پست تر و غالباً در مدح امپراطوران تیموری هند بوده است. بسیاری از شاعران آغاز دوره صفوی تربیت یافتگان اواخر عهد تیموری و علی الخصوص دبستان ادبی عهد سلطان حسین بایقرا بوده اند. از جمله آنان یکی عبدالله هاتفی خرجردی متوفی بسال ۹۲۷ خواهرزاده جامی شاعر بزرگ آخر دوره تیموری بود. مهمترین آثار او «شاهنامه حضرت شاه اسمعیل» و داستانهای منظومی بتقلید از نظامی است شامل شیرین و خسرو و لیلی و مجنون و هفت منظر و تیمور (تمر) نامه. تیمورنامه در شرح فتوحات و جنگهای تیمور مؤسس سلسله تیموری است.

دیگر از شاعران آغاز عهد صفوی که او هم از تربیت یافتگان آخر دوره تیموری است و اوایل دوره صفوی را نیز درك کرده میرزا قاسم گونابادی از سادات گناباد است که او نیز از مقلدان نظامی بود. آثار مهم او عبارت است از: لیلی و مجنون — کارنامه یا چوگان نامه — خسرو و شیرین — شاهرخ نامه، شهنامه ماضی (در شرح سلطنت شاه اسمعیل) و شهنامه نواب عالی (در شرح سلطنت شاه طهماسب صفوی).

دیگر از شاعران مشهور آخر دوره تیموری و آغاز عهد صفوی بابا فغانی متوفی بسال ۹۲۰ هجری است که غزلهای او مشهور است، و همزمان همین شاعر امیددی طهرانی متوفی بسال ۹۲۰ که قصیده و غزل را خوب میساخت. دیگر اهلی ترشیزی متوفی در ۹۳۴ که او هم بازمانده دربار شاه سلطان حسین بایقرا بود و هم لقب او اهلی شیرازی متوفی بسال ۹۴۲ صاحب قصائد خوب و

مثنوی سحرلال که وی نیز از اواخر عهد تیموری باغاز دوره صفوی انتقال یافت. شاعر دیگری هم از دربار سلطان حسین بایقرا برای آغاز عهد صفوی باقی مانده بود که از غزل‌سرایان خوش ذوق و حساس اوایل قرن دهم هجری محسوب می‌گردد و او هلالی‌جغتائی است که در حملات عبیدالله‌خان ازبک بر خراسان بسال ۹۳۵ بجرم تشیع مقتول شد. ازو علاوه بر غزل‌های پرشور دو مثنوی شاه و درویش و صفات‌العاشقین باقی مانده است. منظومه نخستین را دکتراته ایرانشناس مشهور بیزبان آلمانی ترجمه کرد.

دیگر از شاعران بزرگ اوایل دوره صفوی وحشی‌باقعی کرمانی از مشاهیر گویندگان قرون اخیر است. وی از معاصران شاه‌طهماسب صفوی بوده و قصایدی در مدح او ساخته است. غزل‌های این شاعر شیرین سخن نیز در لطافت و حسن سیاق مشهور است. ترکیب‌بندهای کوتاه عاشقانه او علاوه بر تازگی در ادبیات فارسی از لحاظ لطف سخن و شور و التهاب نیز قابل توجه است. مثنوی نیمه‌تمامی هم ازو به نام فرهادوشیرین مانده است که علی‌الخصوص ابیات اولیه آن در میان اشعار متأخران زبانزد است. این مثنوی نیمه‌تمام را بعدها وصال شاعر دوره قاجاری پایان رسانید. وفات وحشی بسال ۹۹۱ هجری اتفاق افتاد. شاعر هم‌عصر وحشی محتشم کاشانی متوفی بسال ۹۹۶ است که پیش ازین اهمیت او را در مرثیه‌سرایی بیان کردیم. وی علاوه بر مرثیه‌های دلنشین و معروف خود قصائد و غزل‌های مشهوری هم دارد.

از بزرگترین غزل‌سرایان این دوره جمال‌الدین محمدبن بدرالدین متخلص بعرفی است که بسال ۹۶۴ در شیراز ولادت یافت و بسال ۹۹۹ در سی‌و‌پنجسالگی درگذشت. وی قسمت بزرگی از دوره شاعری خود را در دستگاه اکبرشاه پادشاه تیموری هندگذراند. شهرت او در دوره صفوی تمام هندوایران و کشور عثمانی را فراگرفته بود. عرفی علاوه بر غزل‌های شیوای خود بسبک هندی قصائد و مثنویهایی هم دارد. مثنویهای او بتقلید از نظامی ساخته شده و ترجیع‌بندی به نام گلشن‌راز و رساله مثنوی هم با اسم رساله نفسیه داشت. دیگر از مشاهیر شعرای فارسی‌زبان دوره صفوی که اگرچه ایرانی نیست ولی در شاعری با استادان ایرانی معاصر خود هم‌طراز بوده، ملک‌الشعراء فیضی‌فیاضی است که در ۹۵۴ در شهر آگره هندوستان ولادت یافت و بسال ۱۰۰۴ درگذشت. برادر او ابوالفضل

وزیر اکبرشاه است و او نیز مانند عرفی در عهد خود اشتهار بسیار داشت. در قصیده و غزل و مثنوی استاد و صاحب آثار بسیار بوده است. از مثنویهای مشهور او که بتقلید از نظامی گنجوی ساخته است منظومه‌های: مرکز ادوار، سلیمان و بلقیس، نل و دمن، هفت کشور را باید نام برد.

از شعرای دیگر عهد صفوی سحابی استرآبادی (متوفی بسال ۱۰۱۰) است. دیگر نظیری نیشابوری که در اوایل حال بتجارت اشتغال داشت و بعد بشاعری پرداخت و قسمت اعظم از عمر خود را در هندوستان بسربرد تا بسال ۱۰۲۱ در احمدآباد گجرات درگذشت. وی قصیده و غزل و ترجیعات زیبا دارد. دیگر ظهوری ترشیزی (متوفی بسال ۱۰۲۴) و زلالی خوانساری (متوفی بسال ۱۰۲۴) و طالب آملی (متوفی بسال ۱۰۳۶) ملک الشعراء جهانگیر تیموری صاحب قصاید و غزلهای مشهور^۱ و دیگر شیخ بهاء الدین عاملی دانشمند بزرگ که پیش از این ذکر او گذشته و از دو مثنوی نان و حلوا و شیروشکر و اشعاری دیگر باقی مانده است.

دیگر از شاعران عهد صفوی حکیم شرف الدین حسن طیب و ندیم شام عباس اول صاحب غزلها و مثنوی نمکدان حقیقت است. وفات او در ۱۰۳۸ اتفاق افتاد. میر محمد باقر استرآبادی معروف به میر داماد هم که نام او در شمار دانشمندان عهد صفوی گذشت شاعر بوده و در شعر اشراق تخلص میکرده است و همچنین است میر ابوالقاسم فندرسکی (متوفی در حدود سال ۱۰۵۰) که او نیز از حکمای مشهور عهد خود بوده و اشعاری داشته است که از آن میان قصیده‌یی حکیمانه سخت مشهور است.

از شعرای بزرگ دوره صفوی که تالی عرفی شیرازی و از آن گویندگان بلند مقام سبک هندیست ابوطالب کلیم کاشانی ملک الشعراء شاه جهان است که بسال ۱۰۶۱ در کشمیر وفات یافت. وی شاعری سخن آفرین و صاحب مضامین عالیه و خیالات دقیق است. دیوان غزلهای او مشهور است و گذشته از آن

۱. در ادبیات محلی مازندران اشعاری به نام «طالب طالبا» یا طالبی موجود است که ظاهر آ خواهر طالب در دوری برادر ساخته و اشعاری دل‌انگیز و پرسوز است. و همین خواهر عاقبت تاب دوری برادر نیاورد و به اگره رفت تا طالب را ببیند. در قصیده‌یی که طالب مبتنی بر استجازه از جهانگیر برای زیارت خواهر خود ساخته بمهر مادری آن خواهر نسبت بخود اشاره کرده است.

منظومه‌یی دارد به نام ظفرنامه شاهجهانی.

خاتم استادان سبک هندی یعنی کسی که کمال این سبک باو تمام شد محمدعلی صائب اصفهانی است که بسال ۱۰۱۰ هجری در اصفهان ولادت یافت و در هزار و هشتاد و هشت در همان شهر درگذشت. در جوانی از اصفهان بکابل و هند رفت، مدتی در کابل توقف داشت و چندی مقرب درگاه شاهجهان بود و سپس بفرمان پدر باصفهان بازگشت و عنوان ملک الشعرائی شاهعباس ثانی یافت اما شهرتش در هند و ایران و دربار عثمانی همچنان برجای بود. صائب شاعری کثیرالشعر است و ابیات دیوان او به یکصد و بیست هزار برمیآید. غزلهای او در پختگی و احتواء بر معانی و مضامین دقیق و امثال سائر مشهور است و چون در آثار گذشتگان هم مطالعه مینمود سخن او بیش از دیگر شعراء همعهدش محکم و استوار مینماید.

مقارن حمله افغانان بر اصفهان شاعری در این شهر میزیست به نام شیخ علی حزین که اصلاً از اعقاب شیخ زاهد گیلانی بود و در حمله افغانه از اصفهان گریخت و بعد از مدتی سرگردانی بهند رفت و چهل و پنج سال آخر عمر خود را در آنجا گذراند تا در ۱۱۸۰ درگذشت. از آثار او مخصوصاً دو کتاب تذکره شیخ علی حزین و تذکره معاصرین شهرت دارد. کلیات او مشهور است. از حماسه سرایان اوائل قرن یازدهم قدری نام شاعریست که از دو منظومه حماسه تاریخی جنگنامه کشم (تاریخ ختم ۱۰۳۲ هجری) و جروننامه (تاریخ ختم ۱۰۳۱ هجری) باقی مانده است. دیگر بهشتی مشکوکی که شاهنامه بهشتی را در جنگهای سلطان مراد سوم عثمانی پسر سلطان سلیم با محمد خدا بنده پادشاه صفوی بسال ۹۸۵ پایان برد. دیگر جمالی ابن حسن شوشتری که فتوح العجم را در فتح تبریز بدست عثمان پاشا در سال ۹۹۴ بنظم آورد. دیگر ملا کامی شیرازی که وقایع الزمان یا فتحنامه نورجهان بیگم را در تاریخ آخرین سالهای نورالدین محمد جهانگیر پادشاه گورگانی هند و جنگهای این پادشاه با معاندان و سرکشان در سال ۱۰۳۵ تمام کرد. دیگر بهشتی که آشوبنامه هندوستان را در باب جنگها و کشاکشهای پسران شاهجهان یعنی وقایع سال ۱۰۶۷-۱۰۶۹ ساخت. دیگر میرزا محمد رفیع خان باذل مشهدی معاصر شاهجهان متوفی بسال ۱۱۲۳ یا ۱۱۲۴ هجری صاحب منظومه حمله

حیدری (حماسه دینی) و میرزا ابوطالب فندرسکی که بعد از منظومه باذل را پایان رسانید.

این شعرا که بر شمرده‌ایم مشهورترین شاعران دوره صفوی هستند و گرنه در این عهد خواه در ایران و خواه در دربار عثمانی و خواه در هندوستان گویندگان بسیار بوده‌اند و هرکس میکوشید برای خود دیوانی ترتیب دهد و البته غالب آثار آن افراد فاقد هرگونه ارزش ادبی بوده است.

نثر فارسی در زمان صفویان در عین رواج و انتشار وافر خود در ایران و هند و ممالک عثمانی، از حیث ادبی وضع خوشی نداشت. با آنکه در این دوره در شقوق مختلف آثار متعدد بوجود آمده و کتاب نوشته شده، از آن جهت که در غالب آنها چنانکه باید رعایت موازین لغوی و ادبی و بلاغی نشده است، نمیتوان این عهد را از لحاظ نثر فارسی دوره بارز و ممتازی شمرد. بر روی هم آثار منشور این دوره خاصه آثار منشور ادبی فاقد ارزش هستند، اگر بطرف سادگی متمایل شوند مقرون بکلمات و عبارات و ترکیبات عامیانه میشوند و اگر بطرف تصنع روند با تکلفات دور از ذوق همراه میگردند. اثری که حد وسط و میانه در آن رعایت شده باشد (مثل عالم‌آرای عباسی) اندک و کم ارزاست. بر روی هم سستی و کم‌مایگی نثر دوره صفوی از دوره تیموری هم بیشتر است و در نثرهای مصنوع هم حتی با آثار منشیان عهد تیموری نمیرسد و بحدی پر از القاب و تعارفات و تکلفات بار دو مترادفات ناوارد است که گاه مطلب اصلی را از یاد خواننده میبرد و مفهوم نمیشود. نثر فارسی هند هم که در این ایام رواج داشت همین وضع را با شدت بیشتری دارا بود و چون در آنها قصد اظهار فضل و اطلاع هم وجود داشته بتکلفات و زواید بیشتر توجه شده است تا باصل موضوع. در بعضی از کتب تاریخی و داستانی که در نگارش آنها حد وسط رعایت گردیده است اتفاقاً سبک انشاء عادی و طبیعی است منتهی چون زبان آن دوره فاسد بود این نثرهای ساده بی تکلف هم تحت تأثیر آن قرار گرفته و در پاره‌ی موارد بفساد گراییده است.

از مسائل مهمی که در نثر این دوره قابل توجه و دقت است نوشتن داستانهای منشور (رمان) میباشد. از رمانهای منشور فارسی که پیش از دوره صفوی نوشته باشد اطلاعات و آثاری در دست داریم مانند داستان اسکندر که

در قرن پنجم بنثر شیوایی نوشته شده (غیر از اسکندرنامه معمول و متداول کنونی) و بختیارنامه و نه منظر و ابومسلم نامه و داراب نامه و داستان سمک - عیار و حسن و دل و غیره. در دوره صفوی نوشتن رمان بیش از پیش معمول شده و کتب معتبری در این عهد بوجود آمده است مانند تحریر جدید از داستان اسکندر، تحریر جدید از طوطی نامه، رزمنامه، ترجمه رامایان (حماسه معروف هندی)، ترجمه مهابهارت (حماسه معروف هندی)، قصه هزارگیسو، قصه طالب پادشاه زاده و مطلوب، قصه ارشد و رشید، قصه اشرف و فیروز وزیرزاده، شیرین نامه، قصه چهاردرویش، نوش آفرین نامه، قصه مریم دخت شاه پرتگال، قصه هفت سیر حاتم طائی و غیره. بعضی از این رمانها دارای نثر ساده مطلوبی است علی الخصوص ترجمه رامایان بدست نقیب خان و عبدالقادر بداؤنی با دقت و مهارت انجام گرفته و نثر روان و زیبا و شیرینی دارد.

از منشیان دوره صفوی هم خواه آنانکه در ایران در دستگاه صفویان بوده اند و خواه آنانکه در هند در دستگاه گورکانیان و سایر امرای محلی بسر سپرده اند نامه های تکلف آمیزی در دست است. از بزرگترین این نویسندگان میرزاظاهر وحید قزوینی است که منشی و مورخ دربار شاه عباس دوم و وزیر شامسلیمان بوده و در ۱۱۲۰ درگذشته است. از او منشآت متعددی مانده که در پاره ایی از آنها باتکلف بسیار کوشیده است سخنان پارسی بدون استعمال لغات عربی بکار برد.

از آثار منشور این دوره در مسائل مختلف بذکر این چند کتاب اکتفا

میشود:

صفوة الصفا در ذکر احوال و کرامات شیخ صفی الدین اردبیلی اثر ابن بزاز - حبیب السیر تألیف غیاث الدین خواندمیر که در اواخر عهد تیموری و اوایل دوره صفوی میزیسته و کتاب او تا حوادث آخر عمر شاه اسمعیل صفوی را شامل است - تذکره شاهطهماسب صفوی بقلم شاهطهماسب پسر شاه اسمعیل که در وقایع سلطنت خود نوشته است - احسن التواریخ تألیف حسن بیگ روملو که تا وقایع سلطنت شاهطهماسب را شامل است - عالم آرای عباسی تألیف اسکندر بیگ منشی شاه عباس بزرگ که تا پایان حیات شاه عباس در آن برشته تحریر درآمده و از میان کتب دوره صفوی بحسن انشاء ممتاز است - بهار دانش

که تهذیبی است از کلیله و دمنه به قلم شیخ ابوالفضل علامی وزیر اکبرشاه که در ۱۰۱۳ م مقبول شد (وی برادر فیضی فیاضی است). از او کتب دیگری مانند اکبرنامه در شرح سلطنت اکبرشاه و کتاب آیین اکبری باقی مانده است - هشت بهشت در تاریخ آل عثمان از مولانا ادریس البتلیسی معاصر سلطان بایزید (۸۸۶-۹۱۸) و پسرش ابوالفضل محمدالدفتری که آنرا تا وقایع سال ۹۵۲ که شامل اتفاقات قسمتی از دوره سلطان سلیم ثانی است نوشت - مجالس المؤمنین از قاضی نورالله ششتی در شرح احوال گروهی بزرگ از شعرا و ادبا و فضلالی شیعه - لب التواریخ تألیف یحیی بن عبداللطیف قزوینی...

تذکره نویسی نیز در این دوره رواج و رونقی داشته است و از آنجمله غیر از مجالس المؤمنین که قبلاً مذکور داشته ایم، یکی تحفه سامی تألیف سام میرزا پسر شاه اسمعیل صفوی است شامل شرح حال عده ای از شعرای اواخر قرن نهم تا اواخر قرن دهم؛ دیگر ترجمه مجالس النفاثس از ترکی به فارسی است به نام لطایفنامه بدست فخری بن امیری در سال ۹۲۷؛ دیگر تذکره النساء یا جواهرالعجایب است تألیف فخری بن امیری؛ دیگر مذکره الاحباب است تألیف نثاری بخارایی شامل شعرائی از دوره میرعلیشیر نوایی تا حدود سال ۹۷۴؛ دیگر نفایس المآثر در شرح احوال شعرای ایرانی هند عصر اکبرشاه؛ دیگر خلاصه الاشعار وزبدة الافکار تألیف تقی الدین کاشانی که در سال ۹۸۵ تألیف شد؛ دیگر تذکره هفت اقلیم تألیف امین احمد رازی که به سال ۱۰۰۴ تألیف شد؛ دیگر تذکره نصرآبادی؛ دیگر سفینه خوشگو در سه مجلد؛ دیگر ریاض الشعرا تألیف علی قلیخان واله داغستانی که در قرن دوازدهم تألیف شد و عده زیادی تذکره های خصوصی دیگر که ذکر آنها در اینجا میسر نیست.^۱

دیگر از مسائل قابل توجه در ادبیات دوره صفوی تألیف کتب متعدد در لغت فارسی است. از علل عمده این امر توجهی است که شیخ ابوالفضل علامی وزیر اکبرشاه بنوشتن انشاءهای بلیغ و بازگشت بسبک نویسندگان قدیم دری داشته است و این سبک بعد از او در دربارگورکانی هند متروک ماند. معلوم

۱. مخصوصاً رجوع شود به تاریخ ادبیات ایران، تألیف آقای دکتر رضا زاده شفق، چاپ تهران ۱۳۲۱، از ص ۴۱۸ بعد.

است که این توجه اطلاع از لغت دری و موارد استعمال و معانی آنها را ایجاب میکرده و بهمین سبب از دوره او تألیف کتب در لغت زیاد رواج یافته بوده است. پیداست که پیش از این تاریخ نوشتن کتب در بیان لغات گاه مورد توجه قرار میگرفته اما رواج آن کم و بیش از دوره صفوی تعداد کتب لغت انگشت شمار بوده است. از جمله کتب مهم لغت که از دوره شیخ ابوالفضل مذکور بعد در هندوستان بوجود آمده و حقاً قابل توجه و عنایتند نخست کتاب فرهنگ جهانگیری تألیف جمال الدین حسینی انجورا باید یاد کرد که در دربار اکبرشاه و پسرش جهانگیر میزیسته است. وی کتاب خود را در سال ۱۰۱۷ بانجام رسانیده و به نام جهانگیر در آورده و فرهنگ جهانگیری نامیده است. پیش از آن کتاب مجمع الفرس تألیف محمد قاسم سروری کاشانی در ایران به نام شاه عباس تألیف و بسال ۱۰۰۸ تمام شده بود؛ دیگر از فرهنگهایی که در هند تألیف شده فرهنگ رشیدی است تألیف عبدالرشید الحسینی معاصر اورنگ زیب. وی کتاب خود را در سال ۱۰۶۴ بپایان برده و آن یکی از کتب معتبر لغت فارسی است. دیگر کتاب غیاث اللغات تألیف محمد غیاث الدین که ارزش موضوعی بسیار دارد و دیگر کتاب مؤید الفضلا و بهار عجم و چراغ هدایت و غیره. از میان فرهنگهای مذکور ذکر فرهنگ برهان قاطع مخصوصاً در اینجا لازم است. این کتاب را محمد حسین بن خلف تبریزی متخلص به برهان در سال ۱۰۶۲ در هندوستان تألیف کرده و بر اثر اشتغال بر لغات بسیار تاکنون چندبار طبع شده است.

عیب عمده این کتب آنست که بر اثر نداشتن روش دقیق در جمع آوری لغات غالباً فاقد ارزش علمی کامل هستند. در بسیاری از موارد اتفاق افتاده است که قرائتهای غلط لغات ترکی یا فارسی وسیله ایجاد لغت جدیدی برای لغت نویسان مذکور شده است مثل نوبان بجای نوپان ترکی، رنج بجای وقح عربی و غیره و غیره. مطلب دیگر آنکه در دوره اکبرشاه بلائی بزبان و تاریخ ایران روی آور شد و آن جعل کتابهاییست باسم دساتیر و شارسنان و آیین هوشنگ که همگی شامل لغات ساختگی بعنوان لغات ناب فارسی و حاوی مطالبی راجع به تاریخ ایران قدیم است که مطلقاً دروغ و بکلی ساختگی میباشد. این کتب مجعول به نام لغات خالص فارسی کلماتی بی بن و بی

اصل پدید آورده‌اند مانند پرخیده، ابرخیده، فرنودسار، سفرنگک، سمراد و غیره و غیره. این کلمات ساختگی بعنوان لغات ناب فارسی در فرهنگهای مذکور راه جسته و در دوره قاجاری و عهد مامورد استفاده کسانی قرار گرفت که بخیال خود خواستند پارسی ناب بنویسند و آنگاه این مهملات را در آثار خود بعنوان پارسی بکار برده و قطعات نامفهوم مضحکی از این راه بوجود آورده‌اند. مطالب تاریخی ساختگی کتب مذکور هم بدبختانه در کتابهای دوره قاجاری که در تاریخ ایران قدیم نوشته‌اند راه یافته و در اذهان برخی وارد شده است.

از خصائص دیگر دوره صفوی رواج و انتشار کثیر تألیفات علمی و دینی بزبان فارسی است و غالب این کتب بنثر ساده نسبتاً صحیح نگارش یافته‌است.

هنر و صنایع ظریف در دوران صفوی

عصر صفوی از جهت صنایع ظریف و معماری مهمترین دوره تاریخ مدنی ایران محسوب میشود. از همه حیث دنباله زحمات و ترقیات صنعتگران ایرانی دوره تیموری در این عهد ادامه یافته و بکمال رسیده‌است و از خوشبختی، شاهان صفوی که بشعر کمتر توجه داشتند بصنایع مختلف علاقه وافر ابراز میکردند و از میان آنان علی‌الخصوص شاه‌عباس کبیر خود بزرگترین مشوق و مروج صنایع و فنون مذکور بوده است و از این لحاظ نیز سعادت وی بکمال رسیده بود.

فن معماری در این عهد از دوره سلطنت شاه‌اسمعیل بعد همواره مورد حمایت سلاطین بود. خود شاه‌اسمعیل ابنیه و عمارات متعددی ساخته بود و از ساختمانهای معروف دوره او مسجد جامعی در ساوه باقی مانده که قسمتهایی از آن دستخوش آفات زمانه گردیده است و از آن میان گنبد آن که باقی مانده از بدایع آثار عهد صفوی است. این گنبد از کاشی فیروزه‌رنگ پوشیده شده و نقوشی برنگهای سفید و سرمه‌بی دارد. در داخل گنبد نقوشی بطرح هندسی با کاشی ساخته‌اند و دیوارهای زیرگنبد بکاشیهای شش‌گوش فیروزه‌بی مستور است و در زیر همین گنبد محراب گچ‌بری زیبا و منقوش بنقوش و رنگهای مختلف دیده میشود. از دوره شاه‌اسمعیل کاشی‌کاریهای دیگری در مسجد جامع اصفهان و مسجد علی‌اصفهان و مقبره هارون ولایت اصفهان باقی

مانده است.

از آثار دوره شاهطهماسب مسجد و کاخ او در قزوین مهم بود که فعلاً تقریباً چیزی از آن باقی نیست ولی مهمترین اثر موجود دوره او مقبره شیخ - صفی‌الدین اردبیلی در اردبیل است. در دوره شاهطهماسب و بفرمان او بعضی ساختمانهای کوچک که در آرامگاه شیخ صفی‌الدین شده بود تکمیل گردیده و همه آنها بهم ارتباط یافته و تالاری بر آن افزوده و حیاط پیشگاه مقبره ساخته شده بود. در این مقبره برکنار برج آرامگاه شیخ صفی‌الدین برج آرامگاه شاه اسمعیل قرار داد و انواع تزیینات در داخل برجها و تالارها و دهلیزها مشهود است. بر روی هم کاشی کاری و معرق کاری این بقعه بسیار زیبا و نمونه کمال این صنعت در اوایل عهد صفویست.

کمال معماری عهد صفوی در دوره درخشان سلطنت شاه عباس کبیر حاصل شد و نمونه‌های عالی این کمال را باید در آثار شهر زیبای اصفهان جستجو کرد، شهر اصفهان اگر چه یک شهر کهن است که اسم آن را از دوره شاهنشاهان قدیم ایران می‌بینیم، و اگر چه ابنیه و آثاری از دوره‌های مختلف در آن وجود دارد و علی‌الخصوص مسجد جامع آن حاوی نمونه‌های مختلف حتی از دوره پیش از اسلام است، ولی این شهر زیبای کنونی را که مایه اعجاب و تحسین هر بیننده می‌گردد باید محصول زحمات و توجهات شاه عباس بزرگ دانست. زیرا او هنگامی که پایتخت سلاطین صفوی را از قزوین بان‌شهر منتقل ساخت بطرح نقشه تازه‌یی برای آن همت‌گماشت. از آنجمله خیابان چهارباغ را که به‌پل زاینده‌رود ختم میشود و میدان بزرگ وسط شهر را ساخت تا میدان چوگان‌بازی باشد و دروازه‌های سنگی برای آن قرارداد. در اطراف میدان ساختمانهای عالی مسجد شاه در جنوب و عالی‌قاپو در مغرب و مسجد شیخ لطف‌الله در مشرق و سردر بازار در شمال ساخته شد. مسجد شاه دارای صحن بزرگی است که در چهار طرف آن ایوانهایی قرار گرفته و ایوان طرف گنبد در هر طرف مناره‌یی مستور از کاشی دارد. این بنای بزرگ از خارج و داخل از کاشیهای رنگین و معرق پوشیده است. سردر بزرگ این مسجد بامنازه‌های بزرگ آن که سمت جنوب میدان قرار گرفته بسیار جالب توجه است. بنای مسجدشاه در سال ۱۰۲۱ بفرمان شاه‌عباس آغاز شد. عمارت عالی‌قاپو در

حقیقت برای آن بود که از ایوان آن بازی چوگان و سان سپاه دیده شود. این عمارت هفت طبقه و دیوارهای آن منقش و سقف ایوان بزرگ آن بکاشی مزین است. مسجد شیخ لطف‌الله که به حقیقت یکی از بدایع صنعت معماری است در سمت مشرق میدان واقع گردیده و گنبد آن بتامی با کاشی پوشیده شده است. محوطه زیرگنبد هم هشت قطعه بزرگ کاشی موزائیک دارد که دور آنرا کاشی فیروزه‌یی احاطه کرده است. این بنا در سال ۱۰۲۸ تمام شد.

پل الله‌وردی‌خان و پل خواجو که هر دو روی زاینده‌رود قرار دارند از پلهای مشهور جهان هستند که دو طبقه دارند و با آجر روی پی سنگی ساخته شده‌اند و بعضی قسمتهای آنها مانند سایر ساختمانهای دوره صفوی با کاشی تزیین گردیده‌اند.

در پشت عمارت عالی‌قاپو، بنای چهل‌ستون قرار دارد که از عمارات مجلل تشریفاتی عهد صفویه بود. دیوارهای این عمارت دارای نقاشیهای بزرگ‌گیت که مناظر جنگ و مهمانیهای سلاطین صفوی را نشان میدهد. وجه تسمیه این بنا بچهل ستون آنست که استخری جلو عمارت ساخته شده و عکس بیست ستون ساختمان در آن میافتد و مجموعاً چهل ستون پدید میآورد.

یکی دیگر از بناهای بسیار معروف اصفهان که ساختمان آن متعلق به بعد از دوره شاه‌عباس میباشد مدرسه شاه‌سلطان‌حسین است که در خیابان چهار-باغ قرار گرفته و صحن مربع بزرگی با چهار ایوان دارد و دور صحن طاقماهای دو طبقه ساخته شده و در جانب قبله سر در بزرگ‌گیت که گنبدهای طرفین آن با کاشی پوشیده شده است.

در عهد صفویه آرامگاه امام ثامن علیه‌السلام نیز تعمیرات و توسعه بسیار یافته است. گنبد طلای مقبره که در عهد شاه‌طهماسب ساخته شده بود در دوره سلطنت شاه‌عباس کبیر تکمیل و تعمیر شد. ایوان طلای صحن کهنه را اول شاه طهماسب ساخت و بعد نادر آنرا تکمیل و تعمیر و شاید تجدید کرد.

در دوره صفوی عمارات و کاروانسراهای متعدد در ایران ایجاد شد. کاروانسراهای این دوره خصوصاً از لحاظ تسهیل حرکت کاروانهای تجاری بسیار اهمیت داشت و بنای غالب آنها متعلق بعهد سلطنت شاه‌عباس کبیر است که بتوسعه تجارت ایران توجه کم‌نظیری می‌کرد. کاروانسراها معمولاً

بسیار مستحکم و دارای یک صحن بزرگ و عده‌ی اتاق برای استراحت مسافران و محل نگاهداری دواب بوده است.

گذشته از قصور سلطنتی اصفهان از پادشاهان صفوی کاخهای دیگری نیز باقی مانده است و از جمله آنها علی‌الخصوص کاخی است که در شهر اشرف (بهشهر) مازندران ایجاد شده و از کاخهای زیبای آن عهد است که بر تپه‌ی بناگردیده و با تعمیراتی که در آن صورت گرفته هنوز باقی است.

از جمله ابنیه عهد صفوی یکی شهر جلفای اصفهان است که بر اثر کوچانیدن ارمنیان باصفهان در عهد شاه‌عباس بوجود آمده و کلیسایی که در آنجا ساخته شده از جمله آثار مهم معماری عهد صفویست. دیگر از آثار معماری این عهد مسجد معروف به مادرشاه در اصفهان است و دیگر مقبره میربزرگ یعنی میرقوام‌الدین مرعشی در آمل که کارهای اساسی آن در عهد صفوی صورت گرفت و از حیث کاشی‌کاری و رنگهای مختلفی که در آن بکار رفته دارای اهمیت بسیار است. غیر از این ابنیه که برشمرده‌ایم در عهد صفوی مساجد و مدارس و امازده‌ها و بقاع متعددی ساخته شد که همه از حیث سبک معماری و کاشی‌کاری یکدیگر شبیه و نزدیکند.

در ابنیه دوره صفوی چیزی که بیشتر از همه جلب توجه میکند نخست استحکام آنهاست که باعث پایداری آنها در طول سالیان دراز گردیده است. مهندسی و معماری این ابنیه با چنان دقت و مهارتی صورت گرفته و مصالحی که بکار رفته آنقدر با جوانمردی و سخاوت فراهم آمده که هیچگونه نقصی را در آنها باعث نگردیده است. موضوع مهم دیگر در ساختمانهای عهد صفوی کاشی‌کاری‌های مجلل و زیبای آنهاست که همه از شاهکارهای کاشی‌کاری در ایران شمرده میشوند. رنگ‌آمیزی و ظرافت و دقت نقش‌ها و استحکام رویه‌های کاشی و سایر نکات فنی دقیق که در آنها رعایت شده حتی تقلید آنها را هم غیر مقدور ساخته است و مایه خیرگی و بهت هر بیننده می‌گردد. صنعت کاشی‌کاری در آغاز عهد صفوی دنباله ترقی آخر دوره تیموری را طی می‌کرد ولی در عهد شاه‌عباس بزرگ باوج کمال خود رسید و تا آخر عهد صفوی کم‌ویش بهمان نحو باقی ماند. از میان کاشی‌کاریهای دوره صفوی آنچه در چند قسمت از داخله آرامگاه امام‌علی بن موسی‌الرضا علیه‌السلام و در داخله مسجد شیخ-

لطف‌الله‌ونمای خارجی‌گنبد آن و در مسجد شاه اصفهان دیده میشود بدرجه‌یی از زیبایی و شکوه است که وصف آن واقعاً دشوار میباشد.

در دوره صفوی سه نوع کاشی‌کاری در تزئینات عمارات ملاحظه میشود: اول کاشی یکرنگ، دوم کاشی موزائیک یا معرق (و آن چنانست که با بریدن کاشیهای رنگارنگ و قرار دادن آنها کنار یکدیگر با رنگ آمیزی بسیار جالب نقشهای جدیدی بوجود می‌آورده‌اند). سوم کاشی هفت‌رنگ (کاشیهای یک‌پارچه بزرگی که روی آن طرح‌های رنگارنگ نقاشی شده باشد).

تمام سردرهای عمارات و گنبدها و داخل‌گنبدها و غالب دیوارها با کاشیها و کاشیهای معرق تزئین شده و کتیبه‌هایی که بر روی کاشی نوشته شده همه‌جا با نهایت مهارت و دقت وافر مهندسی و خوشنویسی تهیه گردیده است. بر رویهم فن معماری ایرانی در دوره صفوی بعالی‌ترین مراحل کمال خود چه از حیث زیبایی و چه در استحکام و استواری رسیده و بعد از آن دوره دیگر نظیری پیدا نکرده است.

ترقی واقعی نقاشی در ایران بشرحی که پیش ازین دیده‌ایم از دوره مغول شروع شد و اگرچه چندگاهی در ایام اغتشاشات بین حکومت ایلخانان و تشکیل دولت تیموری توقیفی در پیشرفت آن فن حاصل شده بود لیکن در عهد سلطنت جانشینان تیمور دوباره با قوت بسیار شروع به پیشرفت نمود چنانکه در اواخر آن عهد در دربار سلطان حسین بایقرا هنرمندان بزرگی گرد آمدند و حوزه‌یی بوجود آوردند که تمام دوره صفوی تحت تأثیر مستقیم آن بود. از بزرگترین استادان این حوزه یکی «کمال‌الدین بهزاد» شاگرد «پرسیداحمد تبریزی» و دیگر «قاسم‌علی» بود که هر دو از استادان مسلم نقاشی شمرده میشوند. بهزاد و همکاران او و شاگردان مشهور وی یعنی «شیخ‌زاده خراسانی» و «آقامیرک تبریزی» در دستگاه هنرپرور سلطان حسین بایقرا بکارهای استادانه خود اشتغال داشتند که ستاره قدرت شاه اسمعیل صفوی از افق ایران طلوع کرد و سراسر این کشور را بنور خود روشن ساخت. بهزاد و بعضی از شاگردان وی و عده‌یی از نقاشان بزرگ بدستگاه سلطنتی شاه اسمعیل انتقال یافتند و از آن میان علی‌الخصوص «بهزاد» باحرمت خاص در خدمت پادشاه صفوی پذیرفته شد و بریاست کتابخانه سلطنتی که خود مرکز اساسی هنر خوشنویسی و نقاشی و تذهیب و

تجلید شمرده میشد معین گردید و تا اوایل سلطنت شاهطهماسب نیز در قید حیات بود و چند اثر مشهور او متعلق بدوره فرمانروایی دو پادشاه اخیرالذکر است. در سبک نقاشی «بهزاد» دقت کامل در خطوط تصاویر و نشان دادن وضع چهره و مفهوم گردانیدن اشارات در آنها و ریزه کاری در ترسیم مناظر طبیعت و استفاده از رنگها و رنگ آمیزیهای گوناگون برای بیان احوال مختلف، مورد توجه بوده است و نظر بهمین خصائص ممتاز است که باید گفت در سبک بهزاد و همکاران و شاگردان او نقاشی ایرانی بمرتبه بلندی از کمال رسیده و بیروچی و عدم انطباق با حقیقت از آن بر کنار شده و ظرافت آن بمرتبه اعلی ارتقاء جسته است.

انتقال بهزاد و شاگردان و بعضی همکاران او از هرات بدستگاه شاه اسمعیل باعث شد که پایه بسیار استواری برای ترقی این فن در عهد درخشان صفوی گذاشته شود. با این حال باید بخاطر داشت که با رفتن استادان مذکور به تبریز شهر هرات یکباره خالی نماند بلکه نهضت هنری دوره سلطان حسین بایقرا چندگاهی هنوز آن شهر را تحت سیطره خود داشت و بسیاری از مینیاتورهای مشهور هرات بعد از مهاجرت بهزاد و همکارانش در آن شهر ساخته و وجود این مینیاتورها نشان میدهد که بهزاد تنها نقاش بزرگ آن شهر در آخر دوره تیموری نبوده و در آنجا استادان زبردست دیگری هم زندگی میکردند.

در عهد شاهطهماسب جانشین شاه اسمعیل، علاوه بر آنکه بهزاد هنوز در قید حیات بود شاگردش آقامیرک هم در خدمت پادشاه صفوی با احترام و مقامی ارجمند بسر میبرد و شاگرد معروفش سلطان محمد بشاه صفوی درس نقاشی میداد و تنی چند از نقاشان را زیر دست خود در دربار داشت. از آثار معروف سلطان محمد دویست و پنجاهوشش مجلس از یک نسخه شاهنامه است که برای شاهطهماسب تهیه شد و اکنون نسخه آن در پاریس است. دیگر از نقاشان مشهور دوره این شاه عبدالصمد شیرازی و میرزاعلی و مولانا مظفرعلی و استاد محمد و میرسیدعلی هستند و این استاد اخیرالذکر مخصوصاً در تجسیم مناظر طبیعی و روستایی چیره دست بوده و در تصویر حیوانات و گلها نهایت دقت و انطباق با حقیقت را رعایت نمیکرده است. میرسیدعلی و استاد دیگر معاصر او عبدالصمد شیرازی هنگامیکه پادشاه پناهنده هند، همایون، از خدمت شاه

طهماسب بکشور خود بازمیگشت همراه او بدربار هند انتقال یافتند و در آنجا سبک نقاشی ایرانی را پراگندند. در عهد همین پادشاه صفوی مرکز دیگری از نقاشی در بخارا ایجاد شد که از نمایندگان بزرگ آن شیخ زاده و محمود مذهب هستند. شیخ زاده چنانکه دیده‌ایم یکی از دو شاگرد مشهور بهزاد است که بجای مهاجرت بدربار صفوی بخارا انتقال یافت و در آنجا مکتب مشهوری را پی افکند و پیداست که این مکتب هم تحت تأثیر مکتب بهزاد بوده است.

بعد از شاه طهماسب، مهمترین دوره نقاشی عهد صفوی دوره سلطنت شاه عباس کبیر است. این پادشاه بزرگ همچنانکه نسبت بسایر فنون حداعلائی تشویق و ترویج را رعایت میکرد بنقاشی هم کمال عنایت را مبذول میداشت. بزرگترین نقاش عهد او رضای عباسی است که مینیاتورها و نقاشیهای رنگی او مشهور است و در فن نقاشی بعد از خود اثر بسیار برجای گذاشته. در عهد شاه عباس بر اثر افزونی ارتباط میان ایران و کشورهای اروپایی بعضی از صنعتگران ایرانی بپاره‌یی از رموز سبک نقاشی اروپایی آشنایی حاصل کردند و این اثر عالی‌الخصوص در سبک رضای عباسی کاملاً مشهود است چنانکه بیشتر بصورت سازی اظهار علاقه کرده و در آنها مخصوصاً به نشان دادن حالات طبیعی توجه نموده است و همین سبک است که در شاگردان او اثر بسیار برجای نهاد و بسویژه پسرش «شفیع عباسی» معاصر شاه عباس ثانی سبک پدر خود را خوب تعقیب کرد.

در دوره صفوی هم نقاشیهای منفرد از شاهان و شاهزادگان و رجال و هم مینیاتورهایی که مردان و زنان وهمی را نشان دهد بسیار دیده میشود لیکن بیشتر پرده‌ها عبارتست از مجالسی که برای کتبی مانند شاهنامه فردوسی و خمسۀ نظامی و آثار امیر خسرو دهلوی و جامی و امثال اینها ترتیب داده میشود و داستانها یا میدانهای جنگ و یا مجالس بزم را مجسم میکرد. در غالب مینیاتورها ریزه کاری بدرجۀ اعلائی دقت میرسید بحدی که حتی نقشه پارچه‌ها که برتن افراد بود و فرشهایی که در مجالس افکنده میشد مجسم میگردد. در ساختن شبیه انسان و حیوان و رسم گلها و درختها کمال ظرافت و دقت مرعی بود و رنگ آمیزی و بکار بردن انواع الوان طبیعی خاصه برای مجسم ساختن حالات و مناظر بسیار مورد استعمال داشت.

از جمله کارهای مهم در نقاشی عهد صفوی تذهیب و تزیین حواشی و مرقعات و امثال آنهاست البته این کار از روزگاران قدیم در ایران معمول بود چنانکه حتی در آثار مانوی مکشوفه در آسیای مرکزی هم اثر تذهیب در حواشی صنجات و میانه سطور ملاحظه میگردد لیکن کمال این فن از عهد مغول ببعد و خاصه در دوره تیموری و صفوی حاصل شده است. در تذهیب‌های دوره صفوی بوته‌ها و درختها و گلها و حیوانات پرنگهای گوناگون خاصه رنگهایی که از آمیزش با طلا و نقره فراهم آمده و بر روی زمینه‌هایی از رنگهای گوناگون علی‌الخصوص رنگ سرمه‌یی یا آبی و لاجوردی ترسیم شده باشد دیده میشود. در این تذهیب‌ها که مخصوصاً در ورق اول هر کتاب و در دیباچه آن و در اوراق نخستین نسخ قرآن کریم ترسیم میشده بحدی ظرافت بکار رفته و خطوط با چنان مهارت ترسیم گردیده که مایه حیرت و اعجاب هر بیننده است.

خوشنویسی هم در عهد صفوی بمنتهای کمال رسید و در این دوره خطاطان بزرگ که در ایران کمتر نظیر پیدا کردند، ظهور نمودند و از آن میان ذکر دو خوشنویس علیرضا و میرعماد در اینجا لازم است و آثار آنان در کتیبه‌های مساجد و اماکن متبرکه و ابنیه دوره صفوی و کتب و نسخ این دوره بسیار دیده میشود و نمونه بارزی از آخرین کمال و پیشرفت این هنر در ایرانست.

چهار مقاله

به تصحیح دکتر ذبیح الله صفا

در این دفتر که عنوان از چهار مقاله را یافته است، منتخبی از مقاله اول و دوم کتاب چهارمقاله نظامی عروضی را می‌خوانیم.

مصحح، این مجموعه را از آن جهت تدارک دیده که نمونه‌ای از کار یک نویسنده میانه قرن ششم در دست باشد.

کتاب چهارمقاله که اسم اصلی آن مجمع النواد است در سال ۵۰ هجری بقصد شناسانیدن چهار فن دبیری و شاعری و طب و نجوم و هدایت دبیران و شاعران و طبیبان و منجمان که در خدمت سلاطین ادای وظیفه می‌کرده‌اند، نگاشته شده و به ابوالحسن حسام‌الدین علی از شاهزادگان غوری تقدیم شده است. در آغاز هر مقاله تعریفی موجز از فنی که در آن مقاله مورد بحث است آمده و آنگاه برای اثبات قول، نویسنده حکایاتی که همه متضمن فواید تاریخی است، ذکر گردیده.

مصحح از چنین مجموعه‌ای، دفتری را با افزودن حواشی و پانوشت‌ها و معانی واژگان دشوار فراهم آورده است که می‌تواند باب مناسبی در آشنایی با کار ابوالحسن نظام‌الدین احمد بن - عمرین علی سمرقندی معروف به نظامی عروضی از نویسندگان و شاعران قرن ششم هجری که در طب و نجوم نیز دارای اطلاعاتی بوده، باشد.

مختصری در تاریخ تحول نظم و نثر
بقلم دکتر ذبیح الله صفا

اوراق معدود این کتاب بخشی از تاریخ ادبیات ایرانست، حاوی بحث مختصر و کلی در تحول نظم و نثر از آغاز ادبیات فارسی تا دوره معاصر. این کتاب را مؤلف در پاییز سال ۱۳۳۱ بتقاضای هیأت علمی دانشکده افسری که خواهان تاریخ مختصری از تحول زبان و نظم و نثر فارسی در دوره اسلامی بود، فراهم آورد مقصود از تنظیم آن این بود که دانشجویان از سیر نظم و نثر فارسی باختصار و بی آنکه وارد مباحث مفصل و دقیق شوند اطلاعی حاصل کنند و از گذشته ادبی میهن خود دورنمایی در نظر مجسم سازند. از این رو با رعایت کمال اختصار نگارش یافته و در آن به ذکر اشارات موجز قناعت شده است و سبک‌هایی که در هر عصر و زمان در شعر و نثر وجود داشته باختصار مورد بحث قرار گرفته است. در نگاشتن این اوراق حتی المقدور از ورود در مباحث دقیق خودداری شده تا مبتدیانی را بکار آید و گرنه تحقیق در موضوعی که انتخاب شده است مستلزم تسوید اوراق کثیر و صرف همتی وافر است که آقای استاد ذبیح الله صفا در اثر مشهورش شرح «تاریخ ادبیات در ایران» بخوبی از عهده آن برآمده است.

خلاصه تاریخ ادبیات در ایران «جلد اول»
بقلم دکتر ذبیح الله صفا

جلد اول خلاصه تاریخ ادبیات ایران تلخیصی است از مجلدات اول و دوم تاریخ ادبیات در ایران تألیف استاد صفا که روی هم اوضاع سیاسی و اجتماعی و علمی و ادبی ایران را از آغاز عهد اسلامی تا اوائل قرن هفتم هجری بنحو دقیق و موثکافانه بی بررسی کرده است. اگرچه پیش از استاد صفا و همزمان با او محققان دیگری هم اعم از ایرانی یا خارجی به تدوین تاریخ ادبیات پرداختند، مانند ادوارد براون، هرمان اته، یان ریپکا، دکتر شفق و غیره اما انصاف باید داد که کار آنان ضمن اینکه مفید و ارزشمند است شمول و باریک‌اندیشی تاریخ ادبیات دکتر صفا را ندارد. اکنون که شمار واحدهای دانشگاهی افزونی و حجم درسی آنها کاستی یافته است تلخیص این کتاب بنا بر تقاضای مکرر استادان و دانشجویانی صورت گرفته که از خواندن یک دوره تاریخ ادبیات در ایران به سبب زیادی مطلب و حجم کتاب شکایت داشتند و غالباً به تهیه و خواندن جزوه‌های پلی‌کپی شده ناقص اکتفا می‌کردند. گذشته از این چون صورت اصلی کتاب برای آن دسته از محققان تهیه شده است که بخواهند در رشته زبان و ادبیات فارسی تخصص حاصل کنند با این تلخیص می‌توانند پاسخگوی نیاز همه کسانی باشد که بدون داشتن تخصص بخواهند از سیرات فرهنگی ایران زمین آگاهی یابند جلد دوم این تلخیص که امید است هر چه زودتر چاپ و منتشر شود خلاصه‌یی از دو بخش اول و دوم جلد سوم و جلد چهارم خواهد بود که به شیوه مجلد اول اوضاع سیاسی و اجتماعی و علمی و ادبی ایران را تا قرن دهم هجری بمطالعه می‌گیرد.

حماسه‌سرایی در ایران
دکتر ذبیح الله صفا

حماسه‌سرایی در ایران تحقیقی است بنیادی در کیفیت تکوین و تدوین روایات ملی و نظم آنها به لهجات اوستایی، پهلوی، دری و بنیاد داستانهای ملی، تاریخی و دینی.

مؤلف در این کتاب بر آن سر است که به ریشه راستین حماسه‌های پربار ملتی دست یابد، که از زمانهای کهن با حماسه‌های دلیرانه و پرشکوه و بازگویی این حماسه‌ها، الفتی دیرینه داشته و همیشه برای قد برافراشتن در مقابل بیدادها راهی می‌جسته است حماسه‌آفرین و یاد این حماسه‌ها را گرامی می‌داشته — همچنانکه تاریخ پرنشیب و فرازش را.

حماسه‌سرایی در ایران، به چگونگی تکوین و تدوین روایات ملی — که در شکل باشکوه‌تر باعث بوجود آمدن آثاری چون شاهنامه فردوسی شده‌اند — و حتی دامنه ریشه‌یابی علل خلق این حماسه‌ها در زبانهای اوستایی و... کشیده شده است.

دکتر صفا، حماسه‌سرایی در ایران را بگونه‌ای آراسته که یک خواننده معمولی با اندک بضاعتی در سواد از طریق خواندن فصولی چون: ماهیت و کیفیت حماسه، تکوین و تدوین حماسه ملی ایران، تدوین روایات ملی از قدیمترین عهد تاریخی ایران تا ظهور ادبیات فارسی، آثار حماسی پیش از اسلام، حماسه در ادبیات پهلوی و اوستایی، حماسه‌های تاریخی، ملی و دینی و بنیاد داستانهای ملی به کم و کیف حماسه دل می‌بندد و دلیرانه‌ترین سرود جاودان پدران در یاد جان مدام زنده می‌دارد.

مؤلف برای به دست دادن تعریفی جامع از حماسه و حماسه‌سرایی در آغاز انواع شعر را به محک می‌زند و با تعریف انواع شعر به منظومه‌های حماسی می‌رسد و کلام دلیرانه شاعران بزرگ ایران. او به هنگام بازشناسی وضعیت حماسه و ملاک و مبنا قرار گرفتن بنیاد حکومت خاندانهای مختلف بر ایران از پیشدادیان، کیان، اشکانیان، ساسانیان و دیگر خاندانهای ایرانی که بر سرزمین اجدادی خود حکم رانده‌اند به بازگویی نام پهلوانان افسانه‌ای چون پهلوانان سیستان و دلیرانی از جان گذشته چون کاهو، قارن، قباد، پهلوانان اشکانی و آرش شواتیر اشاره کرده است و برای بازشناسی ویژگیهای این پهلوانان به بازسازی چهره دشمنان آنان نیز پرداخته است.

نشأه جام

اولین دفتر شعر دکتر ذبیح الله صفا

در طی پنجاه سال سابقه فرهنگی و تلاش مستمر در راه معرفی میراث فرهنگ ایران زمین، این اولین دفتر شعر است که از دکتر ذبیح الله صفا نشر شده است. اگر چه بعضی از قطعات این مجموعه پیش ازین در روزنامه‌ها و مجلات تهران و شهرستانها منتشر شده بود اما اولین بار است که بصورت مجموعه بطبع رسیده است. نشأه جام که عنوان این دفتر شده است نام اولین قطعه شعر آنست. گوینده در مقدمه‌یی که بطور مختصر ولی مفید «آغاز سخن» قرار داده کار خود را به نقد و بررسی گرفته و به دو مطلب اشاره کرده است. نخست آنکه در پیروی از شیوه‌های کهن یا نو تعصب نداشته بلکه معتقد است که بیان هر معنی مستلزم نحوه خاصی از گفتار است. دوم، اعتراف می‌کند براینکه هر یک از قطعات این مجموعه بر پایه یک علت نفسانی و یک حالت روحانی گوینده سروده شده است بنابراین نه تقلیدی از تعبیرات و اصطلاحات شاعران کهن و نه اقتفایی از سخنگویان و شاعران نو است. در این «آغاز» گوینده شاعری را بعنوان کاری که با قصد قاطع بدان دست زده باشد نپذیرفته، بلکه آنرا ملجأ و مفری روحانی از سرخوردگیها و ناتوانیها و تألمات و تأثرات و دلباختگیها دانسته است. شاید بسبب اینکه هیچگاه در خود احساس غرور شاعرانه نکرده است کلامش از سادگی و صفایی خاص برخوردار است که می‌توان آنرا رسالت شعر او خواند. به یک تعبیر تازه‌تر شعر دکتر صفا نقاب بر چهره ندارد و به خواننده دروغ نمی‌گوید، کلامیست صادق و صافی و صد درصد متکی بر آشوب و غوغای دنیای درون یک شاعر. این دفتر در مجموع صد و چهار قطعه کوتاه و بلند از دکتر صفا را در بر دارد که همه بنوبه خود از جزالت و استواری و جوهر شعری خاصی برخوردار و کلام و معنی در همه آنها تازه و جذاب است. علاوه بر این استاد صفا مقدمه‌یی نسبتاً مبسوط درباره شعر فارسی بر این دفتر افزوده است.

مقدمه‌یی بر تصوف نوشته ذبیح الله صفا

مقدمه‌یی بر تصوف تاریخی مختصر از تصوف و عرفان و شرحی کوتاه راجع به سبب‌های این نهضت در ایران از اوایل حکمروایی اسلام تا قرن هفتم یعنی تا دوران زندگی مولوی است که خود از عرفای بنام بوده است. مؤلف را در آغاز هدف این بود که مقدمه‌یی بر تصوف را بصورت مقاله‌ای در مقدمه تحقیقات مربوط به مولانا جلال‌الدین عارف جلیل‌القدر، جای دهد، اما از آن جهت که سیر تصوف در ایران مبحث جالب و در عین حال لازمی برای آگاهی دست‌اندرکاران تحقیق و مشتاقان ادب کلاسیک ایران است، مجموعه حاضر از آن مقدمه کوتاه حاصل آمد.

نویسنده با پرداختن به بررسی خط سیر تصوف و عرفان در ایران مجموعه‌ای فراهم آورده ساده و نزدیک به ذهن کسانی که با این مباحث از طریق کنکاش و مکاشفه مستقیماً سروکار ندارند و رساله حاضر بصورت ذکر سرگذشت کوتاهی از تصوف و صوفیان و عرفان و عارفان ایرانی درآمده است.

دکتر صفا در پرداخت این مجموعه ابتدا به جهان‌بینی تصوف اشاره می‌کند و اینکه تاکنون در باره اهمیت و ویژگی‌های این جهان‌بینی تحقیق کافی نشده است و در ادامه بحث جدا از بازگویی خط سیر این بینش جهانی به مراحل مختلف سلوک و سالک پرداخته و راهی را که یک صوفی تا رسیدن به مرحله نهایی و وارد شدن به عرصه کشف و شهود باید بپیماید، بازگفته است. در این رساله نظر جالب نویسنده را می‌خوانیم که قرن پنجم و ششم را بعنوان پایگاه اعتدالی تصوف و عرفان برگزیده و مردم را نشان داده که در این قرون برای فرار از ناراستی‌ها به خانقاهها و مراکز تجمع عرفا روی می‌آورده‌اند. او در این رساله مختصر هیچ چیز را به حدس و گمان بر گزار نکرده بلکه در تمام مراحل به اسنادی استناد کرده که اهمیت این اسناد را تحقیقات محققان بخوبی آشکار کرده است.

بهرام چوبین به تصحیح دکتر ذبیح الله صفا

دفتری که با عنوان بهرام چوبین فراهم آمده در حقیقت فصلی از ترجمه تاریخ طبری است با این اعتقاد که خواندن کل این مجموعه مفصل با دشواریهای ادراکی برای مردم شتابزده زمان ما میسر نیست و همین اندک می‌تواند سیاق نگارش و دیدگاه نویسنده را بر خواننده روشن کند.

دکتر صفا در تدارک این دفتر با دادن پانوشته‌ها و معنی کردن واژگان دشوار دریافت داستان بهرام‌چوبین را به نهایت سادگی رسانده است و از سوی دیگر با مقابله چندین نسخه، متن معتبری از آن به دست داده است.

دلیران جانباز
دکتر ذبیح الله صفا

دلیران جانباز نخستین مجلد از مجموعه مقالات تاریخی دکتر ذبیح الله صفاست که با رعایت توالی تاریخی در این دفترگرد آمده است.

نویسنده، این مقالات را با این اعتقاد فراهم آورده که: «آگهی از سرگذشت نیاکان خاصه که نام آور و شجاع بوده باشند، لذتی وصفناکردنی دارد... و آگهی از تاریخ گذشتگان و اطلاع از مبارزات اجداد خود، با مشکلات و مصائبی که فرا راهشان آمده و آنان را به مقاومت‌های طولانی و مبارزات مردانه و فراموش ناشدنی برانگیخته، تحمل دشواریهای را آسان می‌کند...»
مجموع گفتارهای بهم پیوسته‌یی که در این کتاب آمده از سه دسته مقالات فراهم آمده، بدین شرح: ۱. سلسله مقالات دهگانه که زیر عنوان نهضت‌های ملی ایرانیان آمده و مطالعه‌یی اجمالی و عمومی در نهضت ایرانیان بعد از حمله عرب برای باز یافتن مقام از دست رفته تاریخی خود، است.

۲. سلسله مقالاتی که در برگیرنده سرگذشت دسته‌یی از قهرمانان استقلال ایران است که از اوایل قرن دوم تا قسمتی از قرن چهارم هجری سرگرم مبارزات خود برای رهایی سرزمین ایران از تسلط خلفا بودند، است.

۳. سلسله مقالاتی که زیر عنوان «نگهبانان ایران» آمده است و در آنها سرگذشت مدافعان ایران که بعد از حمله مغول (از ۶۱۶ هجری به بعد) در برابر دشمنان قدعلم کردند، شرح داده شده است.

مؤلف، آخرین فرد این قهرمانان استقلال را نادرشاه افشار قلمداد کرده و ماجراهای زمان سلطنت او را با نام شاهین ایبورد بازسازی کرده است.

نویسنده در تنظیم این سلسله مقالات که بیشتر آنها قبلا در نشریات مختلف به چاپ رسیده‌اند، از روش خشک تحقیقی که گاه خستگی را باعث می‌شود بطور کامل استفاده نکرده، بلکه او به ساخت و ساز ماجراها و چهره‌های تاریخی بگونه قصه‌پردازی دست زده است. اگر چه در تمام مقالات موارد ارجاع فراوانی را ذکر کرده اما شیوه نگارش این سلسله مقالات باعث شده که شگفتی زندگی قهرمانان علاوه بر هیجان، از جدایت و کشش فراوانی نیز بهره یابد.

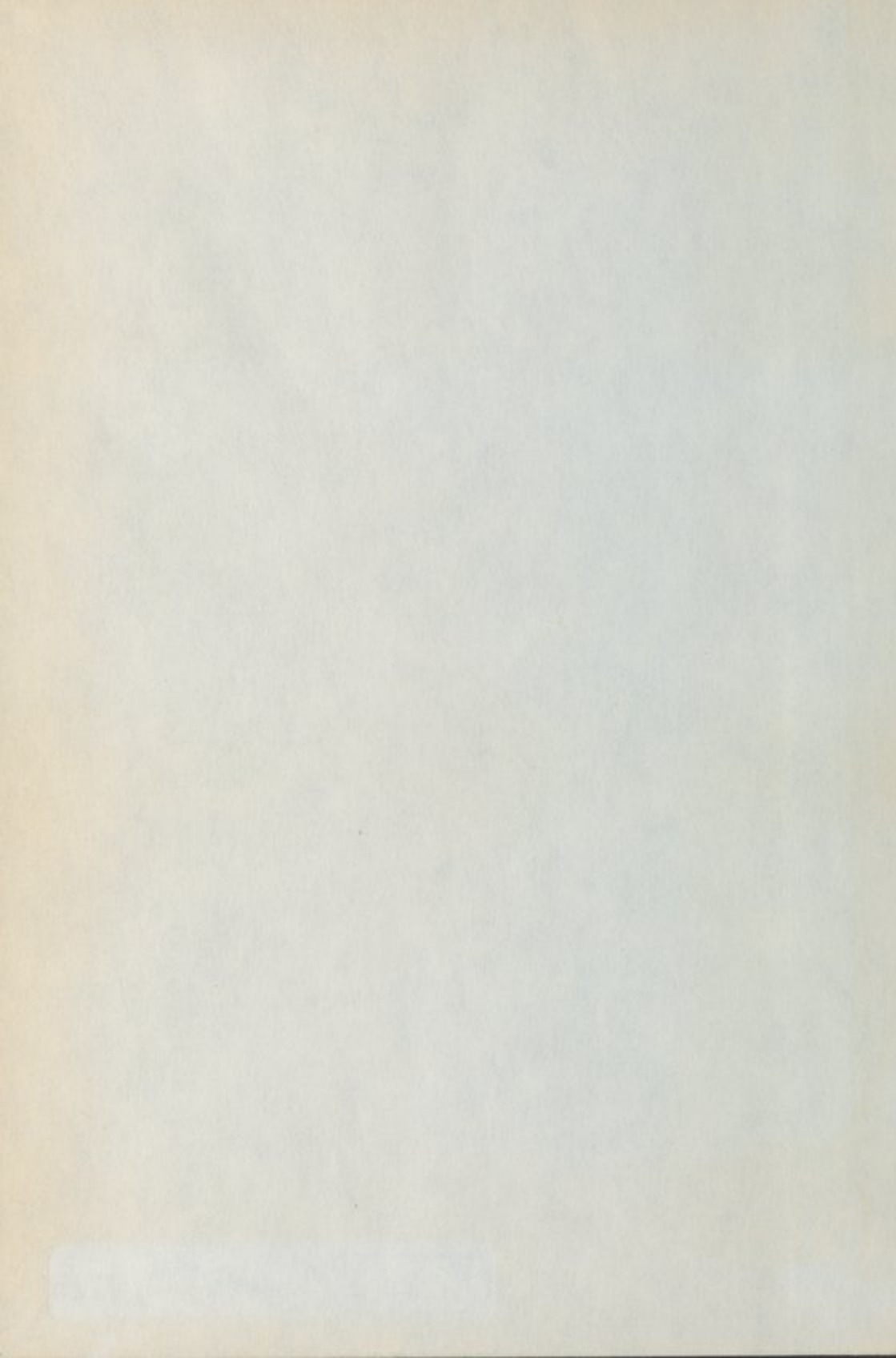
Property of
Princeton University
Library

این کتاب مجموعه‌ای از سلسله مقاله‌های دکتر صفا است که بین سالهای ۱۳۲۸-۱۳۳۱ نخست بار در مجله اوقش انتشار یافت. این مقاله‌ها خواننده را با گذشته ایران و روزهای تاریک و روشن تاریخ ایران آشنا می‌کند و سیر تمدن و فرهنگ ایران را نشان می‌دهد و ضمن این مقاله‌ها احوال مردم و عقاید و افکار آنان بازگو می‌شود و جلوه‌ها و جنبه‌های جذاب تاریخی و فرهنگی کشور کهنسال ایران بازنموده می‌شود. در این مقاله‌ها تاریخ هر دوره به کوتاهی و ایجاز ذکر می‌شود و علتها و عاملهای ترقی و انحطاط تمدن و فرهنگ ایرانی و اسباب و علل قدرت و ضعف دولتها بیان می‌شود. هجوم اقوام و سلل بیگانه و نتایج پیروزی آنان و تلاشهای ایرانیان برای به دست آوردن استقلال نیز تصویر می‌شود. در این کتاب تنها به ذکر رویدادهای سیاسی و نظامی اکتفا نشده است بلکه نویسنده به دنبال کشف علل وقایع و حوادث تاریخی به تحلیل تاریخ اجتماعی و توصیف مردم‌شناسی پرداخته است و در کمال اختصار اوضاع و احوال اجتماعی ایرانیان را از آغاز تا پایان دوره صفوی بازگفته است.

دکتر صفا به سال ۱۲۹۰ ش. در شه میرزاد سمنان به دنیا آمد. او دومین فارغ التحصیل دوره دکتری ادبیات فارسی دانشگاه تهران است. سالها در همان دانشگاه تدریس کرد. چندی رئیس دانشکده ادبیات شد. دکتر صفا استاد ممتاز دانشگاه است و به مقامهای عالی فرهنگی نایل آمده است. از آثار او:

حماسه سرایی در ایران، تاریخ ادبیات در ایران، تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، تاریخ تحول نظم و نثر در ایران، دانشهای یونانی در کشور شاهنشاهی، کنج سخن، گنجینه سخن، تصحیح اسرار التوحید، و... است.







Princeton University Library



32101 075182632